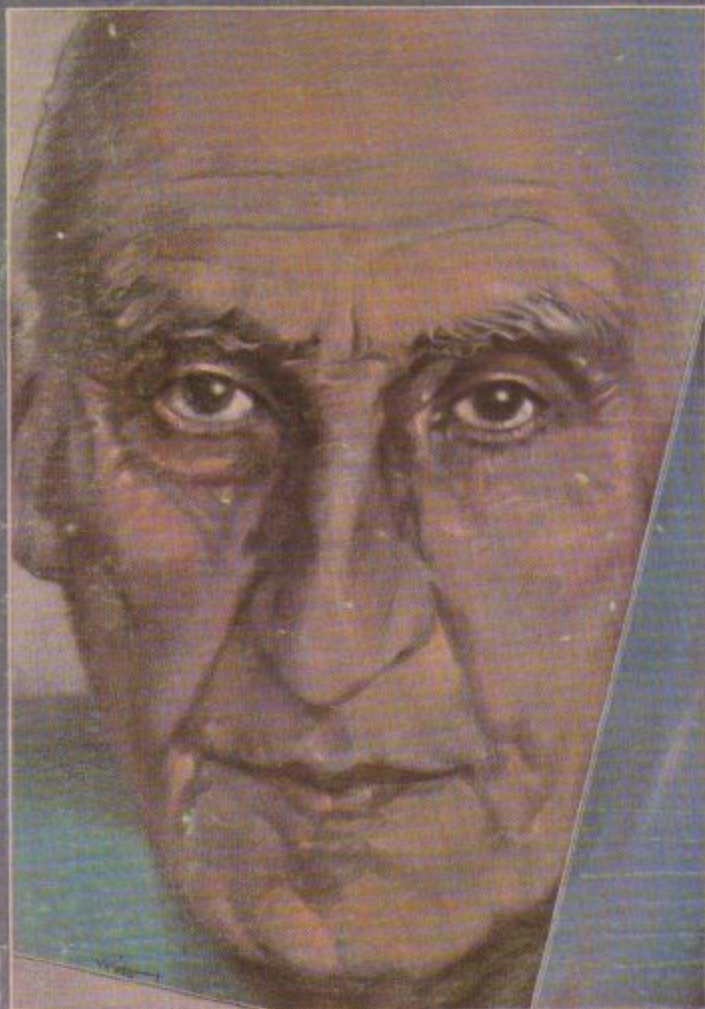


۵۳

ایران فردا

ویژه نامه دکتر محمد مصدق
(به مناسبت یکصد و پنجاهمین سالگرد تولد)

سال هفتم - شماره پنجاه و سوم - اردیبهشت ۱۳۷۸ - سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی - ۱۰۴ صفحه - ۳۰۰۰ ریال



- مصدق نیاز زمانه و الگویی راهگشا
- چرا مصدق؟
- تاریخ مصدق
- مصدق و سیاست، اقتصاد، دین و ...
- مصدق و ستیزه جویان
- کتابشناسی مصدق
- با آثاری از:
- بدالله سجایی، محمود طالقانی،
- عزت الله سجایی، ابراهیم بزدی،
- محمد ترکمان، یوسفی اشکوری،
- محمد بسنه نگار، کریم سجایی،
- داریوش فروهر، شمس الدین امیر علایی،
- حبیب داوران، حسین شاه حسینی،
- جلیل بزرگمهر، نصرت الله خازنی،
- حسن صدر، وحید میرزاده،
- سالار ییزادی، تقی رحمانی،
- هدی صابر، سعید مدانی،
- احمد زید آبادی، محمد علی سفری،
- اکبر خرازی، احمد مصدق،
- اخوان ثالث، شقیعی کدکنی،
- طه حجازی، پرویز خانفی و ...

به نام آنکه جان را فکرت آموخت

ایران فردا

شماره پنجاه و سوم

اردیبهشت ماه ۱۳۷۸

نشریه سیاسی - اجتماعی - اقتصادی - فرهنگی

صاحب امتیاز و مدیر مسئول

عزت‌الله سبحانی

زیر نظر شورای سردبیری

سردبیر: رضا علیچانی

تلفن بخش و اشتراک: ۸۸۴۳۴۸۴

مسئول بخش: عبدالجواد توکلی نائینی

تلفن و فاکس تحریریه: ۸۸۴۷۵۸۵

تلفن آگهی‌ها: ۸۹۰۹۱۸۳ - ۸۸۶۵۹۲۸

نشانی مجله: صندوق پستی ۶۷۶ - ۱۵۷۳۵

به یاد عاشورا و اربعین امام حسین "آموزگار در سهای بزرگ"

● حسین در عصر نتوانستن‌ها آموخت در هنگامی که ظلم را شکست نتوان داد، رسوا می‌توان ساخت.
● حسین در عصر استفاده ابزاری زرمندان و زورمندان از دین آموخت با احیاء دین راستین می‌توان نقاب تزویر را شکافت.

● حسین در عصر حاکمیت ریا و ظاهرگرایی دینی با نیمه‌تمام گذاشتن فریضه بزرگ حج و روی آوردن به جهاد، قالب‌شکنی و محتواگرایی و اصالت‌دهی به ارزشهای راستین را آموخت.

● حسین در عصر دین‌مداری‌های دروغین دغلبازان و دوران قساوت و خشونت به نام خدای رحمان و رحیم آموخت در برخورد با این ریاکاران باید سخن را به آزادی‌کشیید و مبنای دیگری را از درونمایه دین، داور قرار داد.

● حسین در عصر سالوسگری‌ها و تحمیل و تظاهر به ظواهر دین، آموخت انسانها را در انتخاب مسیر باید آزاد گذاشت و هیچکس را به زور به شوق بهشت در مسیر جبر و تحمیل پیش نبرد.

● حسین در عصر گریز از تعهد و مسئولیت به نام دین، مصلحت، حسابگری و... آموخت باید بالاتر از سیاهی، سرخی را دید و از خود آغازید و خانواده خویش. و این همه را اسوه‌ای برای صداقت در گفتار و رفتار و آرمانخواهی خویش به یادگار گذاشت.

● حسین در عصر وسواسهای بی‌مغز و ظاهرگرایی‌های افراطی بی‌آثار و تأثیر آموخت با نیایش و عرفان می‌توان به قلعه جان‌فدایی رسید و از تنگی زمین به بلندای آسمان نگریست.

... و حسین به عنوان کسی که از دین خارج شده و بر امیر مسلمین نافرمانی کرده است به شهادت رسید و قاتلاتش به شوق ثواب بهشت خونس را بر زمین ریختند و البته عده‌ای نیز به طمع حکومت ری ...

ویژه نامه دکتر محمد مصدق

سر دبیر این شماره: وحید میرزاده

● سرمقاله: مصدق، نیاز زمانه و انگوی راهگشا ● چرا مصدق؟

اسل جوان و تکه های گمشده تاریخ
ایرانیّت و اسلامیت

سعید مدنی
نقی رحمانی

● تاریخ مصدق

سالشمار زندگی دکتر محمد مصدق
مصدق بغض در گلوی تاریخ ما
۲۸ ماه طلایی از یک زندگی
کودتا در روایت یک شاعر کرد
اخلاقیات مصدق
یک خبرنگار جوان رویاروی پیر سیاست
شیشه را پایین بیاور
لوح خاطرات:

۱۰
۱۲ مهندس وحید میرزاده
۱۵ گفتگو با نصرت‌الله خاوری
۲۵ شیخ الاسلامی / محمودزاده
۲۶ حسین شاه‌حسینی
۲۸ محمد علی منفری
۲۹ اکبر خوازی

سراغاز جبهه ملی

کسب حقانیت در لاهه

خاطره بی‌موز

پوست خریزه

مصدق در دیوان کشور

اشک دهخدا

خاموشی شیر در زنجیر

آخرین وداع

فجوم توپنه‌ها و دولت ملی

مصدق و پهلوی‌ها

علل سقوط دولت دکتر مصدق

● مصدق و سیاست، اقتصاد، دین و...

مصدق از لیبرال دموکراسی تا دموکراسی هدایت شده

مصدق و حاکمیت ملت

موازنه منفی و بی‌طرفی مثبت (سیاست خارجی دکتر مصدق)

اندیشه به جای نفت (اقتصاد مصدق)

مصدق، نفت، آمریکا و انگلیس

دین و عالمان دینی در اندیشه و کردار دکتر مصدق

● مصدق و ستیزه‌جویان

دکتر مصدق در بیدادگاه خشونت‌طلبان

ستیزه‌جویی با مصدق، چرا؟!؟

نوامسون بودن؛ دشنام سیاسی یا واقعیت تاریخی؟

ابره‌های تیره بغض و ناآگاهی

● کتابشناسی مصدق

کتابشناسی دکتر مصدق

آثار قلمی مصدق

● داستان

سلطنت خانم

۳۱ دکتر شمس‌الدین امیرعلاتی
۳۱ دکتر کریم سجایی
۳۳ هارویش فروهر
۳۳ آیت‌الله طالقانی
۳۳ حسن صدر
۳۴ سرهانگ جلیل بزرگمهر
۳۵ مهندس احمد مصدق
۳۶ دکتر بدالله سجایی
۳۷ امیر طالقانی
۴۲ علامه‌رضا سالار بهزادی
۴۷ طهماسب طالبی

۵۴ مهندس عزت‌الله سجایی
۵۹ محمد بسته‌نگار
۶۳ دکتر ابراهیم پردی
۶۸ هدی صابر
۷۴ احمد زیدآبادی
۷۷ محمد ترکمان

۸۳ حسن یوسفی اشکوری
۸۶ دکتر حبیب داوردی
۸۸ مهندس وحید میرزاده
۹۱ ابراهیم رضایی

۹۸
۱۰۱ ابرج افشار

۱۰۲ حمیدرضا رتویی

عکس روی جلد: علیرضا اسپهبد

نظارت صفحه‌آرایی و گرافیک: پروین بخیارنژاد

ویراستاری: امیر رضایی

نمونه‌خوانی: محمود شکیب

اجرای کامپیوتری: معصومه شاپوری - ندا فیروز

محمد بیرجانی

لیتوگرافی: کیان

چاپ: چاپ‌گستر ۲ - ۸۸۲۳۶۵۱

● لطفاً مطالب ارسالی را بر روی یک طرف کاغذ و
حداً با فاصله و خط خوانا بنویسید.

● مقالات ارسالی پس فرستاده نمی‌شود.

● نشریه در ویرایش، خلاصه کردن و چاپ نکات
بزرگیده از مقالات آزاد است.

● مقالات افراد ازوماً دیدگاه مجله نیست.

مصدق، نیاز زمانه و الگویی راهگشا

این نشریه که به مناسبت ۲۹ اردیبهشت ماه زعفریز مرحوم دکتر محمد مصدق، به صورت ویژه‌نامه منتشر می‌شود حاوی نکاتی در خصوص اخلاقیات و سیاستها و رفتارهای اجتماعی آن مرد بزرگ است. قصد ما این است که نسل جوان ما که به علت شرایط خاص فرهنگی، آموزشی و سیاسی، از آشنایی با تاریخ معاصر کشور محروم شده، با یکی از چهره‌های شاخص آزادیخواهی و مردمسالاری آشنا گردد، تا هم بدانند در گذشته این کشور چه مردان بزرگی زیسته‌اند و چه فداکارانها و کوششها نمودند و هم با قیاس آگاهانه شرایط آن روز با امروز از سیاستها و روشهای عملی مفید آن روز برای امروز بهره بگیرند.

اما چون ممکن است از سوی جناح انحصارطلب و خشونت‌گرا مورد اعتراض و تخطئه قرار بگیریم با طرح این موضوع که این نشریه به جای دغدغه مقابله با تهاجم فرهنگی غرب، و به جای نگرانی نسبت به افول ارزشها و مقدمات دینی او... استخوانهای پوسیده یک شخصیت تاریخی را از قبر بیرون می‌کشد و لذا در صفوف یکپارچه مردم شکاف می‌اندازد ضروری به نظر می‌رسد که اهداف و انگیزه‌های خود را از تدوین این ویژه‌نامه مطرح نماییم:

۱- ما نه فقط نسبت به مسائل و مشکلات انقلاب و میهن و ملت ایران بیگانه نیستیم، بلکه دغدغه ما، سلامت امور و بهبود روزگار مردم هموطنان از مسلمان و غیر آن، بقا و استقلال و اقتدار و عظمت ایران و اسلام است و بس. اگر این نبود دلیلی بر تحمل فشارها و حملات و تهمت‌های آقایان و رنجها و زحمات مربوطه به انتشار این نشریه در سختیها و خصومتها وجود نداشت. ما نه فقط چنین نیشی در اعماق و زوایای قلب خود نداریم که بخواهیم با مطرح ساختن شخص یا شخصیت‌هایی، هر چند بزرگ، آذهان مردم را منحرف نماییم، بلکه برعکس، به خود آقایان جناح انحصار شدیداً معترضیم که اگر شما بواقع درد مردم و شهروندان یا مسلمانان ایران را دارید، یا اگر درد ارزشهای دینی را دارید، چرا به جای همدلی و همفکری یا دولت منتخب مردم، و حل گرسنگی و مسکن و بیکاری مردم، آنها را به شعار و خصومت و تفرقه می‌کشاند؟ چرا به جای بالا بردن اقتدار و قدرت مقاومت و مقابله این ملت با تهاجمات همه جانبه سیاسی، تبلیغاتی و اقتصادی و حملات و نفوذهای بیگانگان؛ به جای اندیشیدن به نان و کار و امنیت و امید به آینده مردم تحت حکومت خود؛ به جای تلاش در وحدت و انسجام مردم؛ به جای گسترش فضای بردباری و برابری بر طبق دستورات و تأکیدات قرآن و پیشوایان دین؛ به جای گسترش فضای مهر و عطوفت و رحمت، و به جای گردن نهان به رای و خواست مؤکد و مصرح بیست و چند میلیون مردم این سرزمین به یک سری حاکمه آفرینی‌ها و بحران‌زایی‌ها می‌پردازید تا دولت از اقدامات بنیادی و کارشناسانه خود در زمینه‌های اقتصادی و اجتماعی ناتوان شود؟ هدفها و روشهای جناح انحصار، موصوف به راست، منحصرأ در چهارچوب محاصره و تنگ تر کردن فضا برای عمل دولت خاتمی، از طریق ارجاع خشونت، سوءاستفاده و تمسک منحرفانه به قانون جهت مصالح خصوصی و گروهی، متمرکز شده است. اینان مرتباً ارزشهای انقلاب و جنگ و اسلام را بهانه می‌کنند و بر سر آن به جنجال آفرینی می‌پردازند تا مگر دولت

را از ادامه خدمتگزاری ناامید کنند، و مردمان و شهروندان را که برای مصالح ملی و منافع وطنی بسیج شده‌اند، منصرف سازند، چرا تعاقب می‌کنید؟ مگر نمی‌دانید اگر مردمی امید به آینده را از دست بدهند، گرسنگی و بیکاری پر آنها سیطره بیاید، دیگر معنای ارزش و دین را نمی‌فهمند؟ دیگر معتاد است تحت این شرایط محرومیت، شما بتوانید بر طبق ارزشهای مورد ادعای خودتان که از مشتی ظاهر و شعارها و عزاداریها فراتر نمی‌رود، روی این مردم تأثیر مثبت بگذارید، چرا نمی‌خواهید نیم نگاهی به کارنامه عملی این بیست سال تبلیغات رسانه‌ای و صداسویمایی و تریبونهای مذهبی و سیاسی و تعلیمات و برنامه‌های دینی مدارس خود بیندازند، تا سحت گفتارهای ما ثابت شود؟ مگر نمی‌دانید که ناموس عدالت پروردگار عالمیان بر این مدار نیست که عدای سود خویش را در زیان عده کثیری از مردم بجویند؟ مگر نمی‌دانید اگر بر اساس عدالت و آزادی عمل کنید دین مداری هم در میان مردم رشد می‌کند و شکوفا می‌گردد؟ مگر نخوانده‌اید که پیشوایان ما، امام صادق (ع) گفته‌اند اکثر ما محتاج الله الناس الامن و العدل و الخصب؟ چرا به خود کارنامه خودتان نمی‌نگرید که از این سه نیاز ذاتی و طبیعی انسان کدام را به این ملت ستوده‌اید اربغان فادایید؟

به هر حال برای جلب نظر آقایان بحران‌ساز و کل مردم ایران زمین ناگزیر شده‌ایم که نام دکتر مصدق و سیاستهای او را مطرح کنیم چرا که وی در دوران زمامداری ضمن بردباری تمام در برابر خیل مخالفان و دشمنان، فقط شعار نمی‌داد، برنامه‌های عمیق و دقیق اقتصادی و اجتماعی هم طرح و اجرا می‌کرد.

۲- نیروهای ملی به خصوص جماعت ملی - مذهبی این جامعه از ۲۸ مرداد ۳۲ تا امروز، بر سر ادامه راه مبارزه ملی برای نیل به آزادی، استقلال و استغنا و اقتدار بر حسب الگوی مصدقی آن ثابت‌قدم و وفادار بوده‌اند. اینان نهضت ملی را همواره حفظ کرده‌اند و از دهه ۴۰ به بعد برای تحقق انقلاب اسلامی همان سیاق و الگو را با عمقکرد قاطع و رادیکال پی گرفتند و فرهنگ نفی رژیم وابسته پهلوی را در جامعه چنان شایع ساختند که منجر به پیروزی انقلاب شد. اما با کمال تعجب شاهد بودیم که از چند ماه پیش، آقایان جناح انحصار حملات و تخطئه دکتر مصدق و به قولی مصدق‌کوبی را آغاز کردند. این بار چون از برنامه فرعی و پوسیده‌گوییین و حذف و طرد خدمتگزاران زنده اسلام و ایران، طرفی برنبرسته‌اند و تهاجمات ایشان (مجموعاً) برنامه هویت صدوسیما) اثر عکس بخشید، به نظر می‌رسد که بر آن شده‌اند که برنامه هویت را در مورد گذشتگان نامداری چون دکتر مصدق به اجرا درآورند. غافل از آنکه نمی‌دانند هرگونه تبلیغ برضد آنان اثر عکس دارد به گونه‌ای که حیثیت آن فرد مورد هجوم در نزد مردم بالا می‌رود به هر حال ضرورت و تکلیف ملی و دینی و وجدان انسانی حکم می‌کند که ما به روشن ساختن حقایق و واقعیات تاریخی معاصر و دفاع از خادمان مظلوم این ملت مظلوم‌تر بپردازیم تا تسلیهای جدید با این چهره‌ها آشنا شوند. زیرا آموزشهایی که در مدارس دربار نهضت ملی و رهبر نام‌آور آن می‌دهند، به همان ترتیب است که کودتایچان ۲۸ مرداد ۳۲ می‌پنداشتند و تبلیغ می‌کردند.

۳- تحركات سیاسی و اقتصادی جناح انحصار برای باز کردن راهی به سوی

انگلیستان بسیار ابهام‌آمیز و سؤال‌برانگیز است. مذاکرات سخروانه رئیس دیپلماسی کانیه احتمالی آقای ناطق‌نوری با معاون وزارت خارجه انگلیستان و انتشار متن آن از سوی وزارت خارجه در اواخر سال ۷۵ و در جریان میزبانی انتخابانی ریاست جمهوری، و نیز تحرکات مدیریت اتاق صنایع و معادن دعوت ایشان به انگلیستان و پذیرایی‌های انجمنی از آنان، حکایت از نوعی گرایش و اقبال آقایان نسبت به بریتانیای کبیره می‌نماید. البته ما مخالف حسن روابط تجاری، اقتصادی، سیاسی، علمی و تکنولوژیک با هیچ کشوری نیستیم اما مهم دانستن این نکته است که در پیجوه شعارها و مواضع غرب‌ستیزانه آقایان این پال کشور به سوی انگلیستان به چه منظور است؟ آیا بریتانیا از پرچمداران سیاستهای استعماری و غارت جهان سوم، به خصوص آسیا و آفریقا نبوده است؟ بریتانیا به طور مشخص در کشور ما سابق سوئی داشته است. از قدیم معروف بود که سیاست بریتانیا به خصوص حاکمیت انگلیسی شبه قاره هند در ایران بر این پایه بوده است که ایران نباید صنعتی شود و باید همچنان یک کشور کشاورزی باقی بماند. برخی از سرزمینهای مجاور هندوستان مثل سینتان و بلوچستان و بخشی از جنوب خراسان و بنادر ساحل دریای عمان در جنوب برای جلوگیری از نفوذ تمدن ایرانی در هند می‌بایست به سرزمینهای سوخته مبدل شوند و چنین کردند. در حالی که ایران به علت ظرفیتهای بالقوه انسانی و طبیعی‌اش استعداد پیشرفت صنعتی و تبدیل شدن به یک قدرت در منطقه را دارد پس منع ایران از صنعتی شدن، سبب می‌شود که ایران همواره محتاج غرب و به خصوص رهبران دنیای غرب مثل انگلیستان و آمریکا باقی بماند. بیش از ۸۰ سال از شروع صنعتی شدن ایران می‌گذرد در تمام این مدت به رغم تحولات و دست به دست شدنهای قدرت، انگلیستان کوچکترین نقش و کمکی در صنعتی شدن ایران نداشته است. پس موضع بریتانیا نسبت به ایران یک سیاست استعماری کامل بوده است زیرا که استراتژی آن مخالفت با صنعتی شدن ایران است و عدم کمک و همکاری در برنامه‌های صنعتی ایران طی ۶۰ تا ۷۰ سال گذشته حکایت از آن دارد که هنوز نیز بر این سیاست است و اگر اخیراً سخنی از سرما به گذاری در ایران می‌راند، فقط در زمینه نفت و گاز است که به معنای لایحه وابستگی به صادرات نفتی می‌باشد. یا این سوابق و مواضع رویکرد آقایان حناج انحصار به بریتانیا ابهام‌انگیز است و با ظواهر تظاهرات آقایان همچون نثار در این همه واقعیات اقبال مدیریت اتاق صنایع و معادن کشور به سوی روابط با انگلیستان به چه منظور است؟ حمله به ملیون و ملی - مذهبی‌هایی چون ایران فردا و مصداق‌گویی از موارد اقبال به شمار می‌رود. آیا بی جهت است که جناح راست بر حسب افاضات برخی از متفکران، معتقد به صنعتی شدن ایران نیست و برعکس، معتقد است که مزیت نسبی ما ایرانیان تجارت است؟

این همسویی بیش از اقتصادی آقایان با بریتانیای کبیره موجب اقبال آنان از روابط با انگلیستان است و بدیهی است که در این چهارچوب می‌بایست مصدق و مصدقی‌ها و ملی - مذهبی‌ها همگی قربانی و بدنام و بی‌حیثیت شوند. حال آقایان باید به ملت ایران پاسخ دهند که در صورت تجاری یا کشاورزی ماندن ایران زمین، پاسخ اشتغال و زینت و رفاه ۶۵ میلیون جمعیت کنونی ایران را که تا پایان قرن چهاردهم به حدود صد میلیون می‌رسد چه کسی باید بدهد؟

این روندها است که ما را وامی‌دارد تا با طرح مجدد نام مصدق در تاریخ

ایران، از سیاستها و اهداف و متافع و مصالح ملی خود دفاع کنیم. این احساس تکلیف فقط یک سوبه و ملی‌گرایانه یا ملت‌پرستانه نیست؛ ما ملی - مذهبی‌ها به شهادت نیم قرن حضور در صحنه سیاسی، فرهنگی و اجتماعی کشورمان هم درد دین خدا و اسلام را داریم و هم دغدغه استقلال و اقتدار ایران را. در غیاب استقلال و ترقی و صنعتی شدن ایران و بیکاری و گرسنگی عمومی و عقب‌ماندگی مردم معلوم نیست از اعتقادات دینی و ارزشهای اسلامی چه باقی می‌ماند. آقایان جناح انحصار، به بهانه حفظ ارزشها، به آزادی و آزادگی و استقلال نهادهای فرهنگی و سیاسی و اجتماعی حمله می‌کنند، در حالی که باید بدانند با نفی آزادی و حضور و نفارت مردم، هم ارزشها فاقد بستر مناسب شکوفایی می‌شوند و هم ایران و ایرانی به سوی انحطاط و عقب‌ماندگی و ذلت می‌روند. روشها و بینشهای آقایان، نافی هویت ایرانی و ماهیت اسلامی است. به فرموده امام شهیدان (ع) لن لم یکن لکم دین فکونوا احراراً فی دنیاکم.

۴ - در پیجوه سرگردانی مقامات حاکمه و ملت، بر سر جستجوی راههای بیرون رفت از بحران اقتصادی و تحیر همگان در انتخاب سیاستهای کارگزارانی یا سیاستهای اقتصاد دولتی مورد ادعای جناحهایی از همین حاکمیت، بسیار مفید و ضروری به نظر می‌رسد که با طرح مصدق و سیاستهای او یک الگوی اقتصاد ملی به ملت و دولت ارائه شود که موجب تقویت تدریجی ساختار مقاومت و رشد و استعانت و بی‌نیازی ملت و میهن ما گردد. الگویی که مدتی کوتاه در این کشور اجرا شده و توقیقاتی یافته است و سپس مورد تعقیب ملل رهایی طلب جهان سوم قرار گرفته و به صورت الگوی رهایی و مقاومت و اقتدار ملی شناخته شده است: اقتصاد بدون نفت یا روایت مصدق آن الگویی جاافتاده است که به دلیل موانع و مشکلات ساختاری جامعه ایران بر آن روز و هجوم نوجانبه استبداد و استعمار، دچار شکست موقت شد.

آموزشهای دینی و قرآنی به ما می‌آموزد که جامعه‌ای که معاش نداشته باشد معاد ندارد یعنی با شکمهای گرسنه و جوانان بیکار و بی‌پایه سخن از ارزشهای معنوی و آخرت رفتن می‌نماید. چنانکه محصول این همه تلاش بیست ساله خودتان را در میان مردم و جوانان مشاهده می‌کنید. شما اول باید دلهره و نگرانی آن جوانان را جستجو و درمان کنید. وقتی امام صادق (ع) فرمودند که امنیت و عدالت و فراوانی (معاش) اولین و بیشترین نیازمندی انسانها در زندگی اجتماعی است، مسلماً امام صادق (ع) فردی نبوده‌اند که درد دین و اسلام و آخرت نداشته باشند، ولی ایشان به درایت فهم خود با الهام از مکتب وحی و قرآن می‌دانستند که این سه احتیاج، بستری هستند که در آن شکوفایی ارزشها و باروری معنویت امکان‌پذیر است و لا غیر.

پس طرح مصدق و سیاستهایش، توسعه شخصیت‌پرستی نیست، بلکه ارائه الگویی است برای حل دردها و رنجهای بیکران مردم این سرزمین. آقایان محترم سران جناح انحصار، به ملت و دولت منصافانه گزارش دهند که از این سه احتیاج اولیه، کدام یک را به ما ایرانیان عرضه فرموده‌اند و آیا این همه تشنج‌آفرینی‌های سیاسی زیر لوای دین و دین‌خواهی، ثبات و امنیت سیاسی جامعه و آینده‌داری آن را نایب نمی‌کنند؟ پس شما نه تنها با توسعه سیاسی که با توسعه اقتصادی مستقل و خودکفا و نیز توسعه دیانت باطنی مردمان مخالفت می‌فرمایید. فاعتبروا یا اولی الا بصار.

الم تر لی الذین یدعون الله کفراً او اخلاً قومهم دلایلوار.

عزت‌الله سبحانی

نسل جوان و تکه‌های گمشده تاریخ

سعید مدنی

تبلیغات واکنشی سریع جناح مذکور نسبت به علانتهی دال بر گرایش وسیع جامعه به‌خصوص نسل جوان به بازبینی تاریخ و اظهار قدرانی از رهبر نهضت ملی دکتر محمد مصدق بود. شعار «خانمن - مصدق» دانشجویان در سخنرانی رئیس‌جمهور در دانشگاه صنعتی شریف که به صورتی خودجوش سرزده شد، حاکی از همین موضوع بود. گرچه این اولین علامت رویکرد جوانان به نهضت ملی نبود، اما در هر حال از اهمیت بسیار برخوردار بود. چاپ عکس دکتر مصدق در بسیاری از تراکتهای تبلیغاتی در انتخاب نوراها نیز حساسیت ویژه‌ای را در جامعه برانگیخت که به دنبال آن سه دیدگاه عمده را در مورد علت طرح مجدد نام مصدق شکل داد. این سه دیدگاه عبارت‌اند از:

اول - از نظر جناح انحصار طرح مجدد نام مصدق در اذهان دانشجویان و جوانان حاصل نهایم: رنگی و توطئه مشترک امریکاییها، ملی‌گراها، الشفاصل‌ها و همه دشمنان اسلام است. این اندیشه که در واقع ارزش یک نظریه را ندارد فقط استدلالی تبلیغاتی است برای تخطئه موج نو در بین جوانان.

دوم - دیدگاه دیگر رویکرد نو به مصدق را عکس‌العامل نسل جوان در مقابل سیاستهای فرهنگی - اجتماعی نزدیک به دهه جمهوری اسلامی تحلیل می‌کند. از این منظر افراتر در تأیید و تکریم روحانیان و تکفیر روشنفکران به یک ضد تبلیغات برضد مواضع رسمی حاکمیت منجر شد که راه را برای واکنش اعتراضی جامعه در مقابل گرایشهای ملی فراهم ساخت.

سوم - از این دیدگاه روند تغییرات اجتماعی در جامعه ایران به گونهای شتاب گرفته که در نهایت سازمان ارزشی جدیدی را در جامعه سازد. نه‌بند بر این اساس پدیده‌های همچون گرایش به انتخاب نامزدهای زن در انتخابات مجلس یا شوراها، عدم انتخاب روحانیان (عموماً) و یا توجه به افرادی که با الگوهای رایج و رسمی حاکمیت سازگاری چندانی ندارند (خصوصاً) همه مؤید تقویراتی است که جامعه ایران در معرض آن قرار گرفته است.

مرحوم دکتر مصدق واجد ویژگیهای مهمی است که می‌توان در تأیید هر دو دیدگاه آنرا ارائه کرد. اهم این ویژگیها که نسل جوان را مجذوب مصدق بکرده عبارت است از:

- مصدق چهره‌ای ضد سلطنت از خود به جا گذاشته زیرا همیشه مقضوب خاندان پهلوی بوده است.



دکتر مصدق امام‌آباد خرداد ۱۳۴۵

پرستاب جامعه موکول به ایستادن این و آن حتی شخص آقای خاتمی نیست. امروز شاهد و ناظر علانتهی هستیم که از استمرار تغییرات بسیار جدی در جامعه ایران حکایت می‌کند. در واقع اصلاحات انجام شده و روند آزادسازی تدریجی فضای سیاسی موجب شد تا تحولات جامعه از درون به بیرون تراوش کند و آنچه را در لایمهای پنهان جامعه جاری بوده به سطح آورده و به تدریج علانتهی تغییر را نمودار سازد. این شرایطی که می‌توان آن را به گونه‌ی یکی در درون قیامتوس تشبیه کرد - که بخش عمده آن هنوز کاملاً قابل مشاهده نیست - نمودهایی از تغییرات عمیق در حوزه‌های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی جامعه ایران هستند.

در سال ۱۳۳۷ به مناسبتهای مختلف موجی از تبلیغات رسمی و غیررسمی جناح انحصار، زنده‌یاد دکتر مصدق و نهضت ملی را هدف قرار دادند. این

می‌آید و بر لب تو صد لیخند
می‌آید و در دل تو صد امید
می‌آید و از فروغ شادبیا
تا باند به دامن تو صد خورشید
وز بهر تو بازگشته صد اغوش

(ه. ا. ساءه)
در سخنهای از قلم رگیبار اثر آقای بهرام بیضایی وقتی یکی از شخصیتهای داستان در زیر باران شوح به خویشتن می‌کند، پاسپان با نشانه رفتن اسلحه به سوی او فریاد می‌زند: آیت - شخصیت - مورد نظر یا تسبیح سزای پاسپان بیه سوی او برمی‌گردد و فریاد می‌زند: جناب سروان حالا من وایسم، زمین که حرکت می‌کند. روند تحولات جاری جامعه ایران و مواضع جناحهای مخالف اصلاحات بی‌شابهت به رفتار آن پاسپان نیست. اما همچنانکه شخصیت مقابل او گفته توقف حرکت

امروز که مسئله نفت مجدداً از اهمیت ویژه‌ای برخوردار شده، بر اعتبار و اهمیت مصطفی به عنوان شخصیتی که با ملی کردن صنعت نفت متافع نسلهای بعدی را تأمین کرد، افزوده شده است.

مصطفی شخصیتی مؤثر و مثبت در نیم قرن اخیر بوده که غیرروحانی است. او زمین آنکه مسلمان است اما هیچیک از ضوابط و نشانه‌های الگوی تبلیغی رسمی را نداشته، کلمات داشته، ریش می‌زده و عموماً عکسهای به یادگار مانده او را با چهره‌های گشاده و خندان ترسیم می‌کنند.

مصطفی بر نقش و اهمیت "مردم" تأکید داشته و تجربه حکومت دموکراتیک را از خود به جای گزارده است.

مصطفی شخصیتی فراملی محسوب می‌شود که در سطح چهره‌های برجسته بین‌المللی مثل گاندی، نپرو و ناصر و... از نام برده می‌شود.

مصطفی در عین حال که چهره‌ای ضدمنشی از خود به جای نگذاشته اما ضمناً با الگوهای منشرح رایج در صدا و سیما و رسانه‌های تبلیغاتی رسمی کاملاً تفاوت دارد. (در این مورد مقایسه روپکرد به مدرس و مصطفی که هر دو از چهره‌های ملی محسوب می‌شوند از اهمیت برخوردار است.)

این ویژگیها و بسیاری خصایص دیگر موجب شده تا نسل جوان به رسم همه تالانهای برای مصطفی‌زدایی از جامعه ایران یا این چهره ملی بیوند بخورد و بسیاری از خواستها و تمایلاتش را در نام و یاد او منجلی بسازد.

افکار عمومی: اخباری که از رسانه‌های همگانی انتشار می‌یابد، رشته به هم پیوسته‌ای از رخدادها را پدید می‌آورد. سرانجام، این تخریبه حوادث و رخدادها به تیلور افکار عمومی درباره خبرهایی که هر گروه به نوعی آن را برداشت و تفسیر کرده است منجر می‌شود. در واقع افکار عمومی حول وقایع شکل می‌گیرد. اینکه پس از ۱۵ سال سکوت یا اهانت نسبت به مرحوم دد، مصطفی جامعه یک بار دیگر جهتگیری عاطفی و شناختی خود را نسبت به رهبر نهضت ملی نشان می‌دهد، پدیده‌ای است که باید در ارتباط نزدیک با وقایع جاری تحلیل گردد. "پاسکال" افکار عمومی را سلک جهان و قدرت را "پادشاه" ستمگر آن می‌داند. بنابراین تعارضی همیشگی بین خواست و تمایل افکار عمومی و صاحبان قدرت وجود دارد. این تعارضی گاه به نفع قدرت و گاه به سود افکار عمومی چرخش پیدا می‌کند. "روسو" در کتاب مشهور خود "قرارداد اجتماعی" معتقد است این رابطه در نهایت به نفع مردم سوگیری خواهد کرد زیرا "تنها اراده عمومی است که می‌تواند دولت را... هدایت کند". طی ۱۵ - ۱۶ سال اخیر سیستم آموزشی،

تبلیغاتی و رسانه‌ای جهت حذف نام "مصطفی" از تاریخ ایران تلاش بسیار نموده، اما نکته حائز اهمیت این است که اخبار و تفسیرها وقتی بر افراد تأثیر می‌گذارد که آنها قبلاً نسبت به آن موضوع یا فکر اعتقاد پیدا کرده باشند و بیشتر در جهت تقویت مواضع فکری موافقان آن موضوع باشند. بازگشت مجدد نسل جوان به مصطفی به معنای عدم موافقت درونی آنان با مواضع خصمانه‌ای است که در کمتر از دو دهه گذشته بر ضد دکتر مصطفی تبلیغ شده است. بنابراین افکار عمومی در جهت فکس مواضعی، مقابله‌نویسان و مفسران رسمی بر ضد نهضت ملی منتشر می‌کنند، حرکت کرده و خود به طور مستقل قضاوت تاریخی خویش را ابراز نموده است.

هویت جدید جوانان و مبارزات مجویی آنان (نظری به سوم)

در یک ارزیابی کلی تقریباً وجه مشترک همه رفتارهای نو و غیرمنتظره در نسل جوان و تا حدودی کل جامعه از جمله بازگشت به نهضت ملی و دکتر مصطفی را می‌توان واکنش و مقاومت عمومی در برابر قدرت تلقی نمود. در واقع نقطه عزیمت بسیاری از گرایشهای موجود عبارت است از اشکال متفاوت مقاومت در برابر امواجی که از منابع قدرت برانگیزد می‌شود. در این زمینه به قول فوکو "به جای این که قدرت را از نظر عقلانیت درونی آن تحلیل کنیم، روابط قدرت را از روی برخورد و معارضه استراتژیها تحلیل می‌کنیم". بنابراین در نقد قدرت ما از یک زاویه به تحلیل اندیشه قدرت و مبنای ایندولوژیک آن می‌پردازیم و از سوی دیگر تکنیک اعمال قدرت در مورد نقد قرار می‌دهیم. گرایشهایی همچون تمایل افراطی جامعه به انتخاب زنان در انتخابات مجلس و شوراهای، عدم انتخاب روحانیان و ائمه جمعه و یا شمار "مصطفی - خاتمی" در واقع مقاومتیها هستند که نقطه عزیمت آنها نقد فن اعمال قدرت بوده و نشانه معارضه و برخورد استراتژیها هستند. این منشی مبارزاتی واجد چند ویژگی بسیار مهم است:


۱- هدف چنین مبارزاتی، اثرات عملکرد قدرت است. در واقع سر دادن شعار خاتمی - مصطفی به این دلیل نیست که در جایی دیگر شعار "مردار سازندگی" سر داده می‌شود، بلکه اعتراضی است به تلاش برای تحمیل این شمار بر ذهن و فکر جوانان، ضمن آنکه شماردهندگان به این وسیله مواضع خود را در برابر آنها که سالها برای حذف نام و چهره دکتر مصطفی از روزنامه‌ها، تلویزیون و سایر دستگاههای ارتباط جمعی و حتی نام خیابانها و میدانها اقدام کرده‌اند، روشن می‌کنند.

۲- این مبارزات "بی‌واسطه" هستند. در این مبارزات جوانان آنچه از روابط قدرت را که بر زندگی آنها تأثیر

منفی می‌گذارد هدف قرار می‌دهند. بنابراین در این اعتراضات "شمن اصلی"، عامل همه فجایع است. مورد نظر نیستند بلکه جناحی از قدرت که دائماً آنها را در معرض حمله و تهدید قرار می‌دهد. هدف گرفته می‌شود. این ویژگی موجب می‌شود تا معترضان به قدرت به دنبال آن نباشند تا مشکلی را در آینده حل و فصل کنند یا یک مبارزه قوطبی را سامان دهند، بلکه مبارزات برای تحدید قدرت بوده و اقتدارگرینند.

۳- این مبارزات به قول فوکو بر ضد "حکومت بورژوازی" هستند. تقریباً بلافاصله پس از واقعه انقلاب، فرهنگی در سال ۱۳۵۹ تلاش شد تا از طریق کتابهای درسی، رسانه‌های جمعی و هر امکان دیگری، الگوی کاملاً خاصی از جوان و نوجوان ایرانی ارائه شود. این شخصیت منفرد هم از لحاظ وضعیت ظاهری و هم از نظر افکار و تمایلات، تعریف شده بود و فقط متناسب با شرایط و بسته به تصمیم منابع قدرت تغییر می‌کرد. مثلاً در دوره‌ای نمایی به پا کرد، پیراهن روی شلوار اتداحت، ریش بلند و سرو وضع و ظاهری تاسرتب داشت. بعداً، در دوره‌ای دیگر، همین جوان کت و شلوار سورمه‌ای مرنثی با پیراهن یقه آخوندی پوشید، و گودی گونه‌هایش را چهار تیغه کرد. این جوان سفارشی منشا تاریخ معاصر را ۱۵ خرداد و مبارزات مردم ایران را مشحون استثنای آل احمد) می‌دانست، واکنشهای نسل جوان امروز اعتراضی است به این الگوسازی منبع قدرت.

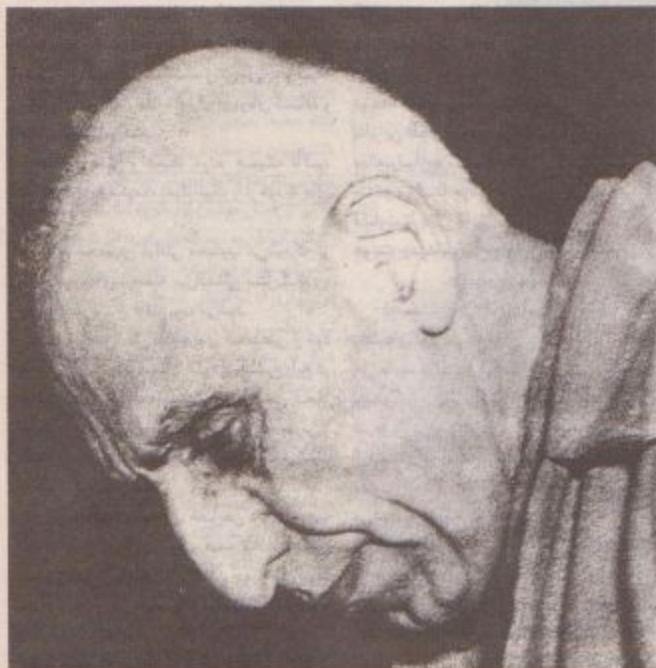
۴- اعتراضات امروز، مبارزه بر ضد امتیازات تفضی شده از طرف قدرت در قالب سهمیه‌مندی‌های ناعادلانه در دانشگاه، محل کار و است و از آنجا که جوانان منشا همه نمایشها و آداب و ظاهرسازیهای وابستگان به قدرت را همین امتیازات ناعادلانه می‌دانند یا آنها مخالفت می‌کنند. از این رو اگر چه پشت همه این اعتراضات ممکن است یک اندیشه منسجم و واحد نباشد، اما در هر حال بدون آنکه کل قدرت مستقر مورد سؤال قرار گیرد همه ترفندهای تبلیغاتی آن به سخره گرفته می‌شود.

۵- یکی از وجوه مبارزات نسل جوان یاسخی است به سؤال درباره هویت آنان یعنی اینکه "ما کیستیم؟" حمایت از خاتمی و دفاع از مصطفی در واقع بازبینی تاریخ دپروز و امروز است برای جستجوی بخشهای گمشده هویت نسل جوان و اعتراضی است به هویت‌سازی جعلی دستگاههای رسمی قدرت. 

- منابع
۱. میشل فوکو، فراسوی ساختارگرایی و هرمنوتیک، ترجمه حسین بشیریه.
 ۲. علی اسدی، افکار عمومی و ارتباطات.

ایرانیّت و اسلامیت*

تقی رحمانی



اسلام بر مردی که وقتی برآمد ستاره مجلس شد و چون دست‌نومه رفت نماد اسطوره‌های برای حاکمیت ملی و مردمسالار گشت.

چهره مصدق برای ما یک چهره پردرد و سوزناک است. من عکس دکتر مصدق را که سر در گریبان دارد عیا بر دوش، کتاب در دست و خسته از جور و ظلم استبداد مستمرکز - که در ایران عمر دیرینمای دارد - در ذهنم همیشه در کنار عکس آیت‌الله طالقانی می‌گذارم که در مجلس خبرگان خسته و سر در گریبان نشسته است و از نگارش قانون اساسی می‌نالید که شاید از قانون اساسی مشروطیت به مراتب بدتر باشد. باز این عکس را در کنار عکس دکتر شریعتی می‌گذارم که در سال ۱۳۵۲ در زندان ساواک غمگینانه به ما می‌نگرد. حدیث چنین مردان بزرگی در جامعه ما نشان دهنده این است که استبداد پس عذاز است و آزادی در این سرزمین درخت پسریشه‌ای است که همواره می‌آیند و قطع می‌شود و دوباره چون نهال سر بر می‌آورد. امیدواریم که این بار حرکت اصلاح‌طلبانه و آزادیخواهانه سرنوشت گذشته را نیابد.

به نظر می‌رسد جامعه ما در یک مرحله بسیار تعیین‌کننده است. در مرحله‌ای که اگر به آن توجه نشود وارد یک وادی و گردابی خواهیم شد که بیرون آمدن از آن مشکل است. این مرحله مرحله کسب هویت است. آنچه مسلم است در جامعه ما مفهوم ملیت بسندت تحت فشار، توهین و تحقیر قرار گرفته و در مقابل آن اسلامیت بسط داده شده است. اما این روایت خاص از اسلامیت چهره دین را کدر کرده است. جامعه ما الآن در معرض تهاجم نوعی "زیست" مبتذل است که از غرب می‌آید به این علت که یک زیست عیوس و خشن و سرد و مسترغانه دروغین به نام دین دل‌بستاری را از زده است. بالطبع بسدیل و جایگزین، زیست مسترغانه یک زیست مبتذل است. کشوری می‌تواند روی پای خود بایستد که شخصیت و هویت ملی داشته باشد. کشوری می‌تواند انباشت سرمایه داشته باشد که انباشت تجربه و انباشت شخصیت داشته باشد. متأسفانه جزویت مسترغانه در جامعه ما باعث شده است که ما در یک زاویه خطرناک قرار بگیریم.

مصدقی به چه منظور می‌تواند الگو و راهنمای ما باشد؟ او وقتی شعار حاکمیت ملی و مردمسالار را در ایران مطرح کرد، نه سنی‌های مذهبی این حاکمیت مردمسالار را پذیرفتند، نه دربار مستمرکز و فاسد پهلوی به این حاکمیت مردمسالار تن داد. حاکمیت مردمسالار در برنامه دکتر مصدق مشخص بود: (۱) اصلاح قانون انتخابات، (۲) شرح عایدات نفت برای مردم. نتیجه این دو این بود که ما متافع ملی و

مردمگرا داشته باشیم.

مسئله این است که قبل از حاکمیت ملی و متافع ملی و حتی قبل از حقوق شهروندی باید یک هویت ملی وجود داشته باشد. اول باید یک "مای" جمعی پدید آید. اگر یک مای جمعی و یک هویت ملی نداشته باشیم به هیچ وجه نمی‌توانیم حتی حق شهروندی داشته باشیم. چرا که مای جمعی، نیاز به هویت ملی دارد. هویت ملی شاکله‌ای به نام کشور متحد به وجود می‌آورد. این مای جمعی بنیان یک ملت - ایرانیت - را توجیه می‌کند. ایرانیت براساس باورها و متافع خاص چون قایقی ما را در اقیانوس جهان حفظ می‌نماید. کشوری که تارای پستیان و استقلال ملی و قدرت حفظ خود می‌باشد، بهتر می‌تواند درباره حق شهروندی اعضایش سخن بگوید. مای جمعی جدید ایرانی که براساس هویت ملی شکل می‌گیرد، ضامن رعایت حق شهروندی می‌شود. به همین دلیل است که در کشورهای وابسته و ناتوان در حفظ استقلال و هویت ملی، حق شهروندی نادیده گرفته می‌شود.

هویت ملی می‌تواند شور، نشاط، اراده، باور، شخصیت و انباشت تجربه ملی برای به دست آوردن حاکمیت ملی و متافع ملی پدید آورد. هویت ملی را چه چیز می‌سازد؟ هویت ملی چگونه در جامعه شکل می‌گیرد؟ آنچه دولت ملی دکتر مصدق نتوانست انجام بدهد (این بر دوش دکتر مصدق هم نبود که انجام بدهد) بر دوش متفکران بزرگ آن زمان بود. ایجاد یک بنیان تئوریک و دستگاه فکری برای تبیین هویت ملی بود تا از این طریق بتوانند کلی جوانان را ببرد. نفوذ حزب نودید در دانشگاهها نشان می‌داد که تولید اندیشه و نظریه در جامعه در دست نهضت ملی نبود. تفکر نهضت ملی بسیار ایرانی و بسیار ملی بود ولی انگیزش و شور کافی یک باور را نتوانست. هویت ملی خلاق که می‌تواند متافع ملی را سامان بدهد و حاکمیت ملی را به وجود بیاورد. حاصل رابطه متقابل دو عامل آید خلاق و فرهنگ جامعه است. اگر تفکر خلاق در یک جامعه تولید نشود و یا فرهنگ جامعه که شامل آداب و رسوم و باورها و اشکال و مناسک است، آمیخته گردد، یک هویت

جدید سیال به وجود می‌آید که می‌تواند بنا جهان امروز همه‌جوانی داشته باشد. مثلاً وقتی ایران مورد هجوم اعراب قرار گرفت، آنها دین و زبان و عصبیت امویان را بر ما تحمیل کردند. در این دوره ایرانیان، برخلاف مصریان که زبان عربی و حتی فرهنگ عربی را هم پذیرفتند، نهفتگی را به وجود آوردند به نام نهفت شومویه. ما امروز هر چه اندیشه و فرهنگ داریم از همان نهفت شومویه است. آنها اندیشه اسلامی را که شور، ایمان و خلاقیت ایجاد می‌کرد، گرفتند و با فرهنگ و زبان ایرانی درآمیختند این در هم آمیختگی باعث شد که هم در مقابل اعراب هويت خود را حفظ کنند و هم دین‌شان شکل ایرانی پیدا نکند. بنابراین هويتی به نام هويت شومويه درست شد. وقتی خلفای عباسی می‌پرسیدند والی این ایالت کیست، می‌گفتند یک ایرانی است. نسب همه شاعران نیز به تبار ایرانی می‌رسید. همچنین شاهنامه فردوسی را یک شیعه زیدی مذهب نوشته است. فردوسی تلقی از خرد اسلامی را با اسطوره ایرانی در هم آمیخته است و شاهکاری به وجود آورده که هنوز استمرار هويت ایرانی را تضمین می‌کند. ایرانیان بدون اینکه دولت داشته باشند، به واسطه هويت ملی و اندیشه خلاقیت‌شان نتوانستند نهفتی به وجود بیاورند که به گفته همه مخالفان و موافقان اندیشه اسلامی با رنگ ایرانی در جهان شناخته می‌شود. دوره شومویه از نظر خلاقیت اندیشه تعیین‌کننده بوده است.

البته اندیشه منجمد و عقب‌مانده می‌تواند موجب توقف فرهنگ بشود. وقتی صفویه شیعه را اجباراً در ایران پیاده می‌کنند هر چند یک امپراتوری قوی به وجود می‌آید، اما تفکر سنتی روحانی وابسته به شیعه امامیه به خاطر نتوانستن اندیشه خلاق و عقب‌مانده بودن باعث توقف پیشرفت علم و صنعت در زمان صفویه می‌شود. این است که در دوران صفویه شاه سلطان حسین حتی نمی‌تواند یک شهر اصفهان را اداره بکند چرا که اندیشه در زمان صفویه می‌میرد. متولیان سنتی دین اعلام می‌کنند که فلسفه و علم آن قدر به کار می‌آید که فقط به درد توجیه ایمان مردم بخورد. تسامح ایرانی آنچنان به خطر می‌افتد که تمام زرتشتیان و اهل کتاب باید از اصفهان فرار بکنند.

پس نقابل ایده خلاق و فرهنگ هر جامعه می‌تواند هويت ملی بسازد. این هويت ملی با گذشته خودش مرتبط است. ما نمی‌توانیم تاریخ خودمان را منقطع کنیم. علت مقبولیت و محبوبیت شاهنامه، منتهوی و دیوان حافظ به خاطر این است که هم بخشی از ناخودآگاه قومی گذشته ما را توجیه می‌کنند و هم چیز جدیدی بر فرهنگ مردم آن زمان

می‌افزاید. البته این آثار آنچنان جاودانه‌اند که امروز هم چیزی بر فرهنگ جدید ما می‌افزایند. پس ترکیب خوب و سمیون ایده خلاق یا فرهنگ می‌تواند راهگشا باشد.

جامعه ما امروز هم دچار این بحران است. امروز هم نمی‌تواند پاسخ شایسته‌ای به این مسئله بدهد. امروز مشکل ما تفسیرهای مختلف از اسلامیت و ایرانیت و انسانیت است. در هر سه مورد این اختلاف تفسیر وجود دارد، نه تعریف واحد و مشترک از انسان، نه تعریف واحدی از ایرانیت و نه تعریف روشنی از اسلامیت وجود دارد. فراتهای گوناگون از اسلامیت و ایرانیت وجود دارد، اما به شکل گنگ. الان خطرات نئوناسیونالیسم اسلامی در ایران کاهش یافته است، دیگر این کالایی نیست که بتوان برایش مشتری پیدا کرد. خطر دیگر این است که بعضی شعار قلات ایران سر می‌دهند. چه نئوناسیونالیسم اسلامی، چه استرناسیونالیسم ایرانی و چه نئوناسیونالیسم پروتوری هیچ کدام نمی‌توانند شعار درستی باشند.

خطر دیگر این است که ما سرسابقه‌های ملی خود را هنر بدهیم. در تمام این بیست سال ایرانیت ما را زبر پای قرالتی سنتی از اسلامیت فریانی کردند. آن کس که می‌گوید ما به هويت کار نداریم، ما می‌خواهیم منافع ملی را تضمین کنیم، نه غرب را می‌شناسد و نه رئسالی را. غرب با یافتن مای جمعی جدید در بعد از رئسالی وارد عرصه حق شهروندی و حاکمیت ملی شد. بنابراین تا هويت ملی جمعی در یک جامعه درست نشود، اصلاً حق شهروندی معنی ندارد. اکثریت و اقلیت معنی ندارد؛ دموکراسی معنی ندارد. ما اول باید قبول کنیم که این قایقی است که اگر سوراخ شود، همه ما آن غرق می‌شویم. در کشوری که حاکمیت آن به شکل تیولناری است و حاکمیت مردم‌سالار نیست، چگونه می‌توان انتظار داشت که جریان‌ات می‌تواند نفی حاکمیت، حرمت ملت و کشور را حفظ کنند. در ایران هر کس که حاکم است، وقتی از اسب قدرت پایین می‌آید، او را می‌کشند. او پیش خود می‌گوید اگر قرار است من از قدرت پایین بیایم، پس بهتر است این کشتی هم نباشد. در این جامعه چگونه می‌شود حقوق شهروندی را رعایت کرد. حقوق شهروندی در یک مای مستقل ملی معنی دارد، یعنی مای ملی متکثر، مایی با فراتهای مختلف بومی - مذهبی. بعد از شکل‌گیری این مای ملی و متکثر، هر کس به نسبت حق خود را از این مای جمعی که منافع ملی را حمایت می‌کند می‌گیرد.

آن کس که می‌گوید ما با فرهنگ کار نداریم نیز می‌شک اشتباه می‌کند. ما هر کار عینی که انجام

می‌دهیم یک توجیه فرهنگی لازم داریم. پس ما هنوز به رابطه خلاق میان ایده و فرهنگ نیاز داریم. در تاریخ ماص ما جریان‌ات گوناگونی آمدند که این هويت ملی را بارور کنند. به آنها می‌گویند که متعبار و کلاش و فروغین بودند کار تباریم. در جامعه ما یک جریان ملی بدون داشتن ایده خلاق سعی کرد فرهنگ جامعه ما را بارور کند. متفکرانی مثل سعید نفیسی، فروز نفیسی و ... آثار گذشته را به ما شناساندند ولی اینها هیچ وقت نتوانستند یک ایده خلاق در ارتباط با فرهنگ ایجاد کنند. این نسل قدیم نتوانست در جامعه ما ریشه بدواند. این افراد با وجود حسن نیت و خدمات شایان توجهی که به فرهنگ جامعه ما کردند (اکثر آنها تحت تأثیر نهفت مصدق قرار می‌گیرند، حتی موسیقیدان‌هایی مثل بهن‌آبادی) نتوانستند اندیشه خلاق ایجاد کنند. بنابراین این فرهنگ را به اندازه کافی شکوفا نکردند تا ما یک مای جمعی داشته باشیم که میثاقی ما قرار بگیرد. البته فشارهای استبداد پهلوی را هم نباید نادیده گرفت.

همچنین ما در ایران شاهد جریان‌اتی بودیم که سعی می‌کرد ناخودآگاه گذشته فراموش شده ایرانی را به عنوان هويت ملی مطرح بکنند. این جریان اصطلاحاً جریان ملی باستان‌گراست. این جریان تلاش می‌کرد که ما را با فرهنگ باستان‌گرایی از طریق تلفیق فرهنگ شاهنشاهی و آموزه‌های زرتشت آشنا بکند. این گرایش نیز ایده خلاق نداشت، بویژه که مثل اسلام و مسیحیت و یهودیت مورد بازخوانی قرار نگرفته است تا از ذرون آن متفکرانی بیرون بیایند. اگر این بازخوانی صورت می‌گرفت شاید می‌توانست بخشی از هويت اقلیت زرتشتی جامعه ما را خلاق بکند. این گرایش باستان‌گرایی نتوانست آنچنان که باید در باروری هويت ملی ما بکوشد. بیشتر سعی داشت که تاریخ ۱۴۰۰ ساله بعد از اسلام را در جامعه ما نادیده بگیرد.

گرایش دیگری سعی کرد در جامعه ما اندیشه و هويت ملی را بارور بکند و یک شخصیت ملی برای جامعه ما درست بکند. گرایش ملی - لاتینیک بود. گرایش لاتینیک در ایران دو نوع رویکرد داشته است: یک نوع آن اصلاً به مذهب و ملیت توجه ندارد و به دنبال حقوق شهروندی و دموکراسی است. در میان اینان چهره‌های صادقی هم وجود دارد. اندیشه‌های آنها مبتنی بر دموکراسی غربی است که با فرهنگ ما خوب جفت نمی‌شود. نوع دیگر جریان لاتینیک بدون توجه به هماهنگی اندیشه‌های نو با سنخ فرهنگ جامعه ما، سعی کرد قوانین منون، پارلمان، شورا، مجلس، دموکراسی، و حزب بیاورد ولی آنها را تبیین

مجله علمی و فرهنگی
شماره ۱۰۰
مهرماه ۱۳۸۵
تیرماه ۱۳۸۶
۱۳۸۵
۱۳۸۶



مجله علمی و فرهنگی
شماره ۱۰۰
مهرماه ۱۳۸۵
تیرماه ۱۳۸۶
۱۳۸۵
۱۳۸۶

مذاکرات زیر پرده راجع

به عقاید دین جدید، سید احمد
مذکرات زیر پرده راجع به عقاید دین جدید، سید احمد
مذکرات زیر پرده راجع به عقاید دین جدید، سید احمد
مذکرات زیر پرده راجع به عقاید دین جدید، سید احمد

انتخابات آزادان

یعنی آزادی الکترونیک و ترکیب و ترکیب و ترکیب
یعنی آزادی الکترونیک و ترکیب و ترکیب و ترکیب
یعنی آزادی الکترونیک و ترکیب و ترکیب و ترکیب
یعنی آزادی الکترونیک و ترکیب و ترکیب و ترکیب

ایران خیلی نقش داشته است. نهضت ملی و مصدق هم توسط این نخله بازخوانی و به روز شداند. اگر به چهاردهای شاخص اینها را قبل از انقلاب نگاه کنیم مشاهده می‌کنیم که در تفکرشان ایرانیّت و اسلامیت جدا نیست. در تفکر آنها اسلام مساوی با احکام فقهی شریعت نبوده است. در واقع اسلام اندیشه خلافتی است که می‌خواهد زیست معنوی بدهد ما را به جامعه آزاد برساند، ما را آقا بکند، تا اثبات سرمایه، اثبات تولید و اثبات شخصیت داشته باشیم. این تفکر از سیدجمال تا نهضت ملی و تا نهضت آزادی ایران ادامه دارد حتی روی آرم سازمان‌های مبارز مذهبی در قبل از انقلاب نقشه ایران وجود دارد در اندیشه‌های آیتالله طالقانی ملیت یا دفاع از مصدق وجود و حضور دارد این تفکر نیز به شکل مای جمعی برای هویت جمعی در مجموعه آثار ۲۷ دکتر شریعتی وجود دارد. وی مصدق را رهبر خودش می‌داند حتی در گزارش ساواک منعکس است که او همچنان مصدقی است و به مصدق عشق می‌ورزد.

جریان ملی - مذهبی نهضت ملی دکتر مصدق را به تغییر محمّدش شریعتی در ادامه نهضت آیتا می‌داند. همین جریان معتقد بود که اساساً نه باید شعار انترناسیونالیسم اسلام داد و نه شعار انترناسیونالیسم پرولتری. چون در این شرایط هر دو اینها ذهنی است. ما باید ایرانیّت خود را ملحوظ کنیم. این ویژگی که تعریفی از انسانیت و اسلامیت ایرانیّت ارائه می‌داد نوانست دل جوانها را ببرد و جذابیت داشته باشد. جالب است بدانید که یکی از دلایل حذف نیروهای مذهبی نوگرا در سال ۱۳۵۹ تا ۱۶۰۰ احتیواسی بود که آنها به دکتر مصدق می‌گذاشتند، ایشان به مصدق به طور تاکتیکی عشق نمی‌ورزیدند. امروز سلطنت‌طلبها هم در اروپا عکس مصدق را بالای سوزان می‌زنند، یعنی کسانی که خودشان علیه دکتر مصدق کودتا کردند! اما جریان ملی - مذهبی با مصدق تاکتیکی برخورد نمی‌کنند. همان طور که شریعتی با شاهنامه تاکتیکی برخورد نمی‌کند حتی شاهنامه را ملخ می‌کند در حالی که شریعتی ظاهراً باید با کلمه شاه مخالف باشد ولی او فهمیده بود که فرودسی چه می‌گوید. ویژگی این جریان این است که هم به لحاظ تاریخی و هم به لحاظ مبارزاتی نهضت ملی ایران را بازخوانی کرده و سعی کرده که نقاط ضعف آن را حل کند. یعنی تلاش کرده که یک هویت مذهبی خلق، نه یک هویت مذهبی منشرعانه ارائه دهد که در آن امید و نشاط و زندگی نهفته است.

بعد از دکتر مصدق بعضی از ملیون باید لایک به مبارزات خود ادامه دادند و برخی دیگر به

بکنند. ما دو نوع تفکر شعی داریم، یکی تفکر سنتی است و دیگری تفکر سنتی رفومگراست. ایشان در وجه مثبت جهان وطنی‌اند اما در وجه منفی به وطن توجه ندارند. در قهه چیزی به نام ملیت و وطن وجود ندارد. در این بیست سال بعد از انقلاب خیلی کم دیدیم که از ایرانیّت سخن گفته شود البته الان دارند آن را مطرح می‌کنند. یک اندیشه هم تفکر سنتی رفومگرا است که وقتی به مسائل متقابل ایران و اسلام می‌پردازد می‌گوید ایرانیان قبل از اسلام همه چیزشان بد بوده و بعد از اسلام است که ایرانیان همه چیزشان خوب می‌شود این، یک تفکر است. تفکر دیگر متعلق به دکتر شریعتی است که دقیقاً در مقابل این تفکر است. وی معتقد است که خداوند خدای همه آدمیان است. تا قبل از دین اسلام هم خداوند در جهان بوده است. پس همه پندها مورد لطف و عنایت خداوند بوده‌اند. پس با آمدن اسلام بشر خلق نشده است، دین اسلام در ادامه ادیان دیگرست. کشور ما صیغه ایرانی - اسلامی دارد و در ترکیب تهاهی فرهنگ ما مخلوطی از اسلام و ایران است. ما ایران را به خاطر اسلامی بودنش نمی‌خواهیم، ما اینجا به دنیا آمدیم، اگر اسلام نیا آمده بود ممکن بود اکنون دین دیگری می‌داشتیم. ما اسلام را به خاطر اندیشه خلقی پذیرفتیم. متأسفانه هنوز ایرانیّت در تفکر سنتی مهجور مانده است. مهجور ماندن ایرانیّت در تاریخ ملی ما یک فاجعه است. تفکر سنتی ایرانیّت را به پای اسلامیت فقهی و منشرع خودش قویان کرد. تفکر رفومگرا باور خلاق ندارد که ایرانیّت را پرورش کند. بنابراین نمی‌تواند سنتی ایجاد کند که محمولش فرهنگ ملی - مذهبی باشد. ولی جریانی در تاریخ ایران بوده که در به وجود آوردن انقلاب

دینی و فرهنگی نمی‌کردند زیرا اهمیت چندانی به آن نمی‌دادند. این رو بگوید هم نمی‌توانست هویت ملی را بارور بکند. ایشان در رفتار خود صداقت داشتند به خصوص نخلهای که می‌خواست ایران را به لحاظ ساختار سیاسی و مدیریت سیاسی نو بکنند تا شاید کشور ما وارد مرحله جدیدی شود. به صورت شخص بیشتر متفکران انقلاب مشروطه این گونه فکر می‌کردند، مثل صنیع الملک یا شاهزاده‌های خوش قلب و اسان دوستی که به دنبال آباهای ایران بودند ولی ما ایده خلاق نداشتند یا برخی ایده‌هایشان به فرهنگ ما خوب جفت نمی‌شد. بین حرفهای میرزاآقاخان کرمانی و سیدجمال‌الدین شاید در ظاهر فوق نباشد ولی زبان سیدجمال‌الدین در میان مردم نافذ بود، زبان مدرس و زبان دکتر مصدق نافذتر بود تا زبان میرزاآقاخان کرمانی، اگر چه وی مرد بزرگی بود و به وسیله محمّدعلی شاه مستند گشته شد ولی فرهنگ و اندیشه او نمی‌توانست با فرهنگ جامعه ما خوب جفت بشود و هویت ملی خلق به وجود بیاورد. جریان چهارمی که در جامعه ما سعی کرد هویت جدیدی بسازد جریان سازگریست. بسود سازگریستهای سابق با ایرانی که در ایران کورند و خونهای زیادی که دارند البته تجربه حزب نبوده مورد دیگری است آنها می‌خواستند کل فرهنگ جامعه ما را پاک کنند و یک فرهنگ جدید جهانی وارد بکنند که اساساً امکان‌پذیر نبود و ما وجود تلاش فراوان نتیجه کم گرفتند و نتوانستند مستلماً را حل کنند نتوانستند هویت جدیدی ایجاد نمایند. آنچه بیشتر از همه به جامعه ما ضربه زده تفکر سنتی است که نتوانسته است هویت ملی را باور

حاشیه رفتند. بیشتر جوانهایی هم که مذهبی نشدند مارکسیست شدند. چون دورهای فرا رسیده بود که مبارزه به یک باور خلاق نیاز داشت. همین لحله (شویستی) بود که توانست از فرهنگ ایرانی و اسلامی اندیشه‌های درست کند که در مقابل مارکسیسم رقابت کند، و نه آن را بکوبد. این لحله توانست در دوره محمدرضا شاه و در اوج قدرت مارکسیسم و اوج قدرت تفکر لائیک در یک رقابت سالم بر همه آنها پیروز شود. این هنر بود. انسانیت و آزادی آنها در پیوند با اسلامیت و ایرانیت آنچنان خلاق بود که توانست نسلن بیه و وجود بیاورد که ما به آن روشنفکران مذهبی می‌گوییم که ۲۰ سال است که مغضوب‌اند و شاید همچنان مغضوب بمانند. این لحله در ایران سعی کرده است که هویت ملی را فریب و خلاق کند، و با فراتپها و ویژگیهای جوانگون و با بهره‌گیری از یک دستگاه فکری کم‌وزنی اما مذهبی ادامه منطقی حرکت دکتر مصدق باشد.

آنچه جامعه ما امروز نیاز دارد "حاکمیت ملی" و مردم‌سالار است. مصدق این را گفته، نگرفته، اما بعد از ۴۰ سال همه رسیدند که ما به این حاکمیت نیاز داریم، حکومت نیول کسی نیست و مردم هم قسیم نمی‌خواهند، و نیز به "منافع ملی" نیاز داریم. یعنی منافع ملی برای یک عده خاص نباشد، بنابراین ما منافع ملی و مردمگوار می‌خواهیم و این را حاکمیت ملی و مردم‌سالار می‌تواند تحقق بخشد. این هنر در بستگی به این دارد که ما شخصیت ملی و شخصیت فردی داشته باشیم، یعنی هویت داشته باشیم. اگر ما هویت نداشته باشیم در نزد غریبان بشکله‌های نفت خالی هستیم. و وقتی ایرانی پناهنگی می‌خواهند می‌گویند توریست است، دزد است. اگر هویت ملی نداشته باشیم، در نزد حاکمان هم انسانهای مهجور و سقیم و بی‌لیاقتی هستیم که باید بر ما حکومت بسود و از آزادی هم فسقتن آرزیهای جنسی می‌خواهیم. این است که اگر می‌خواهیم در جهان با تمدنهای گفتگو کنیم، و نمی‌خواهیم با آنها هجومی برخورد کنیم، باید با زبان و هویت خودمان حرف بزنیم. وقتی ویلیام گنراد نویسنده در چکسلواکی است فرهنگ چک را دارد، وقتی در فرانسه است فرهنگ فرانسه را دارد، بی‌خود نیست که فرانسویها نیراز کتاب او را در چاپ اول به سبزه‌زار می‌رسانند و به ۱۸ زبان دنیا ترجمه‌اش می‌کنند چون فرهنگ فرانسه را هم دارد ترویج می‌کنند. پس آنکه می‌گوید من جهانی حرف می‌زنم دروغ است. هر کس وقتی شعار جهانی انسانی یا غیرانسانی می‌دهد با فرهنگ خودش حرف می‌زند.

دکتر شریعتی فرهنگ ایرانی را بی‌ازخوابی می‌کند. هر ایرانی مسلمان می‌تواند از دیدگاه

شریعتی برداشت کند چرا که فرهنگ شریعتی وجه ایرانی هم دارد. هویت ملی خلاق را باید خودمان بسازیم. نه به دست بزرگان نگاه کنیم. یک اندیشه خلاق به اسم اسلام به ذهن فردوسی حسام‌سرا وارد می‌شود. شاهنامه به وجود می‌آید، یک هنرمند می‌تواند از این اندیشه خلاق قیلم خوب بسازد، یک اقتصاددان می‌تواند اقتصاد ملی را نجات بدهد و یک سیاستمدار می‌تواند نظریه‌های عملی ارائه نماید. الان بحران جامعه ما بحران "الگوی زیست" است. الگوی زیست سنتی پاسخ نمی‌دهد و الگوی وارداتی هم در جامعه ما درست نمی‌شوند. اگر ما فرهنگ خلاق داشته باشیم می‌توانیم با هنر و ادبیات جهان گفتگوی سالم‌آمیز و منطقی داشته باشیم و گرنه این چرخه باطل همواره تکرار می‌شود. یک عده املیسم می‌شوند و یک عده فکلیسم. باید این چرخه فیجی بشود. ما در دورهای در تاریخ آن را فیجی کردیم و تمدن بزرگی ساختیم که امروز همه به آن می‌بالیم، یک بار دیگر هم می‌توانیم این کار را بکنیم. منتها به شرط اینکه به هویت ملی تاکید کنیم. هویت ملی می‌تواند شخصیت ملی به وجود بیاورد. برای این کار ما باید روایتی از انسان ارائه دهیم که با علم انسان امروزی هماهنگی داشته باشد. انسان از نظر قرآن سه ویژگی دارد: آفرینی، آگاهی و آفرینندگی. انسانی که نیافریند اصلاً انسان نیست، اسلامیت به تعبیر ما یعنی تعیین زیستی معنوی برای جامعه. در این تلقی دین اساساً با شریعت احکامی مساوی نیست.

کشور ما دارای یک فرهنگ مشترک، یک تاریخ مشترک و یک ناخودآگاه قومی مشترک است. ما نمی‌توانیم به میل خودمان روح مسلکی - مذهبی ایرانی را از ناخودآگاه قومی ایرانی حذف کنیم چرا که ملتها روح پایدار دارند. ما باید در جانش و تعامل اسلامیت، انسانیت و ایرانیت هویت چندلای خلاق کنیم تا بتواند ادبیات، سیاست، فرهنگ و اقتصادمان را تعریف بکند. آنگاه ما هر الگویی را که از اروپا و

غسرب می‌گیریم، می‌توانیم بوس کنیم، می‌توانیم چسبیزی بکنه آن بیفزاییم. هرودت می‌گوید هنر ایرانیان این است که هر چسبیزی از دیگران می‌گیرند کاماتر می‌کنند. این ویژگی، چه وقت امکان‌پذیر بود؟ وقتی که ملت

ایران یک هویت خلاق داشته است. ابوعلی سینا تسلیم فلسفه یونان می‌شود، چرا که اندیشه خلاق نداشته است. متفکر بزرگی مثل شیخ اشراق شهاب‌الدین سهروردی مکتب اشراق را ایجاد می‌کند که اصلاً جدید است. نه هندی است، نه عربی است. ایرانی است. اندیشه وی به یک سنت خلاق می‌رسد. اروپای جدید به این سنت خلاق رسید که دوران جدید را خلق کرد. ما نمی‌توانیم بگوییم دین عرصه خصوصی است، عقلانیت عرصه عمومی؛ و در همان حال بگوییم این خمس و زکات دین هم مقدس است و باید پرداخت خوب، خود این انسانی که هنوز ناخودآگاهی اصلاح نشده است، امکان دارد وقتی در عرصه مدون شکست بخورد، دوباره سنتی بشود. نوآیندی دینی می‌خواست در کل دستگاه مسلمانان تجدیدنظر کنند. این امر مسئله ملیت و انسانیت را خلاق می‌کرد.

ما در دوره صفویه یک رشد ناقص دانشی ملی چون زیربنای این هویت ایرانی خلاق نبود. دچار تخریب شد. امروز باید یک جانش جدی با غرب - نه انزواگرایانه - و یک گفتگوی خلاق با تمدن غرب داشته باشیم تا این هویت ملی، انسانی ما - نه ناسیونالیسم ایرانی - شکل بگیرد. دکتر تریعتی در مجموعه آثار ۲۷ بسیار زیبا بیان می‌کند که ناسیونالیسم ما خاکی و خوبی نیست. محور ناسیونالیسم ما بر فرهنگ است. محور صوبه بر فرهنگ است. یعنی ویژگی ناسیونالیسم ایرانیان تجاوزطلبی نیست، به خاطر اینکه ناسیونالیسم ما کور نیست. ناسیونالیسم ما با فرهنگ و باور ما ارتباط دارد. اگر ما بتوانیم ناسیونالیسم خودمان را براساس باور خلاق و یک دستگاه فکری و فلسفی بارور کنیم، می‌توانیم دوباره ایرانی درست کنیم. بدان افتخار نماییم.

این نوشته متن تحریر یافته یک سخنرانی است که در ۱۲ اسفند سال گذشته در یک مراسم بزرگداشت ایراد شده

دکتر محمدصادق

خیا بان کاخ کاشی شماره ۱۰۹ - تلفن ۵۹۱۰

سالشمار زندگی دکتر محمد مصدق

۲۹ اردیبهشت ۱۲۶۱ شمسی / ۱۲۹۹ قمری (۲۹ رجب) / ۲۰ مه ۱۸۸۲ میلادی - ولادت در تهران. (از میرزا هدایت‌نامه وزیر دفتر و ملک تاج خانم نجات‌سلطنه).

۱۲۷۱ شمسی - وفات میرزا هدایت وزیر دفتر.

۱۲۷۵ شمسی / ۱۲۱۴ قمری - تصدی استیفای خراسان - قتل ناصرالدین شاه قاجار.

۱۲۸۵ شمسی - انتخاب شدن به نمایندگی دوره اول مجلس شورای ملی از اصفهان، ولی مجلس به علت به حد نصاب نرسیدن سن، او را تئذیوقت.

۱۲۸۶ شمسی / ۱۲۲۵ قمری (۲۰ جمادی‌الاول) - قبول عضویت در جامع انجمن.

۱۲۸۶ شمسی / ۱۲۲۵ قمری - ورود به مجمع انسانیات و قبول نیابت ریاست آن.

۱۲۸۷ شمسی / ۱۹۰۸ میلادی - عزیمت به فرانسه و آغاز تحصیل در مدرسه علوم سیاسی پاریس در رشته علوم مالیه. در خلال این مدت یک بار به مناسبت کسالت مزاج به ایران مراجعت کرد و چون مجدداً به اروپا برگشت در شهر نوشاتل (سوئیس) به تحصیل دکترای حقوق مشغول شد.

۱۲۹۲ شمسی / ۱۹۱۴ میلادی - اخذ درجه دکترا در رشته حقوق.

۱۲۹۲ شمسی / ۱۹۱۴ میلادی - چاپ جزوه مسئولیت دولت برای اعمال خلاف قانونی که از مستخدمان دولتی در موقع انجام وظایفشان صادر می‌شود و قاعده عدم تسلیم مقصران سیاسی (به زبان فرانسه در پاریس).

۱۲۹۲ شمسی / ۱۹۱۴ میلادی - چاپ رساله دکترا تحت عنوان وصیت در حقوق اسلام.

۱۲۹۳ شمسی / ۱۹۱۴ میلادی - بازگشت به ایران و تدریس در مدرسه علوم سیاسی.

۱۲۹۴ شمسی - تألیف و نشر «کابینولاسیون و ایران» - تألیف و نشر «دستور در محاکم حقوقی» - تألیف و نشر جزوه شرکت سهامی در اروپا. - همکاری در نشر مجله علمی.

عضویت در کمیسیون تقویر جمع و خرج در وزارت مالیه.

عضویت در حزب اعتدال

عضویت در حزب دموکرات

۱۲۹۴ شمسی (آبان) - انتخاب به عضویت کمیسیون تطبیق جوابجات (جانشین دیوان محاسبات) از طرف توره سوم مجلس شورای ملی به مدت دو سال.

۱۲۹۶ (۱۱ اردیبهشت ۱۲۹۷) - معاونت وزارت مالیه و رئیس کل محاسبات.

۱۲۹۸/۱۹۱۹ میلادی - عزیمت به اروپا؛ اقامت در سوئیس و مخالفت با قرارداد ۱۹۱۹.

۱۲۹۹ - وزارت عدلیه در کابینه مشیرالدوله، پس از ورود به پتدر پشور (۱۵ مهر) به مناسبت تمایل مردم و موافقت دولت به والیگری ایلات فارس منصوب شد.

۱۲۹۹ (۱۹ مهر تا ۳ فروردین ۱۳۰۰) - والی فارس، پس از کودتای ۳ اسفند ۱۲۹۹ و ریاست وزرای سید ضیاءالدین طباطبایی استعفا کرد و برای مصون ماندن از تعرض دولت کودتا، به دعوت سران بختیاری به آن دیار رفت.

۱۳۰۰ (۱۴ خرداد تا ۲۹ دی) - وزارت مالیه در کابینه قوام السلطنه، با اخذ اختیارات قانونی از مجلس شورای ملی به مدت سه ماه - مصدق در ترمیم کابینه قوام به وزیری خارجه انتخاب شد، ولی نپذیرفت.

۱۳۰۰ (۲۸ بهمن تا ۲۰ تیر ۱۳۰۱) - والی آذربایجان.

۱۳۰۲ - نمایندگی مردم تهران در

دوره پنجم مجلس شورای ملی.

تشکیل کمیسیون معارف و عضویت در آن.

تألیف و نشر کتاب «حقوق پارلمانی در ایران و اروپا».

۱۳۰۴ - تألیف و نشر «اصول و قواعد و قوانین مالیه در ممالک خارجه و ایران قبل از مشروطیت و دوره مشروطیت».

۱۳۰۴ (۹ آبان) - مخالفت با طرح انقراض سلسله قاجاریه و تغییر سلطنت.

۱۳۰۵ (تیرماه) - نمایندگی مردم تهران در دوره ششم مجلس شورای ملی.

۱۳۰۵ (شهریور) - مخالفت با کابینه مستوفی الممالک، نسبت به صلاحیت دو تن از وزیران (ابوقبوله و ذکاء الملک قزوینی).

۱۳۰۶ (خرداد) - مخالفت با اختیارات داور، وزیر عدلیه.

۱۳۰۷ - آغاز خانه نشینی.

۱۳۱۵/۱۳۱۶ میلادی - سفر به آلمان (برلین) برای معالجه (به مدت ۳۸ روز).

۱۳۱۹-۱۳۱۵ - اقامت در احمد آباد ساوجبلاغ و تهران.

۱۳۱۹ (۵ تیر) - بازداشت از طرف شهرتانی در تهران (پانزده روز) و انتقال به زندان بیرجند.

۱۳۱۹ (۲۳ آذر) - بازگردانیده شدن به قریه احمدآباد و تحت نظر قرار گرفتن.

۱۳۲۰ (۲۱ شهریور) - اجازه خارج شدن از احمدآباد.

۱۳۲۲ (اسفند) - نمایندگی اول مردم تهران در انتخابات دوره ۱۴ مجلس شورای ملی، مخالفت با اعتبارنامه سید ضیاءالدین طباطبایی.

۱۳۲۳ (شهریور تا آذر) - مخالفت با دادن هرگونه امتیاز نفت به خارجیان در سخنرانی‌های مجلس شورای ملی؛ پیشنهاد طرح چهار ماده‌ای منع دولتهای ایران برای مذاکره با خارجیان درباره واگذاری امتیاز نفت و تصویب آن.

۱۳۲۳ (اسفند) - حمله به مفسدان و دزدان بیت‌المال در مجلس شورای ملی؛ درخواست اخراج دکتر میلیسوی مستشار آمریکایی در امور مالی ایران.

۱۳۲۴ (مهر) - رهبری اقلیت مجلس در «بشروکسیون علیه صدرا لاشراف».

۱۳۲۴ (۱۹ دی) - مخالفت با کمیسیون سجداتیته پیشنهادی دولتهای شوروی، انگلیس و آمریکا.

۱۳۲۶ (آذر) - رأی تمایل ۵۳ تن از نمایندگان مجلس شورای ملی به نخست‌وزیری مصدق - ابراهیم حکیمی (حکیمالملک) با ۵۴ رأی نخست - بر شد.

۱۳۲۶ - تحویر انتخابات مجلس شورای ملی در دوره حکومت احمد قوام (قوام السلطنه).

۱۳۲۸ (اردیبهشت) - مخالفت با تشکیل مجلس مؤسسان.



دکتر محمد مصدق



ایران.

۱۳۳۱ (خرداد) - حضور در دیوان دادگستری بین‌المللی (لااهه) و دفاع از حقانیت ایران در ملی کردن صنعت نفت.
 ۱۳۳۱ (۲۵ تیر) - استعفا از نخست‌وزیری به علت مخالفت محمدرضا شاه با تعیین وزیر جنگ از طرف نخست‌وزیر.
 ۱۳۳۱ (۲۷ تا ۳۰ تیر) - قیام ملت ایران به هواخواهی از مصدق، عقب‌نشینی شاه ایران از تساهل مجلس به نخست‌وزیری دوباره مصدق.
 ۱۳۳۱ (۳۰ تیر) - اعلام رأی دیوان دادگستری بین‌المللی به نفع ایران.
 ۱۳۳۱ (۸ مرداد) - تصویب لایحه اختیارات در مجلس شورای ملی.
 ۱۳۳۲ (۵ مرداد) - پیام مصدق به ملت ایران در مورد برگزاری همه‌پرسی برای تعطیل مجلس شورای ملی.
 ۱۳۳۲ (۱۲ و ۱۹ مرداد) - مردم بهران و شهرستانها با اکثریت قاطعی به انحلال مجلس رأی دادند.
 ۱۳۳۲ (۲۵ مرداد) - شکست کودتای انگلیسی - آمریکایی، فرار محمدرضا شاه به بغداد.
 ۱۳۳۲ (۲۸ مرداد) - کودتای انگلیسی - آمریکایی، سقوط دولت مصدق.
 ۱۳۳۲ (۱۷ آبان) - آغاز محاکمه مصدق در دادگاه نظامی بنوی، و محکومیت او به سه سال زندان.
 ۱۳۳۳ (۱۹ فروردین) - محاکمه مصدق در دادگاه تجدید نظر نظامی، دادگاه حکم دادگاه قبلی را تأیید کرد.
 ۱۳۳۵ (۱۳ مرداد) - پایان دوره محکومیت و آغاز دوران اقامت اجباری در احمدآباد.
 ۱۳۴۵ - یکشنبه ۱۴ اسفند، ۵ مارس ۱۹۶۷ - درگذشت مصدق در بیمارستان زنجبه تهران.

۱۳۲۸ (۲۲ مهر) - اعتراض به نحوه برگزاری انتخابات دوره شانزدهم؛ تحسین (۴ روزه) همراه شماری از یاران خود در دربار.
 ۱۳۲۸ (۲۱ آبان) - اعلام تشکیل جبهه ملی ایران.
 ۱۳۲۸ (آبان) - تبعید به احمدآباد، پس از قتل عبدالجسین هژیر، وزیر دربار.
 - بازگشت از احمدآباد به تهران.
 ۱۳۲۸ (۱۸ بهمن) - تشکیل میتینگ بزرگ جبهه ملی در میدان بهارستان، لطف دکتر مصدق در اعتراض به افتتاح مجلس قبل از انتخابات مجلس.
 ۱۳۲۹ (۱۹ فروردین) - نمایندگی اول تهران در مجاز شانزدهم.
 ۱۳۲۹ (۱ خرداد) - مخالفت با طرح نخست‌وزیری رزم‌آرا.
 ۱۳۲۹ (تیرماه) - تشکیل کمیسیون مخصوص نفت؛ انتخاب دکتر مصدق به ریاست کمیسیون.
 ۱۳۲۹ (۱۵ آبان) - پیشنهاد طرح ملی شدن صنعت نفت در سراسر ایران از سوی نمایندگان جبهه ملی در کمیسیون نفت.
 ۱۳۲۹ (۲۹ اسفند) - مجلس طرح مصدق را برای ملی شدن نفت تصویب کرد.
 ۱۳۳۰ (۱۲ اردیبهشت) - قبول نخست‌وزیری.
 ۱۳۳۰ (۲۹ خرداد) - خلع ید از شرکت نفت انگلیسی و ایران.
 ۱۳۳۰ (۲۲-۲۶ مهر) - حضور در جلسات شورای امنیت سازمان ملل و دفاع از حقانیت نهضت ملی

سردار سخت عزم

هان ای بزرگمرد
 سردار سخت عزم نبود سترگ خلق
 ای مانده گرم، در شب سرد و سپه خصم
 ای مانده شاد، کوشش به راه غر یو فتح
 ما پاسبان مشعل اندیشه تویم
 چشم انتظار صبح سپید مراد باش
 پیداد می‌کنیم
 در انتظار روز دلاویز داد باش

هان ای بزرگمرد
 سالار کاروان جوانان خشمگین
 سالی دگر گذشت
 در گوش ما هنوز عثین پیام تست
 در خون ما حوراث شیرین نام تست
 گام تلاش ما
 جوانی سرزمین گل اذین زندگی است
 فرجام کار ما
 فرجام بندگی است

هان ای بزرگمرد
 سالی دگر گذشت
 دشمن اگر چه ماند
 ما نیز مانده‌ایم
 بر لوح تیره گون زمان نیز خوانده‌ایم
 شب جاودانه نیست
 ره، بی‌کرانه نیست
 مرغ سپید خسته پرآرزو مدام
 بی‌اشیانه نیست.

هان ای بزرگمرد
 سردار سخت عزم نبود سترگ خلق
 سالار کاروان جوانان خشمگین
 ما رهروان کینه در جاده زمان
 تا سرزمین گام
 پیکار می‌کنیم
 یا جنگ‌های خشم
 بر لوح روزگار
 بر جای می‌نویسیم
 این یادگار را
 فرجام هر تلاش
 صبح مراد بود
 پیداد خصم را
 آری.
 دوباره روز دلاویز داد بود.

برویز خاتمی، شیراز ۱۳۳۴

مصداق، بغض در گلوی تاریخ ما

مهندس و حید میرزاده

والی بود که از اجرای دستورات دولت کودتا سر باز زد و مجبور شد تا بین اهل بختیاری مدتی توقفا نماید. پس از سقوط کابینه سیدضیاء، دولت پدیی از او به عنوان وزیر مالیه دعوت کرد. مصداق شرط برکناری آرمیتاژ انسخت، مستشار انگلیسی مالیه آن وزارتخانه را برای قبول وزارت مطرح کرد که پس از مدتی جز و بحث اسمیت مجبوره کناره گیری شد و آنگاه مصداق تصدی امور را به عهده گرفت. روحیه بیگانه ستیزی مصداق به خصوص نسبت به عوامل مستتب به قدرت فائده استعماری آن دوره انگلستان در این حرکت سیاسی مصداق کاملاً آشکار است. در دورانی که رضاشاه با اتکا به پشتیبانی انگلیسیها در فکر تصاحب تاج و تخت بود و با انواع ترفندها از جمله طرح موضوع جمهوری و شرکت در مراسم مذهبی و دیدار با علمای تراز اول آن زمان، مشغول بود و با کمک قرائن خود جوی را در مجلس ایراد نمود که امکان هرگونه مخالفت با وی غیرممکن بود. در چنین شرایطی، خصوصیت خلاف جریان شنا کردن مصداق بار دیگر ظاهر شد و نطق تاریخی خود را در مخالفت با انقضای سلطنت قاجاریه و ابقای رضاشاه



مصداق در مجلس شورای ملی

ایزاد کرد. خاطرات سیاسی به جا مانده از رجال سیاسی آن دوره اوضاع و جو عمومی مجلس را کاملاً نشان می دهد. نتیجه رأی گیری هم گواهی این مدعاست که از ۸۵ نفر نماینده، هشتاد نفر به عاصه واحد فوق رأی مثبت دادند. مرحومان مستوفی الممالک، مدرس، میرزا یحیی دولت آبادی از همراهان مصداق در مخالفت با ماده واحد بودند. مصداق در پاسخ مستوفی الممالک که خواستار عدم شرکت در مجلس تغییر رژیم شده بود، جملهای تاریخی می گوید: **بیه توپچی و سرباز سالها موجب می دهند که یک روز به کار بیاید و از مملکتش دفاع کند. به وکیل هم دیسال موجب می دهند برای اینکه یک روز به کار مملکت بخورد و از قانون اساسی دفاع بکند. اگر ما امروز به مجلس نرویم، به وظیفه نمایندگی خود رفتار نکرده ایم.**

مصداق مزد این اقدامات را پس از تثبیت حکومت رضاشاه گرفت و مجبور به اقامت در روسای احمدآباد و دوری از سیاست گردید. تا زمانی که رضاشاه در مسند قدرت بود امکان فعالیت سیاسی پیدا نکرد.

دوران پس از شهریور بیست شرایطی به وجود آورد تا بغض استقلال طلبی و آزادخواهی مصداق ترکیه شود و اقداماتی نظیر مخالفت با تصویب اعتبارنامه سیدضیاءالدین در مجلس دوره چهاردهم، مخالفت با اختیارات دکتر میلسو آمریکایی ریسی کل فارابی ایران، مخالفت با اعطای امتیاز نفت شمال به شوروی - که دشمنی حزب توده را به دنبال داشت - گذراندن طرح ممانعت از اقدام دولت در مذاکره با

وراه و رسم خود را از پایگاه طبقاتی خانواده جدا سازد و حتی از تصدی سمت مستوفی گیری که بر اساس عرف آن زمان مستحق آن بود خودداری کرد. او در این باره می گوید: **در آن وقت ... تبلیغات بر علیه مستوفیان روز به روز شدت پیدا می کرد و من [می خواستم] خود را از جرگه آنان خارج نمایم.**

همین روحیه آزادی خواهی او را در انقلاب مشروطیت از رسره آرایخواهان قرار داد. در انتخابات دوره اول مجلس شورای ملی به نمایندگی مردم اصفهان برگزیده شد که به دلیل سن کمتر از سی سال و اعتراض شمه رسیدگی، خود داوطلبانه از نمایندگی صرف نظر کرد. این برخورد مصداق جوان روحیه عدالت طلبانه و ضد تبعیض او را به منصفه ظهور رساند. زیرا در آن دوره با توجه به روابط اجتماعی و عدم ثبت رسمی تاریخ ولادت افراد، جای چانه زنی و متوسل شدن به روابط برای ورود به مجلس وجود داشت.

حضور مصداق در انجمنهای روشنفکری دوران انقلاب مشروطیت مانند "جامع آدمیت" و "مجمع انصافیت" را می توان در امتداد همین روحیه وی جستجو کرد. هر چند عدهای مفرض و نالایق به اسناد تاریخی، این انجمنها را شاخه های از فیرماسونری خواندند که سست بودن ادعای آنها بر پژوهشگران تاریخی پوشیده نیست و اعتراض سیاسی آن از قبل عیان است.

انجام کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ و استقرار دولت سیدضیاءالدین طاطایی و رضاشاه با مخالفت شدید مصداق روبه رو شد. او در آن زمان والی فارس بود و تنها

تاریخ معاصر ما چه یاسی آور و کسل کننده بود اگر معنی "تخصیصهای چون قائم مقام قراقرانی، میرزا تقی خان آبریکویر و دکتر محمد مصداق در آن یافت نمی شدند و عرصه آن فقط با سیدچهرگانی چون آقاخان نوری، عین الدوله، وثوق الدوله، سیدضیاءالدین طاطایی، فضل الله زاهدی، اسدالله علم و دیگر مستثنیانیان قدرت یکسره تیره و تار می نمود. چهره های سیاسی که به رغم قاصه زمانی و تفاوت در شخصیت ظاهری به چیزی جز منفعت طلبی شخصی توجه نداشتند و آزادی و استقلال این مرز و بوم را که در سرلوحه آرمانهای واقعی این ملت است، به بهای سربسردگی به بیگانگان و پشت کردن به منافع ملی به تمن بخیس فروختند.

مصداق در سیر تحولات سیاسی معاصر واقعاً یک استثنا بود. او عملاً خلاف جریان آب شنا کرد و در شرایطی که نعتی از قدرتهای استعماری از افتخارات اکثریت رجال سیاسی به حساب می آمد، نشان داد که می توان آگاه بود و استقلال و منافع ملی را در ورای منافع شخصی و دنیوی قرار داد.

روحیه آزادی خواهی و بردن از تعلقات شخصی از جوه بارز منش و اخلاقیات سیاسی مصداق است که در بررسی زندگی او همواره به صورت برجسته نمایان می شود.

مصداق یا اینکه از نظر خانواده ای مستتب به قدر ممتاز اجتماعی در دوران پایانی قاجار بود ولی در همان آوان جوانی توانست از تعلقات خانوادگی و به قبول شومعی از یکی از زندانهای چهارگانه انسانی به تریاید

دولتهای بیگانه بدون اجازه مجلس از جمله تلاشهایی بود که مصدق برای استقامت حقوق ملت به خرج داد. تصویب اصل ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور از شاهکارهای سیاسی دکتر مصدق به شمار می آید. تصویب آن قانون در مجلسی که بخش زیادی از عوامل آن وابسته به بیگانه و ناآگاه به مصالح ملی بودند، نوع و کارکرد سیاسی مصدق را نشان می دهد. مصدق توانست اکثر مردم را با دیدگاه خود هماهنگ کند و برای مسیح مردم از حمایت جمعی از علمای دینی نیز برخوردار بود. موفقیت تصویب ملی شدن نفت مقدمه ای بود تا در آن شرایط امکان تشکیل دولت برای مصدق ایجاد شود. مصدق از وجود آن شرایط استفاده لازم را برد و اقدام به تشکیل دولت کرد.

با توجه به اینکه علت اساسی به حکومت رسیدن دکتر مصدق مبارزات بی گریه علیه پایگاه اصلی استعمار در ایران یعنی شرکت نفت انگلیس بود، بدیهی است در دوران به حکومت رسیدن وی نیز مضمون اصلی مبارزه همان باشد و بر این اساس در نتیجه مبارزه بر روی شرکت نفت انگلیس گشوده شد. مبارزه گسترده وی در سطح جهانی و مراجع بین المللی برای اثبات حقانیت ایران و محکومیت انگلیس در تاریخ مبارزات حق طلبانه مثل بریتن بر ضد استعمار جایگاه ویژه ای دارد و در خاطره تاریخ فروموش نماندی است. سعی و کوشش وی در تهییج مردم در امر مبارزه برای ملی کردن صنعت نفت به نحوی که حتی عناصر وابسته و غیر ملی نیز در مخالفتهای خود بر ضد ملی شدن نفت کوتاه آمدند و در بعضی موارد نیز حمایت لفظی کردند، همگی از ترک و صلاحیت سیاسی وی سرچشمه می گرفته.

دکتر مصدق برنامه کار دولت خود را روی دو محور اصلی بنا نهاد: اول اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت در کشور و دوم اصلاح قانون انتخابات مجلس شورای ملی و شهرداریها. مبارزه برای تحقق محور اول جنبه خارجی و ضد استعماری داشت و محور دوم یعنی داخلی و ضد استبدادی به خود می گرفته. بیشتر وقت مرحله اول نخست زوری مصدق - یعنی تا سی تیر ۱۳۳۱ - تصرف مبارزه برای تحقق محور اول بود و پس از سی تیر که تیر مبارزه او متوجه پایگاههای استبدادی بود. مصدق در پی این بود که در مرحله اول ریشه استعمار را در این مملکت بخشکاند و ستون فقرات آن را شرکت نفت انگلیسی می دانست و آنگاه شرایطی را به وجود آورد که در آن عناصر ملی و آزادخواه بتوانند در تصمیم گیری برای سرلشکر مملکت دخیل بیانند و امکان بروز استعدادهای ممتاز ارتقای وضع اجتماعی - سیاسی آنها شود.

دکتر مصدق در بدو تصدی مسئولیت اطلاعاتی به شهرداری کل کشور صادر کرد و در آن متذکر شد که

چو باید ایران آنچه راجع به شخص استنجاب نگاشته می شود هر چه نوشته باشند و هر که نوشته باشند، به هیچ وجه نباید مورد اعتراض و تعرض قرار گیرد... او هیچ کس را به جرم افتاد با مخالفت با دولت خود دستگیر و زندانی نکرد و مخالفان هر چه می خواستند یا نیت مختلف آزادانه ابراز می کردند. او خطاب به هواداران خود بیامی را مستتر کرده در آن تأکید کرد تا پایان حیات و بلکه بعد از مرگ من نیز آمو خود را در ضمیر وطن پرستان باقی بگذارند. اعلام کنیم که به لغت خدا و تفریق رسول گرفتار شوند هر کس که بخواهد در حیات و مصامت چه نام من پستی بسازد و مجسمه بپریزد.^{۳۰}

او با این اقدام می خواست همواره شخصیتی مردمی بدون تمایز ویژه اجتماعی باشد و از پست شدن خود در ذهن مردم جلوگیری نماید. یا تشدید مبارزه ضد استعماری و تمسیم آن به مبارزه ضد استبدادی که در رأس آن شاه قرار داشت. مشکلات سرراه دولت مصدق افزایش یافت. مصدق مشکلات منسجم و درستی در اختیار نداشت تا از آن برای لیل به اهداف خود استفاده کند تنها سازمانی وابسته به آن جنبه ملی بود که جموعی بود از نوع دیدگاهها و خصلههای گوناگون و متضاد که با تمسیم روند مبارزه، تعاقب و اختلاف در جنبه تشدید شد. گروهی جنبه را به عنوان فردیانی ترقی و گرفتن پست و مقامی دولتی تلقی می کردند که وقتی لوضاع را بر وفق مراد خود نیافتند راه خود را کج کرده و مسامح در راه حرکت دولت شدند. حائری زاده، یوسف مشایر، مظفر بقایی و حسین ملکی از این قماش بودند که سرانجام کار این طیف به بیوستن به صف دشمنان دولت ملی رسید و برخی نیز از اعمال هر گونه خیانت و جنایت آهایی نداشتند. همچون نقش مظفر بقایی در رویدن و شهادت افشار طوسی، رئیس پلیس دولت که ضربه ای کاری بر پیروزه حاکمیت مصدق بود.

برخی از گروهها و شخصیتها از مصدق توقع ایجاد حکومت اسلامی بر اساس دیدگاه خودشان داشتند و چون مصدق را در رسیدن به این اهداف ناتوان می دیدند، از هیچ کوششی برای سرپیژدن به وی صرف نظر نکردند. به زعم این گروه انجام برخی اقدامات مانند بستن مشرفی و روشها و جلوگیری از اشتغال زستان در ادارات و رعایت حجاب شاخصه استقرار حکومت اسلامی بود. آنان توجهی به مبارزه نفس گیر ضد استعماری آن دوره نداشتند و به این نکته نظر نداشتند که اهداف دولت مصدق مبارزه با استعمار انگلیس و استبداد شاه بود و می باید با این دو شاخص به نقد دولت می ریختند. رهبری این گروه را قنایان اسلام بر عهده داشتند. آنها کار را به آنجا رساندند که

طرح ترور مصدق را ریخته و سخنگوی دولت شهید قاضی را مورد حمله قرار دادند.

برخی از سیاستمدان چپگرا ملهم از دیدگاه اعتقادی خود مبارزه با استعمار را حق منحصر به فرد خود می دانستند و هر مبارزه ضد استعماری را خارج از خود را تفریدی از سوی امپریالیستها معرفی می کردند. آنان به صورت قالبی اصول و خط مشی سیاسی خود را از قدرت کمونیستی آن زمان یعنی اتحاد شوروی می گرفتند. به رغم ادعاهای انقلابی و تأکید بر اهمیت خلق و مردم متضادانه در طراحی و اتخاذ روشهای سیاسی خود مصالح ملی و منافع مختص به سرزمین ایران را فدای اعتقادات ایدئولوژیکی و مسلکی واردی خود نمودند. حزب نوید در آن دوران نماد عینی چنین تفکری بود. صفاقت و مظلومیت مصدق توانست در میان بخشی از عناصر این جریان اثر گذارد که متوجه به جدا شدن آنان از تشکیلات حزب گردید که بعداً این افراد از هواداران جنبه مصدق علیه دربار و انگلیس شدند. پیشتر از این گروه مرحوم جلال آل احمد، مرحوم خلیل ملکی و دکتر انور خامیاری بودند. هر چند پس از قیام سی تیر در پیش حزب در برخورد با مصدق تعدیلاتی به وجود آمد اما برخورد حزب با مصدق همواره جز صفحات سیاه تاریخچه حزب باقی مانده است.

مرحوم آیتالله کاشانی که از سوی سابقه مبارزه با انگلیسها را در عراق به همراه داشت و از سوی دیگر در مجلس مؤسسان در خصوص تغییر رژیم از قاجاریه به پهلوی به نفع رضاخان رأی داده بود، نقش مؤثری در حمایت از دکتر مصدق در امر ملی شدن صنعت نفت و نخست زوری ایفا نمود. تهییج توده های مذهبی در حمایت از ملی شدن صنعت نفت از اقدامات قابل توجه آن مرحوم بود. متأسفانه این شخصیت سیاسی در مراحل آخر دولت مصدق به صف مخالفان پیوست و متحد نیروی دکتر مصدق در نقش سرسخت ترین دشمن وی عمل کرد. آیتالله در آن مرحله با مخالفان زبردته مصدق که شامل دربار و عوامل وابسته به آن بود همپیمان شد و در مصاحبه با روزنامه نیویورک تایمز گفت: «آبران سالیان دراز حاجت به سلطنت دارد و فی الحقیقه وجود شاه یک جهت جامعی برای جمع آوری کلیه طبقات مردم به دور این مرکز ثابت می نماند... و در مصاحبه با خبرنگار مصری شاه را یک مرد تربیت شده عاقلی که از فساد و هوسازی و دیکتاتوری و استبداد به دور است» معرفی کرد.^{۳۱} منزل کاشانی آرمی برای پناه دادن به افسران اخراجی از تیش مانند قسبل الله زاهری و نمایندگان معلوم الحالی چون میرانصاری، ذوالفقاری صفایی، بهادری که در ضمن آنان با آرمانهای ملت ایران جای هیچ شبهه ای نبود گوید. مقرر شکاف و اختلاف بین دکتر مصدق و آیتالله کاشانی محافل استعماری که از خود بزرگبینی



مصطفی بر مزار شهدای ۲۰ تیر

و حسن ریاست‌طلبی وی آگاه بودند، به منظور تشدید اختلاف، اقداماتی را در جهت بزرگ جلوه‌دادن آیت‌الله به عمل آوردند. به همین خاطر در مدت چندماه پیش از بیست و دو مورد علی‌مصاحبه مطبوعاتی از سوی رسانه‌های غربی یا وی انجام شد که محور مصاحبه‌ها شامل "عمده‌گردن کمونیسم"، "خطر حزب توده" و "تعریف" و "تمجید از قدرت و سابقه مبارزاتی آیت‌الله" و معرفی کردن وی به عنوان "رهبر مسلمین" بود. سادانگاری آیت‌الله کاشانی در مورد وحدت بین مسلمین از اینجا نشأت می‌گرفت که وی شیوه‌های حصول چنین وحدتی را در برگزاری همایشها و هژمندی‌ها جستجو می‌کرد و در چهارچوب چنین شی‌ای خود را رهبر مسلمین جهان می‌دانست و در پرتو این، بلندپروازی خود را محق می‌دانست که در امور مربوط به دولت دخالت کرده و از طریق انجام مذاکره و مصاحبه و پیام به عناصر خارجی، کارهای دولتی را مختل نماید. مشخص نبودن جایگاه وی در نظام دولتی و دخالت بدون مسئولیت وی و نداشتن یک برنامه سیاسی مشخص سبب شد که از درک شرایط حساس سیاسی آن مقطع عاجز شود و به رغم خدمات شایسته قلبی به صف دشمنان دولت بپیوندد. شاید در رویدادهای سیاسی کمتر اتفاق افتاده باشد که در مدت کوتاه چندماهه متحلمان به سرسخت‌ترین دشمنان تبدیل شوند که این مورد در آن مقطع از تاریخ سیاسی به وقوع پیوست. دکتر مصطفی درمندان در این مورد می‌گویند: "در میان مخالفان امروزی عده قلیلی هستند که در شروع این نهفتن از هم‌مدان و همراهان بوده‌اند ولی به غایتی که ترک ذکر آن اولی است اکنون منت را در آخرین مراحل پیروزی رها ساخته و در تضعیف دولت و جلوگیری از پیشرفت اعمال ملی حتی از مخالفان قدیم هم پیش افتاده‌اند."^۲

نامه کار مصطفی را هنگامی می‌دانند اجرای کودتا، سرنگونی دولت، سوج دستگیری، تشکیل دادگاههای فرمایشی نظامی، اعدام و حبس مبارزان، خانه‌نشینی رجال برجسته سیاسی، انعقاد قرارداد کنسرسیوم با دیول غربی، تجدید رابطه با انگلستان و در یک جمله شروع یک دوره جدید از استبداد و دیکتاتوری در کشور ایران. تحلیل دکتر مصطفی در آخرین دفاع در بیادگاه نظامی برداشت واقع‌بینانه او را از وقایع نشان می‌دهد. او می‌گوید: "آری، تنها گناه من و گناه بزرگ من این است که صنعت نفت ایران را ملی کرده‌ام و بساطت استعمار و اعمال نفوذ سیاسی و اقتصادی عظیم‌ترین امپریالیست‌های جهان را از این مملکت یسرجمیده‌ام و پنجه در پنجه مخوفترین سازمانهای استعماری و جاسوسی بین‌المللی درافتاده‌ام و به قیمت از بین رفتن خود و خانواده‌ام و

به قیمت جان و عرض و مالتم خاوند مرا توفیق عطا فرمود تا با همت و اراده مردم آزاده این مملکت بساطت این دستگاه وحشت‌انگیز را درنوردم. من طی این همه فشار و ناملایمات، این همه تهدید و تشییقات از علت اساسی و اصلی گرفتاری خود غافل نیستم و به خوبی می‌دانم که سرتوشت من باید مایه عبرت مردانی شود که ممکن است در آینده در سراسر خاورمیانه در حسد گسیختن زنجیر بندگی و بردگی استعمار بپرانند... حیات و عرض و مال و موجودیت من و امثال من در برابر حیات و استقلال و عظمت و سرفرازی میلیونها ایرانی و نسلهای متوالی این ملت کوچکترین ارزشی ندارد و آنچه برایم پیش آورده‌اند هیچ تأثیر ندارد و من تمام تلاشی که می‌کنم انجام دادم. عمر من و شعا و هرگز چند سناحی خیر یا زود به پایان می‌رسد ولی آنچه می‌ماند حیات و سرفرازی یک ملت مظلوم و ستمدیده است."^۳

بی‌گمان بازخوانی رویدادهای مربوط به دوران نهفتن ملی تأثیر هر ایرانی وطن‌دوستی را موجب می‌شود و همراه با بعضی در گلو و با چشم‌های تریه تنهایی مصطفی در آن اوضاع و اراده قوی او در راه ایفای نقش تاریخ‌اش می‌اندیشد. مردی که به قول شریعتی هفتاد سال برای آزادی ایران قالیب: "مردی که در دوران نخست‌وزیری‌اش هیچ‌کس را به جرم اعتقادات فکری و سیاسی بازداشت نکرد و هیچ‌کس را به خاطر فعالیت‌های سیاسی اعدام و شکنجه نمود. بابت حقوق و مزایای نخست‌وزیری‌اش ریالی دریافت نکرد، هزینه‌های سفرهای خارجی خود و وابستگانش را شخصاً پرداخت می‌کرد و هزینه دیگر هم‌راهانی را که تمکین مالی داشتند، از آنان می‌گرفت. مخارج دفتر نخست‌وزیری را که عملاً در منزلش بود، خود متحمل می‌شود. خود و اطرافیان‌اش از رانتهای دولتی هیچ‌گاه استفاده نکردند. از تسهیلات دولتی جهت احداث و تأسیس نهادهای اقتصادی هرگز بهره‌مند نشد. برخی از هدایای اعطایی به نمایندگان کشورهای خارجی را خود تهیه می‌کرد. اراضی کشاورزی را که در مالکیت خود بود، قبل از اجرای قانون اصلاحات ارضی،

داوطلبانه بین رارعیین تقسیم نمود و یا تمام تلاشی که عناصر کودتاگر پس از کودتا به خرج دادند تا ذره‌ای از فساد مالی او را کشف کنند، هیچ نتیجه‌ای حاصل نشد. اگر صحتی و صوابی از مصطفی می‌شود بالاتر از تحلیل، معرفی یک انسان نمونه است که در این آب و خاک زیست و غمی جز آزادی و رشد این سرور و بنوم نداشت. اینک نسل حاضر بدون شخصیت‌پرستی و بت‌سازی باید صفات شاخص مصطفی را سرمشق خود در فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی قرار دهد تا بدین طریق راهروان صادق برای آزادی و استقلال ایران باشند.

پی‌نوشتها

۱. خاطرات و ملامت مصطفی، ص ۵۴. به نقل از مصطفی و سالهای مبارزه و مقاومت، سرهنگ نجاشی، ص ۲.
۲. نظقیها و مکتوبات دکتر مصطفی در دوره‌های پنجم و ششم مجلس شورای ملی، ص ۴۰۲.
۳. روزنامه "بناختر امروز" ۳۰/۱۲/۱۳۱۱. نقل از تسبیحات و ترکیب‌های حکومت ملی، محمد ترکمان، جلد یک، ص ۸۲.
۴. نظقیها و مکتوبات دکتر مصطفی به هنگام نخست‌وزیری، جلد دوم، دفتر سوم، ص ۵۰.
۵. مجموعه سخن‌اترانه و مکتوبات آیت‌الله کاشانی، محمد ترکمان، جلد ۲، ص ۲۱۲.
۶. پیشین، ص ۳۲۲.
۷. نظقیها و مکتوبات دکتر مصطفی به هنگام نخست‌وزیری، جلد دوم، دفتر سوم، ص ۱۷.
۸. مصطفی در محکمه نظامی، جلیل بزرگمهر، جلد ۲، ص ۷۷۱-۷۷۸.

۲۸ ماه طلایی از یک زندگی

گفتگو با نصرالله خازنی (زئیس دفتر نخست‌وزیر)

از: هدی صابر

کردیم که به محض اینکه آماده شد به تدریج بسته‌ها را به راه‌آهن تحویل بدهیم و در تهران تحویل بگیریم. شرکت نفت مطلع شد که من عقب‌نشینی نکرده‌ام حاضر نشدم که به تهران برگردم. ضمن انجام مأموریت دینم که تلگرافی از وزیر بهداشت آقای دکتر اقبال آمد که شما خودتان را به استاندار معرفی کنید. استاندار هم آقای مصباح فاطمی بود. ایشان ۱۶ سال بود استاندار بود و چون از جیره‌خوارهای شرکت نفت انگلستان بود، وزیر کشور نه آقای متین را می‌توانست از خرمشهر برآورد و نه آقای مصباح فاطمی را از خوزستان. در لغو رفتن پیش آقای استاندار، آقای استاندار هم خیلی از ما تحویل کرد که ظاهری بود. بعد از صرف نهار استاندار تلگرافی به من نشان داد متن آن این بود که "کوری به تهران مراجعت کنید". حالاکه خود وزیر بهداشتی تلگراف فرستاده بود، ناچار بودم به تهران برگردم.

در تهران با آقای دکتر اقبال مواجه شدم، من با او برخورد کردم که این همه توی این گراما زحمت کشیدم، صورت بزداری را شروع کردم، مقدار کمی بیانی مانده بود، برای چه احضار شد، اقبال برده بود، من گفتم که چون با شرکت نفت مذاکره نشده و موافقت آنها جلب نشده بود، این مشکل به وجود آمده است. من گفتم که شما وزیر ایرانی هستید نه کارمند شرکت نفت، در پاسخ عین این عبارت را به من گفتم که "همه کارها دست آنهاست و ما گرگور می‌کنیم". من گفتم که خیلی متأسفم که انشأ‌الله وزیر این مملکت هستند که توکر خارجی‌اند و از خودشان اختیاری ندارند. دکتر اقبال به من دین اخلاقی داشت چرا که بعد از سقوط قوام السلطه یک دفعه مدبرکل‌ها به اتاق اقبال ریخته تا او را از وزارت‌خانه بیرون کنند. وی آن هنگام معاون بود و هنوز وزیر نشده بود، شاید سال ۲۳ بود وقتی من می‌روستم او را بیرون کنند من از او طوفانی کردم. آقای دکتر اقبال را به اتاق خودم آوردم و آنجا ماند. به رفقایم بگویم که مواظب باشید کسی این طرف نیاید. بعد با آقای سهیلی که نخست‌وزیر شده بود لقمی تماس گرفتم و ناچاراً رفتم. ایشان فرمودند شما نیم ساعت تأمل کنید و او را نگاه دارید و نگذارید بیرون کنند من هیتی می‌فرستم که مسئله را حل کنند. هیت آمد و در نهایت صلح و صفایی دادند و آقای دکتر اقبال را به اتاق خودش برگرداندند. از این جهت آقای دکتر اقبال خوش را مدیون من می‌دانست ضمن اینکه هم جوان بود و هم هنوز آورده نشده بود. از این رو وقتی از خرمشهر برگشتم و با او به تندی برخورد کردم، او دائم

با ارتش آمریکا می‌شد که شده است. به شرکت نفت چه ربطی دارد؟ متین من را نصیحت کرد و گفت شما جوان هستید مسائلی هست که شما واقف نیستید. من دیدم از مأموریت من هم اطلاع دارد، با خودم فکر کردم این اطلاعات از کجا به او منتقل شده؟ چون نقابت نمی‌دانست که اصلاً من برای چه به خرمشهر آمدم. آقای فرماندار استامپاکر که من حاضر نیستم از این مأموریت صرف‌نظر کند. فردا صبح دیدم که آقای نقابت را خواستند و به لاج سوار کردند و به بصره بردند. من ناراحت شدم از این که آقای دکتر نقابت کارمند وزارت بهداشتی است. اما شرکت نفت در کار او دخالت می‌کند. بالاخره او را براند به خاطر آنکه نداشت و کار لنگ شود و در نتیجه حمل این لوازم به تعویق افتد و مأموریت من انجام نپذیرد. ولی من اعتنا نکردم و به بیمارستان رفتم و صورت برداری را شروع کردم و لوازم قیمتی را مهر و موم نمودیم. چون شش‌ها در بیمارستان هتل نبود در یکی از اتاقهای بهداشتی خوابیدم. صبح یا شدم و دیدم که جار و جنجال است. تعدادی با اسب و شتر آمده بودند و به زبان عربی شعار می‌دادند. من چون عربی نمی‌دانستم پرسیدم اینها کی‌اند و چه می‌گویند گفتند اینها فکر می‌کنند که شما می‌خواهید تخلصتان‌باشان را مصادره کنید گفتند من که با نخلستانها کاری ندارم، با این حال اطمینان نمی‌کردند و حصار و جنجال را ادامه دادند این صنعتسازی هم بیشتر برای این بود که مرا بترسانند و من فکر کنم تأمین جانی ندارم و به تهران برگردم. اما غیرت جوانی‌ام گل‌گرد و اعتنا نکردم و گفتم من به هر قیمتی که شده باید این مأموریت را انجام بدهم. به نظرم رسید که به داگستری بروم، چون وکتیل داگستری هم بودم و آشنایی به قوانین داشتم، به داگستری اهلان رفتم و دادخواستی دادم. درخواست تأمین مینی بر این که سه نفر کارشما انتخاب بکنند و من تحت نظر آن سه نفر صورت برداری کنم و آن کارشماها تصدیق بکنند، که هم کار بهتر باشد و چیزی از قلم نیفتد و هم آنچه من از بیمارستان تحویل می‌گیرم مشخص باشد. خوشبختانه آنها مطلع نبودند که حمل لوازم بیمارستان به تهران مورد مخالفت شرکت نفت است. لذا قرار را صادر کردند. ولی اگر می‌دانستند صادر نمی‌کردند برای اینکه همه قضای من در آبادان خدمت می‌کردند قبلاً با موافقت شرکت نفت مشغول به کار شده بودند. آنها قرار صادر کردند و همراه با کارشماها آمدیم و تمام لاک و منورها را شکستیم و شروع به بسته‌بندی کردیم. واکن هم زرو

○ لطفاً شناسنامه مختصری از خود ارائه دهید.

● من نصرالله خازنی در سال ۱۲۹۶ در تبریز متولد شدم. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در زادگاهم گذراندم و از سال ۱۳۱۲ به تهران آمدم و وارد دانشکده علوم - رشته قضایی - شدم و در سال ۱۳۱۷ لیسانس را گرفتم. مدتی در داگستری و بعد از آن خود یک سال در بانک ملی ایران مشغول به کار شدم. بعد رفتیم به خدمت وظیفه. چون جزء پنج نفر اول دانشکده بودم انتخاب محل خدمت با خود نمود و من تهران را انتخاب کردم و در تهران مشغول خدمت شدم.

○ زمینه آشنایی شما با مرحوم دکتر مصطفی چه بود؟ ● بعد از اینکه خدمت وظیفه را تمام کردم با اصرار یکی از دوستان پدرم به وزارت بهداشتی رفتم و در آنجا استخدام شدم. در سال ۱۳۲۵ که حکومت قوام‌السلطنه منقطع و وزیر بهداشتی وقت آقای دکتر بردی کنار رفت، آقای دکتر اقبال وزیر بهداشتی شد. ارتش آمریکا پس از پایان جنگ، یک بیمارستان فوق‌العاده مجهزی در خمه خرمشهر داشت. خمه یا خرمشهر ۴۰ - ۲۰ کیلومتر فاصله داشت. آقای دکتر اقبال از من خواست که چون وزارت بهداشتی لوازم و تجهیزات آنجا را بعد از خاتمه جنگ ۲۶ - ۲۸ هزار دلار از ارتش آمریکا خریده است، شخصاً بروم و آن بیمارستان را تحویل بگیرم و همه لوازمی را صورت‌برداری کرده، به تهران حمل کنم تا آنها را در تهران بین بیمارستانها تقسیم کنند. در بیمارستان ارتش آمریکا تجهیزات مدرن و گرانسبای بسیاری وجود داشت.

به خرمشهر رفتم. رئیس بهداشتی ما در خرمشهر شخصی به نام آقای دکتر نقابت بود. ما شب اول صحبت کردیم که فردا صبح کار را شروع کنیم. ایشان گفتند که آقای متین فرماندار خرمشهر شما را به نام دعوت کرده است. گفتم من با ایشان کاری ندارم. آقای نقابت گفت ایشان ۲۲ سال است که فرماندار است و هر کس وارد آبادان و خرمشهر می‌شود با ایشان تماس می‌گیرد و به ملاقات ایشان می‌رود و یک مرکزیتی دارد من هیچ میلی نداشتم که نزد آقای متین بروم. معذرت نقابت اصرار کرد و گفت ایشان فرماندار است و می‌تواند کمک‌هایی بکند به خاطر کار خودتان هم که شده شما این دعوت را بپذیرید. من خوب یادم هست که متین در کشتی مصری از بند پذیرایی کرد بعد ایشان صحبت کردند که ما شنیدیم شما برای حمل لوازم بیمارستان آمریکا اینجا تشریف آورده‌اید. اما شما از این مأموریت صرف‌نظر کنید تا بعد ببینیم چه می‌شود. چون تکلیف بیمارستان هنوز روشن نشده است. من گفتم چرا تکلیفی روشن نشده؟ بیمارستان متعلق به آمریکا است، و ما آن را از ارتش آمریکا خریده‌ایم. دیگر چه مسئله‌ای باقی می‌ماند که حل نشده است؟ او گفت می‌بایست با شرکت نفت هم مشورتی می‌شد که آنها هم اطلاع داشته باشند و یک توافق شده باشد. گفتم چه توافقی می‌تواند می‌بایست



مرا نصیحت می‌کرد که شما هنوز نمی‌دانید پس بپرده چه اوضاعی است.

آن هنگام من با پدرم زندگی می‌کردم. ماجرا را به پدرم شرح دادم. پدر من گفت که برو نزد دکتر مصدق و ماجرا را به او بگو. پدرم با ایشان سوابق آشنایی ممتد داشت. به من گفت در اوضاع و احوالی فعلی هرگز وطن پرست‌تر از ایشان پیدا نمی‌شود من به منزل دکتر مصدق در خیابان کاج که پارک جلوه خاندانشان بود، رفتم. ایشان نشسته و یک میز کوچک جلوتشان بود.

○ با وقت قبلی رفتید؟

● نخیر، خیلی ساده خودم را معرفی کردم و ماجرا را به ایشان گفتم. او محترمانه مرد نگاه کرد و گفت «مسئله نفت نیست که بی حساب می‌برند و چیزی به ما نمی‌دهند این در درجه دوم اهمیت است در درجه اول قبول ندارند که اصلاً خوزستان یک استان مستقلی است. الان یک قسمت آن به تمام منما مستعمره انگلیس است. من آنجا گریه‌ام گرفت و گفتم این چه وضعی است. آقای دکتر مصدق ضمن دلناری به من گفت ناراحت باشید و بپرکشند به طرف بنده و فرمودند اگر اسمال شما جوانها جمع بشوند و اتحاد بکنند و از نتیجه تجریبات و مطالعات ما هم استفاده کنید من امیدوار هستم که جل و یلاس شرکت نفت را به زودی به خلیج فارس بریزیم.

○ این ملاقات در چه ماهی از سال ۲۵ بود؟

● شهریور. وقتی می‌خواستند از خدمت ایشان مرخص بشوم، فرمود اگر فرصت گردیدگاه و سینه‌گاه به من سرپرند. من هم از خدا می‌خواستم که یک چنین امکانی به من بدهد ولی واقعیت این است که به علت تراکم کار و گرفتاری زیادی که داشتم مجال این نشد که دوباره خدمت ایشان برسم تا اینکه روزمرا آمد روزمرا اول که نخست‌وزیری شد چند نفر از همکاران

زمان روزمرا ما مشغول انجام وظایف خودمان بودیم. در واقع کارهای بزرگی هم که در دوره روزمرا صورت گرفت نتیجه تلاش و پیشنهادات کل بازرسان نخست‌وزیری بود.

تا آنکه ترور روزمرا اتفاق افتاد چندی بعد از ترور روزمرا آقای دکتر مصدق نخست‌وزیری شدند که اصل مطلب از اینجا شروع می‌شود.

○ در زمان نخست‌وزیری علاء هم بازرسی نخست‌وزیری مشغول به کار بود؟

● بله پس از روز کار آمدن مصدق شنیدیم که آقای دکتر بقایی زمانی به آقای دکتر مصدق گفته‌اند که چون اینجا منتخب روزمرا و طرفدار او هستند شما باید همه آنها را به محل خدمت خودشان برگردانید و انحصار مطمن و بهتر برای بازرسی نخست‌وزیری انتخاب کنید وقتی این مطلب را شنیدیم آنهایی که من ما ارشدتر و بزرگتر بودند گفتند حالا ما چرا برای عرض تریکه برویم؟ وقتی بقایی این حرفها را زد، شاید رفتن ما برای عرض تریکه، آقای دکتر مصدق را ناراحت کند. بهتر این است که صرفظفر کنیم و منتظر باشیم تا بسیم ایشان چه تصمیمی می‌گیرند.

خلاصه آقای دکتر مصدق به کاج گلستان تشریف آوردند و ما را احضار کردند و ما رفتیم. ایشان گله کردند که چطور به دهن ما نیاید آقای فیوضات گفت منتظر بودیم که اوضاع آرام و مساک بشود بعد به خدمتتان برسیم. یکی دیگر از آقایان هم دلیل دیگری آورد. به هر حال حقیقت را نگفته که ما برای چه آمدیم. بنده اجازه صحبت خواستم و گفتم واقعیت این است که جناب آقای دکتر ما شنیدیم که آقای دکتر بقایی گفته که ما منتخب روزمرا هستیم و شما نباید به ما اعتماد کنید. این بود که با تصویب اکثریت آقایانی که اینجا تشریف دارند صلاح در این دیدیم که منتظر بمانیم تا بسیم چه پیش می‌آید چون هدف خیابانی هم هدفی متعالی است و انشاءالله که مصدق شنود استقلال مملکت را واقعاً به دست آورد تا حقوق مردم این مملکت را حفظ کنید ما ترجیح دادیم که جنابمالی واقعاً به تمام معنا آزاد باشید و بدون هر نوع «حظوظ» اخلاقی کسانی را که شایسته شو و امن تر و وطن پرست‌تر از ما من اقتید انتخاب کنید. آرزوی ما هم موفقیت شماست. هر جا باشد منتفع خواهیم شد. هر چند که از افتخار خدمت شما هم محروم بمانیم. پس از آن آقای دکتر مصدق به من گفت آقای خازنی من قبلاً شما را زیارت کرده‌ام ولی حالا یاد نمی‌آید یکی و کجا بودند؟ گفتم بله، من سال ۲۵ خدمتتان رسیدم. همان موقع که شرکت نفت تکلیفات خاموشی که داشتیم انجام بدهم. آن وقت شرفیاب شدم ولی متأسفانه بعداً این سمدات نصیب من نشد که خدمتتان برسیم. گفتم که من خیلی از شما متشکر هستم که واقعیت را به من فهماندید. بده درست شنیدم، دکتر بقایی این حرف را به من زده اما من کسی نیستم که حرفهای امثال دکتر بقایی در گوشم برود. عین عبارت

خودش در ستاد ارتش را آورده بود اما به این نکته توجه کرد که نخست‌وزیری به دست چند نفر نظامی اشاره نمی‌شود. کار اینها نیست. این بود که به ذهنش رسید که شهادی درست کند به نام «بازرسی نخست‌وزیری» و از هر دو طرفانه‌های یک نفر و استناداً از بعضی وزارتخانه‌ها دو نفر از شاخصترین و مطلقترین و با شخصیت‌ترین کارمندان انتخاب بشوند. به نام بازرسان مخصوص نخست‌وزیری که در کارهای مملکتی یا آنها مشورت کند یا اگر نگاهبانی و گزارشاتی هست قبلاً آنها مطالعه کنند و بعد با روزمرا تماس بگیرند. من هم رئیس کارگرنی آقای جهانشاه صالح وزیر بهداری بودم. آقای جهانشاه صالح شخص خودخواهی بود که حتی بایستد به عدالت و رعایت مقررات نبود. خیلی کارها می‌کرد که قانونی نبود. من هم زیر بار حرف او نمی‌رفتم. من گفتم من خیلی زحمت کشیده‌ام و یک کارگرنی خوب درست کرده‌ام و شما با بی‌تعمدی آن را به هم می‌زنید. آقای جهانشاه از من ناراضی بود. روابط ما با هم سرد بود. آقای صالح به خاطر اینکه شو مرزا و وزارت بهداری بکنند، مرا به همراه دو سه نفر به روزمرا معرفی کرد و آقای روزمرا بنده را انتخاب کرد. البته تحقیق می‌کرد که این شخص کارکن هست یا نیست. به این ترتیب من هم بازرسی مخصوص نخست‌وزیری شدم. اشخاصی که انتخاب شده بودند واقعاً مردمان خیلی وطن پرست و حسابی بودند متلاً مرحوم فیوضات که مثل حسن رشیده پدر فرهنگ ایران بود. فیوضات معاون وزارت آموزش و پرورش بود ولی برای بازرسی مخصوص نخست‌وزیری انتخاب شده بود. با آقای تقی اعظمی که از اعضای عالی‌رتبه وزارت بازرگانی و مرد بسیار شریف و مظلومی بود. به هر حال ترکیب بازرسان نخست‌وزیری فوق‌العاده عالی بود. بنده هم میان این رجال بُر خورده بودم. در

ایشان این بود که من کسی نیستم که حرفهای امثال بقایی کرمانی به گوش من برود. در صورتی که ما فکر می‌کردیم او نزدیکترین فرد به آقای دکتر مصدق است. بیان ایشان نشان داد که این جور نیست. بعد گفت که من آقای فیروزآبادی را که اینجا تشریف دارند می‌شناسم. ایشان پدر فرهنگ این مملکت هستند و چند دوره اوایل مشروطیت هم وکیل اول قزوین بوده‌اند و من آن موقع که در مجلس بودم کمال ارادت را به ایشان داشتم. آقای قیوصات را هم من می‌شناسم. بعد گفت شما به محل کارتان تشریف برید، هر کاری دارید به خود من مراجعه کنید، ولی یک معاون انتخاب کنید که من را او مسوول داشته باشم. ما از خدمت ایشان مرخص شدیم و به محل کار خودمان آمدیم که بیرون کاخ گلستان بود. بزر حسب دستور ایشان به طور مخفیانه رأی‌گیری کردیم. چه کسی معاون باشد. بنده به آقای ملکپنا رأی دادم. وقتی فراغت از شروع شد، بالاتفاق به من رأی داده بودند که من معاون بزرسی نخست‌وزیری بشوم. نتیجه آراء از خدمت آقای دکتر مصدق فرستادند. ایشان هم ابلاغ صادر کردند که آقای نصرت‌الله خاوری بزرسی نخست‌وزیری به موجب این حکم به معاونت بزرسی نخست‌وزیری انتخاب می‌شود. بدین ترتیب من معاون بزرسی نخست‌وزیری شدم. چندین بار هم مأموریهایی به من ارجاع شد.

○ از چه زمانی در دفتر کار دکتر مصدق ایستای مسئولیت گردید؟

● یک روز دکتر مصدق تلفن زد و گفت آقای خاوری تشریف بیاورید. خدمت ایشان رفتم. فرمودند ما می‌نایسیم که در دفتر نخست‌وزیری جز کارهای تشریفاتی کار دیگری نداریم. تمام کارهای مملکت در خانه من انجام می‌شود. وضع خانه من آشفته است. آنهایی که اینجا هستند به نزد من نمی‌خورند و نمی‌توانند به من کمک فکری بدهند. من بعد از تحقیق در نظر گرفته‌ام که شما بیایید منزل من کار کنید. ایشان از اظهار نظرها و گزارشاتی که بنده داده بودم، خیلی ابراز رضایت کردند. سپس گفتند از این پس حفظ جان من هم از ساعی که شما اینجا هستید تا موقعی که می‌روید به عهده شماست. بعد به عهده فرهنگ ممتاز و سروان فشارکی و داورپنسی که می‌خواهد با من ملاقاتی بکند شما باید قبول کنید. من ملاقاتی در کار شما نخواهم کرد. من دیدم که چه بار سنگینی به دوشم گذارده می‌شود. بی‌اختیار گفتم من در خودم این شایستگی را نمی‌بینم. گفت من راجع به شما تحقیق زیاد کرده‌ام. بالاخره روی صلاح و مصلحت این کار را کرده‌ام.

به این ترتیب همه کارها به عهده من واگذار شد و البته مصدق بر حسب سلیقه‌ای که داشت در مورد هر مسئله‌ای می‌پرسید. نظر شما چیست؟ من پیش خود فکر می‌کردم که ایشان به این ترتیب می‌خواهد من کارها را خوب مطالعه و تحقیق کنم که بتوانم اظهار نظر نمایم. بعد از این به تدریج برابرم معلوم شد که

ایشان واقعاً می‌خواهند به کار رفت بیشتر برسند. این بود که به من گفتند که بعد از این کارها را خودتان تصمیم بگیرید و از طرف من امضا کنید. این دیگر برای من نهایت افتخار بود که از طرف ایشان دستور بدهم. سپس گفتند مگر اینکه خودتان صلاح بدانید که مطلب را با من در میان بگذارید. من به ایشان گفتم که چون واقعاً مسئولیت سنگینی به عهده دارید و وقت بیشتر لازم دارید، من هر کاری که نزد شما بیاورم، کار حل شده مطالعه شده، مشورت شده، و مستندات قانونی‌اش حفظ شده خواهد بود. حال که بنده از طرف جناب‌عالی دستور می‌دهم و حساب‌الامر این طور فرموده‌اید، در صورتی که خدای نکرده اشتباه بشود، این اشتباه به حساب جناب‌عالی نوشته می‌شود و ابرویی برای من باقی نمی‌ماند. امین‌وارم این توفیق را داشته باشم که نگذارم شما خسته بشوید. این بود که در طول آن ۲۸ ماه خدمت خوب توانستم که رضایت ایشان را جلب کنم. بعضی وقتها پیشکار مصدق می‌آمد و چکی به عنوان پاداش به من می‌داد. البته به هیچ عنوان نمی‌گرفتم و می‌گفتم من برای پول نیامدم. می‌گفتم در تحت تکفل پسران هشتم و این حقوقی هم که می‌گیریم زیاد می‌آید. احتیاجی هم نداریم.

○ مصدق در عمل تا چه میزان پایبند قانون بود؟

● یگنارید واقعاً برای شما نقل کنم. وقتی آقای دکتر سنجابی وزیر بود اظهار نظر می‌کند که آقای تولیت از تولیت آستانه قم عزل شود. آقای تولیت هم از وکلای مخالف دکتر مصدق در مجلس بود و با خاکباز نماینده آراک همکاری داشت. یک روز در مجلس راجع به آقای تولیت سؤال شده بود. آقای دکتر آنز که هم از نظر خلق و خو، هم از نظر تسلط به ادبیات عرب و فارسی واقعاً مورد بزرگی بود و هم‌کلاس آقای بدیع‌الزمان فروزانفر بود، در مجلس بر ضد آقای تولیت سخنرانی کردند. ایشان وقتی به منزل آقای دکتر مصدق تشریف آوردند، در اتاق من نشستند. پرسیدند سخنتراسی صراحتاً شنیدید؟ بنده گفتم شنیدم ولی فرمایشهای شما غیرقانونی بود. وقتی ایشان خدمت آقای دکتر مصدق رفتند گفتند آقای خاوری می‌فرماید که عرض من در مجلس غیرقانونی بود. دکتر مرا خنواست و گفت آقای خاوری شما فرمودید که فرمایشهای ایشان در مجلس غیرقانونی بوده؟ گفتم بله. گفت چرا غیرقانونی بوده؟ گفتم اولاً عدم صلاحیت تولیت را دانگاه تأیید نکرده. نه من تولیت را می‌شناختم، نه تولیت مرا می‌شناخته. فقط از این حیث گفتم که عمل خلاف قانون در حکومت آقای دکتر مصدق صورت نگیرد. من توضیح دادم که اولاً خیانت ایشان به آستانه قم باید در دانگاه محرز شود که نشده است. ثانیاً اگر هم احراز می‌شد ضمناً باید با ایشان باشد که ایشان نتوانند تصمیم بگیرند. امین باید تأیید کند و اجازه بدهد. هیچ یک از این اقدامات نشده بود. بعد قانون اوقاف را به ایشان نشان دادم و خواندم. مصدق گفت این اطلاعات را تو از کجا به دست

آورده‌ای؟ گفتم خدایند نفضل کرده حافظه خوبی به من داده است، و من هر چه می‌خواهم اثر ذهنی می‌ماند. در واقع من ۱۶ سال وکالت کرده‌ام. این وکالت باعث شده که ناچار از فهمیدن باشم. از طرفی به دلیل کارم اطلاعاتی هم از وضعیت اوقاف قم دارم. توضیح دادم خود دکتور آنز هم متوجه شد که فرمایشهای‌شان غیرقانونی بوده است.

آقای دکتر مصدق گفتند همان طور که بارها عرض کرده‌ام برای من وکیل مخالف و وکیل موافق یکسان است. روزنامه موافق و روزنامه مخالف برای من فرقی نمی‌کند. ما مدعی هستیم که دستورکات هستیم؛ دستورکات یعنی آزادی. چه بسا مخالف حرفهایی می‌زند که بعداً می‌فهمیم که آن راه چاره است. این است که من عادت دارم که حرف مخالف را به راضی‌گوش کنم و اگر دیدم حق یا اوست بپذیرم؛ شما بروید و اگر چنانچه حق آقای تولیت که مخالف من هستند، ضایع شده حق ایشان را بدهید. عرض کردم من سه گزارش حسابرس خیلی معروف و خیره و اسرار از انتخاب می‌کنم و در انتخابش هم با وزیر دارایی و هم با رئیس بانک ملی مشورت می‌کنم. تا به حساب آقای تولیت پانصد و بیستم اساساً آقای تولیت حیف و میل یا خیانت کرده است یا نه. اولین قدم باید این باشد بدون رسیدگی به حساب تولیت نمی‌توان اقدامی کرد. گفت بسیار پیشنهاد خوبی است. من سه نفر گزارش انتخاب کردم و وزیر دارایی و رئیس بانک ملی آقای نصیری هم ایشان را تأیید کردند و گفتند خیلی اشخاص خوبی هستند. بعد از آنکه به پرورنده رسیدگی کردند گزارش من به من دادند. در گزارش نوشتند که آقای تولیت نه تنها مصالح و منافع موافقات را کاملاً حفظ کرده، بلکه قریب به ۲ میلیون تومان هم از دارایی شخصی خودش به آستانه قم احدا کرده است. چون هم ثروتمند بود و هم اولاد نداشت. این گزارش داده شد. البته مدتی طول کشید تا حسابهایش را بررسند. پیش آقای دکتر مصدق آمدم و گفتم آقا حسابرسها گزارش‌شان را دادند. گفت خیلی خوبه. حالا می‌خواهد چه کار کنید؟ گفتم اجازه بدهید که به نفر از رؤسای دروان عالی کشور را با نظر آقای سروری انتخاب کنید. پرورنده اوقافی را بیاورم نخست‌وزیری و در همین جا آن آقایان هم تشریف بیاورند و به پرورنده هم رسیدگی بشود که چطور شده که تولیت متولی قم شده است. برویم و برشمارش را بینا کنیم. من ۳ نفر از رؤسای شعب بسیار مطلع، باسواد، فقیه و دقیق انتخاب کردم که یکی از آنها مرحوم عرفان بود. اینها آمدند مدیر کل اوقاف پرورنده را آورد و برورنده را از اول تا آخر بررسی کردند. آقای دکتر مصدق به من فرمود که شما هم در آن جلسات رسیدگی شرکت کنید و اگر توضیحاتی لازم هست بدهید.

حکایت پرورنده و اسناد این بود که تولیت آستانه قم یک ریشه تاریخی داشت به این ترتیب که ۳ برادر که درجه اجتهاد داشتند و مقیم لسان بودند به علت



دکتر مصباح‌زاده است اخبار مهم را به آنها می‌دهد و به روزنامه‌ها می‌بخشد امروز نمی‌دهد. من برای اینکه خونسردی خودم را حفظ کرده باشم و در عین حال به چنین اتهام‌ها بی‌اعتنا باشم، گفتم جناب آقای دکتر از آقای دکتر فاطمی سؤال بفرمایید که کدام مورد بوده است. دکتر گفت فاطمی جواب می‌دهد. فاطمی یک مرتبه گفت اجازه می‌دهید از سعید فاطمی بپرسید؟ مصدق با عصبانیت گفت نه. لازم نیست. سالا تازه می‌خواهی بپرسی؟ چرا قبلاً نپرسیدی؟ لازم نیست بپرسی. بعد رو کرد به من گفت آقای خازنی صحبتی داری؟ من گفتم آقای دکتر مصدق این کار اصلاً امکان‌پذیر نیست. خودتان به من فرموده‌اید که امنیت جان من به عهده توست، من با رفتن آمد خبرنگار و تدبیر نمی‌توانم این خانه را شلوغ کنم، من اخبار را خلاصه و مختصر می‌کنم و در گذشته کمتر نگاهان در خیابان کاخ می‌گذارم، خبرنگار می‌آید اخبار را برمی‌دارد، حتی اگر یک غایب هم بخواهد برآورد، می‌تواند برآورد اگر راهی بهتر از این دارند به من بفرمایید او گفت کار خوبی می‌کنید. همان راه را ادامه بدهید.

مصدق از دوران جوانی به درستکاری مفید بود. قناتی بود به نام شاهک که سه دانگ آن متعلق به نوجوان خالام بود و سه دانگش هم مال خاتم نجهالسلطنه مادر آقای دکتر مصدق. شوهرخاله من که پسرعموی مادرم هم بود خیلی ثروتمند بود. استمن حاج حسین آقا اناری بود. همه باغ اناری معروف متعلق به خودشان بود خیلی ثروت داشت. خلاصه خاتم نجهالسلطنه به حسین آقا اناری می‌گوید که حاج آقا مال مشاع به درد نمی‌خورد یا سه دانگ را به من بفروش یا سه دانگ ترا بخر. حاج حسین آقا می‌گوید خاتم هر جور که میل شماست می‌خواهی بخری یا بفروشی اختیار با شماست. بالاخره نتیجه صحبت اینها یسه اینجا منتهی می‌شود که خود خاتم نجهالسلطنه اینجا را قیمت کند سه دانگ حاج حسین آقا را هم بخرد که مالک شش دانگ قنات شاهک بشود. چند روزی از این قضیه می‌گذرد. آن موقع آقای دکتر مصدق جوان بوده، یا گمانسکه خودش می‌رود نزد حاج آقا اناری. پیشخدمت حاج حسین اناری خبر

اینکه چرا گمراه شده و چرا می‌مردی به این بزرگی مخالف شده است. آقای بروجرودی گفت حالا که حقی به حقار رسیده است، من دعا می‌کنم آقای خازنی و دکتر مصدق انشالله موفق باشند ما از خدمت آقای بروجرودی خارج شدیم و بعد یک نهاری هم در منزل آقای تولیت خوردیم. آقای تولیت چند نفر از مدرسان قم را هم به نهار دعوت کرد و مسئله را از آنها نیز در میان گذاشت. بعد از صرف نهار سوار ماشین شد و به تهران آمد. از آن تاریخ آقای تولیت واقعاً یکی از مریدان سرسخت مرحوم دکتر مصدق شد.

○ دکتر مصدق در گردش امور و مسائل اجرایی جاری چقدر تقید و وسواس شرعی داشت؟

● قسم او همیشه این بود 'به حق خدا'. خاتم ایشان بسیار مذهبی بود. دو تا یتیم از بچه‌های احمدآباد همیشه در خانه‌اش بود و اینها را بزرگ می‌کرد. مصدق مقید بود. در درستی و پاکی و راستی و راستگویی واقعاً آدم بسی نظیری نبود. یک کلمه دروغ از دهانش در نمی‌آمد، یک وعده حرام نمی‌گفت. اگر دو نفر با هم اختلاف داشتند فکر نمی‌کرد که یکی پیشخدمت است و یکی وزیر. تنها به قاضی نمی‌رفت اول رسیدگی می‌کرد. یک اتفاقی را مثال بزنم. سرتان درد نمی‌گردد؟

○ اصلاً برای همین آمده‌ام.

● یکی از کارهای من در نخست‌وزیری این بود که اخبار را جمع می‌کردم، اخباری که اتفاق می‌افتاد جمع می‌کردم و آنها را تکثیر می‌کردم و در اتاق امیر نگهبان می‌گذاشتم که هر خبرنگاری که می‌آید این خبرها را بردارد چون از جهت امنیتی نمی‌توانستم همه خبرنگارها را در خانه راه بدهم، مرحوم دکتر فاطمی که مدیر روزنامه باختر امروز بود، یک روز به آقای دکتر مصدق گفته بود که آقای خازنی اخبار مهم را به دخترخاله‌اش خاتم دکتر مصباح‌زاده (مدیر روزنامه کیهان) می‌دهد. آقای دکتر مصدق به من تلقین کرد و گفت تشریف بیاورید بالا. رفتم و دیدم آقای دکتر فاطمی نشسته و آقای مصدق هم سرچاهی خودشان اند. مصدق گفت آقای فاطمی این حرفی را که راجع به آقای خازنی زدید دوباره تکرار کنید. آقای دکتر فاطمی گفتند چون آقای خازنی دخترخاله‌اش خاتم

شیمی بودن خیلی در زحمت بودند و مورد آزار و اذیت غیرشعاعها قرار می‌گرفتند آنها ناچار می‌شوند از لیسان کوچ کنند و در زمان شاه عباس به جزایر خلیج فارس بیایند. بعد شاه عباس این ۳ برادر را به اصفهان می‌آورد، یکی را متولی آستانه قم می‌کند که فاطمی‌اش تولیت بوده است، یکی را متولی حضرت عبدالعظیم می‌کند که نامش هدایتی بوده، و یکی را متولی موقوفات آستانه اردبیل می‌کند. از این رو آن ۳ نفر کارشناس بالاتفاق رای دادند که ابوالفضل تولیت متولی شرعی و قانونی آستانه قم است. وقتی من به اطلاع مصدق رساندم، چون آقای مصدق هر سه قاضی را خوب می‌شناخت، به من فرمودند حال که تا اینجا زحمتش را کشیده‌اید، خودتان آقای تولیت را به قم ببرد، و سرچاهی خودشان بگذارید. جانشین موقت او را هم عزل کنید. بعد گفت صورت جلسه را تهیه و امضا کنید و برگردید.

بند به مجلس تلفن کردم و با آقای تولیت صحبت کردم. یاور کنید که نه او مرا می‌شناخت و نه من او را می‌شناختم. گفتم یک کار ضروری هست، و لطفاً تشریف بیاورید منزل دکتر مصدق. آقای تولیت آمد و خدمت آقای دکتر مصدق رفتیم. دکتر مصدق گفت آقای خازنی مأمور هستند که جنابمالی را به قم ببرد. شما متولی قانونی و شرعی قم هستید، باید کارتان را به شما بسپارند که آن را انشاء بدهید. بعد مرحوم تولیت گفت من آقای خازنی را هیچ نمی‌شناسم و اولین باری است که او را می‌بینم و ایشان هم اولین باری است که مرا می‌بیند، چرا این همه قبول زحمت کرده و به جناب آقای دکتر اثر گذاشتند فرمانهایشان غیرقانونی است؟ علت این مسئله چه بوده است؟ من گفتم جناب آقای تولیت عیش این است که روز اولی که حضور جناب آقای دکتر مصدق شریاب شد ایشان تأکید کردند که 'در دوران حکومت من کار غیرقانونی مطلقاً نباید صورت بگیرد، هر کسی می‌خواهد باشد همه در مقابل قانون یکسان هستند'. لذا به دکتر اثر گفتم حرفهایی که زده اشتباه بوده است. کار از اینجا شروع شد. در این موقع آقای تولیت حقیقتاً دچار احساسات شد. او که مخالف مصدق بود و در مجلس با خاکپاز برعلیه مصدق عمل می‌کرد، همین طور گریه می‌کرد، دچار آثار شده بود. او به روز می‌خواست دست آقای دکتر مصدق را ببوسد و معذرت بخواهی بکند و آقای دکتر مصدق از دست‌بوسی خیلی اکراه داشت و نمی‌گذاشت کسی دستش را ببوسد. مصدق صورت او را ببوسید و گفت حالا که کار تمام شده و به نتیجه رسیده، تو تازه گریه‌ات شروع شده است! خودتعالی بیانش که کارت تمام شده و حق به حقار رسیده است. از همانجا سوار ماشین شدیم و به قم آمدیم و طبق دستور، تولیت را سرچایش نشاندیم.

آقای تولیت بعد از خانه‌ها کار گفت میل داری آیت‌الله بروجرودی را ببینی؟ گفتم برویم. با هم آنجا رفتیم و تولیت ماجرا را گفت. او اظهار ناراحتی کرد از

می‌دهد که آقای مصطفی آستانه‌اند می‌گوید تشریف بیاورند. فوری ایشان را به تالار هدایت می‌کنند خانه هم خیلی مجلل بوده است. الان جزء میراث فرهنگی است. آقای حاج حسین آقا استقبال می‌کنند و می‌نشینند و شربتی هم می‌آورند. می‌رسند که مسئله چیست؟ مصطفی می‌گوید حاج حسین آقا حقیقت این است که من کارشناسهای خردتر و بهتری انتخاب کرده‌ام که گفته‌اند شما قات را در حدود ۳ هزار تومان اوراتر فروخته‌اید. من مبالغه‌ناقص آن را که سه هزار تومان است آورده‌ام که خدمت سرکار بدهم.

حاج حسین آقا می‌گوید آقای مصطفی من که صغیر نیستم، در واقع خانواده به من با رضا و رغبت این کار تومان برایم مطرح نیست، من با رضا و رغبت این کار را کرده‌ام. حاضر نیستم این ۳ هزار تومان را بپذیرم. دکتر مصطفی هم گفته بود اگر این ۳ هزار تومان را نگیری من از اینجا نمی‌روم. بالاخره بعد از اصرار خیلی زیاد حاج حسین آقا می‌گوید که من هم نمی‌پذیرم و راجع این است که شما این ۳ هزار تومان را به یک مؤسسه خیریه بدهید. مصطفی می‌گوید من استمدا می‌کنم که این رزق را بخرم تا خودت قبول کن. به هر حال ۳ هزار تومان را به حاج حسین آقا می‌دهد حاج حسین آقا هم این پول را به دارالمجاهدین می‌فرستد که وضعتان خیلی خراب بوده است. مصطفی در راستی و امانتداری تا این حد مفید بود.

○ دیگر چه؟

● مواردی که خود من شاید بدهم، این بود که آقای دکتر مصطفی کوچکترین هدیه را حتی از صمیمی‌ترین دوستانش هم نمی‌پذیرفت. او در این زمینه تا حدی اغراقی بود. یک روز به من گفت که این ماه ۳۰۰ تومان به غلامحسین خان زیادتر بدهید (مصطفی حقوق بچه‌ها را از محل عواید اجتمایه‌ساز می‌پرداخت). گفتم آقا این ۲۰۰ تومان بابت چیست؟ گفت شما می‌دانید من چنددفعه کسالت پیدا کرده‌ام. هر بار غلامحسین به من آمبول زده، بابت دستمزد آمبولی که زده ۲۰۰ تومان به او بدهید. گفتم مگر آمبول زدن پول می‌خواهد؟ پس شامست؟ گفت گسسی که در کار سیاست است از لحاظ مادی و معنوی نباید به کسی بدهکار باشد چرا که باید ملاحظه آنها را بکنند. این مدعیون شدن چه اختلاقی و چه مادی بالاخره آدم را ضعیف می‌کند. این است که من نباید به هیچ‌کس بدهکار باشم، از هیچ لحاظ.

یادم هست خبر آوردند که آقای امیر تیمور کلاهی یک کامیون کوچک خیریه از مشهد فرستاده بود. مصطفی با امیر تیمور دوست هم بود. وقتی خبر آوردند که خیریه آورده‌اند، افواض تلخ شد و گفت این چه کارهایی است؟! این چه بدعتهای بدی است؟! من خیریه می‌خواهم چه کار کنم، اینجا که هست، بگویند برگرداند. گفتم آقا به امیر تیمور توهمی می‌شود. لوروی اختلاص و ارادت این کار را کرده اگر حالا کامیون به مشهد برگردد، راه هم که اسفالت گسست و قسمت

عبدالش خاکی است. همه خیریه‌ها می‌شکند و خراب می‌شود و تا مشهد دیگر خیریه‌ها نمی‌ماند. گفت اجازه نمی‌دهم یک دانه از این خیریه‌ها به خانه من وارد شود. گفتم اجازه می‌دهید پیشنهادی نکنم؟ گفت چیست؟ گفتم اجازه بدهید من به چندتا از بازرسان نخست‌وزیر که جوان هستند بگویم. بیایند همین کامیون را به دارالمجاهدین ببرند و بدهند. مریضها بخورند. آقای امیر تیمور که در ازای خیریه‌ها توفیق از شما ندارند. گفت هر تصمیمی می‌خواهی بگیری، خودت بگیر. این اتفاق خوبی شد. وقتی کارمندان حامل بار برگشته آنها را خدمت دکتر مصطفی بردم و گفتم این آقایان زحمت کشیدند یک نفر از این آقایان گفت آقا حقیقتش این است که من پرسیدم اینجا چیره هر مرضی چقدر است، به من گفتند سه تومان. این به هیچ‌وجه کافی نیست. اگر اعتبار غذا و هزینه هر مرضی افزایش پیدا کند واقعاً کار خیری صورت می‌گیرد. مصطفی مرحوم نریمان را که آن وقت شهردار بود خواست و گفت مطالعه کن و ببین چه محل درآمدی پیدا می‌کسی که چیره آنها را فوراً بالا ببری تا مریضهایی که آنجا می‌خوابند از لحاظ غذا و پرستار و دوا و... در مضیقه نباشند. نریمان رفت و مطالعه کرد و اعتبار هر مرضی تقریباً حدود ده تومان شد.

○ منابع مالی دفتر کار نخست‌وزیری از کجا تأمین می‌شد؟

● از دارایی شخصی مصطفی. بیست و هشت ماه تمام یک ریالی از اعتبار دولت خرج نشد. همه خرجها شخصاً پرداخت می‌شد. خرج نهار و شام و صبحانه ۵۰ سرباز و درجه‌دار که آنجا بودند را خود آقای مصطفی می‌داد و همچنین عیدی‌ها و هزینه‌ها و یاداشتها را. مثلاً اگر فلان مهندس در موقع خلع بد فاکتوری کرده بود، یک دفعه ده هزار تومان از خودش یاداش می‌داد. حساسیتهای مالی مصطفی نظیر نداشت. یک بار پیشکارش که شرافتین نام داشت و ۴۶ سال پیش او بود، بر حسب تصادف یا مسایر کارمندان بانک و نخست‌وزیری سوار ماشین نخست‌وزیری شده بود. مصطفی چنان توب و تشری به او زد که به چه مناسبت تو که کارمند دولت نیستی سوار ماشین دولتی شده‌ای. تا این اندازه سخت گیر بود. حتی من گفتم آقا سر راه منظر ماشین بوده است، وقتی اینها را می‌دیدند، دیندار شرافتین هم ایستاده گفتند شما به بالا بیا و سوارش کرده‌اند. حتی خود مصطفی یک دفعه ماشین نخست‌وزیری را سوار نشد. آقای مصطفی یک پلموت سبز رنگ داشت که از آن استفاده می‌کرد.

○ مصطفی میالغ اضافی هم به شما پرداخت می‌کرد؟

● به عنوان یاداش می‌داد ولی ما نمی‌گرفتیم. حتی یک روز ناراحت شد و گفت هیچ‌کس حق ندارد چک مرا برگرداند. گفتم شما می‌بینید که من بعضی وقتها تا نصف شب هم اینجا هستم، این چیزها را به پول تبدیل نفرمایید من خرج ندارم. حتی احتیاج هم به حقوق دولت ندارم. گرفتن این یاداش مرا ناراحت

می‌کند. استمدا می‌کنم به آقای شرافتین بگویند که این چکی که به من داده پس بگیرد. ما به قصد خدمت به مملکت خودمان آمدیم.

○ او چه گفت؟

● گفت من زورم به تو نمی‌رسد.

دکتر مصطفی همه هدایایی که در مسافرت به آمریکا برد و فرشهایی که برای ترموس خرید بود، همه از جیب خودش بود. حتی خرج مشاورانی که با آقای دکتر مصطفی رفتند به عهده خودش بود. نتیجه چه شد؟ نتیجه این شد که آقای دکتر مصطفی در عرض ۲۸ ماه حکومت خودش حدود ۲ میلیون و شصت هزار تومان خرج کرد.

○ حساب خرجها را دارید؟

● در ذهن هست. مصطفی هنگام کودتا بدهکار بود. یکی به خواهر آقای فرسوس عدل بدهکار بود (خانم شمس فر که هنوز هم زنده است). یکی هم به یک وکیل عدلی‌های بدهکار بود که وکالت نمی‌کرد اما وکیل بود. این بود که وقتی کودتای ۲۸ مرداد شد دکتر مصطفی حقیقتاً هیچ نتوانست. پارک را هم که فروخته به فرزندهایش دادند. مثلاً اگر جاهایی نامه می‌نوشتی، نوشته‌اش را می‌توبید و کاغذ سفید را دست من می‌داد و می‌گفت ماذا نقله بشود سال دولت است و این ارز دولتی است. قصه‌های پاندم آمد. یک روز ایشان تب کرد و مریض شد. اتفاقاً روز جمعه هم بود. دکتر غلامحسین خان هم به شمال رفته بود. یک پزشک ارمنی بود که خیلی آدم شریفی بود. من دنبال وی فرستادم که بیاید معاینه کند. پزشک گفت آقای خانم شرافتین آقای دکتر چیزهایی نیست. درگرمایه نشسته، چون سقف خانه‌اش شرفانی است، اتاق گرم است، حتی سستی که من معاینه‌اش می‌کنم، مریض می‌میرد. گفتم کرمها مرا هم اذیت کردند. این فقط گرمزدگی است. اگر یک کولر گازی توی اتاقشان بگذارید، حالشان خوب می‌شود و بلند می‌شوند. آریاب رجوع هم راحت هستند. من خودم در اندرونی کولر گازی نداشتم. زندگی مصطفی فوق‌العاده ساده بود. در منزل ما و اقوام ما هم کولر نداشتند که از آنها قرض کنیم و به منزل آقای دکتر مصطفی بیاورم. در تهران کولر گازی دو نمایانگی داشت: یکی کابری و یکی وستینگهاوس. کسی را فرستادم که یک کولری از آنها بخرد. گفتند در گرمک خوشتر است تا ترخیص کنیم و به تهران بیاوریم. یک هفته طول می‌کشید. من گفتم که نمی‌شود تا یک هفته صبر کنیم. می‌پرس و جو کردیم که آقای فلاهی کولر گازی داری یا نه؟ از این و از آن پرسیدم تا مهندس حق شناس که وزیر راه بود گفت اتاق من در شمس المصراه یک کولر گازی دارد که اساساً کار نکرده است. برای اینکه شمس‌العماره تالیفاتش خشک است، زمستان هم گرم. چون از خشت ساخته شده و این کولر را من می‌دهم باز کنند و در بیاورند و اینجا بگذارند. گفتم مستلزم خرابی که نیست؟ گفت نه، فابی درست کرده‌اند و گذاشته‌اند و در می‌آوریم. کاری ندارد. چون مصطفی یک دفعه فرموده بود که حتی یک چوب کبریت



از مال دولت نباید نوی خانه من باشد و این اولیامانوم را از همان روزهای اول به من و به همه و حتی به پیشخدمت خودش هم داده بود. من به مش مهدی گفتم کولر را آوردم، اگر آقا پرسید از کجا آوردند بگو که من خیر ندارم. و راستی هم نمی‌دانست از کجا آوردند. مصدق می از من پرسید که این کولر را از کجا آوردند؟ من گفتم دکتر گفته و جواب درستی نمی‌دادم. بالاخره انقدر مرا سؤال پیچ کرد که گفتم آقا من به نمایندگی وستینگهاوس و کاربیر برابری خرید کولر فرستادم اما تحویل آن یک هفته طول می‌کشید این کولر را از کسی امانت گرفته‌ام، یک هفته آن را بگذارید، کولر که آمد یک‌دانه می‌خریم و سرچایش می‌گذاریم و این را به صاحبش می‌دهیم. بالاخره مرا وادار کرد تا ناچار شدم بگویم بایا این کولر در اتاق آقای مهندس جهانگیر حق ششاس بوده است. فهمیدم که من دنبال کولر می‌گردم گفت در اتاق من یک کولر هست که هیچ به دردم نمی‌خورد. برای چند روزی آن را امانت بریدم من قبول کردم و آن را آوردم. طبق دستور دکتر هم گذاشته‌ام. بالاخره گفت آقای خازنی من از شما استدعا می‌کنم همین الان کولر را ببردانند و ببرند سرچایش بگذارند. گفتم آقای دکتر نیش‌تان را گرفته، تب دارید، احتمالاً گرم‌زده هستید. گفت من حال خوب است. گفتم آخر هر چیزی اندازه‌ای دارد، تا این مقدار حساسیت! اگر کولر وزارت راه ۵ روز تو خانه شما کار کند دنیا به هم می‌خورد! گفتم نه، اصرار نکن، رنگ زده به مش مهدی آمد و به او گفتم به اندرون بگویند زده به تانور (پنکه) روشن کنند. گفتم وان تانور هوای گرم را، می‌چرخاند، به چه درد می‌خورد؟ خواهش و استدعا می‌کنم، ۴، ۵ روز به من مهلت بدهید می‌خواهید سفارتش کنم کولر را با هواپیما بفرستند. گفت من استدعا و خواهش می‌کنم کولر را ببرید. آقا انقدر به من اصرار کرد که کولری که یک ساعت کار کرده بود، دوباره درآوردم و به وزارت راه فرستادم. تا این اندازه افراتی بود.

ما از اعتبار دولت یک شاهي استفاده نکردیم، چه در دفتر نخست‌وزیر و چه در منزل دکتر مصدق. آقا

اعتبار محرمات‌های داشت، نخست‌وزیر برای تشریفات می‌توانست همه نوع خرج بکند. مصدق می‌گفت من که کار محرمات‌های ندارم. از اعتبار محرمات و اعتبار اختصاصی که در اختیار نخست‌وزیری بود، در آن ۲۸ ماه دیناری خرج نشد.

○ پایان سال مالی سرشودت حساب اعتبار محرمات‌ها چه می‌شد؟

● به خزانه برمی‌گردانند.

○ شما برای اداره دفتر تنخواهی در اختیار داشتید؟

● تنخواه در دست من نبود. مصدق یک پیشکاری داشت به نام شرافتیان که درآمد موقوفات بیاعستان نجمیه را او اداره می‌کرد. ضمناً مخارج خانه و اینها را او می‌داد، ما هیچ مالی در اختیار نداشتیم.

○ زندگی مصدق چقدر ساده بود؟

● عرض کنم آن روزی که منزل غارت شد، تمام اثاثیه منزل دکتر مصدق سی هزار تومان نمی‌ارزید! فرشهای خیلی معمولی داشت که آن هم یکی در اتاقش و یکی در اتاق کارش بود که در آن تاریخ حدود ۱۵۰۰ تومان نمی‌ارزید. فرش هم در اتاق هشت دولت بود که اتاق پذیرایی آقای دکتر مصدق هم بود که خیلی معمولی بود. حتی اتاق ملک اسماعیلی که معاون پارلمانی بود فرش نداشت. زندگی او واقعاً ساده بود. میله‌های او عبارت بود از چوب‌های معمولی که همیشه دیدماید، فقط دو تا دستگیره داشت، دو تا هم تشک داشت که بازمی‌کردند و می‌نشستند و سرچایش می‌گذاشتند. نه خیال کنید ساخت هانس بود، ایداً. منزل آقای دکتر مصدق، چه اندرون و چه بیرون ساده‌ترین خانه‌ها بود. یک دانه آنتیک که قیمت حساسی داشته باشد، اصلاً نبود، خیلی ساده زندگی می‌کرد.

○ آنچه به او اهدا می‌شد چه می‌کرد؟

● نمی‌گرفت.

○ هدایای رسمی و دیپلماتیک چه؟

● من یاد نمی‌آید که هدایایی گرفته باشم، اگر هم هدایایی بود مستقیم تحویل بیوات سلطنتی در کاخ گلستان می‌داد، چه هدایا برای شخص ایشان، چه

برای دولت ایران بود، به منزل نمی‌آمد غیرمکن بود، هیچ سرسوزنی نمی‌گرفت.

○ دکتر مصدق در روز چند ساعت کار می‌کرد؟

● محدود نبود، ساعت نداشت.

○ کار روزانه از کی شروع می‌شد؟

● از ۶ صبح تا هر وقت که کار تمام شود. اغلب به بعد از نصف شب می‌رسید، بعضی وقتها خانم ضیاءالسلطنه به داد من می‌رسید، می‌گفت بچه مردم را می‌خواهی بکشی؟ ایشان از شمیران می‌آمد، گاهی نصف شب گذشته بود. فرض کن می‌دید چراغ اتاق من روشن است و چراغ اتاق آقای دکتر مصدق روشن است، در از پشت می‌آمد بواشکی داد و بیزاه راه می‌ساخت که خودت و بچه‌های سردم را می‌خواهی بکشی؟ برای ما وقت محدود نبود، جمعه نداشتیم، عاشورا، تاسوعا، ایداً تعطیل نبود. منتها روزهای تعطیل فقط من بودم، خود آقای دکتر مصدق و مش مهدی پیشخدمت قدیمی، خانم ضیاءالسلطنه هم به منزل پسرش در شمیران می‌رفت.

○ از تعصب ایرانی مصدق چه به یاد دارید؟

● ارباب مهدی بزرگی وارکننده جای و در رأس هیئت مدیره اتحادیه وارکنندگان جای بود. من برای او وقت تعیین کرده بودم. فهرست ملاقاتها را هم پیش دکتر می‌گذاشتم که امروز ساعت فلان تا فلان چه کسی خواهد آمد و موضوع چیست. پرونده هم مطالعه شده و آماده است. پرسید که ارباب مهدی برای چه می‌خواهد اینجا بیاید؟ گفتم حتماً راجع به جای است. چون کسانی که می‌خواهند بیایند بزرگترین وارکننده جای هستند. گفت خیلی خوب. بعد یک ربع قبل از این که اینجا بیایند، به مش مهدی گفت که از آن جای لاهیجان اعلی‌ترین اول دم کن، میهمان می‌آید. چون عمدشان زیاد بود به همان اتاق پذیرایی آمدند و آقای دکتر مصدق هم به آنها آمده دستور داد جای آوردند، جای لاهیجان چین لولش هم واقعاً منظر و عالی است، وقتی آنها جای را خوردند از ارباب مهدی پرسید که جای چطور بود، خوب بود، بد بود؟ خوب دم کشیده بود یا نکشیده بود؟ ارباب مهدی گفت خیلی عالی بود. گفت این همان جای ایران است. وقتی گفت این جای ایران است آنها حرفشان را اصلاً نزنند و مطرح نکردند که اجازه بگیرند جای از خارج بیایند. مجلس به همین ترتیب با یک جای خوردن تمام شد. چون مصدق از ارباب مهدی اقرار گرفت که جای ایران بهترین جای است.

مصدق همه چیزش ملی بود. لباس، کفش و همه چیزش وطنی بود او هیچ چیز خارجی نداشت. فقط موسی که آمریکا می‌خواست برود یادم است یک دست لباس اسپورتکس برایش دوختند اسپورتکس را از لاله‌زار خریده بودیم، بیشتر هم عیش این بود که چندان اتو لازم نداشت و در مسافرت چروک نمی‌شد. لباسش از بزگ خراسان بود و لباس تابستانی‌اش از پارچه‌ای بود که در آسکو می‌فادند که خیلی هم نازک

است.

○ رفتار دکتر با زیردستان چگونه بود؟

● خیلی مؤدبانه بود. این شرافت‌ان می‌گفت من در این ۴۶ سال هر وقت بر اثر اشتباه یا تبلی مورد غضب قرار می‌گرفتم، می‌گفتند: «آقا عرضی ندارم... این بالاترین قبحی بود که آقای دکتر مصدق داشت».

راجع به جنبه مذهبی مصدق می‌توانی بپرسی، پند است که آن موقع معاون بازرسی در پایین بودم. هنوز در منزل نبودم. یک روز مرا احضار کرد و گفت آقای خازنی دیشب در حدود ساعت ۱۱، ۱۲ که شما رفتید، تلفنی به من شد، چون تلفن را مستقیم به اتاق خودشان می‌گرفتند خاتمی بود گفتم کی هستم؟ گفت من خانم... هستم... گفتم خانم این موقع شب... اینجا چه کار می‌کنید؟ گفت آقا پنج شش شب هست که ایشان منزل نمی‌آیند و می‌گویند که کارشان زیاد است و منزل چنانچه هستند. دکتر بعد از این تلفن فردا صبح زود مرا خواست و گفت آقای خازنی دیشب یک چنین تلفنی شد، تحقیق کن ببین لو کجا می‌رود. بنده که تحقیق کردم دیدم که... یک خانم بی‌بی بی گرفته، عقد کرده و شبها به منزل همان خانم دوم می‌رود و به خانمش هم می‌گوید که من منزل آقای دکتر مصدق هستم. دکتر مصدق به من گفت آقای خازنی من دروغ را از هیچ کس نمی‌بخشم، این دروغ گفته، تانیاً هوس زن جوان کرده، این زن، خواست و عذرش را در این خانه گذاشته، با فقر و بدبختی‌اش گذرانده، حالا او رفتن زن دیگری گرفته؟ از کسانی که چند تا زن داشته، خیلی بدش می‌آید اصلاً از اینها متنفر بود مخالف شدید آنها هم بود. گفت دستور بده که حقوقش را به خانم اولش بدهند، به خود او ندهند. گفتم آقا این فرمایش شما را اطلاع می‌کنم ولی از طریق قانونی این کار را می‌کنم. گفت چه کار می‌کنی؟ گفتم... را می‌خواهم، با او صحبت می‌کنم. می‌گویم آقا دستور داده که به شما حقوق نپردازیم، چرا که شما تجدیدفرمان کرده‌اید به خانه زنت می‌روی بعد هم می‌گویی منزل دکتر مصدق هستی! دروغ گفته‌ای! آقای دکتر مصدق گفته که حقوقش را بپردازید، بیرونش کنید، بروید به وزارت آموزش و پرورش، حالا تو برای اینکه حقوق قطع نشود یک وکالت نام و تمام به خانم اولت بده. خودت برای حقوق گرفتن به نخست‌وزیری نرو. به موجب این وکالتنامه خانمت برود. یک متن وکالتنامه هم برایش نوشتیم، گفتم این را به یک دفترخانه ببر و امضا کن، خانمت را هم وکیل خودت قرار بده که ماهانه حقوقت را بگیرد. این وکالتنامه را از او گرفتم و به حسابداری فرستادم و گفتم به موجب این وکالتنامه حقوق آقای... را به خانم اولش بپردازید. آقای... آن وقت بدبخت شد. (خنده از ته دل)

دکتر مصدق به خصوصیات اخلاقی و شخصی ما توجه داشت. کافی نبود که من خوب انجام وظیفه کنم، اگر به فرض می‌فهمید که مثلاً من مشروب می‌خورم، مجال بود مرا نگاهدارد، اگر به فرض می‌شنید که مثلاً

یکی به تریاک می‌زنت، مجال بود مرا تحمل کند. بگفتن بود. اسم نمی‌برم چون فوت کرده. که قبل از من در خانمش بود و ۶- ۵ ماه مانده به اواخر حکومتش او را به دفتر نخست‌وزیر برگرداند. دکتر یک روز از من پرسید این آقا که شنیده‌ام می‌آید چشمهایش خیلی قرمز است، اصلاً نمی‌دانم از کجا متوجه این مطالب می‌شد من تحقیق کردم دیدم که اینها دوراهی دارند، به طرفهای اوشان می‌روند و احتمالاً تریاک می‌کشند. بعد آمد و گفتم آقا او الکلی نیست، اما در این قبیل میهمانیها شرکت می‌کند، گفت یک ماه به او مرخص بدهید بروید بی کارش. خوب، مرخصی را او باید تقاضا کند، نه اینکه ما بگوییم مرخصی. من به نخست‌وزیری تلفن کردم که به آقای فلاتی یک ماه مرخصی استحقاقی بدهید بعد مرخصی‌اش تمام شد، خواست بیاید، من به آقای دکتر مصدق گفتم مرخصی فلاتی تمام شده اگر اجازه می‌فرمایید من یک هفته مرخصی بروم و او یک هفته باشد. گفت او که به درد من نمی‌خورد ولی شما باید باشید. او دوباره به مرخصی برود. هر چه مرخصی طلب داشت، یک ماه یک ماه دادیم. منظورم این است که روی خصوصیات فردی اشخاص تحقیق می‌کرد. حساس و مقید بود.

○ با خانم خود چگونه رفتار می‌کرد؟

● آقای دکتر خیلی به ایشان احترام می‌گذاشت. خانم ضیاءالسلطنه سه سال از دکتر مصدق بزرگتر بود وی به معنای واقعی مسلمان بود، اهل بخل و بخشش هم بود. می‌دانید خود آقای دکتر مصدق در بیمارستان نجمیه چند موقوفه دارد؟ به تمام کارهای بیمارستان نجمیه خودش می‌رسید، با ماشین خودش سر می‌زد، به بیمارستان می‌آورد و می‌خواست بعد از آن که خوب می‌شدند با ماشین خودش به احمدآباد می‌برد.

دکتر مصدق یک لیبروز داشت که رانده‌اش راننده نخست‌وزیر بود. راننده‌های نخست‌وزیرها چون شب، وقت و بی‌وقت، در خدمت بودند، حقوق فوق‌العاده مخصوص خودشان را داشتند، اما از وقتی که آقای دکتر مصدق نخست‌وزیر شد، فوق‌العاده آنها سیده شد. گفتم چون آقای نخست‌وزیر سوار ماشین نخست‌وزیر نمی‌شود، فوق‌العاده قطع شود. یک روز راننده آمد پیش من و گفت آقا من چه تصویری دارم که آقای دکتر مصدق ماشین دولتی سوار نمی‌شود من چندین سال است راننده آقای نخست‌وزیر هستم، فوق‌العاده‌ای به من می‌دهند زندگی‌ام بر مبنای آن درآمد تنظیم شده، ولی از وقتی که ایشان تشریف آورده‌اند، این فوق‌العاده را قطع کرده‌اند، یک کاری یکن تا فوق‌العاده مرا بدهند. او به حرف من گوش می‌داد، وقتی می‌گفتم این شخصی که دستور فرمودید منتظر خدمت بشود الان از لحاظ معیشت در مضیقه است، می‌گفت تحقیق کن، نقطه ضعفش اینجا بود، تا آنجایی که معیشت شما را به هم نزنند یا شما مخالفت می‌کرد، اگر حقوقتان قطع می‌شد و از لحاظ معیشت دچار مشکل می‌شدید، این موضوع او را ناراحت می‌کرد. موازین خاص خودش

را داشت. من گفتم آقا راننده به من شکایت می‌کند که من چه تصویری دارم که آقای دکتر مصدق ماشین دولتی سوار نمی‌شود، من فوق‌العاده‌ای دارم که بر نامه رنگی من روی آن تنظیم شده است، از وقتی قطع شده دچار عسرت و ناراحتی شده‌ام. گفت من که مطابق مقررات به راننده‌ای که اساساً ماشین من را سوار نمی‌شود، نمی‌توانم فوق‌العاده بدهم. مگر بیش از حقوقش مقررات اجازه نمی‌دهد که او به پوراژها من بگفتم نه، مقررات اجازه نمی‌دهد که به هر حال شاید به عنوان یادش بشود این کار را درست کرد. گفت پس... از بکنبها گفتم چی؟ گفت ایشان در خارج از وقت اداری این لثروور مرا به بیمارستان نجمیه ببره، مرزبها این که خوب شده‌اند به احمدآباد ببره و مرزبها را از آنجا به بیمارستان نجمیه برگرداند. من از جیب خودم فوق‌العاده‌اش را می‌دهم، اضافه هم می‌دهم. من یا راننده در میان گذاشتم، گفت خدا پدرت را با امروزه با کمال میل روی چشمم، بعضی وقتها هم به شرافت‌ان می‌گفت چنانچه بیشتر وقت و آمد من کند، پول بیشتر به او بدهد.

○ دکتر دست و دلباز بود؟

● بله. بیکار مرا خواست در حالی که عصبانی بود. گفتم آقا چه شده؟ گفت این من مهدی آبروی مرا برده است. گفتم چه کار کرده‌اند؟ گفت از این بالا نگاه می‌کردم دیدم در کنار سینی غذای سربازها، یک چهارم طلایی گذاشته‌اند. آقا سرباز یک چهارم طلایی باید بخورد؟ فعلاً نصف طلایی باید بدهند. غذای آنها را مراقب بود که بهترین غذا باشد. در همان آشپزخانه‌ای که تیار خوش را می‌پختند، غذای سربازها را هم در همان آشپزخانه می‌پختند. خلاصه سر طلایی غوغا کرد.

○ از طریق نهادهایی که ایجاد کرد، چه خدمات اجتماعی انجام داد؟

● از قوانین ناشی از اختیارات نخست‌وزیر یکی راجع به ثبت اراضی موات بود که گذرانده. چون اراضی در تهران و اطراف تهران رو به افزایش بود، عمدتاً بیبا شده بودند که با همکاری مأمورین ثبت، اراضی موات را به نام خودشان ثبت می‌کردند. این بود که بانک درست شد به نام بانک ساختمان. سرمایه این بانک می‌بایست زمینهای مواتی باشد که به نام دولت تقاضای ثبت شده است. پاندم می‌آید که یازده قطعه بود. این اولین ثبت بود. تو بدو تأسیس بانک سی هزار تومان از بانک بیمه قرض کردند و بانک را تشکیل دادند. از خزانه دولت یک دینار برای تأسیس بانک ساختمانی نگرقت.

○ تأسیس بانک در چه سالی بود؟

● سال ۱۳۳۰. این، از قوانین ناشی از اختیارات بود که خودم دنبالش می‌کردم. اراضی موات تهران را تا شعاع معین که بعداً توسعه پیدا کرد، به نام دولت تقاضای ثبت کردم و شد سرمایه بانک ساختمانی. شهر نارمک از لحاظ شهرداری در ایران نظیر ندارد. اولین خیابان ۴۶ متری در آنجا ساخته شده است. هزاران نفر در آنجا



۱۳ مرداد ۱۳۴۱

کشتزار

آقای سردار عالی خان وزیر امور خارجه و وزارت کشور

بموجب این حکم با مقرر فوق و بعد از برود وزارت بهداشت و امور درمانی و سازمان بهداشت جهانی و سایر نهادهای بین المللی

مجلس شورای ملی

علیک کردند و نشستند ما با آقای مصطفوی به اتاق دیگری رفتیم و آنجا مستظر بودیم که کسی صحتهایشان تمام می شود تا آقای دکتر مصدق را به منزلشان ببریم. باور کنید صحت آنها جمعاً چهل دقیقه طول نکشید ما هم آنجا صحتهای خصوصی خودمان را با آقای مصطفوی می کردیم تا اینکه دیدیم جلسه شان خاتمه پیدا کرد.

روز ۲۵ مرداد سرهنگ نصیری را به هنگام ارائه ابلاغ عزل مصدق مشاهده کردید؟

بله. بله.

● ابلاغ را به چه کسی داد؟

● ابلاغ را به سرهنگ دفتری داد او از قوم و خویشان آقای دکتر مصدق بود پیروزمی بود. بعضی وقتها می آمد و آنجا سر می زد. ولی مسئولیت و کار اصلی دست آقای سرهنگ ممتاز بود. در خانه آقای دکتر مصدق هم دو نفر افسر بودند یکی دارو پاره بود که بعد از ۲۸ مرداد از ارتش اخراجش کردند. یکی هم فشارکی بود که نام فامیلش را عوض کرد و گناشت سپهران نصیری حکم را به دفتری داد که دم در بود. اول گفت خودم باید به آقای دکتر مصدق برسانم. اجازه داده شد که نصیری تو بیاید گفتند شما هم نامعاشی دارید بدهید ما خودمان می دهیم. نامه را آوردند و به من دادند. بنده باز کرده دیدم فرمان عزل است. به آقای دکتر مصدق عرض کردم که چون من کارهای وکالتی کرده ام در مورد جعل مطالعه کرده ام. این سفید شهری (نامه سفید یا امضا) است که از اعلیحضرت گرفته اند.

● به روز کودتا نزدیک شدیم. از آن روز بگویند.

● ما از ۲۵ مرداد اطلاع کامل داشتیم که چه اتفاقاتی خواهد افتاد. مقدمات کار فراهم شده بود. تانکهای در خانه دکتر مصدق را هم عوض کردند. آقای ممتاز از این تانکهای شرم گلاشتند ما تا صبح نخوابیدیم. تا اینکه نصیری فرمان عزل را نزدیک نصف شب آورد. بعد به دستور آقای دکتر مصدق نصیری هم بازداشت شد. او را به زمان دربان بردند نصیری خیلی

○ این ملاقات بعد از بروز اختلافها بود؟

● بله. بعد از اختلافها بود. می خواست با ایشان ملاقاتی بشود که مردم تصور نکنند که اختلافات آقایان عمیق است. ما بنا به آن هدفی که ملی شدن هست لطمعی وارد نباید. این نیت او بود و شروع کرد به تنقید از آیتالله کاشانی و پسرهایش. خدمت آقای دکتر مصدق گفتم که عموی آقای کاشانی می خواهد حضورتان برسد فرمود مگر آیتالله کاشانی شو هم نازد؟ گفتم بله. نامش هم اسید کاظم طرغی است. یک دوره فکر کرد و گفت من موقعی که حاکم آذربایجان بودم. در داگستری یک آقای طرفعی داشتم که یک چشمش هم نابینا بود. گفتم این همان است. گفت مگر هنوز زنده است؟ فکر می کنم نزدیک به صدسال داشته باشد. گفت وقت تمین کنید بیاید. ضمناً مواظب باشید که الان زمستان است پیروزم زمین نخورد تا صدمعی بسیند ایشان را آوردند و بنهنگ کتک کردم از بنهها بالا بیاید و برسد به اتاق آقای دکتر مصدق. برای اینکه اطمینان پیدا بکنم که حرفهایی را که راجع به آقای کاشانی و پسرانش به من گفته آیا به آقای دکتر مصدق هم خواهد گفت. از اتاق بیرون نیامدم. باور بفرمایید بیشتر از آن حرفهایی که راجع به کاشانی و پسرانش به من زده بود. به آقای دکتر مصدق گفتم. بعد گفت جناب آقای دکتر مصدق به هر حال عنای مردم دهر ایشان هستند. شما هم که درگیر کار نفت هستید. من صلاح می دانم که ملاقاتی با هم داشته باشید که مردم خیال نکنند که شما خصوصت دارید. آقای دکتر مصدق فرمود که من با آقای کاشانی خصوصت و دشمنی ندارم. من با ایشان کار ندارم. ولی ایشان جلوی پسرهایش را باید بگیرم... احوال آقای اسید کاظم طرغی باعث شد که آقای دکتر مصدق به من فرمودند که ترتیب ملاقات را بدهید. فکر کردم که این ملاقات کجا و چگونه باشد. از آقای مصطفوی که مادامش بودند در نزایش ساکن بود. خواهش کردم که به منزل آقای دکتر مصدق تشریف بیاورند تا من این مطلب را در میان بگذارم. ایشان آمدند گفتم قرار این شده که ملاقاتی بین آقای کاشانی و آقای دکتر مصدق بشود.

○ چه تاریخی بود؟

● تاریخ دقیق آن را نمی دانم. اما حدود زمستان ۳۱ بود. آقای مصطفوی گفت من خاله ام در نزایش است. باجمعهای است. الان آنجا زندگی نمی کنی. من از لحاظ امنیتی قبول نمی کنم. هیچ مسئولیتی نمی پذیرم. ولی برای من خیلی افتخار است که شخصیتی مثل آقای دکتر مصدق به منزلت تشریف بیاورند. همه کار در اختیار شما.

○ غیر از شما در منزل محل ملاقات چه کسانی حضور داشتند؟

● آقای داوریته بود. ایشان افسر و در لباس شخصی بود. آقای دکتر مصدق و آقای کاشانی با هم خوش و بشی کردند و دقیق پهلوی هم نشستند. این روز هم میز جلویشان چیده شده بود. موقعی که اینها با هم سلام و

صاحبخانه شدند.

○ از چه طبقاتی بودند؟

● همه از طبقه فقیر بی خانمان مملکت بودند. استثنا نداشت. به خصوص کارمند دولت بودند. هر کسی خانه نداشت. حتی داشت از امکانات این بانک استفاده کند.

○ اوراق قرضه جقدر یا اقبال مواجحه شد؟

● من دقیق نمی دانم. ولی همین قدر می دانم که استقلال فوق العاده ای در خرید اوراق قرضه شد. در این کار بازارها سهم عمده ای داشتند. به خصوص مرحوم حاج حسن شمشیری و آن مصدقیهای بازار که همه می شناسید. اقتصاد بدون نفت در ۲۸ ماه حکومت واقعاً پیاده شد و واردات و صادرات توازن داشت. احتیاج پیدا نکردیم که از دولت خارجی پول بگیریم. یک بار هم نشد دولت پول نداشته باشد که حقوق کارمندان را بدهد. چون واقعاً وطن پرستها و سردبان آقای دکتر مصدق آنچه لازم بود فشار می آورد کردند. نتیجه هم گرفته شد.

○ آقای کاشانی منزل دکتر می آمد؟ آقای مکی مدعی هستند ایشان آقای کاشانی و دکتر مصدق را با هم آشتی داده اند. شما در این مورد نظر تان چیست؟

● آقای مکی درست نگفته است. ملاقات آقای کاشانی با آقای دکتر مصدق در منزل داماد آقای کاشانی در نزایش صورت گرفت. (آقای مصطفوی داماد آقای کاشانی. مستشار دیوان عالی کشور و مرد شریفی بود) بنده وکیل اوقاف و وزارت بهداری که بودم با حاج میرزا محمدحسین فقیه نراقی که از طرف پورته املاک موقوفه را به خودش صلاح داده بود و مخالف وقت بود. آشنا شدم. من با یکی از نظار موقوفه عمومی آیتالله کاشانی به نام اسید کاظم طرغی (بعد همان آقای دکتر طرغی که بیمارستان وزارت راه به نام اوست) به علت دخالت در موقوفات حاج محمدصافق نقوی در اواخر سال ۱۳۲۳ آشنا شدم. مسامحت ما از اینجا شروع شد که ایشان ناظر موقوفه بود و من وکیل موقوفه. مردی مال خورده بود یک چشمش هم نابینا بود. یک روز به من تلقین کرد که آقای خازنی من می خواهم خدمت آقای دکتر مصدق شرفیاب شوم. شما می شناسید و می شناسی را فراهم کنید تا من گفتم آقای طرغی مدعی است که مجال نشسته خدمتتان بیایم سلام عرض کنم. من خدمتتان می آیم. اگر کاری دارید که از عهد من ساخته است برایتان شرم می دهم. من به خانه آقای اسید کاظم طرغی رفتم. گفتم فرمایش شما چیست؟ فکر می کردم کار شخصی دارد. گفت که آقای خازنی وقتی پدر آقای کاشانی فوت کرد. او ۵ - ۴ سال بیشتر نداشت. او را من بزرگ کردم. آیتالله کاشانی را من بزرگ کردم و متأسفانه آدمهایی دور و بی او هستند. می خواهم راجع به زندگی نامه و خصوصیات آیتالله کاشانی با آقای دکتر مصدق صحبت بکنم و تقاضا کنم که آقای دکتر مصدق به خاطر بیطرفی در کار نفت یا آقای کاشانی یا معاملات رفتار کند. این حرفی بود که آقای طرغی زد.

فحشهای رکیک به شاه می‌داد.

○ به شاه؟ در زندان؟

● بله، توی زندان دزبان، وقتی که ممتاز یازدهانشک کرد، محتاجا هم شلوغ شده بود. دو کامیون سرباز آورده بودند که در خیابان حشمت‌الدوله بودند. می‌خواستند همان شب دکتر مصدق را دستگیر کنند. ممتاز با نهایت شجاعت آنها را خلع سلاح کرد، با همان افسردگی که محافظ خانه دکتر مصدق بودند گلگندهای نفتگاهی آنها را گرفتند و ریخته توی گونی و آورده به منزل آقای دکتر مصدق. نفتگاهی خالی را دادند و سربازها را هم سوار کردند و پرده در کاخ سمناباد زدنای کردند. دکتر صبح به من گفته بین امین‌الحضرت کجا تشریف دارند اول به ما گفتند کار داشت هستند، من با کار داشت تماس گرفتم و گفته به راسم رفتند. یا راسم هم تماس گرفتم، گفته هواپیما را عوض کردند و نهمیدیم کجا رفتند. اول گفته به لندن می‌روند، بعد رادبو خبر را اصلاح کرد و گفت به مقصد ژن می‌روند.

آقای دکتر مصدق بعضی روزهای جمعه که کار تمام می‌شد، به من می‌گفت خانم ضیاءالمسلطه شعیبان است، من تنها هستم، اگر کار شدی بنشین یا هم صحبت کنی. خلاصه صحبت‌های خصوصی می‌کردیم. ایشان اشاراتی داشت که این کارها تکرار خواهد شد دنباله خواهد داشت. به همین جهت آقای سرهنگ ممتاز از نظر حفاظت تبعیض جلوی پالکون اتاق آقای دکتر مصدق کشیدند که اگر چنانچه پارک را تصرف شدند و خواستند از آنجا تیراندازی کنند به آقای دکتر مصدق اصابت نکند. یک در آهنی گذاشتیم که گلدش همیشه پیش من بود، اغلب آن در آهنی را باز می‌گذاشتیم. این وسایل ایمنی از این جهت بود. روز ۲۸ مرداد اول صبح هنوز خبری نبود، چون اطلاع پیدا کردیم که امروز دیگر مثل ۲۵ مرداد نیست. رفتیم و تحقیقات را کردیم و آمدیم. هنوز هوا روشن نشده بود.

○ کجاها رفتید؟

● با افسرانی که در کالنتریها، شهریان و آگاهی آشنا بودیم، تماس گرفتیم. گفته بماند آماده شدیم برای تسخیر خانه دکتر مصدق، شخصی به نام آشتیانی هم بود که خیلی وارد بود. بانگاه جوانان تر جاده قدیم شیراز، هنوز سال اوست، او خبرهایی می‌گرفت و خودش مستقیم به آقای دکتر مصدق می‌داد. آشتیانی احتمالاً لقب انتظام‌المسلطه هم داشت. من اول کاری که کردم، صبح خیلی زود به خانم ضیاءالمسلطه گفتم خانم، آقا فرمود که امروز شما به منزل مهندس احمد بروید و اندرون را خالی کنید. خانم ضیاءالمسلطه را هم من راه انداختم. ایشان را به منزل آقای احمد مصدق که در شعیران بود آوردیم. بعد نزدیک ظهر بود که آقایان به منزل آقای دکتر مصدق آمدند و نشستند.

○ چه کسانی آمدند؟

● آقای مهندس رضوی، آقای شایگان، آقای دکتر صیدی، آقای زیرک‌زاده، آقای نیرمان و آقای فاطمی بودند. آنها در اتاق آقای ملک اسماعیلی نشستند.

آقای دکتر مصدق از من سؤال کرد که آنجا چه کسانی هستند؟ من گفتم این آقایان هستند. گفت آقای خزانی کمک کنید که دکتر فاطمی زود از این خانه خارج شود. هنوز هم خانه اشغال نشده بود، خودم هم فاطمی را همراهی کردم. از در تا بیرون آمدیم و خواستیم وارد ماشین بشویم، ریختند ماشین را آتش زدند. سعید فاطمی مسلح بود، چند تیر خالی کرد، پراکنه شدند. این واقعه روبروی منزل پوررضا بود. آشوب پوررضا در آنجا گذاشته بود و بیرون را تماشا می‌کرد، دکتر فاطمی را توی خانه پوررضا کرد و در بسته شد. دکتر فاطمی را آنجا بردند. من که خیرالم جمع شده آمدم و به آقای دکتر مصدق گفتم آقا جریان دکتر فاطمی این طور شد. پوش پوش کار اوج گرفت، بیچاره آقای تعلیمی که دم در می‌نشست، کشته شد. او را کشته و وارد خانه شدند. تعلیمی، عضو شهریان بود، دم در روبروی می‌نشست. دو تا سرباز هم بودند که یکی اهل گلپایگان بود، آنها هم کشته شدند.

○ اسامی آنها یادتان هست؟

● چون ۶۰-۵۰ نفر سرباز بودند، اسامی یادمانده است، دو درجه‌دار هر کدام با یک مسلسل دیدند و رفتند زیر سروانی و از آنجا شروع کردند به تیراندازی. من دیدم اگر ادامه داشته باشد هزار نفر کشته می‌شوند. چه کار کنیم؟ یا آقای مهندس رضوی (خدا رحمتش کند، مرد بسیار بزرگ و از بهترین پاران دکتر مصدق بود)، ملحفه‌های را بردیم بالا و کشیدیم، یعنی این خانه پدافعال است. آن دو مسلسل را از آن دو تا سرباز گرفتیم. آنها را پایین آوردیم، مسلسل‌ها را به آقای ممتاز دادیم، تا کسی کشته نشود. بعد آمدم که آقای کند ولی آقای دکتر مصدق گفت که من به هیچ وجه قصد قرار ندارم، ای گاشی که من کشته بشوم تا این مملکت و این مردم بیدار و زنده بشوند. هر چه آنها اصرار کردند قبول نکرد. نریمان گفت اگر من با چند نفر مواجه شدم خودم را می‌کشم. چون مسلح بود، همت تیرش هم آماده بود. آقای دکتر مصدق گفت آقای نریمان آن هفت تیر را برحمت کن به آقای خزانی، من هفت تیر را از آقای نریمان گرفتم و انداختم توی سوراخ بخاری. به هر حال مذاکره آنها راجع به فرار کردن به جایی نرسید، اینها ما یوس شدند و به همان اتاق آقای دکتر ملک‌اسماعیلی رفتند و منتظر سرنوشت شدند. من دیدم آقای دکتر مصدق تنهاست، نشستیم پهلوی ایشان. خوب ما ظاهر امور حفاظت جان ایشان هم بودیم. باید ایشان را تنها نگذاریم. وقتی تیراندازی می‌کردند، خرده‌های آجر روی ملافه می‌افتاد، وقتی خاک برمی‌خاست، من آن را از روی ملافه برمی‌داشتیم و روی زمین می‌ریختم. ضمناً گرمناخن خود را که دو نفر بودند مرخص کرده بودم.

○ آنها که بودند؟

● یکی نامش نژادی بود، یکی هم پایگان بود. خیلی

آدم خوبی بود. چون دیدم خطر خیلی زیاد است و ممکن است کشته شوند، آنها را مرخص کردم. آنها هم فرار کردند. پیش آقای دکتر مصدق نشستیم. ایشان فرمودند که آقای خزانی بیا صورت شما را بیوسم. خداحافظی کن. شما هم تا خطر خیلی پیش رفت، تکره بروید. اظهار رضایت کردم. گفتم آقا بوز اول که خدمتان شرفیاب شدم، فرمودید زندگی من هم به عهده شماست. اگر من الان شما را تنها بگذارم و بروم و خدای نکرده اتفاق بدی بیفتد، پیش مردم چه طوری می‌توانم سر بلند کنم. مطمئن باشید اگر صحبت کشته شدن باشد اول نوبت من است بعد نوبت شما. گفت شما زن و بچه دارید، من نمی‌توانم خون شما را به گردن بگیرم. من گفتم خون من به گردن خودم است. چشم‌هایم واقعا از اشک پر شد. دید که بنده به هیچ قیمتی از اینجا بیرون نمی‌روم. گفتم ممکن است از جناب‌عالی که می‌فرمایند خون مرا به عهده نمی‌گیرید. استدعایی بکنم؟ گفتم بفرمایند، شما که هر چه گفتید من گوش کرده‌ام. گفتم اجازه بدهید که من شما را به اندرون ببرم. گفت انزبوی پدر از بیرون است. گفتم ضمناً این را اطلاع داشته باشید که آقایان از اتاق هیچ کدام حاضر نیستند. شما را ترک کنند و دو سرباز و تعلیمی هم کشته شدند. بغض گلویش را گرفت و نشست. حراج کشیده بود، ملافه رویش بود، پاشد و نشست. وقتی نشست، دیدم از این خبرهای من خیلی متأثر شد، سکوت اختیار کرد. من این سکوت را حمل بر رضا کردم. دیگر مجال نماند که دوباره لجبازی کند. شعیبان بشود، در آهنی را فوری باز کرد و به اتاق آقایان رفتیم و گفتم آقا آماده هستید که برویم، شما هم از اینجا تشریف ببرید. آنها آمدند و باز دوباره در آهنی را قفل کردم. دو خانه آن طرفتر منزل هریسچی، همتشهری ما بود، پرسش هم همکلاس برادر من بود، از آن مصدقیها بود. در نظر داشتیم که آنجا برویم. بالاخره با نردبان و کمک شش‌مهدی، آقای دکتر مصدق را از اندرون زد کردیم و بهردیم منزل آقای هریسچی. آنجا خیلی بود. فرش زیادی برای صادرات در صحن حیاط جمع شده بود. به هر حال وارد خانه او شدیم. همین آقای زیرک‌زاده افتاد و پایش شکست. بعد من با آقای هریسچی که منزل ایشان نزدیک باغ فردوسی بود تلفنی تماس گرفتیم و به زبان آذری گفتم که من یک میهمان به خانمات آوردم، گفت کی؟ گفتم همین که این همه جبار و جنجال برایش هست، گفت خیلی خوش آوردی، صفا آوردی، خوب کاری کردی. گفتم آقای هریسچی می‌توسم جای ما را پیدا کنند و خانه شما را غارت کنند، اگر ما کشته بشویم روی وظیفه کشته می‌شویم، اما شما چه تقصیری کرده‌اید؟ گفت فدای موی منم، این حرف را که زد من گفتم اجازه بدهید که سربازان کلیه خانه را به من بدهد که کسی از این خانه بیرون نرود. گوشی را فوری دادم به سربازان و دستور دادم که کلیه را به من بدهد. بعد گفتم شما فرمایشی ندارید. اجازه بدهید من

تلفن را قطع و خراب کنیم. من تلفن را خرد کردم. قبل از خرد کردن به دفتر رسیدم که به سفیر هند تلفن کنیم. وقتی یک یار سفیر هند و معاون وزارت خارجه هند و سید محمود رحیمی ساری هند به زیارت آقای دکتر مصطفی آمدند. منی دادید چه صنعتی‌ای به یاد آوردند. گفتند شما جانشین گاندی ما هستید، نهضت خاورمیانه قائم به شماست. بعد از پذیرایی مختصر هم گفتند ما می‌خواهیم محل کار شما را زیارت کنیم. محل کار یک اتاق کوچک بود که یک تختخواب آهنی هم داشت. تختخواب را پوشیدند. گفتند این تختی است که بزرگترین مرد دنیا اینجا خوابیده است. سفیر هند نسبت به دکتر مصطفی خیلی علاقه‌مند بود. این بود که بعد از آنکه وارد خانه هریسچی شد به خاطر خظور کرد که تماس با او بگیرم و بگیرم که شما خبر کنید که دکتر مصطفی تا این صباغت زنده است. البته نگفتم جایش کجاست. گفتم اگر ما کشته بشویم معلوم است که این حکومت و کودتا چپان ما را کشته‌اند. او هم خیر را به همه سفار خانها گفته بود ما گرسنه بودیم، اما آنجا هیچ نبود. نزدیک سه بنماز نصف شب بود که نشستم شورا کردیم. من گفتم اگر جای ما را پیدا کنند ممکن است اینجا را غارت کنند. منار اداری آقای دکتر معظمی همین نزدیک است، ضد من آن طرف است. اجازه بدهید برویم اینجا. این را هم فراموش کردم که به شما عرض کنیم که دکتر معظمی هم استقبال کردند و گفتند آقا خانه ما را ناسد و اصلاً برادرمان حسین آنجا می‌نشیند. بنابراین به خانه ما آقای معظمی رفتیم.

○ **از خیابان گفر کردید؟**

● یک کوچه است که به کوچه درخت معروف است. از خانه هریسچی بهرون آمدیم و رفتیم آنجا. یک ضد منتر فاصله بیشتر نبود. خانم مهندس معظمی هم خیلی مصطفی بود. ولی آن ساعت در خانه نبود.

○ **در اینجا بود که قرار شد دکتر مصطفی نشان را معرفی کنند. دکتر مصطفی گفت همه‌تان بروید، مخصوصاً من رو و کرد و گفت شما باید زودتر از همه بروید مبادا گیر بیفتید تا من به شما اطلاع بدهم. گفتیم چشم. صورت ما را پوشید و ما آمدیم. گفت فقط شایگان و آقای دکتر صدیقی بمانند. نمره تلفن سناد و فرمانداری نظامی را به من دادند. گفت شما بروید بعد من به ته کوچه رفتم، دیگر پای رفتم نبود. نتوانستم بروم. پشت درختها قائم شدم. حدود ۲۰ دقیقه، نیم ساعت بعد دادم آقای سرتیپ پولادوند - که در دانشکده افسری معلم شده بود - با یک ماشین آمد. آقای دکتر مصطفی و آقای صدیقی و آقای شایگان سه نفر عقب نشستند. سرتیپ پولادوند هم بود. خواستم بفهمم کجا می‌روند وقتی آنها را تعقیب کردم دیدم آنها را به باشگاه افسران بردند.**

○ **شما دنبال ماشین دویدید؟**

● با یک ماشین دیگر رفتم. می‌رسیدم گرفتار هم بشوم، ولی نشدم. آنقدر آنجا شلوغ بود که من گیر

نیفتادم. آنها را به باشگاه افسران بردند و سهید زاهدی تا پای پله آمد و بغل آقای دکتر مصطفی را گرفت و از پله‌ها بالا برد.

○ **می‌اخرامی نکرد؟**

● من به چشم خودم این صحنه را دیدم که آقای دکتر مصطفی حرف می‌زد، ولی زاهدی حرفهایی می‌زد که من نمی‌توانستم آنقدر نزدیک بشوم که بشنوم.

○ **زاهدی صحبت می‌کرد؟**

● از یک نفر پرسیدم تیمسار چه می‌گفت؟ گفت همایش می‌گفت متأسفم، مرا ببخشید، من متأسفم. بعد هم اطلاع پیدا کردم که اتاق خوبی برای آنها تهیه کرده‌اند. در باشگاه افسران یک اتاق به آقای دکتر صدیقی، یکی هم به دکتر شایگان داده‌اند. بعد از چند روزی دکتر مصطفی را به سلطنت آبلاد بردند. بنده هم متواری بودم.

○ **خانواده از شما خبر نداشتند؟**

● خانواده خبر داشتند، می‌دانستند که من در مرادآباد مخفی هستم. آنجا هر روز به گوهروردی و اسامزاده دلدوم می‌رفتم.

○ **تا چه زمانی مخفی بودید؟**

● بیش از یک ماه، محاکمه هنوز شروع نشده بود. من با خانم ضیاءالسلطنه تماس داشتم. ایشان به ملاقات می‌رفت و هیچ کس او را نمی‌گفت. موقعی که متواری بودم، ۲۶ تا نیمه ورقی لایحه نوشته بودم. تمام اتفاقاتی که افتاده و جوابهایی را که داده شده بود، نوشتم. آنها را به خانم ضیاءالسلطنه دادم.

○ **به تهران آمدید؟**

● بله، به تهران آمدم و به خانم ضیاءالسلطنه دادم. بعد دوباره به مرادآباد رفتم که نزدیک حصارک بود. در مرادآباد منزل گلخدا بودم که با هم بزرگ شده‌ایم. هنوز زنده است. خانم من در آنجا باغ انجیر و توستان داشت. خانم ضیاءالسلطنه هفته بعد به من خبر داد که

۲۶ ورق را به آقای دکتر مصطفی داده‌ام. ایشان گفتند که من از روی آن نوشته‌ام و آن را آتش زده‌ام که اگر خدای نکرده گیر آنها افتاد، مزاحم آقای خازنی نشوند. بگو خیالت از این جهت راحت باشد. وقتی این خبر به من رسید خودم را به فرماندار نظامی معرفی کردم. مرا اول به ستاد ارتش بردند. آنجا ماندم و دادستان رفت

پیش با تمام‌تقلیح. چون تعیین تکلیف من به عهده کمیسیونی بود که زاهدی رئیسش بود و با تمام‌تقلیح هم عضویش بود. تا آنکه کسب تکلیف کنند یک هفته یا ده روز در زندان فرمانداری نظامی ماندم. مرا به لشکر ۲ زرهی بردند. در زندان فرمانداری من به من خوش گذشت. برای اینکه تو اتاقی که من بودم، آقای دکتر غلامحسین خان مصطفی، آقای مهندس زنگنه، آقای مدعل شیرازی شاعر و وکیل هم بودند. گارها هم تقسیم شده بود. بعد از یک هفته آقای دکتر محمد قریب، که به من خیلی محبت داشت و خیلی سخت مصدق بود، به عیادت من به زندان آمد. گفت من تو را می‌شناسم، آدم ترسوئی نیستی. تیربزیها هم که

ماشالله همشان لجباز هستند. شما را می‌خواهند به لشکر ۲ زرهی ببرند. من آمدمم بگیرم که نگران نباش. مادر حال تلاش هستی. دستورات طمی هم به من داد و نسخه نوشت. مرا به لشکر ۲ زرهی که تیمور بختیار فرامته آمده بود، آوردند. در حدود ۹ ماه آنجا بودم. بعد از اتمام صادر کردند که مرا آزاد کنند. من پول نداشتم. حاج حسن شمشیری و یک نفر دیگر نزدیک به ۲۰۰ هزار تومان پول آوردند و وثیقه گذاشتند تا من از زندان آزاد شوم. در لشکر ۲ زرهی آقای دکتر صدیقی یک اتاق داشت. آنرا، دکتر شایگان، مقدم و نریمان در آن بودند. زندان من انفرادی بود که بعد مرحوم دکتر قاضی را بعد از گرفتاری به آن اتاق آوردند. در آن طرف هم آقای مهندس رضوی و مهندس عطایی بودند. که بعد از مرخص شدن آنها آیتالله زنجانی را به آنجا آوردند.

○ **بعد از سه ماه مرخص شدید؟**

● بعد از نه ماه قرار منع تعقیب مرا صادر کردند.

○ **سرهنگ ممتاز چه شد؟**

● سرتیگ ممتاز به سه سال حبس محکوم شد.

○ **او تا کی در خانه ایستاد؟**

● تا آخرین لحظه. تا موقعی که تانکهای ما هم به دست آنها افتاد.

○ **یعنی شما که رفتید سرهنگ ممتاز هنوز در خانه بود؟**

● موقعی که ما می‌رفتیم، خیز آورد که سه تا تانک ما هم از کار افتاد.

○ **آن وقت خودش هم مجروح شد؟**

● خودش مجروح نشد. فشارگی و داوربناه هم مجروح نشدند. ولی سربازها و درجه‌دارها کشته شدند. بعد به سه سال حبس محکوم و از ارتش اخراج شد. هر سه تا اخراج شدند.

○ **شما بعد از زندان دیگر هیچ ارتباطی با دکتر مصطفی نداشتید؟ او را هیچ وقت ندیدید؟**

● موقعی که ایشان در زندان بود به وسیله خانم از خالشان جویا بودم.

○ **آیا به احمدآباد رفتید که مصطفی را ببینید؟**

● نه. من به احمدآباد رفتم. من حق نداشتم از حوزه قضایی خارج بشوم. فقط یک روز به من اطلاع دادند که قسمتی از احمدآباد را تصرف کرده‌اند تحت این عنوان که اینجا خالصه است. برای دشمنی این کار را کرده بودند. من رفتم یک دادخواست دادم و یک رفیق دیگر هم به من کمک کرد و به کرج رفتم و عرض‌حال دادیم. به نفع دکتر مصطفی حکم گرفتیم. آن موقع ایشان در احمدآباد تحت نظر بود.

○ **در بیمارستان نحمیه هم ملاقات داشتند؟**

● نه متأسفانه. موقعی که فوت کردند فقط محمود افرادی بودند که ایشان را ملاقات می‌کردند.

○ **۲۸ ماه همکاری نزدیک با مصطفی چه آموزشی برای شما داشت؟ در یک کلام از مصطفی چه گرفتید؟**

● از مصطفی وطن پرستی به تمام معنا، گذشت از جان و مال به تمام مناراً اموخت.



کودتادر روایت یک شاعر کرد

محمدامین شیخ‌الاسلامی (همین)

مترجم: رهبر محمودزاده

من هم بعد از سقوط جمهوری مهاباد برای نخستین بار برای مردم شعر خواندم. گرچه شعرهایم را با عجله سروده بودم و از نظر هنری عالی نبودند اما چون از مردم الهام گرفته بودم و شعرم برای ایشان بود، دو ساعت طول نکشید که خرد و کلان و زن و مرد شهرمان، بند ترجیع شعر من را تکیار می‌کردند که: «برو ای شاه خائن بغداد نیمه راهت باشد».

تا سه روز صدای دهل و سُرنا و خنده و پایکوبی مردم از مهاباد شنیده می‌شد. اما متأسفانه این بزم و شادی زیاد به طول نینجامید و در روز ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، کودتای شوم و ضدردمی دالی - اشرف - زاهدی، خیلی آسان بیروز شد.

زاهدی این افسر فاشیست و مرتجع که روزگاری به اتهام جاسوسی برای آلمان نازی، توسط انگلیسیها و آمریکاییها، دستگیر شده بود، اکنون به نفع آنان و به طرفداری از دربار، رهبری کودتا را به دست گرفته بود. روز ۲۸ مرداد سرآغاز فصلی سیاه و شوم و خونین از تاریخ ایران گویید.

بر این باور نبودم که ارتجاع در ایران، با فرار شاه، ریشه‌کن خواهد شد و امیرالیسم جهانی به سانگی از داراییها و خیر و برکات ایران، روی می‌گرداند. اما فکر هم نمی‌کردم که این گونه آسان یار دیگر حاکم شود. چون جنبش آزادیخواهانه ایران، بسیار نیرومندتر به نظر می‌رسید.

منی‌خواهم عمق مسئله را بشکافم. تنها به گفتن این نکته بسنده می‌کنم که اگر رهبران جنبش آزادیخواهی، در تهران، مقاله به مثل می‌کردند و یا کودتاجیان درگیر می‌شدند، نیروی ارتجاع، هرگز نمی‌توانست بر اقتدار جنبش آزادیخواهانه مردم بچربد و شاه نمی‌توانست به ایران بازگردد و کشور ما را به فریبی از خون بدل سازد و به کشتار این همه انسان شریف بپردازد و تا به این حد به مردم ایران خیانت نماید.

مردم ایران بود، نمی‌بایست بار دیگر به ارتجاع فرصت برخاستن بدهد و شایسته بود که آن را ریشه‌کن سازد.

مصطفی می‌توانست در همان روزهای بند از ۳۰ مرداد ۱۳۳۲، آثار ارتجاع را در ایران بزداید و چنان از آن سلب توان نماید که دیگر نتواند برخیزد و بار دیگر بر سر کار آید.

در همه‌ی مصطفی، توانایی هر دو جناح ارتجاعی و آزادیخواه، به خصوص در کردستان به خوبی نمایان گشت. به عنوان مثال در مهاباد که رأی دادن آزاد بود، و هنوز ارتش و ارتجاع، مختصر تحرکی نداشتند، تنها دو نفر به سود دربار رأی دادند. در مقابل پنج هزار نفر، به سود مصطفی رأی دادند. این را هم بگویم که من به عنوان شاهدی زنده، مطلع هستم که یکی از آن دو رأی، از آن جوانی بسیار خوب و مخلص بود که به خاطر چپ‌روی یکی از اعضای ناکارآمد حزبه چنین رأیی داده بود. با ذکر همین مثال، معلوم می‌شود که مبارزهٔ ضلیم‌الیستی تا به کجا اوج گرفته بود.

روز ۲۵ مرداد ۱۳۳۲، شاه توان ایستادن در مقابل امواج خشم مردم را از دست داد و به بغداد گریخت. در آنجا نیز آرام نگرفت و به ایتالیا رفت. به راستی روزی به یادماندن بود. در مهاباد معازنها تعطیل شدند و مردم به کوچ و خیابانها ریختند و شروع به هورا کشیدن و کف زدن و پایکوبی کردند. زن و مرد و کوچک و بزرگ در آن مجلس بزم شرکت داشتند. یک تجمع بزرگ در میدان شهر برپا شد.

مقدمه مترجم: «محمدامین شیخ‌الاسلامی» نامی آشنا در کردستان می‌باشد. گرچه مردم کرد، وی را بیشتر به نام «همین» - تخلص شعری اش - می‌شناسند نه به نام واقعی اش.

همین از آغاز دهه ۲۰، تا پیروزی انقلاب سال ۵۷، از فعالان ضدسلطنتی در کردستان بود. او بعد از پیروزی انقلاب، به فعالیت‌های فرهنگی و ادبی روی آورد.

همین در بهار سال ۱۳۶۵ درگذشت و در مهاباد به خاک سپرده شد. نوشته زیر که دربرگیرنده مطالبی در مورد حکومت دکتر مصطفی و بیانات کودتای ۲۸ مرداد در کردستان می‌باشد، برگرفته از خاطرات استاد همین می‌باشد.

در آن سالها، احزاب و سازمانهای سیاسی و شخصیت‌های آزادیخواه و مستقل، مبارزه منظمی را شروع کرده بودند. روزنامه‌ها به روشنگری می‌پرداختند و جنایات رژیم و تصرفهای امیرالیسم را آشکار می‌ساختند. ارتجاع ریشه‌دار ایران، روز به روز بیشتر عقب‌نشینی می‌کرد و سنگرهایش را از دست می‌داد. دول دست‌پیروردهٔ امیرالیسم، سر پایشان بند نبودند و پشت سر هم سقوط می‌کردند.

رزم‌آرا، افسر قدرتمند و صاحب نفوذ ارتش ایران، همچون آخرین تیر ترکش ارتجاع، بر سر کار آمد. اما حتی اگر کشته هم نمی‌شد، بدون تردید باز نمی‌توانست جلو امواج خروشان مبارزهٔ آزادیخواهان را سد کند و حافظ منافع شرکت نفت باشد.

مبارزات مستمر و بدون وقفهٔ مردم ایران، همین‌بوست معروف، دکتر مصطفی را بر سر کار آورد. این شخصیت شجاع و مقاوم، مبارزهٔ مردم ایران را هوشیارانه رهبری کرد و جدا با امیرالیسم در افتاد و او را از همه سنگرهایش به عقب راند و نهایتاً پوزهای را بر خاک مالید و نفت ایران را ملی اعلام کرد و نفوذ شوم شرکت نفت انگلیس را که از دیرباز همچون دولتی کوچک و نیرومند در میان دولت بی‌زرق ایران ریشه دوانده بود، از میان برد. به اعتقاد من، اشتباه تاریخی این شخصیت بزرگ، این بود که آنقدر که با دشمن خارجی دست و پنجه نرم کرد، با دشمن داخلی درنیفتاد. کسی که در سی تیر ۱۳۳۱، شاهد آن پشتیبانی و ایثار آحاد



اخلاقیات مصدق

حسین شاه حسینی

است. سر قریباً که گفته می‌شود، فیر پهلوان مرحوم دکتر مصدق است. آن خاتم محترم از خانواده روحانی و به شمار پدر دینی مقید بود.

در خاطرات شادروان دکتر صدیقی آمده که در روز ۲۸ مرداد دکتر مصدق وقتی از پشت شیشه‌ها نگاه می‌کنند می‌بیند خانه‌اش در آتش دارد می‌سوزد، به دکتر صدیقی که وزیر کشورش بود می‌گوید نمی‌دانم آتش به همسرم کجا سجاده نمازش را می‌اندازد و نماز می‌خواند.

دکتر مصدق همواره با یاد خدا به اقدامات مهم سیاسی خود وارد می‌شد. من از اطرافیان آن مرحوم به دفاعات حسینام که در مراحل ششم و هفتم حضور ایشان در دیوان لاهه و در سازمان ملل به کرات گفته است آنچه در عنوان تاریخ، انجام می‌دهیم، ولی می‌خواند است که باید عنایتش شامل حال ما بشود تا ما نتیجه بگیریم. با چنین روحیه و اعتقادی بود که دکتر مصدق توانست در مقابل استعمار کهن انگلستان بایستد و از حقوق حقه ملت دفاع نماید و پیروز بنامه به موفقیت برسد.

شاه بیت کار مصدق این بود که بدون غوغا و آسازاری و تحمل هزینه‌های انسانی به این مهم نائل آمد به نحوی که حتی خون از دماغ کسی نیامد. در همان لحظه‌ای که شاه «موریش» در کنار آبادان ایستاده بود و هر لحظه می‌توانست تصمیم بگیرد که آبادان را گلوله باران بکند باز هم توجه دکتر مصدق به خدا و پیشانی نیروی مردم بود و در نتیجه توانست در مقابل شیر بیز انگلستان آن چنان قدرت نمایی بکند که هنوز ما می‌توانیم از بهره همان سربازات به رغم وقوع کودتا و سقوط دولت ملی و ابرت ماننن ملی شدن صنعت نفت استفاده کنیم. اگر گذاشته بودند که آن طرح ملی شدن کاملاً عملی شود بالطبع نتایج بیشتری ما می‌گرفتیم. حال نکته دیگری از اخلاقیات مصدق را برای شما بازگو می‌کنم. قطعاً مطلع هستید که مرحوم حاج حسن شمشیری یکی از شخصیت‌های پازاری تهران بود. او عاشق دکتر مصدق بود و در آن موقع که به دلیل قرضه ملی شدن نفت بحران مالی در ایران پیدا شده بود و دکتر مصدق قرضه ملی اعلان کرده بود، این شخص که شغلش چک‌نویس بود و دارای تحصیلات کلاسیک هم نبود ولی در عین حال یک دنیا صفا و وطن دوستی و اعتقاد نسبت به مردم و مملکتش داشت، کنار دکتر مصدق قرار گرفت و بیشتر از همه قرضه ملی خرید او وصیت کرده بود که ثلث مالش را در اختیار دکتر مصدق بگذارند ولی آنها دکتر مصدق را این ثلث استفاده کرد؟ خیر، دکتر مصدق دستوراً کلازیر نظر سه چهار نفی ثلث اموال مرحوم شمشیری هزینه کردند. الا در بیمارستان «جمعیه» بخشی به نام شمشیری نامگذاری شده است که این

دچار این مظلومیت و معصومیت بود که به او به نام لامذهب حمله می‌کردند و او را مورد اهانت قرار می‌دادند ولی او به رغم این حرف‌ها مقاومت می‌کرد. مرحوم پروانه اسکندری که اخیراً به دست گروهی خائنانش به آن طرز فجیع به شهادت رسید برایم تعریف کرد، در آخرین دیدارهایی که در بیمارستان نجمیه قبل از مرگ دکتر مصدق با او داشت، آن مرحوم به پروانه خاتم گفته بود: دختر عزیزم، کوشش کن خوب زندگی بکنی و خوب زندگی کردن هم مستلزم خوب جان دادن است و خوب جان دادن هم مستلزم این است که در راه مردم و مردم سالاری کوشش بکنی تا هم نهایت تأمین شود و هم آخرت. پروانه به دفعات این پیام را که شادروان دکتر مصدق به او گفته بود برای من نقل کرد. مرحوم پروانه خاتم با مشقات زیادی موفق شد که خود را به عنوان پرستار به یالین دکتر مصدق برساند. او عاشق و شیفته مصدق بود.

شادروان دکتر مصدق در زمان نخست وزیری ارتباطی با جوامع مذهبی داشت به وسیله شادروان «سید کاظم عصار» و «استاد سید محمد مشکوه» در ارتباط با آیتالله بروجردی بود. حتی در این مورد طرخی ایشان تنظیم کرده بود که موقوفات مملکتی زیر نظر آیتالله بروجردی باشد مشروط به اینکه مرحوم آیتالله بروجردی گروهی را تعیین کنند که آنها مدیریت این موقوفات را داشته باشند. ولی متأسفانه خود راجع زیر بار این طرح نرفتند. مصدق تنها رجل سیاسی و نخست وزیری بود که بعد از مرگ همسرش هزینه نمازها و روزه‌هایی که احتمالاً ساقط شده بود را برای انا پرداخت نمود. من خود ناظر بر این صحنه بودم که بعد از مرگ خانمش فرزند ارشد مرحوم مصدق یعنی مهندس احمد مصدق به منزل آیتالله حاج سید رضای رنجانی آمد و مقادیری پول آورد، و به آقای رنجانی اظهار داشت: پدر خیلی سلام به شما رسانده، گفتند چون محتمل است که بخشی از نماز و روزه مادر ما ساقط شده باشد از این جهت این پول را دادند که شما ترتیبی برای نماز و روزه ایشان بدهید. ایشان پول را به وسیله یکی از دوستان برای آیتالله اسید ابراهیم میلانی مشهد فرستادند تا ترتیب این کار داده شود. این موضوع مربوط به سال ۱۳۴۴ و یک سال قبل از مرگ دکتر مصدق است. عیال مرحوم دکتر مصدق دختر امام جمعه بود که مقبره‌اش الان در جنوب تهران

در مورد دوره‌های مختلف زندگی دکتر مصدق، چه در دوران نخست وزیری و چه در دوره کودتای ننگین ۲۸ مرداد کتابها و مقالات بسیاری نوشته شده و محققان و پژوهشگران با ارزیابی و تحلیل خود در خصوص کارگردان آن مرحوم اظهار نظر کرده‌اند. اما در مورد اخلاقیات و منشهای مصدق کمتر سخن گفته شده است. تصور ذهنی از شخصیت و رفتار هر کسی می‌تواند تجسم بهتری از وی ارائه دهد. منطقی را که در زیر می‌خوانید متن تحریر یافته و تلخیص شده سخنرانی آقای شاه‌حسینی است که در ۱۴ اسفند سال گذشته در یک مجلس بزرگداشت در تهران برای جسمی از علاقه‌مندان مطرح کرده است.

دکتر مصدق در زندگی سیاسی خود می‌گفت شاه باید سلطنت بکند، نه حکومت. می‌گفت اجرای قانون اساسی یا تمام ایرانیاتی که دارد می‌تواند منافع مردم را تأمین بکند مشروط به اینکه شاه سلطنتش را بکند و در کار اجرائی دخالت نکند.

اصل اول قانون اساسی دوران مشروطیت نظارت پنج نفر از روحانیان را در نظر گرفته بود تا نسبت به تصویب قوانین از نظر شرعی نظارت بکنند. مصدق این اصل اعتقاد داشت و به همین دلیل هم می‌گفت قانون اساسی باید کاملاً اجرا شود. می‌گفت شاه سلطنت بکند و حکومت از آن مردم باشد و نظارتش هم با شخصیت‌های مذهبی باشد که قانونی برخلاف مذهب از تصویب مجلس نگذرد. ولی چون الان نمی‌توانند در برابر شخصی با این خصوصیات بایستند، متأسفانه به او انگ لامذهبی می‌زنند. نژدکترای آن مرحوم در مورد وصیت در اسلام بود در شرایطی که تازه در اروپا مکاتب مارکسیستی پیدا شده بود و به مذهب به خصوص به بخش ارتد در اسلام شدیداً حمله می‌کرد. دکتر مصدق در ارتباط با شخصیت‌های مذهبی آن روز مانند شمس العلماء و همچنین شیخ محمد علی کاشفی که از شخصیت‌های فقهی آن روز بودند، ترش را تهیه کرد و از قوانین ارتد و وصیت در اسلام دفاع کرد و با این نظریه توانست در دنیای آن روز که مکتب مارکسیسم در حال گسترش بود ایستادگی کند. در دوره شانزدهم مجلس شورا عناصری چون میراشرافی و سناپرین به خاطر نوشتن همین تز به او حمله می‌کردند و می‌گفتند این تز تز لامذهبی است. دکتر مصدق در تمام طول عمرش



مردم این عادت را می‌دهد که فرد پرورش دهند. من دیگر نمی‌توانم با تو کار کنم، تو فرد پرورش می‌دهی، حق نباشتی این ۵ تومان را به آن مأمور بدهی، بایستی پشت دروازه می‌ایستادی تا فردا اجازه ورود به تو می‌دادند. راننده مذکور انامه داد: «به دلیل اینکه می‌خواستیم نزد دکتر مصدق کار کنم چند روز بعد رفتم پیش آن پاسبان و به او گفتم من گرفتار شدم زیرا آن پنج تومان را که به تو دادم اربابم قبول نکرده و من خواهد مرا اخراج کند. آن پاسبان مبلغ پنج تومان را به من برگرداند و من برگشتم و آن پول را به آقا دادم تا از تقصیرات من بگذرد و موضوع منسفی شد. این نوع برخورد به خاطر ارزش مادی پنج تومان نبود بلکه منظور عدم خلافکاری و برخورد با خلافکاران بود که مصدق به آن شدیداً معتقد بود. همچنین آشپز برای من تعریف کرد که ما موظف بودیم بیاییم بیمارستان ترجمه و از غذای بیماران یک مقدار غذا برداریم و نزد آقا ببریم تا ایشان تناول کنند و ببینند که آیا غذا مطلوب هست یا خیر، چنانچه غذا مطابق با برنامه و مطلوب نبود متصدیان مربوطه را توبیخ می‌کرد.

مصدق علاوه بر کارکرد سیاسی و نقش فراموش نشدنی‌اش در تاریخ ایران و بلکه مشوق زمین‌داری چنین خصوصیات اخلاقی و رفتاری بود.

نیامد به دلیل آنکه لو قبیل از اجزای آن قشون با زارعان خود کنار آمده بود و زمینهایی را که در ملکیت خودش بود تقسیم کرده و به زارعان داده بود و به همین دلیل هیچ مشکلی با زارعان نداشت.

نکته دیگری که لازم است راجع به خصوصیات اخلاقی مرحوم مصدق توضیح دهم مربوط به خاطره راننده کامیونی است که برای دکتر مصدق کار می‌کرد و از آنجا جو به تهران حمل می‌کرد اتفاقاً او چند روز پیش

بخش از محل آن ثلث مال تأمین گردیده است. در این ارتباط باز خود من در جریان مستقیم این موضوع بودم که بخشی از آن مال صرف پرداخت وجوهات دینی گردید. شایسته‌تر دکتر مصدق نامه‌ای به مرحوم آیت‌الله حاج شیخ رضا زنجانی نوشت که این بخش وجوهات شرعی زمین‌داران ایشان پرداخت گردد که بخشی از آن را همان موقع در اختیار آیت‌الله خوانساری و آیت‌الله گلپایگانی و بخشی هم در اختیار آیت‌الله میلانی گذاشتند. دکتر مصدق نگذاشت سرموژی از آن مال حیف و میل شود.

اکثر افرادی که الان در قریه احمدآباد به سن کپولت رسیده‌اند خوب به خاطر دارند که در موقعی که در سن کودکی بودند در آن منطقه بیماری مالاریا شایع شد. دکتر مصدق برای جلوگیری از شیوع این بیماری دست به کار شد و در طبقه بالای خانه‌اش در قلعه احمد آباد، کوره‌هایی درست کرد و در آنجا شیره برگ درخت اکالیپتوس را می‌گرفت (می‌گفتند برای مالاریا بسیار مؤثر است) و به بچه‌ها می‌داد. هر روز صبح بچه‌ها آنجا می‌ایستادند و دانه آنها استکان استکان از این شیره اکالیپتوس می‌داد تا معالجه شوند. این اقدام او از حس نوع دوستی آن مرحوم ناشی می‌شد و همیشه دفعه‌ها آن را داشت.

نکته دیگری را که در ارتباط با همان روستای احمدآباد است و ذکر آن بی‌فایده نیست برای شما می‌گویم، همان طور که می‌دانید در سال ۱۳۴۱ قانون اصلاحات ارضی ابتدا توسط دکتر امینی (نخست وزیر) و سپس از سوی شاه اجزا گردید. این قانون باعث درگیری‌های زیادی بین مالکان و زارعان در سراسر کشور شد اما بعد از اجزای قانون اصلاحات ارضی به هیچ وجه مشکلی برای دکتر مصدق پیش

ساعی

تولید و فروش پوشاک آقایان

با احترام به اطلاع می‌رساند بزین بیان با نزدیک به بیست سال سابقه در زمینه تولید و فروش لباس آقایان اینک اختصار دارد با تالیف فروشگاه پوشاک ساعی در مشهد خدمات دلی را به شما سروران گرامی ارائه می‌دهد.

فروش کت و شلوار، کت تک، پیراهن، کفش و کتف و ...

لازم به ذکر است تمامی تولیدات توسط کارخانجات مطرح ایرانی بوده و به همین جهت کیفیت و دوام منحصوبانه را به گونه‌ای شگفتانگیز فراهم می‌کند.

مشاوره رایگان در پوشاک ساعی
اصطخر حشمتی

رنگت صناعتدرا - شیراز - منوره - شماره ۳۳ - تلفن ۱۳۰۴۱۱۱۲۰۸

یک خبرنگار جوان رویاری پیر سیاست

محمدعلی سفیری (خبرنگار باختر امروز)

باشد تا آقا صحبت می‌کند ما فشار جمعیت را تحمل می‌کنیم. تو به راحتی بنویس. مصدق سخنرانی‌اش تمام شد و پایین آمد. متأسفانه حالش هم بد شد و او را به داخل مجلس برگردانیدیم و هر کاری هم که کردند او را به بهاری ببرد قبول نکرد. چون جمعیت زیاد بود و اتومبیل هم در محاصره بود، او را از در غربی بزرگ پیاده به در شرقی بردند که آن موقع می‌گفتند کوچه پشت مسجد آنجا او را سوار جیب کردند و بردند منزل. من بلافاصله به دفتر روزنامه، در کوچه نظامیه و در میان بهارستان آمدم و به سرعت تلفن را تنظیم کردم و تلفن کردم به منزل دکتر مصدق که به دکتر فاطمی بگویم که نطق حاضر است. چون اصلاً دکتر مصدق فکر نمی‌کرد نطقش را کسی تهیه کند. دکتر فاطمی گفت: «بلافا» پاشو و بیام. من فوری به منزل دکتر مصدق و به همان اتاق

پادشاهانه یک چهارپایه آوردیم. دکتر مصدق خطاب به رئیس همان پلیسها که یک ستوانی بود گفت: «بگو جلوی مردم را رها کنند، من یا مردم کار دارم. بعداً ما دکتر مصدق را بلند کردیم و روی چهارپایه رفت که آن نطق معروف را کرد. گفت: «هر جا ملت است، آنجا مجلس است.» این سخن متعلق به آن روز است. من تنها خبرنگاری بودم که در آن جمع ایستاده بودم چون همه خبرنگارها تو لژ مطبوعات

مصدق وقتی می‌خواست به سازمان ملل در آمریکا برود، اعلام کرد که من می‌خواهم به مجلس گزارش بنهم و احتمالاً هم می‌خواست رأی اعتماد بگیرد. اقلیت درباری که در راستاشن محال امامی بود برای اینکه مصدق نتواند گزارش دهد و رأی اعتماد بگیرد، مجلس را از اکثریت انداختند. تقریباً از ساعت ۹ تا ۱۰ صبح مجلس بلا تکلیف بود و مصدق و وزیرایش در راهرو در انتظار نشسته بودند ما هم در لژ مطبوعاتی بودیم. سردار فاخر دو سه بار اعلام کرد که آقایان بیایند، اما کسی نمی‌آمد. سردار فاخر گفت آقای دکتر مصدق یادداشتی نوشته که آقا تکلیف ما را روشن کنید، ما چقدر اینجا بنشینیم؟ دوست! مصدق که آن موقع مکی هم یکی از آنها بود - گفت: «به آقای سردار فاخر بگویید اگر دکتر طاهری و جمال امامی بیایند، بقیه می‌آیند. این مطالب خیلی رد و پدل شد که در صورت جلسات مجلس هم هستند. من به همکارانم که در لژ مطبوعات بودند گفتم آقایان شما مواظب مجلس باشید من به سرسرا بروم و سری بکشم ببینم آنجا چه خبر است. آن موقع که ما آنجا بودیم به ما راه ندادند که از لژ مطبوعات مستقیم برویم. ما باید به پیاده‌رو می‌آمدیم و از آنجا به صحن مجلس و بعد به سرسرا می‌رفتیم. برای اینکه ورود قذح بود و تنها برای وکلا و وزرا آزاد بود. من از پله‌هایی که آن هم هست و به همان حال بازسازی کرده‌اند به



خبرنگاران در خانه نخست‌وزیر - ظهر دوم خرداد ۱۳۰۲ - از راست محمدعلی سفیری

بزرگ رفتیم. تقریباً سران جبهه ملی همه جمع بودند. نطق را جلوی دکتر فاطمی گذاشتیم. دکتر فاطمی آن را به دست دکتر مصدق داد. دکتر مصدق نگاهی کرد و گفت که بگذار خودش بخواند، ما هم همانجا ایستاده شروع کردیم این نطق را خواندن. زیاد بود، در حدود ۲۰-۱۵ صفحه‌ای بود. ده دقیقه طول کشید که آن را خواندیم، متن آن هست و بعداً روزنامه‌ها منتشر کردند. در مورد دموکرات بودن دکتر مصدق بگویم که وقتی نطق تمام شد (البته من در حین گفتن آن دو سه جا بغض گلویم را گرفت و نتوانستم صحبت بکنم و همه متأثر شدند) با لیختنی رو کرده بود، گفت من به این قشنگی صحبت نکردم، این قلم لوسته این نشان می‌دهد که می‌خواهد چقدر به من بزرگواری نشان بدهد. بعد طبق معمول یک دانه گزم به

بودند و از بیرون خبر نداشتند. ۷۶ دقیقه طول کشید تا به داخل مجلس خبر دادند که مصدق بیرون صحبت می‌کند. سیل خبرنگار و تماشاچی آمدند که عکس‌هایش هست در آن‌جا حادثه جالبی اتفاق افتاد که باز از نظر روحیه آن زمان مردم جالب است. من در آن تلاطم واقعاً نمی‌توانستم کار بکنم. تندلویسی کنیم، ولی در لحظه‌ای که دکتر مصدق بیانی کرد که مردم شروع کردند به تظاهرات کردن و دکتر مصدق سکوت کرد، من فرصتی پیدا کردم، برگشتم و دیدم که جوان خیلی گردن گلفت دور من حلقه زدند و من وسط ماندم، یک جوان قبلند هم کله‌اش را دولا کرده و من یادداشت‌هایم را پشت گردن او گذاشتم و دارم می‌نویسم. من آنقدر ملتفت فضا یا بودم که اصلاً به این چیزها توجه نداشتیم. بعد دیدم یکی از این جوانها مرا به اسم صدا زد و گفت که خیالت راحت

بیا بروم و دیدم که اتومبیل دکتر مصدق از میان صف اتومبیلها به جلوی در کوچک مجلس آمد که دکتر مصدق سوار شود. آنجا دریانی هم داشت که خیلی سفیدی بود. خدا رحمتش کند - و به مصدق خیلی عذر داد. نامش ملکشاهی بود او هم آمد و در رابر سرد. در را که باز کرد دکتر مصدق یک پایش را نوبی اتومبیل گذاشت و سرش هم داخل اتومبیل رفت. من به سرعت دویدم، رسیدم و گفتم آقا با من امری ندارید؟ صدای مرا که دکتر مصدق شنید سرش را از ماشین بیرون آورد و یک نگاهی به من کرد و یک نگاهی به جمعیت عظیمی که آن طرف ایستاده بود. طرفداران مصدق و پلیس جلوی آنها را گرفته بودند که توی مجلس نیایند. مصدق گفت اینجا یک چهارپایه پیدا می‌شود، گفتیم: پله. دریانی را که گفتم دوید و به اتفاق رفتیم و از توی همان اتاق جلوی در

بقیه در صفحه ۸۷

شیشه را پایین بیاور

اکبر خرازی (پار ساده و همیشه صمیمی)

○ آقای خرازی لطفاً سابقه اشتباهی تان را با مصدق بنویسید.

● بسم الله الرحمن الرحيم، دکتر مصدق با پدر بزرگم به نام شیخ عبدالرحمن خرازی رفت و آمد داشت و بنده در سن کوچکی با قیافه ایشان در آنجا آشنا شدم. البته تا قبل از ملی شدن صنعت نفت و دوره شانزدهم مجلس شورای ملی تماس نزدیکی با ایشان نداشتیم. پندها که به سن بالاتری رسیده بودم از لحاظ فکری دنبال ایشان بودم و به منزلشان هم رفت و آمد می‌کردم و در اکثر تظاهرات در مجلس کنار ایشان بودم و در آن روزی هم که ایشان از جلسه غائبی مجلس در بهارستان تشریف آوردند و آن تعلق تاریخی را کردند که هر جا مردم هستند مجلس همانجاست، بنده با ایشان بودم و در آن عکس معروف هم پیشانی من بینداسته، نقل مکی که آن

مصدق را گذاشتیم و در آن موقع روی درهای ماشینهای املاک پهلوی نوشته بود املاک و مستغلات پهلوی. من این جمله را از پلاک ماشینی که از آن استفاده می‌کردم، پاک کردم و نوشتم املاک و مستغلات نوین.

○ دکتر مصدق ظاهراً وصیت کرده که پیکرش را در کنار شهدای ۳۰ تیر دفن کنند...

● تا آنجا که من اطلاع دارم شاه مخالفت می‌کند که ایشان را به این یا بویبه و کنار شهدای ۳۰ تیر بیاورد. به این دلیل ایشان را به احمدآباد می‌برند و آقای دکتر سبحانی هم ایشان را شستشو می‌دهند. همانطور که در ۱۴ اسفند ۷۷ در بیانیه آقای دکتر سبحانی - که توسط آقای مهندس سبحانی خوانده شد - آمده است، ایشان را به عنوان امامت در اتاق پذیرایی گذاشتند و خانواده ایشان چه تسمیمی خواهند گرفت.

○ برخورد مالی دکتر مصدق چطور بود؟

● کار ایشان از لحاظ خرید و غیره دست بنده نبود. ایشان مستخدمی داشتند که کارهایشان را می‌کرد و همه راضی بودند و مثلاً اگر در احمدآباد رعیتی کار خلاقی می‌کرد، ایشان او را می‌خواست و می‌گفت تو این کار خلاق را کردی، بنده یک ریال یا دو ریال تو تا ۱۰۰ ریال می‌کم، ایشان هم راضی می‌شد و می‌رفت. ۵ تا ۱۰ روز بعد نامه‌ای به همان رعیت می‌داد و در آن می‌نوشت به خاطر فلان کار خوبی که کردی، بیا این دو تومان را به تو انعام بدهم. اگر در دقمه بعد ۲ ریال از او کم کرده بود، بلافاصله ده برابر آن را به او می‌داد. اینها برای این بود که کارها ترتیب داشته باشد.

○ چه خاطره شخصی از دکتر مصدق در یادتان مانده است؟

● یک روز ایشان از مجلس - شاید حدود پاییز بود - سوار ماشین شدند که به منزلشان در خیابان کاخ یا قسطنطین فعلی بروند. بنده هم نشستم توی ماشین و با ایشان آمدم. در راه با هم صحبت می‌کردیم و می‌آمدیم. من شیشه را بالا کشیدم، ایشان با سه عصایی که دستشان بود به پس گردن من زدند و خندیدند و گفتند شیشه را پایین بیاور. گفتم آقا سرد است! گفت به خاطر این می‌گویم که مردم یک وقت فکر نکنند که ما شیشه را بالا کشیدیم، بیه که کسی جلو نیاید. یک روز هم یادم است که از مجلس پیاده از شاه‌آباد به سمت منزلشان رفتم. ایشان برای منزل خریدی کردند هرچه من خواش کردم که اجازه بدهید آن را من بگیرم به من ندادند و آمدیم. همان

○ ۳۰ تیر شما کجا بودید؟

● بنده را در روز ۲۵ تیر که قوام السلطنه آن بیاتیه کذایی را در ساعت ۲ بعدالظهر در رادیو منتشر کرد، در تظاهرات میدان مخیّرالدوله گرفتند. بنده ۵ روز در زندان شهرداری در باغ ملی بودم. در قیام ۳۰ تیر مردم بنده را هم آزاد کردند و به صف مردم پیوستم. و در همینجا درود می‌فرستم به شهدای ۳۰ تیر و شهیدان دکتر فاطمی و داریوش و پروانه فروهر ...

○ از ۲۸ مرداد چه خاطره‌ای دارید؟

● بنده در ۲۸ مرداد خوشبختانه یا بدبختانه در



۴ ترتیب از راست: مهندس احمد مصدق، اکبر خرازی، دکتر غلامحسین مصدق

کرمانشاه بودم. محل کارم در آنجا بود. بنده بلافاصله به تهران آمدم، مدت محدودی تهران بودم و سریع برگشتم که به محل کارم در کنگاور کرمانشاه بروم. بنده را بازداشت کردند.

○ به چه اتهامی؟

● به اتهام سیاسی بودن و مصدقی بودن. قبل از ۲۸ مرداد در محل کارم تحرک و فعالیت نیاسی داشتم. بنده در اداره املاک بودم. قبل از آن برای خلق پند املاک عباس قیادبانی هیتی را به غرب کشور فرستاده بودند. آن هیئت که کارش تمام شده به بنده گفتند در شاه‌آباد در اداره املاک و مستغلات پهلوی بمانید. البته آن را دولت مصدق قبضه کرده بود و می‌گفت این املاک مال مردم و مال دولت است. نه مال شخص خانان سلطنت. بنده در آنجا که خدمت می‌کردم عکس شاه را از اتاقم برداشتم و عکس دکتر

موقع مرد مبارزی بود (بعد منحرف شد) بودم. در دوران سعید ایشان، بنده به اتفاق آقای دکتر معظمی به زیارت ایشان رفتم.

بعد از فوت ایشان هم پسرهای ایشان آقای مهندس احمد مصدق و دکتر غلامحسین مصدق خیلی به بنده لطف داشتند و هر کاری راجع به احمدآباد بود به من محول می‌کردند یا از من کمک می‌گرفتند. مدتها کارهای شخصی ایشان را انجام می‌دادم و میخواهایی هم به بنده به پاس خدماتم کردند. از جمله عباسی دکتر مصدق، عسای ایشان، کفش ایشان، کیف ایشان را خانواده ایشان به بنده هدیه کردند که الان در جای امنی در نزد فرد معدودی نگهداری می‌شود تا بعد که سوزاری در احمدآباد ساخته شود، به نام خود بنده در آنجا نگهداری شود و در سال دید مردم قرار بگیرد.

روز در مجلس نطقی کرده بودند همین طور که می‌آمدیم در خیابان تازی آقای دکتر مصدق بر طبق معمول ایستادند تا از یک روزنامه قروضی روزنامه‌ای بخوند رادیوی روزنامه قروض باز بود و تعلق دکتر مصدق را بخش می‌کرد. دو سه نفر آنجا ایستاده بودند یکی به دیگری گفت امروز دکتر مصدق عجب صبحی در مجلس کرده یعنی مردم این قدر حساس بودند. اگر خلاف نگفته باشم ایشان بخش جریانات مجلس در رادیو را در زمان خودشان خواستند

○ دکتر مصدق از این که مورد ستایش قرار گیرد یا بزرگ داشته شود بنا برایش درود و سلام فرستاده شود، چه نظری داشت؟

● خوششان نمی‌آمد همیشه هم می‌گفتند، در روزها، ها و مجلات هم نوشتند، اصلاً ایشان دوست نداشتند کسی از ایشان انتقاد پیدا کند مجسمه‌ای از ایشان ساخته شود اسمی از ایشان باشد.

○ عکس‌العمل مصدق در برابر انتقاد بر ایشان چه بود؟

● به ایشان می‌گفتند، ایشان هم می‌پذیرفت. بنده با کمال شهادت می‌توانم بگویم که هر حکومتی و هر کسی مطلق نیست و انشاء می‌کند ولی خوش به حال آن کسی که به ممانکتش خیانت نکند و با بیگانه نازد

○ حال اگر شما بخواهید به دکتر مصدق انتقادی بکنید، چه می‌گویید؟

● شاید بشود این انتقاد را کرد که ایشان نسبت به قانون اساسی خیلی احترام می‌گذاشت و نمی‌خواست برخلاف آن عملی انجام دهد، اما مردم می‌خواستند که ایشان یک خورده تندروی بیشتر کند، یعنی دستور بدهد - جلوی تودماغیها و مخالفین را بگیرند و آنها را زمانا کتک بدهد می‌دانند موقتی که ایشان نخست وزیر شد اولین بیخشمی‌های که به شهرتانی کردند این بود که هر روزنامه‌ای نسبت به من توهین کند، بنی بگوید فحش بدهد، توقیفش نکنید.

○ آقای خرازی، وقتی خانواده مرحوم مصدق عصا و عبا‌ی ایشان را به شما دادند، چه احساسی به شما دست داد؟ [در اینجا خرازی، بار ساده و صادق دکتر مصدق بغض کرد و بعد از لحظاتی با صدای مضموم و تودرگ ادامه داد:]

● من اصلاً نمی‌توانستم خودم را کنترل کنم. آقای احمد خان مصدق گفت خرازی ما می‌دانیم تو نسبت به خانواده ما محبت تازی و مورد تأیید پدر بنده بودی، این بهترین هدیه‌ای است که ما می‌توانیم از طرف خانواده‌مان به تو تقدیم کنیم.

● هم این اساتذهای عزیز را در منزل نگه داشتیم، هر چند مدت یک باز این عبا را روی دوشم می‌نذاختم، کلاهش را سرم می‌گذاشتم.

○ خیلی ممنون آقای خرازی، لطف کردید.

مرثیه درخت

سوگنامه دکتر محمد مصدق

دیگر کدام روز نه، دیگر کدام صبح خواب بلند و تیردی دریا را
- آشفته و عبوس -

تعبیر می‌کند؟

من می‌شنیدم از لب برگ

- این زبان سبز -

در خواب نیم‌شب که سرو دوش را

در آب جویبار،

بدین گونه شسته بود:

در سوکت ای درخت تناور را

ای آیت خجسته‌ی در خویش زیستن!

ما را

حتی امان گریه ندادند.

من اولین سبیده‌ی بیدار باغ را

- امیخته به خون ظراوت -

در خواب برگهای تو دیدم

من، اولین ترمیم مرغان صبح را

- بیدار روشنائی رویان رودبار -

در گل‌فشانی تو شنیدم.

دیدند بادها

کان شاخ و برگهای مقدس

- این سال و سالیان

که سببی مرگواره بود -

در سایه حصار تو پیوسید

دیوار،

دیوار بی‌کرانی تنهایی تو -

با

دیوار باستانی تردیدهای من

نگذاشت شاخه‌های تو دیگر

در خنده‌ی سبیده بی‌اند

حتی،

نگذاشت قصریان پریشان

(اینان که مرگ یک گل توگرس را

یک ماه پیش تر

آن سان گریستند)

در سوک ساکت تو بی‌اند.

گیرم بیرون از این حصار کسی نیست

گیرم در آن کرانه نگویند

کاین موج روشنائی مشرق

- بر نخلهای تشنه‌ی صحراء یمن، عدن -

یا آبهای ساحلی نیل -

از بخشش کدام سبیده است

اما،

من از نگاه اینه

- هر چند تیره، تار -

شر مندهام که: اه

در سوکت ای درخت تناور!

ای آیت خجسته‌ی در خویش زیستن

بائیدن و شکفتن،

در خویش بارور شدن از خود،

در خاک خویش ریشه دواندن

ما را

حتی امان گریه ندادند.

محمدرضا شفیعی کدکنی

پانزدهم اسفندماه ۱۳۴۵.

هر شبیه

با نشریه‌ای مستقل

تلفن و نمابر: ۲۰۷۱۱۸۶

نام

سلسله فرهنگی اجتماعی قصه‌های





لوح خاطرات

برای آشنایی با شخصیت چهره‌های شاخص و درک بهتر از روحیات و کارکرد آنها شنبین خاطرات از کسانی که با او همزیستی داشته‌اند نقش بارزی دارد. این خاطرات زمانی که از زوایای گوناگون و توسط اشخاص مختلف مطرح می‌شود خواننده را به شناسایی بیشتر رهنمون می‌سازد.

مطالبی که در ادامه می‌آید خاطرات بدون واسطه‌ای است از برخی از شخصیتها که می‌تواند در به تصویر کشاندن دوران مصدق راهتیا باشد.

سر آغاز جبهه ملی

دکتر شمس‌الدین امیرعلایی

روزی که دکتر مصدق به عنوان یک نماینده مجلس تصمیم گرفت برای اعتراض به دوره پانزدهم نقضیه با یاران خود برای تحصن به دربار برود، به خاطر دارم در خیابان کاخ در منزل شخصی‌اش عده زیادی از مردم جمع شدند.

سرهنگ سپاسی از طرف سفاری رئیس شهرتانی بیغامی برای دکتر مصدق آورده بود و در حضور جمع که من هم بودم، اظهار داشت:

دکتر مصدق خطاب به من، دکتر شایگان و رضا کاویانی گفته: «بسیار نفر را انتخاب کنید و نامشان را به هژیر بدهید.» خطاب به هژیر گفت: «هژیر! تو شرف داری؟ آیا انتخابات آزاد است؟»

و پرسیده او محکم نواخت، هژیر از این تجربه به عقب رفت، دوباره پیش آمد. یار دیگر مصدق به سینه او زد. جمله «هژیر! تو شرف داری؟ انتخابات آزاد است؟» را تکرار کرد. هژیر سکوت کرد و نامه و اسامی بیست نفر را که ما تهیه کرده بودیم نزد شاه برد.

بیست نفری که برای رفتن به داخل کاخ و تحصن انتخاب شدند، عبارت بودند از: من (شمس‌الدین امیرعلایی) - یوسف مشار - دکتر مظفر بقائی - حسین مکی - حاجی‌زاده - آیت‌الله غروی - عمیدی نوری (مدیر روزنامه داد) - جلالی نائینی (مدیر روزنامه کشور) - دکتر شایگان - رضا کاویانی - خلیلی (مدیر روزنامه اقدام) - احمد صلیکی (مدیر روزنامه ستاره) - ارسلان خلعتوری - حسن فاطمی - عبدالقدیر آزاد - دکتر کریم سنجابی - سهندیس زیرک‌زاده - محمود تریمان - حسن صدر - و خود دکتر مصدق که بعداً به جای عمیدی نوری عباس خلیلی، دو نفر دیگر یعنی الهیار صالح و امیر تیمور کلانی به جمع پیوستند. این عده به نام جبهه ملی خوانده شدند زیرا از دستجات مختلف بودند و نظریات گوناگون داشتند ولی در یک معنی مشترک بودند و آن مبارزه برضد دیکتاتوری و تقلبهای انتخاباتی و ملی شدن نفت بود.

پس از اینکه تحصن دربار شکسته شد، انتخابات دوره پانزدهم باطل و انتخابات دوره شانزدهم جریان گرفت. در آن موقع من و مرحوم نریمان، از طرف انجمن مرکزی انتخابات دعوت شدیم، ولی جبهه ملی - دکتر مصدق - دستور داد که چون حکومت نظامی برقرار است و طبع حکومت نظامی یا آزادی میابن است ما برویم و استعفا بدهیم. وقتی که استعفا دادیم، حکومت نظامی لغو شد و دوباره شروع کردیم به فعالیت انتخاباتی و دوستان پس از انتخابات به مجلس راه یافتند و فراکسیون جبهه ملی را در مجلس تشکیل دادند و در همین دوره بود (دوره شانزدهم) که قانون ملی شدن صنعت نفت گذشت.

پی‌نوشت

۱. نقل از کتاب مصدق، علی جان‌زاده، ص ۲۱۹.

کسب حقانیت در لاهه

دکتر کریم سنجابی

وقتی ما به لاهه رفتیم، یعنی آقای دکتر شایگان و من و رفقای حقوقدان دیگری مثل الهیار صالح و

رئیس شهرتانی می‌گویند جمعی ما چراغی می‌خواهند به دربار بروند. جنابعالی از رفتن آنها مانع می‌شوید و نگذارید مردم ناراحت شوند. دکتر مصدق از اینکه او و یارانش را ما چراغی خطاب کرده بودند عصبانی شد و سرهنگ سیاسی را از اتاق بیرون راند. دکتر مصدق خطاب به من گفت: «به مردم بگویید که ما به طرف کاخ سلطنتی می‌رویم و تحصن اختیار می‌کنیم، اگر کسی صدایی بلند کرد، قصد برهم زدن جمعیت را دارد و دهانش را بگیرد که نتواند تحریک کند. شعار ما سکوت است و با کمال نظم باید نزد شاه برویم.»

بعد از آن به طرف کاخ حرکت کردیم، جمعیت انبوه بود و جز صدای پا، صدایی شنیده نمی‌شد. مردم نظم را رعایت می‌کردند. به کاخ که رسیدیم سرهنگ تصویری (رئیس ساواک بعدی شاه) که در آن موقع رئیس گارد سلطنتی بود پیش آمد و به دکتر مصدق سلام داد و گفت: «آقایان چه فرمایشی دارند؟» دکتر مصدق که عریضه‌ای قبلاً برای شاه تهیه کرده بود، گفت: «این عریضه را به شاه برسانید، ما برای اعتراض به انتخابات به اینجا آمده‌ایم.»

سرهنگ تصویری رفت و لحظاتی بعد هژیر وزیر دربار وقت ظاهر شد و از طرف شاه گفت: «بسیار نفر می‌توانند برای تحصن به داخل کاخ بیایند.»

حسین نواب - که وزیر مختار ما در آنجا بود - و سایرین، در واقع در این مورد نسیار کوشش می‌کردیم و بویژه خوشبختی که ما آنجا پیدا کردیم، یافتن وکیل برجسته و کارشناس درجه اولی مثل پروفیسور "رولن" بود. و ایشان، وجودش نه تنها در دفاع از حقوق ما در خود دادگاه مهم بود، بلکه در مذاکرات و مسوولتهایی که مربوط به این مسائل بود از بعضی اشتباهات که ممکن بود صورت بگیرد جلوگیری می‌نمود و وجود ایشان فوق‌العاده مفید بود، از جمله ما به قبری مایوس بودیم که حتی می‌خواستیم از انتخاب قاضی اختصاصی خودداری کنیم ولی پروفیسور "رولن" با دلایل محکم به آقای دکتر مصدق گفت: اگر شما قاضی خود را معین نکنید و قاضی اختصاصی ایران در اینجا شرکت نکند، شما در برابر ملت ایران، اگر محکوم شوید، مسئولیت خواهید داشت. پروفیسور "رولن" این مطلب را به اعضای خودنوشت و پس از آن بود که - بیست نمایندگان ایران تصمیم گرفت یک قاضی اختصاصی معین کند و اتفاقاً من در آن جلسه حضور نداشتم و هنگامی که بازگشتم، دکتر مظفر بقائی در هتل به من این خبر را داد و تبریک گفت که شما به عنوان قاضی اختصاصی ایران برای دیوان لاهه معین شداید. در موضوع ترکیب مدافعان ایران پروفیسور "رولن" وجود فوق‌العاده ذی‌قیمتی بود شاید دکتر مصدق به راهنمایی بعضی از اشخاصی که مستحب به وی بودند، و شاید به راهنمایی دکتر متین دفتری (بزرگ) می‌خواست دعوی را روی این موضوع ببرد که قرارداد ۱۹۳۳ که با شرکت نفت بسته شد، یک قرارداد اجباری بود که بر ایران تحمیل شده بود. ما آنجا در خدمت دکتر مصدق دفاع کردیم که هرگز ما موضع دعوی را نباید روی این مسئله ببریم و بر آن تکیه کنیم زیرا این دولت هر چه بوده است، از لحاظ حقوقی - المائل نماینده مردم ایران در برابر سایر دولتها شناخته شده است. صدها قرارداد نوشته، هزارها قانون نوشته است که در سلطنت ما به رسمیت شناخته شده است، اگر ما فقط نسبت به یک قرارداد اعتراض کنیم، در واقع مانند این است که ضمناً به دادگاه این صلاحیت را داده‌ایم که رسیدگی به موضوع قانونی بودن یا نبودن آن قراردادها را بکند و این به صلاح ما نیست، پروفیسور رولن هم این نظر بنده و آقای شایگان را تأیید کرد و اصولاً دفاع بر سر صلاحیت شد و همین امر باعث شد که ما در دعوی فائق بشویم.

حقوقت ایران محقق و مسلم بود و دفاعی هم که ما تهیه کرده بودیم، قوی و محکم بود، بنابراین اگر یک وکیل دیگری هم می‌آمد و همان دفاعیات را می‌کرد، مسلماً ما پیش می‌بردیم. البته ما باید از پروفیسور رولن قدردانی کنیم که بسیار شایسته

در آنجا ایستادگی کرد و دفاعش بسیار محکم بود و واقعاً وجود او بسیار مؤثر بود ولی آنچه موجب حاکمیت ما بود، حقانیت ما بود.

شب قبل از پیروزی، مصادف با استعفاى دکتر مصدق و بر سر کار آمدن حکومت قوام السلطنه بود. آن شب وحشتناکترین و ناگوارترین شبها در تاریخ عمر من بود، زیرا ما در جریان محاکمه غالب و پیروز شده بودیم و حکم دادگاه در شور دوم یا کنویس شده بود و بیم این را داشتیم که کابینه جدید یعنی کابینه قوام السلطنه به بهانه اینکه ممکن است که ما در این دادگاه محکوم شویم، دعوی را پس بگیرد، زیرا یک ماده در اساسنامه دیوان لاهه وجود دارد که طرفین دعوی تا آن دقیقه‌ای که حکم دادگاه اعلام نشده است می‌توانند با تراشی دعوی خود را مسترد کنند و از این جهت من نگران بودم که میباید کاری را که ما تا این حد به پیروزی رساندیم، شخص قوام السلطنه و تغییر در کابینه باعث از دست رفتن نتیجه پیروزی ما شود.

من در آنجا با آقای حسین نواب وزیر مختار ایران در لاهه صحبت کردم و بلافاصله تلگراف رمزى به قوام السلطنه فرستادیم که ما در این دعوی مسلماً پیروز هستیم و میباید شما اقدامی کنید که به ضرر و زیان ملت ایران تمام شود که موافق آن برای شما باقی خواهد ماند. من یقین دارم آن تلگراف در آنشوی وزارت امور خارجه در حال حاضر وجود دارد.

ولی خوشبختانه صبح روز بعد من از خواب بیدار شدم و روزنامه‌های محلی را دریافت کردم دیدم که نخست ۳۰ تیر ملت ایران صورت گرفته است. کابینه قوام السلطنه سقوط کرده و مصدق دوباره بر سر کار آمده است و همان روز بود که دادگاه رأش را اعلام داشت، و حکم خود را راجع به حاکمیت ایران قرائت کرد که در واقع در آن روز، برای ما یا دو پیروزی توأم بود، یکی پیروزی ۳۰ تیر در تهران و دیگری پیروزی صلور حکم دیوان لاهه بر سر حقانیت ایران.

پی‌نوشت

۱. نقل از کتاب مصدق، علی جان‌زاده، انتشارات همگام، ص ۳۶ - ۱۳۲.

خاطره بی‌مرز

شهید داریوش فروهر

به اعتقاد من، که هنوز و همچنان سرباز کوچکی در سپاه مصدق، مصدق، صدای تاریخ بود، تاریخ درد، تاریخ فشار، تاریخ سکوت و سوگ، مصدق، فشرده آرمانهای یک ملت و چکیده آرزوهای سرکوفته تمامی ملتهای ستمدیده جهان بود.

اما آنچه به مصدق، شکوه و شوکتی حماسه‌وار می‌بخشد، تنهایی او بود.

مصدق به راستی یک صدای تنها بود، یک صدای بسیار عظیم، یک غرض رندآسا اما تنها، مردم هنوز آن گونه نجوشیده بودند که در انقلاب کنونی جوشیدند.

مردم هنوز از "حافظه تاریخی" خود آفتدز که باید یاری نمی‌گرفتند.

مردم هنوز باور درستی از قدرت استعمار و توانمندی ملی خویش نداشتند و این دو نیرو را هسنگ و همسراز نمی‌دیدند.

قهر ملی هنوز به این حد از رشد تشکل نرسیده بود، خشم هنوز بی‌برایمی نیاخته بود، و لزوم وحدت در صداد در حرکت و توأم، هنوز این گونه احساس نمی‌شد.

سوج جمعیتی که او را همراهی می‌کرد و با او همصدا می‌شد، در برابر طغیان کنونی که به انقلاب اسلامی ملت ایران بیستت بسیار ناچیز بود.

مصدق فریادی بود از اعماق قرون، از اعماق تاریخ و در پیوند با همه تاریخ.

یکبار چگی امپریالیستها در عصر او چنان بود که روسها به آسانی با انگلیسها و امریکاییها کنار می‌آمدند و پیمان درهم شکستن هر جنبش استقلال‌طلبانه و آزادیخواهانه ایرانی را به سهولت امضا می‌کردند.

مصدق، نه یک قله رفیع، که سلسله جبالى از مقاومت و پایدردی بود، کوهستانی که جنگلی انبوه از استقامت ملی در فرودست کوهها به‌هائش به چشم نمی‌خورد.

مصدق، صخره غول‌پیکری بود که تکیه بر خاک وطن داشت و زیربنای استواری بود برای هر نهضتی که پس از او پدید آمد.

بسیاری از جنبشهای بزرگ استقلال‌طلبانه ملتهای زیر سلطه استعمار، و هم جنبش بیکران کنونی ما، بر گردهای پیرمرد جوان اندیشی چون او، پی‌ریزی شده است.

مصدق سنگ فرسایش‌ناپذیر پستای تاریخی است و استوارترین حلقه از زنجیر پیکارهای رهایی‌بخش ملتهای جهان.

مصدق یک خاطره بی‌مرز است برای ملتی که همیشه بخش بزرگی از نیروی درهم کوبنده و سازنده خویش را از خاطرات تاریخی و عاطفی خود کسب می‌کند.

مصدق چنان، بر استخوان استعمار کوبید که آن را از چند سو شکست و شکافت. پس از او، استعمار هرگز نتوانست بر ارکان بندخورده خویش، تکیه کند و نتوانست فخرمندانانه نمره برآورد که بر همه چیز



گو بود که مرحوم آیت‌الله کاشانی از زاهدی حمایت می‌کند و توطئه‌ای در کار است. به تنهایی به منزل ایشان، واقع در پل چوبی رفته. تنها بود، در اتاقی به انتظارش نشستیم. وقتی که آمد طرف خربزه‌های را در دست داشت. به عنوان تعارف جلو من گرفت تا خربزه بریدم. گفتم: حضرت آیت‌الله دارند زیر پایت پوست خربزه می‌گذارند. مواظب باشی! گفت: نه این طور نیست. حواسم جمع است. گفتم من شما را مرد پاک و مبارزی می‌دانم. مبارزات شما در عراق علیه انگلستان، فراموش ناشدنی است. شما این مزایا و این سواق را دارید، درست متوجه و هشیار باشید که تفرقه ایجاد نشود، گفت که خاطر تان جمع باشد!

بدین ترتیب شایعین - که مظهر شایعین درونی هستند - جاسوسان و کارگشته‌ها او را دوره کردند که بابا تو این چنین هستی، نهفت حال توست، سهم بزرگ از آن توست. این بیچاره را خام می‌کنند و آن دیگری را هم همین طور و آنها را مقابل همدیگر قرار می‌دهند!

پی‌نوشت

۲. بخشی از سخنرانی مرحوم طالقانی در ۱۳ اسفند ۵۷ بر مزار دکتر مصدق.

مصدق در دیوان کشور

حسن صدر

مصدق پس از تقاضای فرجام از حکم محکمه تجدید نظر نظامی در وکالتنامه‌ای که به دیوان عالی کشور فرستادند آقای شهید زاده و نویسنده را به وکالت برگزیدند و به هر یک از ما هم یک نسخه جداگانه فرستادند.

وطرفه وکالت در دیوان کشور به صورت تنظیم لایحه و احیائاً توضیحات شفاهی به رئیس و مستشاران شعبه دیوان مزبور انجام می‌گیرد.

تنظیم لایحه محتاج خواندن پرونده بدوی و استثنائی و ملاقات و مذاکرات با نمای موکل و کسب اطلاع از جزئیات امر و نظریات اوست و در این مورد خاص که قوتی باید تا نظیر آن پیش بیاید بیش از هر چیز ملاقات و مشاوره با موکل و الهام گرفتن از تفکر سیاسی و قضایی او عنصر لازم و عامل مؤثر در تنظیم لایحه دفاعی و به خصوص در اثبات عدم صلاحیت محاکم نظامی در رسیدگی به اتهام سیاسی نخست وزیر مملکت است.

مسئله عدم صلاحیت برای هر حقوقی مبتدی بی‌نیاز از استدلال بود، خاصه با دلالی که آقای دکتر مصدق شخصاً در جلسات عدیده محکمه نظامی پیش از حد لزوم اقامه کرده بودند، مجالی برای شبهه

هم مسئله به همین شکل است:

عوامل استعمار و استبداد داخلی و جاسوسان اطراف این قدرتها شروع به نفیض کردند و نقطه‌ضعفها را یافتند، به فدائیان اسلام گفتند شما بودید که این نهفت را پیش بردید. فدائیان می‌گفتند که ما حکومت نامه اسلامی می‌خواهیم. به آنها می‌گفتند دکتر مصدق بی‌دین است یا به دین توجهی ندارد و خواسته‌های شما را نمی‌خواهد انجام دهد. آنها به دکتر مصدق می‌گفتند فدائیان اسلام جوانانی پرشور و پرورست هستند باید از آنها بهره‌بردارید. من که خود در این میان می‌خوانم بین این دو تقاضای ایجاد کنم دینم نمی‌شود. امروز صحبت می‌کردم اما قویا می‌دانم که دوباره چهره‌ها عوض شده. باز خصوصیت و توطئه.

مرحوم دکتر مصدق می‌گفت من نه مرد مدعی حکومت اسلامی هستم، نه می‌خواهم همیشه حاکم و نخست‌وزیر شما باشم. مجال دهید و بگذارید تا قضیه وقت را حل کنیم.

فدائیان اسلام می‌گفتند ما سهم بزرگی داریم و باید خواسته‌های ما را انجام دهی و بدین ترتیب این جناح را جدا کردند. نتوانستیم آن ترکیب وحدت و نیروی انقلابی مسالحتیه را دوباره التیام دهیم. آنها به سویی رفتند.

دوباره آمدند سراغ موقوف آیت‌الله کاشانی، باز از راه نفسیات که این نهفت از آن توست، دکتر مصدق چه کاره است؟ تمام دنیا به دست توست و جاسوسانی را که ما از نزدیک می‌شناخیم دور آن می‌برگردیم را گرفتند و او را از مصدق جدا کردند.

یادم هست روزی که در بین مردم گفت و

سلطنت است و مسلط خواهد بود.

می‌بایست باید که به حصارهای بلند استعمار بکوبد و شکافی در آن پدید آورد. از آن شکاف - درون نگریستی و این واقعیت را دیدن که فقط دیوار است و نه چیزی بیشتر. کاری بود که پس از مصدق، مقدور و ممکن می‌نمود.

مصدق همان کسی بود که به قلمه جادویی استعمار کوبید و آن شکاف باریک را در تن حصار حصین پدید آورد.

مصدق را، سالها زمان باید تا آن گونه که نبود بشناسیم و دریابیم.

ما هنوز مصدق را از پس پرده می‌بینیم، و این البته، انشود بزرگی برای ماست.

او یک تجربه، نوعی یک حرکت نو و یک قربانی نو در پیشگاه تاریخ بود.

پی‌نوشت

۱. نقل از کتاب مصدق، ص ۲۰۲.

پوست خربزه

آیت‌الله طالقانی

بیش از خسریه خارجی، خسریه از درون خود جوریدیم. اینجا فقط برای تذکر و بیان واقعیتی است که موضع و موقع خود را درک کنیم. این به روحیات و نفسیات انسان بازمی‌گردد. همان طور که انواع سکرها، بی‌امان انسان موجود است ولی همین که بدن علیل شد و زخم و جراحی پیش آمد از همانجا بیماری نفوذ پیدا می‌کند، در روحیات و افکار انسان

تس مانند زیرا اولاً فرمان عزل ۲۲ مرداد صادر شده و در آن تاریخ و چندین روز بعد مجلس وجود داشت و با حضور مجلسی جز با رای عدم اعتماد دولتی را نمی توان از کار برداشت. ثانیاً اتهامات متوجه تمام دوران نخست‌وزیری بوده و رسیدگی به آن مطلقاً در صلاحیت محاکم نظامی نیست. ثالثاً به موجب صریح متمم قانون اساسی جرائم سیاسی با حضور هیئت منصفه باید رسیدگی شود. رابعاً تشکیلات قدیم دادرسی آن است که به موجب قانون اختیارات دکتر مصدق نخست‌وزیر تعیین کرده و منحل شده بود هرگز نمی توانست با تصویب هیئت وزیران کودتا، اخیا و دوباره صورت قانونی به خود بگیرد.

این مسائل در همه روشن بود لکن ضعف مفرط قوه قضاییه در مقابل دخالت و فشار قوه مجریه هر استدلالی را باطل و بی اثر می کرد. الشباهه و کلا و موکل معتقد بودند این راه باید تا آخر طی شود و بالاخره روزی فرا خواهد رسید که روزگار و تاریخ قضاوت صحیح خواهد کرد. دکتر مصدق به خصوص فکر می کرد اگر امروز این ظالمانت گفته نشود در آینده خواهند پرسید چرا برای به کرسی نشاندن حق تا آنجا که ممکن بود تلاش نکردید.

خواندن پرونده

پس از مدت‌ها رفت و آمد و گفتگو و مکاتبات و اختصار رسمی منوچهر هیئت رئیس دیوان کشور دادستان ارتش مجبور شد پرونده رایبه دفتر دیوان کشور بفرستد تا در اتاق خاص ژنرال مرافق مخصوص، لوراق دوسه را بخوانیم و آخر وقت آن را در صندوق آهنی مفلک که کلید آن در اختیار مأمور دادستانی ارتش قرار داشت حفظ می کردید.

تحقیق از لطفی

مرحوم لطفی وزیر عدلیه مصدق ضمن داشتن مزایای عظیمه اخلاقی لیاقت و تقوای کامل شخصی از نظر سیاسی و مبارزه با مشکلات ناشی از سیاست صریف و کم توان بود خاصه که نیمه‌ازبختی موزن کلبه و ناراضحیهای بی‌نستی و کمهولت قدرت سارزه را از او گرفته بود. با توجه به امید نجات آن گونه که انتظار می رفت از سیاست دولت مصدق جانباری نکرده بلکه خود را مخالف راه و رسم چندماه آخر حکومت دکتر مصدق نشان داده بود. دادستان ارتش با استفاده از این ضعف از او پرسیده بود شما که راد و روش حکومت مصدق را قبول نداشتید چرا در پست وزارت عدلیه ماندید؟

لطفی جواب داده بود چند بار از دکتر تقاضا کردم ولی هر بار تهدید به استفاده از ماده ۵ حکومت نظامی و دستگیر شدن به اتهام اختلال در نظم و امنیت مملکت شدم و خلاصه به اکراه و جبر مرا در کابینه نگاهداشتند!

دادستان ارتش که از شادی در پوست نمی گنجید به تصور اینکه دکتر مصدق از ششپن این مطالب لراو و خلاف انتظار به نوبت خود از نقاط لطفی سخن به میان آورد و لطفی را عصبانی می کند و هر یک علیه دیگری مطالب تازه ای عنوان می کند به طوری که آن کس که در این مناظره سود می برد تسبیح آزموده خواهد بود. مواجهه ای میان دو مرد زندانی ترتیب داده در حضور لطفی اظهارات کتبی او را برای دکتر مصدق خوانده و از او جواب خواسته بود.

جواب دکتر مصدق چنین بود:

من از خدمات آقای لطفی در وزارت دادگستری بسیار راضی بودم و هشتم، آقای لطفی خدمات ارزنده به دستگاه مملکت کردند. انحلال محاکم اختصاصی از قبیل دیوان کیفر که در گذشته حربه اعمال فشار دولتی بوده و کوتاه کردن مدت دادرسی وسیله حذف تشریفات زائد و نصفیه عدلیه از دیست و چند قاضی بدنام که از آن جمله فرزند خود ایشان بود و اصلاحات دیگر در تاریخ قضایی ایران فراموش نمی شود. متأسفم که مشقات زندان، طلاق این مرد خدمتگزار را طلاق کرده چه خوب بود در ایام سختی و محنت هم، همکاری و همدانگی شان را با من حفظ می کردند!

ملاقات با موکل

سرتیب آزموده مطلقاً با دیدار ما از موکلان مخالف بود و انجام این امر را در حکم گناهان کبیره می دانست و حتی معتقد بود در دیوان کشود منهین که در محاکم نظامی محکوم شده اند باید از وکیل نظامی استفاده کنند. وکیل غیر نظامی نسبت به پرونده نامحرم است چه رسد به ملاقات با موکل نظامی!

دانشیم مایوس می شدیم که یکروز بی مقدمه آقای محمد درخشش وکیل آن روز مجلس از دولت سؤال کرد که از قرار مسوم از ملاقات وکلای آقای مصدق با موکلشان در زندان جلوگیری شده در صورتی که القیای دادرسی حکم می کند وکیل با موکلی که اسیر زندان است ملاقات و در باب دفاع در دادگاه یا او مذاکره و مشاوره کند.

فرزای آنروز از طرف آقای هیئت به وکلا اطلاع داده شود که اجازه ملاقات داده شده برای ترتیب کار به ریاست دیوان کشور، که تا آن روز متأسفانه نتوانسته بود کاری انجام دهد، مراجعه کنیم.

دیدار با دکتر مصدق

پنج بار در زندان لشکر دوم ژرفی تهران اختصار دیدار با سلسله جنیان بیداری سلهای خواب زده خاورمیانه و قهرمان زنجیر گسل استعمار کلاسیک و نئوکلیسیسم، دست داد و هر بار خاطره فراموش ناشدنی از این دیدار در خاطر ما باقی مانده به

خصوصی بار دوم یا سوم که آقای دکتر مصدق سه نسخه از لایحه ای که خطاب به دیوان کشور نوشته بودند به ما تسلیم کردند که یکی را به رئیس دیوان کشور بدهیم و هر کدام یک نسخه برای خود نگاهداریم.

من هرگز این لحظات تاریخی و فراموش نمی کنم که دکتر مصدق لایحه را قبل از تسلیم به ما با صدای بلند خواند و وقتی به اواخر صفحه ۴ رسید در ضمن قرائت این جمله:

«روزهایی که مورد انتظار بود رسید. در ۲۹ اسفند ۱۳۲۹ ماده واحده راجع به ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور و دهم اردیبهشت ماه ۱۳۳۰ قانون نه ماده راجع به اجرای ماده واحده از تصویب مجلس گذشت و...»

اشک از چهره او فرو می چکید

من چون در روزها و ساعتها و موقعیتهای مختلف از وکالت مجلس دکتر مصدق تا جلسات جبهه ملی و سفر دوم لاهه که یکی از همراهان همفکران دکتر بودم، بارها در خصوص امر عظیمی که همواره خاطر او را به خود مشغول می داشت با او گفتگو کرده بودم می توانم با اطمینان بگویم لحظاتی نبود که یارقه امید و اشتیاق ملی شده صنعت نفت ایران روشنی بخش چشمهای این مرد بزرگ نباشد و تابش این شعله فروزان در قلب و سیمای پر از عشق و خلوص او دیده نشود.

حمل بی بی صبری مکن خود گریه صاحب سماع
اهل دل داند که تا زخمی نخورد آهی نکرد!

پی نوشت

۱. نقل از «دفاع دکتر مصدق از نفت در زندان ژرفی»
مرحوم حسن صدر، ص ۲۷-۲۱.

اشک دهخدا

سرفنگ جلیل یزرگمهر

زیارت مرا از استاد دهخدا، خدا خیر بدهد نصرت
الله امینی فراهم کرد.

با قراری که آقای امینی مقرر داشتند روز یکشنبه اول آذرماه ۱۳۳۴ این افتخار نصیب شد.

اول آذرماه تصادف بود با سیزدهمین جلسه دادگاه بدوی نظامی که در آن روز سرتیب آزموده در قند و دکتر مصدق با عنوان کردن دفاع از ادعائش و رد اظهارات منم ردیف ۱ رویه هیشگی خود را تعقیب می کرد. جلسه صبح و عصر تشکیل شد. ساعت ۶

بمدار ظهر پس از ختم جلسه خود را به منزل امینی در خیابان هدایت رساندم و به اتفاق عازم شدیم.

منزل استاد دهخدا خانقاهی بود در خیابان ایرانشهر جنوبی در ضلع غربی که وزارت فرهنگ



برای سامان یافتن لغتنامه در اختیار استاد قرار داده بودند و سرایدار پیروی هم داشت. برای اولین بار استاد را دیدم پوست و استخوانی بیش نبود. پراوردم از وزن او سی و پنج الی چهل کیلوگرم نمی‌باستی بیشتر باشد و ریزاندم، سرش روی سینه خمیده، روی تشکی نوارزنی نسته، جای سیگاری پر از خورده و خاکه و ته سیگار و جمیع سیگار ۵۰ تایی سیگار هم، خمیده کوچکی پر از کاغذهای گاهی کمی حقوایی که فشههای لغات را روی آنها می‌نوشت و برای جابجایی آسان می‌کرد، با جعبه کوچکی شیرینی راحت الحلقوم، شیرین بیرون، که در تعارف شیرینی به من گفت در اسلامبول به راحت الحلقوم، لقمه می‌گویند. اطاق کار یا استراحتگاه موقت ورزش مشرف بود به حیاط جنوبی که واردین به حیاط را نسته‌ها در اطاق می‌دیدند. بنه سو آمینی بودم زودتر از من وارد اطاق شد دهخدا در عبور از جلو پنجره بنه‌سو آمینی مرا، که پالتوی نظامی به تن داشتم، گمان می‌کنم وحشت ناشی از نفرتی را که سرتیپ آزموده بود او خلق کرده بود، زنده کرد. آمینی با صدای بلند سلامی گفت و با آن طبع شوخ و جالبش با خنده گفت آقا، سرهنگ بزرگمهر وکیل آقا را آوردم.

نزدیکی در محضرش روی زمین نشسته، دست سزاگرفت که بیوسه، امتناع مؤدبانه کردم، دستم را رها نکرد، گفت دست تو به دست سولایم خورده است که می‌بوسیم دستم را بوسیدم. من هم زانو انستاد را خم شدم و بوسیدم. هر دو گریان شدیم.

با لعت به سرتیپ آزموده از حال دکتر مصدق سؤال کرد. من هم گلیاتی نه ذکر مصیبت به عرضشان رساندم. از جاهای خوب گفتم و خوشحالی کردم. با جای و لقمه پذیرایی شد ساعتی در خدمتش بودیم. کسب اجازه کردم و رخصت یافتیم که هر وقت بتوانم خدمتشان برسی اضافه کنم. جز دیپوخت شهید که در خانه بسته می‌شد بقیه ساعات روز و شب در خانه بازداشت که هر که آید گویا و ...

پن‌نوشت

۱. نقل از خاطرات بزرگمهر، سرهنگ بزرگمهر، ص ۳۳۲ و ۳۳۳.

خاموشی شیر در زنجیر

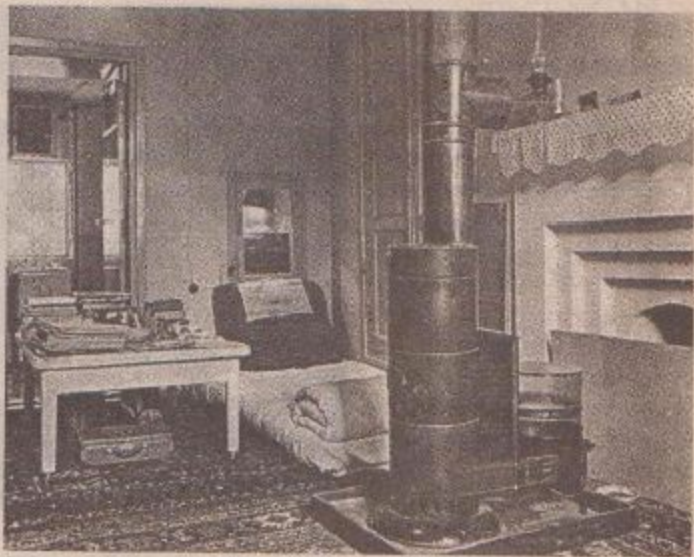
مهندس احمد مصدق

محکوم شد، جز بستگان بسیار نزدیک او هیچ کس اجازه ملاقات و گفتگو با وی نداشت. اگر از دوستان و نزدیکانش کسی می‌خواست یا وی دیدار کند، باید اجازه کتبی از ساواک و مراجع دولتی دریافت می‌کرد و این مشکل بزرگی برای دوستان او به وجود آورده بود. به یاد دارم یک روز جمعه که من در خدمت پدرم در احمدآباد بودم، هنگام ظهر یکی از محافظان مرا از اتاق صدا زد و به در قلعه برد، در آنجا من عده‌ای از یاران مهندس بازرگان را دیدم که مأموران محافظ زاندارها آنان را روی یک نیمکت در کنار هم نشاندند. بودند که نام دو تن از آنها الان در خاطر هست. یکی مرحوم رحیم عطایی بود و یکی هم منصور عطایی وزیر کشاورزی مصدق. این عده برای ملاقات و دیدار مصدق به احمدآباد آمده بودند اما زاندارها به خاطر اینکه آن دو اجازه ورود از ساواک تهران نداشتند مانع ورود آنان شده بودند.

مکتبه حالب اینکه این عده برای گریز از دست محافظان از بیراهه به احمدآباد آمده بودند. با این تصور که در جلوی قلعه دیگر محافظ نیست و آنان می‌توانند به داخل قلعه وارد شوند. اما برخلاف پیش‌بینی آنها مأموران در مقابل در قلعه جلوبندان را گرفتند.

این عده تعدادی اعلامیه نیز همراه خود داشتند و برای اینکه این اعلامیه‌ها را از بین ببرند همان موقعی که روی نیمکت نشسته بودند اعلامیه‌ها را میچاله کردند و در جوی آب انداختند. غافل از اینکه در انتهای بهر یک پنجره آهنین قرار داشت و تمام اعلامیه‌ها در جلوی پنجره آهنین متوقف ماند. پاسدارها که متوجه این امر شده بودند اعلامیه‌ها را جمع کردند و دوستان مهندس بازرگان را همراهِ با اعلامیه‌ها به تهران بردند. در تهران آنها را تحویل ساواک دادند. اما در ساواک تهران سرهنگی که مسئول رسیدگی به این موضوع بود اعلامیه‌های به دست آمده را پنهان کرد و از آنها علیه دوستان بازرگان استفاده ننموده و از این عده تمهید گرفت که دیگر حرکتی چنین کاری نشوند.

در یکی از روزهای آبان‌ماه سال ۴۵ به دیدار پدرم رفتم بودم و ایشان به من گفت: در سقف دهانم تاوایی زده است که بسیار ناراحت می‌کند و خودم تصور می‌کنم به علت خوردن غذای داغ یا نوشیدن جای گرم است. من یکی از پزشکان آشنا را به بالین پدرم بردم و پزشک پیشنهاد کرد برای معالجه ایشان را به بیمارستان ببریم. دکتر مصدق را به تهران آوردیم و در بیمارستان از تاوول دندان او عکس‌برداری کردند و پزشکان تاوول را مشکوک به سرطان تشخیص دادند. بنابراین قرار شد محل تاوول را بیوسازند و برفتم سوزاندن به تناوب در روزهای



آخرین وداع

دکتر یدانه سبحانی

مختلف انجام گرفته این کار به حدی در ناک بود که دهان پدرم را پس از مدتی متورم کرد. در این حالت پدرم در منزل برادریم به سر می‌برد و من هم روزهای که قرار بود در بیمارستان به مداوای وی بپردازم او را یا اتومبیل از منزل برادریم به بیمارستان می‌بردم و از آنجا به خانه برادریم بازمی‌گرداندم. در یکی از روزهای سرد زمستان که به خانه یازمی‌گشتم قسمتی از خیابان را که منتهی به خانه برادریم می‌شد، به خاطر مراسم ویژه‌ای بسته بودند و هیچ اتومبیلی را اجازه نمی‌دادند که از خیابان عبور کند.

به ناچار من و پدرم در آن هوای سرد زمستانی و با آن حال ترار پدرم، پیاده به طرف خانه برادریم راه افتادیم. همان شب پدرم دچار سرماخوردگی شدیدی شد. اما با مراقبت‌های پزشکی برادریم پس از چند روز حالش بهتر شد. بعد از مدتی دوباره سرماخوردگی پدرم شروع شد و این بار بیماری او نذبت بیشتری گرفت و حادثه تا اینکه در سحرگاه ۱۴ اسفند همان سال او را از پای درآورند.

در مراسم تشییع جنازه و خاکسپاری چهار پنج نفر بودند که بیشتر آنها خویشان و منسوبان آن مرحوم بودند. از جمله دکتر متین دقتری، و عنقای هم از دوستان و یاران و هم‌زمان دکتر مصدق حضور داشتند. متلاً تا آنجا که به خاطر نارم مرحوم کاظمی، مهندس حبیبی و دکتر سخانی بودند همین دکتر سخانی دستها را بالا زده بود و خاک می‌ریخت.

پی نوشت:

۱. نقل از کتاب مصدق، ص ۲۵۶.

به احمدآباد قزوین حرکت داده‌اند. این موضوع را تلفنی به آقایان زنجانی و رادیا خبر دادم و خود به سرعت عازم خیابان فرهنگ شدم. در این فاصله آقایان هم آماده شده و همگی با ماشین آقای رادیا عازم احمدآباد گردیدیم و حدود ساعت سه و نیم به آنجا رسیدیم.

در احمدآباد جنازه را در محوطه جنوبی ساختمان وسط، در جلوی یک چادر گذاشته بودند چند دیگ آب گرم و سرد و وسایلی را آماده کرده بودند دو سه نفر روستایی معمر در رفت و آمد بودند و معلوم بود که می‌خواهند به کار غسل مشغول شوند. مشایخین به طبقه بالای ساختمان رفته بودند. ما هم پس از خواستن قاجح به طبقه بالا رفتیم.

در طبقه بالا قورنمان و قورب دوازده نفر از دوستان حاضر بودند. پس از سلام و تسلیت متقابل و احوالپرسی معلوم شد می‌خواهند جنازه را در همان ساختمان در اتاق غریب طبقه هم‌کف دفن کنند. من بلافاصله پایین آمدم تا خود در کار تسلیت دخالت کنم. لباس رو و بالای خود را درآوردم و با کمک و ابرسانی روستاییان بدن فقید سعید را شست و شو و غسل دادم و با کفتی که قبلاً حاضر کرده بودند کفن نمودیم.

پس از اتمام این وظایف به آقایان مشایخین طبقه بالا اطلاع داده شد تا برای آقای نماز حاضر شوند و نماز بر جنازه مرحوم دکتر محمد مصدق به اقامت جناب آقای حاج سید رضا موسوی زنجانی و حضور تمام حاضران در احمدآباد برآید و به ششام رسید.

در سرکشی به حفاری محل قبو معلوم شد که زمین دارای خاک دستی است و وارپز زهد دارد. به ناچار محل دفن را وسیعتر کرده و توسط روستاییان دیواره آجری برای قبو بنا نهادیم.

برای دفن مرحوم در صدد بیوم جنازه را روی زمین قبر قرار دهم، ولی آقای زنجانی نظر دادند که چون می‌خواهند جنازه به امامت گذاشته شود بهتر است با همان تابوت که کف آن را با آهن سفید میخکوب کرده بودند دفن شود. از این جهت من هم تابوت حاوی بنده نیک خفا را در حالتی که روی تابوت به سمت قبله بود در قبر قرار دادم. رحمت الله علیه. برای پوشش لحد چون سنگ یا آجر بزرگ موجود نبود از شاخه‌های قطور و محکم درخت استفاده کرده و آنها را در جهات مختلف قرار دادیم و روی آنها را با گل و خاک دم سطح زمین ساختیم. این مراسم تا ساعت شش بعداز ظهر روز چهاردهم اسفند ۱۳۴۵ ادامه یافت و در این ساعت دکتر مصدق را با فاتحهای دیگر وداع کرده و به تهران مراجعت نمودیم.

پی نوشت: ۱. خاطرات جلیل بزرگمهر از دکتر محمد مصدق، انتشارات ناهید بهار، ۷۳، ص ۳۰۱.

مصدق و پهلوی‌ها

غلامرضا سالار بهزادی

آنجا که رژیم‌های برخاسته از کودتا و حتی نظام‌ها حاصل از انقلاب کمتر می‌توانند به وفاداری سیاستمداران رژیم سلف خود اعتماد کنند، می‌توان گفت که حضور سیاسی فعال رجال دوره قاجار در عرصه سیاسی و اجتماعی ایران پس از استقرار رژیم پهلوی، به عنوان یکی از ویژگی‌های مهم رژیم برخاسته از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ تلقی شده است.

رجال سیاسی عصر قاجار که در تمام طول سلطنت رضاشاه و نیز شانزده سال اول پادشاهی محمدرضا شاه (تا استعفای حسین علاء از نخست‌وزیری و آغاز حکومت دکتر اقبال) حضوری فعال داشته‌اند، به سه دسته قابل تقسیم هستند: دسته اول آن گروه رجالی بودند که به دلیل سرخوردگی از ضعف و بی‌کفایتی قاجاران و نیز عدم اقتدار حکومت مرکزی، به عنوان یار و همکار سردار سپه در انقراض قاجاریه و استقرار دیکتاتوری پهلوی، نقش اول و اساسی را عهده‌دار بودند و به رغم حق ناشناس رضاشاه نسبت به آنان - به غیر از نظامی‌ها - حقی مسلم و انکارناپذیر در تأسیس و تحکیم سلسله پهلوی داشتند. ذکا، الملک فروغی به عنوان نماینده معروف این گروه قابل ذکر است.

دسته دوم شامل سیاستمدارانی می‌شد که رضاشاه به خاطر اشباع عقده‌هایی که در اثر عدم تعلق به خانواده‌های اشراف - که از نظر او بسیار مهم بود - داشت، و به قصد بهره‌برداری از خوشامی‌علی از رجال قاجاری در راستای توجیه رژیم تحت ریاست خود، همکاری آنان را با لطف‌بالخیل به دست آورد انگیزه‌های سیاستمداران در همکاری با رضاشاه، به دست آوردن فرصتی برای خدمت به مردم و کشور از طریق اعاده حقوق و آزادی‌های مردم و نیز حاکمیت قانون بود که به بهانه پیشرفت مملکت و تأمین نظم و امنیت در کشور، مورد تجاوز رضاشاه و همکاران نظامی وی قرار می‌گرفت. این دسته از رجال برعکس گروه اول، به محض دریافت اولین علائم خشونت گریزانه و تجاوزکارانه رژیم، به مقتضای روحیه محافظه‌کار خود، بدون هیچ‌گونه تلاشی برای بهبود اوضاع، خود را از روند رو به اختناق رژیم کنار کشیده و ضمن اجتناب نمودن از نژاد سیاسی، روابط شخصی و خصوصی خود را با رضاشاه حفظ نمودند. هر چند که به اعتبار سیاسی آنان خدشه وارد شده بود. مرحوم مستوفی‌الممالک

دومین نخست‌وزیر رژیم پهلوی به مرحوم مخیرالسلطنه هدایت که بعد از وی (مستوفی) نخست‌وزیر رضاشاه شد گفته بود: قبول کار سپه شد که من تا چانه در لجن فروبروم، شما سعی کنید تا سرفرو نروید.^۱

از جمله برجسته‌ترین و شاخص‌ترین رجال سیاسی متعلق به گروه سوم بحق باید از شادروان دکتر محمد مصدق نام برد. نظر این‌گونه رجال و به خصوص شخص مصدق به دلیل اعتقاد به مبانی حکومت مشروطه که بدون هیچ‌گونه ابهامی مشروعیت و اقتدار حکومت را ناشی از رأی و اراده ملت و حاکمیت قانون اساسی می‌دانستند، صرفاً معطوف به حاکمیت قانون و دخالت مردم در سرنوشت خود بود حتی اگر رژیم پهلوی وسیله عملی شدن این نظریه قرار می‌گرفت. بنابراین مصدق و همفکران او، همکاری با رژیم پهلوی را تا آن اندازه که برابر با اعتقادات و باورهای آنان بوده و بتواند زمینه‌ساز یک محیط سالم سیاسی و حاکمیت قانون باشد مردود ندانستند و هرگونه تلاشی را در این جهت که نوعی ارشاد رژیم نیز بود، ته تنها جایز که واجب می‌دانستند.

بر مبنای چنین تفکری از هنگامی که موضوع انقراض قاجاریه و تأسیس سلسله پهلوی در مجلس پنجم مشروطیت مطرح شد و به تصویب رسید تا ۲۸ مرداد ۱۳۲۲ که حکومت ملی دکتر مصدق به وسیله کودتا سرنگون شد، موضعگیری و رفتار دکتر مصدق در برابر شاه پهلوی مورد بررسی قرار می‌گیرد.

مصدق و رضاشاه

۱- نخست‌وزیر مسئول یا پادشاه غیرمسئول:

بدون تردید نطق معروف مصدق در جلسه تاریخی مجلس شورای ملی در نهم آبان ۱۳۰۴ برای تغییر سلطنت را باید اولین برخورد سیاسی بین آن مرحوم با سردار سپه آن روز و رضاشاه بعدی و نیز به تبع آن نقطه عطفی در روابط بین مصدق با رضاشاه و بعداً با محمدرضا شاه به شمار آورد. تأثیر سخنان مصدق بر پهلوی‌ها تا آن اندازه سنگین بود که آنان همواره با مصدق به عنوان دشمنی شخصی و خانوادگی برخورد می‌کردند.

به طور کلی از موضعگیری مصدق در جلسه نهم آبان ۱۳۰۴ این نتایج حاصل می‌گردد: اولاً مصدق اسانی است منهدم و وظیفه‌شناسی که از

انجام وظیفه در خطرناکترین شرایط نه تنها بر او بی‌نسبت است، بلکه آن را واجب‌تر از مواقع عادی می‌دانست. این جمله معروف مصدق خطاب به مرحوم مستوفی‌الممالک^۲ جهت تشویق وی برای شرکت در این جلسه که: "به توبیخی و سوزنا سالیها سواجب می‌دهند که یک روز به کار می‌آید و از سلطنتش دفاع کند..." تأییدی است بر شجاعت سیاسی مصدق در لحظات بحرانی. شایاً وظیفه‌شناسی و عشق و علاقه مصدق به مردم و مملکت خود او را واداشت که به رغم وابستگی‌های خانوادگی و عاطفی‌اش به خانواده قاجاری، کفایتی و عدم لیاقت آنان را اعلام نماید. زیرا دوست است که مصدق و همفکران وی با تغییر سلطنت به مخالفت برخاستند، لیکن این مخالفت به هیچ وجه معنای تأیید رژیم یوسیده قاجار را نداشته. خسران نظر از نحوه غیرقانونی انجام این تغییر مخالفتها بیشتر متوجه خطری بود که دیکتاتوری پهلوی، مملکت را با آن مواجه می‌کرد. ثالثاً، از همه مهمتر، مصدق در این جلسه با برترسردن پارلمانی از قابلیت‌های سردار سپه که به موجب قانون اساسی از آنها فقط در مقام ریاست وزیران می‌شد به نفع مملکت بهره‌گرفت، ضمن اعلام تعارض تغییرات با قانون اساسی، ضابطه هرگونه عتاد و مخالفت شخصی خود را با سردار سپه از بین برد و نیز این نکته مهم را یادآور شد که اصلاحات مورد نظر سردار سپه باید به وسیله ریاست وزیران که در برابر مجلس مسئول شناخته می‌شود انجام گردد نه توسط پادشاه که به موجب قانون اساسی مقالی است غیرمسئول و تشریفاتی. مصدق با شناختی که از روحیه قانون‌گریز و دیکتاتور مآب سردار سپه به دست آورده بود، به مجلس هشتم داد که در صورت تغییر سمت رضاشاه از نخست‌وزیری به پادشاهی، خون همه شهانی مشروطیت که در راه کسب آزادی و به دست آوردن قانون اساسی به زمین ریخته شده بود، به هدر خواهد رفت.

در واقع در آن جلسه تاریخی مجلس پنجم، مصدق اگر چه با قاطعیت، سلطنت سردار سپه را مردود و غیرقانونی اعلام کرد، لیکن با تشویق رضاشاه به پیگیری اصلاحات در سمت ریاست وزیران، هم به مجلس و هم به رضاشاه یادآور شد و حداکثر تلاش خود را برای جلوگیری از انتقال رضاشاه رئیس‌الوزرا از کاخ نخست‌وزیری به کاخ سلطنت به عمل آورد. تلاشی که البته بی‌نتیجه ماند.

۲- مصدق و مبارزه مسالمت‌آمیز:

پس از به سلطنت رسیدن رضاشاه و ۵۰ بی‌آن پذیرش شجاعانه واقعتی توسط مرحوم مصدق، وی با بهره‌گیری از روحیه مبارز و مقاوم و در عین حال

خوشنویز خود، ترک یکباره صحنه را صلاح ندانست و تا آنجا که استعدادات وی اجازه می‌داد کوشید از طریق شرکت مخلوط در حاکمیت، با اعاده حکومت ثانوی و شرکت مردم در سرنوشت خود، دیکتاتوری پهلوی را تبدیل به نظامی قانونی و مردم سالار نماید. نطق مرحوم مصدق در یکی از آخرین جلسات مجلس پنجم که طی آن رضاشاه را به عدم دخالت در انتخابات مجلس ششم که در پیش بود دعوت می‌نماید، دلیلی است بر صحت این مدعا. مصدق در این جلسه سخنانی قویب به این مضمون ایراد کرد: «حالا که مقصود آن دسته از نمایندگان برآورده شد (مقصود به سلطنت رساندن رضاشاه به وسیله آن عده از نماینگانی که با زور فرماندهان نظامی منصوب سردار سیه به مجلس راه یافته بودند) دیگر دلیلی برای ادامه وضع سابق نیست و

تحقق برنامه‌های مورد ادعای رضاشاه آغاز نمایند. تنها اثر مثبت مترتب بر هشدارها و درخواستهای مکرر مصدق، عدم توشیح رضاشاه برای دخالت در انتخابات حوزه انتخابیه تهران آن هم فقط در مجلس ششم بود.

مجلس ششم آخرین سگری بود که مصدق توانست در طول دیکتاتوری ۲۰ ساله، آن را برای پیگیری مبارزات خود حفظ نماید. هر چند که دیکتاتور در صحن مجلس و در راستای به خدمت گرفتن رجال خوشنام به مصدق پیشنهاد ریاست وزرایی داد، از آنجا که مصدق در زندگی سیاسی خود، مناصب سیاسی را فقط به عنوان ابزار برای خدمت به مردم و مملکت می‌دانست و نه هدفی برای ارضای تمایلات جاه‌طلبانه، وی همیشه نمایندگی مجلس را که به وسیله آن می‌توانست هر جریان خلاف قانون و

نه بر سبیل آواز وی، بلکه صرفاً به خاطر ارشاد او و نیز به منظور انجام وظیفه و ادای دین نسبت به مردم و مملکت خود، لزوم خودداری از ایضاد و آزار مردم و همچنین پرهیز از ایراد فتوا به ملت را همواره به رضاشاه گوشزد می‌کرد. دیکتاتور که مردی خوددار و در عین حال کینه‌توز بود، ضمن تصدیق تکررات مصدق، همه آنها را به عنوان جرائمی که مصدق باید حتماً روزی پاسخگوی آنها باشد در حافظه خود ضبط می‌کرد. از جمله در جلسه ۱۸ خرداد ۱۳۰۶، مجلس در نطق قبل از دستور خود گفت: «روزی در همین ایام اخیر تشریف شدم، عرض کردم این مسافرتها که اعلیحضرت تشریف می‌برند مردم نباید از آن استفاده کنند. فرمودند همین‌طور است. عرض کردم وقتی در یک نقطه تشریف می‌برید این طاقی تصویرها اسباب خراج مردم می‌شود. مأموران نظامی مردم را اذیت می‌کنند.

شاه بزرگ است، می‌خواهند چراغ روشن کنند، می‌خواهند نکنند. شاه شخص بزرگی است و به این چیزها بزرگ نمی‌شود. ولی برای مردم عبادت است. فرمودند قبول دارم، صحیح است. یک روز سلام فرمایید ششم، آقایان نمایندگان ملاحظه فرمودند که اعلیحضرت همایونی فرمودند، این دغمه که به مسافرت رفته، همه جا بی چیز رفت.

پس از پایان دوره ششم، رضاشاه حتی تعداد انگشت‌شمار مخالفان حکومت خود را در مجلس تحمل نکرد. از دوره هفتم به بعد، نه فقط از نام‌آورانی مانند مرحومان مصدق، مدرس، مستوفی‌الممالک و ... در مجلس خبری نبود، که حتی نخست‌وزیر مملکت که بنا بر اعتقاد درست مصدق، شخص اول مملکت به شمار می‌رفت، کوچکترین تأثیری در روند سیاسی مملکت نداشت.

اختناق و حکومت پلیسی بر مردم تحمیل گردید. تأیید اداره سیاسی شهرهای یکی از شرایط لازم برای احراز هر منصب سیاسی و از جمله نمایندگی مجلس بود. حتی اگر این نماینده محترم در طول زندگی خود بیش از یک ماه را در حوزه انتخابیه خود نگذارتانید، مانند مرحوم دکتر ملک‌زاده مؤلف کتاب هفت جلدی «تاریخ مشروطیت ایران» و فرزند مرحوم ملک المتکلمین یکی از شهدای مشروطیت، به صرف یک اقامت یک ماهه در شهرستان بم برای مبارزه با بیماری اقلولتران، به عنوان نماینده آوار ششم الی سیزدهم مجلس به مردم شهرستان بم تحمیل گردید. عجیب‌تر اینکه این نماینده محترم در طی این آوار هفت‌گانه حتی یک مرتبه هم هوس نکرد لااقل به عنوان ایرانگردی و سیاحت از حوزه انتخابیه خود دیناری نماید و فقط با آن دسته از به اصطلاح موکلانی که در شرایط دشوار آن روزگار، توان



مصالح کشور را بی‌اثر نماید، مناسبترین وسیله برای نیل به این هدف می‌دانست. از طرفی این اشتیاق مصدق به سمت نمایندگی مجلس، توجه‌کننده ارزش بود که وی برای آزاده و رای مردم قائل بود. مصدق با پیروی از همین تفکر، در مرتبه‌های اول و دوم که پیشنهاد نخست‌وزیری به وی داده شد با وقوف بر این حقیقت که پیشنهاددهندگان صرف‌نظر از آنکه هدف آلوده کردن سیاسی وی را تعقیب می‌نمایند و در صدد هستند تا اهرم بازدارنده‌ای - یعنی مجلس - که او را قادر می‌ساخت در روند توطئه‌های خائنان به مملکت ایجاد اختلال نماید، از دسترس او دور سازند از قبول پیشنهاد نخست‌وزیری سرباز زد.

مصدق تا پایان دوره ششم که در مجلس حاضر بود، حتی در صمیمانه‌ترین حالات خود یا رضاشاه،

صلاحت آن است که نمایندگان واقعی مردم به مجلس راه یابند. وی سپس سوگند رضاشاه را برای پاسداری از قانون اساسی و مشروطیت قرائت نمود.^۵ سخنان مصدق در این جلسه در واقع پذیرش مشروط رژیم پهلوی از جانب وی بود که در آن بر ستا فرار گرفتن حاکمیت قانون و برخورداری مردم از حقوق و آزادیهای پیش‌بینی شده در قانون اساسی، به عنوان شرایط پذیرش تأکید شده بود. به بهانه دیگر مصدق به رضاشاه تفهیم نمود در صورت برگزاری انتخابات آزاد، رعایت دیگر اصول قانون اساسی و خودداری از تحمیل اختناق به مردم، گروه مخالفی که در جلسه نهم آبان با سلطنت وی مخالفت کرده بودند، ضمن به فراسوی سپردن گنجه، می‌توانند همکاری صمیمانه‌ای با حاکمیت در جهت پیشبرد جامعه به سمت ترقی و از جمله

مسافرت به تهران را داشته، ملاقات و معاوذه داشت. این جناب نماینده حتی یکبار سختی قریب به این مضمون به یکی از بستگان نگارنده گفته بود: «شما بنی‌ها هیچ حق بر من ندارید که از من توقی داشته باشید شما بنی‌ها چه بخواهید چه نخواهید من وکیل شما هستم و خواهم بود».

بدیهی است در چنین شرایطی مصدق نه می‌خواست و نه می‌توانست همان شرکت محدود را در حاکمیت داشته باشد. به همین دلیل دوران خاننشینی و انزوای سیاسی مصدق آغاز گردید. رجالی مانند مستوفی‌الممالک و مشیرالدوله که رضاشاه را آزار ندهاده بودند و بلکه تا حدودی نیز آلوده سیاستهای دیکتاتور شده بودند، ظاهراً رعایت احترام آنان می‌شد و در مواردی هم مورد مشورت قرار می‌گرفتند و هم وساطت آنان نسبت به معضوبات پذیرفته می‌شد. رضاشاه حتی در منزل مشیرالدوله از وی عیادت به عمل آورد اما مصدق و میرس و امثال آنان نه تنها از این مزایای بهره‌مند بودند، بلکه هر آن انتظار مأموران دستگاه جهنی تهریزی رضاشاه را نیز داشتند. مصدق به رغم امکانات مالی خود، به دلیل عشق و علاقه به سوزمین و زادگاه خود نتوانست مانند رجالی از قبیل قیام‌السلطنه، امنیت خود را در ویلاها و هتل‌های مرفه فرنگستان جستجو کند. چه مصدق برای خدمت به وطن، مرد استفاده از لحظه‌ها نیز بود و اقامت در ایران را برای کنترل و زیرنظر گرفتن اوضاع معتمی می‌شمرد.

برانجام دوران انتظار به پایان رسید و مصدق در غروب روز هفتم تیر ۱۳۱۹ از طرف مأموران سپهاس مختاری بازداشت گردید و پس از یازده روز حبس در تهران برای گزارندن ایام تبعید به بیوجند اعزام شد. دستگاه دیکتاتوری تا آن اندازه گستاخ و جسور شده بود که هنگامی که مصدق علت بازداشت خود را سؤال می‌کنند، بی‌بروا پاسخ می‌شود که: «شما تقصیری ندارید ولی عجباً باید در زندان بمانید»^{۸۰} مصدق در زندان ایام تبعید با وجود ضعف جسمانی و غلبه بیماری، نه فقط عجز و ناتوانی از خود نشان ندهد بلکه از هر فرصتی برای نکویش و سرزشت دیکتاتور استفاده کرد. مصدق در اتاق رئیس زندان، ضمن نگاه به عکس رضاشاه گفت: «ای زبردست زبردست آزار، گرم تا کی بماند این بازار»^{۸۱} اگر چه مصدق را خدانوید برای ایام سرنوشت‌ساز ملت ایران نگهداشت و او موفق شد دوران حبس و تبعید را با عاقبت بگذراند اما تقدیر الهی چنین بود که خانواده مصدق نیز سهمی ماندگار از مشتها و بیسادهای رضاشاه را داشته باشند. خدیجه دختر ۱۳ ساله مصدق که تاب دیدن بدن طناب‌بیج شده پدر را

نداشت، آن چنان گرفتار شوک عصبی شد که لاف‌لاقی تا سال ۱۳۴۸ که کتاب «در کنار پدر مصدق» تألیف دکتر غلامحسین مصدق به چاپ رسید پس از گذشت نزدیک به نیم قرن، همچنان در بیمارستان ویژه بیماران عصبی بستری بود.

مرحوم مصدق در پاسخ به محمدرضاشاه که همیشه مدعی شفاعت از مصدق نزد رضاشاه بود می‌نویسد: «شفاعت من نزد پدر ناچار اثر دیگری هم داشت که این بود، دست شاه فقید به یک جنایت دیگر برای از بین بردن من آلوده نگردید»^{۸۲}.

مصدق و محمدرضاشاه

پس از حمله متفقین به ایران، نه رنجش دکامالملک فروغی از رضاشاه که در پی انعام محمد ولیخان اسدی مورد غضب قرار گرفته بود و نه به حاشیه راندن سیاست انگلیس در ایران به نفع آلمانیها به وسیله پهلوی اول، هیچکدام مانع از ادامه حیات سلسله پهلوی و به سلطنت رسیدن محمدرضا شاه نشد. به همت فروغی، انگلیسیها در جهت انتقام گرفتن از رضاشاه، به همان کنارگذاشتن او از سلطنت اکتفا و با سلطنت فرزندش محمدرضا موافقت نمودند.

با سقوط دیکتاتوری ۲۰ ساله و آغاز سلطنت محمدرضا شاه، صحنه سیاست ایران تغییر کلی یافت که مشخصه بارز این تغییر و تحول را می‌توان انتقال مرکز قدرت سیاسی از دربار به مجلس شورای ملی - یعنی جایگاه واقعی خود - تلقی کرد.

در دوران ۱۲ ساله ۱۳۲۰ تا مرداد ۱۳۳۲ که مجلس شورای ملی به عنوان مرکز ثقل سیاست مملکت شناخته می‌شد و بسیاری از مورخان و کارشناسان سیاسی از آن به عنوان دومین تجربه دموکراسی در ایران یاد می‌کنند^{۸۳}، عرصه سیاست مملکت تبدیل به میدان تاخت و تاز نمایندگان طیف سیاسی گوناگونی شده بود که بسیاری از آنان یقین نمی‌توانستند عنوان نمایندگی خواست و تمایل مردم را دارا باشند.

به طور کلی فعالیت‌های سیاسی مرحوم مصدق در طی این مدت به دو دوره به شرح زیر تقسیم می‌گردد:

۱- مصدق در مجلس چهاردهم:

فعالیت سیاسی مصدق پس از شهریور ۱۳۲۰ بیشتر - به غیر از دوره پانزدهم - صرف نمایندگی مجلس شورای ملی یعنی سمت دلخواه وی گردید. مصدق این فعالیت را با به دست آوردن نمایندگی مردم تهران در مجلس چهاردهم آغاز و پس از یک غیبت سه ساله از صحنه پارلمان به علت دخالت قیام‌السلطنه در انتخابات دوره پانزدهم و قنرت یک ساله‌ای که مسبب آن نیز قیام بود، مجدداً در

انتخابات دوره شانزدهم به وکالت مردم تهران انتخاب شد.

اگر چه مصدق در طی مدت نمایندگی خود در دوره چهاردهم مشغول تبارک زمینه مناسب برای اجرای برنامه‌های مهم و سرنوشت‌ساز در مبارزه با استعمار بود و بیامدهای این مبارزه توانست هر مناسبات مصدق و شاه انری قطعی و همیشگی بگذارد، لیکن درباره روابط وی با شاه در این برهه باید گفت که این روابط نه تنها در مجلس چهاردهم بلکه تا سال ۱۳۲۸ که شاه با تشکیل مجلس مؤسسان در صدد فراهم آوردن وسایط حکومت مطلقه خود برآمد، از اعتنالی نسبی برخوردار بود و ظاهراً برخورد قابل ملاحظه‌ای بین مصدق و شاه دیده نمی‌شود. دلایل این اعتنالی را به این شرح باید توضیح داد: اولاً در طی این مدت شاه هم به اقتضای سن خود که هنوز تجربه‌های لازم را در امور سیاسی به دست نیاورده بود و هم به دلیل عدم اعتنالی بسیاری از سیاستمداران قدیمی به وی که او را به دلیل سن کم لایق دخالت در امور سیاسی نمی‌دانستند، هنوز فرصت کافی را برای آشکار ساختن نیات سیاسی خود به دست نیاورده بود. بویژه آنکه در مواردی، پاره‌ای از اظهارات دموکراتیک شاه می‌توانست فتره‌هایی از جامعه را در قضاوت خود نسبت به وی دچار اشتباه کند. غالباً همان گونه که قبلاً گفته شد تلاش مصدق همیشه معطوف به انجام اصلاحات با کمترین هزینه سیاسی ممکن بود. در این صورت از نظر مصدق که دلبستگی کامل به حکومت مشروطه و مبانی آن داشت، دلیلی برای مخالفت با شاه که هنوز افکار دیکتاتوری و خشونت‌طلبانه خود را بروز ندهاده بود نمی‌توانست وجود داشته باشد. ثالثاً برخورداری حزب توده از تشکیلاتی قوی و منسجم که قدرت مأمور آن را در سطحی بالا نگهداشته بود و نیز حضور غیرمربی ولی فراگیر شرکت نفت انگلیس در صحنه سیاسی مملکت که متأسفانه بیشتر سیاستمداران آن روز ایران آن را نمایندگی می‌کردند، قدرت هرگونه ریسک و اقدام جازبی را از مصدق سلب می‌کرد.

مصدق در این دوران یکی از شرایط تثبیت دموکراسی در ایران را برچیده شدن اساط استعمار از طریق ملی کردن صنعت نفت و در نتیجه حذف شرکت نفت انگلیس از سیاست ایران می‌دانست. بهترین دلیل برای اثبات تلاش مصدق در جهت جلوگیری از برانگیخته شدن زود هنگام حساسیت و سوطن حزب توده و شرکت نفت انگلیس، مخالفت وی با طرح رحیمیان نماینده قوچان برای القای امتیاز نفت جنوب و نیز مقارن همین جریان، نامه دکتر مصدق به سفیر شوروی در تهران درباره طرح



معروف ممنوعیت واگذاری امتیاز جدید نفت به خارجیان - در مجلس چهاردهم - بود که وی طی این نامه زیرکانه و در گمال پوختخواهی در صدد توجیه طرح مزبور که به وسیله خود او به مجلس داده شده بود، برآمده است.^{۱۲} این اقدام مصدق از این جهت از اهمیت برخوردار است که در این اوان مملکت هنوز در انتقال قوای متفقین بود.

اما با تمام اعتدالی که بر روابط شاه و مصدق حکمفرما بود، مسائلی مانند مخالفت مصدق با اعتبارنامه سید ضیاءالدین طباطبایی به خاطر شرکت در کودتای سوم اسفند که رضاشاه نیز از جمله عوامل ردیف اول آن بود، افشاگرانه بپای مصدق در مجلس برضد رضاشاه - روابطش با انگلیسیها، اعلام جرم علیه سپهبد و ترمین، اعتراض مصدق به شاه در مورد کتابچه صدرالاشرف و ... مسائلی تپیدند که شاه بتواند آنها را فراموش کند.

در دوره پانزدهم مجلس نیز، حتی عدم حضور مصدق در مجلس نتوانست مصدق را از تأثیرگذاری بر روند سیاسی مملکت و بویژه بر مبارزات نفتی بازدارد. در این دوره مصدق از طریق حسین مکی - که بعداً در لحظات بحرانی با پشت کردن به مصدق به نهضت ملی ایران خیانت کرد - یا اقلیت مجلس ارتباطاً لازم را برقرار کرد. پیام مصدق به مخالفان قرارداد الحاقی که توسط مکی در مجلس قرائت شد، روح تازه‌ای در کالبد اقلیت دمید، به نحوی که دولت ساعد با همه تلاشهای خود، نتوانست قرارداد الحاقی را از مجلس بگذراند.

۲- آغاز رویارویی:

پایان سال ۱۳۲۷ در تاریخ معاصر ایران از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. سوء قصد به شاه در ۱۵ بهمن این سال در دانشگاه تهران بهانه‌های لازم را برای آغاز برنامه‌هایی که می‌بایست زمینه‌های استقرار دیکتاتوری جدید را فراهم نماید، به دولت و به طور کلی به حاکمیت داد از عملیات تهاجمی دولت مانند غیرقانونی اعلام کردن حزب توده، تعطیلی تمدنی از جایزید بازداشت سران حزب توده و ... که در پی واقعه سوء قصد به شاه آغاز گردید، دو هدف دنبال می‌شد. یکی تشکیل مجلس مؤسسان به منظور افزایش اختیارات شاه و دیگری برگزاری انتخابات دوره شانزدهم قانونگذاری، به نحوی که مجلس جدید دارای ترکیبی همسو و مطیع باشد.

اختیار شرکت نفت انگلیس قرار داشت، از سوی دیگر، ضرورت مبارزه مصدق را در دو جبهه داخلی و خارجی اجتنابناپذیر می‌نمود. مبارزه‌ای که می‌بایست به تمام نقاط کشور تسری یابد، که ستانفانه به شک عدم گسترش وسایل ارتباطی - اعم از جمعی و نقلیه - مصدق نمی‌توانست این مهر را به نحو کامل و دلخواه عملی نماید. به طور مثال، اعتراض مردم تهران به دخالت دولت در انتخابات مجلس شانزدهم، منجر به ابطال انتخابات تهران گردید و با تحریک انتخابات پایتخت تقریباً تمام نامزدهای جبهه ملی از تهران حائز اکثریت شده و به مجلس راه یافتند. در صورتی که انتخابات در اکثر شهرستانها، مسیر دلخواه دولت را طی می‌کرد.

شناخ که به منصوبات مجلس مؤسسان قانع نبود، در صدد برآوردن از طریق اختیاری که مؤسسان اخیر به جلسه مشترک سنا و شورا داده بود، اختیارات بیشتری را به دست آورد. جبهه ملی در برابر این نیت شاه که اینک آشکار شده بود، به شدت واکنش نشان داد و مصدق طی نطقی در چهاردهم خرداد ۱۳۲۹ به عنوان نماینده تهران واژه‌های "بد" و "مفرض" را در مورد شاه به کار برد و ضمن اعتراض به دخالت دربار و ارتش در امور مملکت گفت: "قانون اساسی را باید طوری وضع نمود که اشخاص "بد" نتوانند نیز خلاف مصالح مملکت و در نفع خودشان از آن استفاده نمایند. استفاده از حق انحلال بدون قید و شرط، گذشته از اینکه مجلس و مملکت را دچار مشکلات می‌کند، برای نمایندگان مجلس هم متضمن ضررهای بسیار است - تهدید به انحلال حربه ظالمانه‌ای است که اشخاص "مفرض" می‌توانند به کار برند و نمایندگان را همیشه متزلزل کنند."^{۱۳} گفتنی است که در آن تاریخ، شایعه انحلال مجلس نیز بر سر زبانها بود.

شاه در مسافرتی که در زمستان ۱۳۲۸ به آمریکا انجام داد، نظر مساعد دولتمردان این کشور را برای نخست‌وزیری رزم‌آرا با برنامه آغاز اصلاحات از ویلا دریافت کرد. اگرچه شاه در ابتدا خواست نظرات غرب و به خصوص آمریکا آنها - که رقابتی نه چندان پنهان در سر نفت جنوب با انگلیسیها داشتند - را نادیده بگیرد و از طریق اکثریت مجلس علی منصور (منصور الملک) را به نخست‌وزیری رساند.

مجلس مؤسسان به رغم مخالفت‌های شدید اقلیت مجلس پانزدهم و مصدق در اردیبهشت ۱۳۲۸ گشایش یافته و اختیارات دلخواه شاه را به وی داد.

دخالت دولت در انتخابات مجلس شانزدهم که بیشتر به منظور حذف مخالفان قرارداد الحاقی و تیز جلوگیری از ورود آزادیخواهانی که مخالف تحکیم پایه‌های قدرت نامشروع شاه بودند انجام می‌گرفته در واقع رویارویی مصدق با شاه را علنی‌تر نمود. تحصن مخالفان دخالت دولت در انتخابات که به ابتکار مصدق در دربار انجام گرفت، در واقع اتمام حجت به خود شاه بود بی‌اعتنایی شاه به تحصن کنندگان، دست مصدق را برای تیل به اعناق ملی خود باز گذاشت. توله جبهه ملی ایران از بی‌من جریان تحصن در دربار، می‌توانست عزم راسخ مصدق و دیگر مبارزان را نه فقط برای تقاضای برای شدت بخشیدن به مبارزات آزادیخواهانه و ضد استعماری خود توضیح دهد.

هدف حاکم نمودن قانون اساسی و محروم ساختن شاه از ابزاری که می‌توانست وی را در جهت بسط اقتدار و حاکمیت نامشروع خود یاری دهد از یک طرف و تیز استیغای کامل حقوق ملت ایران از نفت و منابع آن که تا آن تاریخ قسمت اعظم این منابع به موجب موافقتنامه دارسی و قرارداد تکمیلی ۱۹۳۲ - که هنوز فاقد پشتوانه قانونی بودند - در

لیکن در نهایت اجباراً نخست وزیری رزمآرا را پذیرفت و فرمان رای نام او صادر کرد.

آگاهی‌هایی که شاه از اهداف و روحیه رزمآرا به دست آورده بود، به وی حق می‌داد که ضمن وحشت از نخست‌وزیری او، خود را در محاصره کامل نیروهای سیاسی گوناگونی بیند که می‌توانستند موقعیت او را از هر نظر به مخاطره بیاندازند. پشمیانی وسیع و همه جانبه ملت از مصدق و جبهه ملی، برخورداری حزب توده از تشکیلاتی قوی و نیز پشتیبانی علنی شورویها از این حزب، حمایت غرب از رزمآرا، تفکر نه چندان منفی شورویها نسبت به رزمآرا، عدم اعتماد به اکثریت مجلس که شاه خوب می‌دانست آنان را به ترحم روزی می‌خورند و در جهت ورزش باد حرکت می‌کنند، و بالاخره تردید در وفاداری ارتشی که به هر حال مدتها رزمآرا در رأس آن قرار داشته، همگی دلایلی بودند که می‌توانستند نگرانیهای شاه را نسبت به شرایط موجود توجیه نماید.

صرف نظر از فعال منصورالملک در دفاع از قرارداد الحاقی در مجلس، که شاه می‌خواست مسئولیت شکست و نیز نتایج ناشی از شکست دفاع از قرارداد را به گردن نخست‌وزیر یعنی که به طور قطع رزمآرا بود، بگذارد، شاه از هر مسئله‌ای که می‌توانست مصدق و یاران او را در برابر رزمآرا بیشتر به هجانانداورد استفاده کرد. رعایت نکردن اصولی مانند صدور فرمان نخست وزیری رزمآرا بدون اخذ رأی نمایان مجلس، معرفی قوری وزرا - بلافاصله پس از صدور فرمان نخست وزیری رزمآرا - که مذاکرات و مقدمه‌چینی‌های طولانی را بدون در جریان گذاشتن مجلس یا دست کم اقلیت مجلس برای تشکیل دولت رزمآرا اقامه می‌کرد، همه یا هدف وادار ساختن اقلیت به مخالفت بیشتر با رزمآرا صورت گرفت. شاه از حربه انحلال مجلس که اخیراً اختیار آن را از مجلس مؤسسان گرفته بود - نیز نخواست به عنوان حمایت از نخست وزیر منصوب خویش استفاده کند. هر چند که تهدید آن را کرده بود.

تحت چنین شرایطی، مبارزه مصلحتی و جبهه ملی در مجلس شانزدهم تا نپل به پیروزی اناسه یافت و برنامه اصلاحات از بالای رزمآرا که از طرف آمریکا دیکته شده بود، از جمله مباردی نبود که مبارزات مصدق را معطوف به خود نمود. مصدق این واقعیت را درک می‌کرد که اولاً سیاست غرب را در ایران جلوگیری از نفوذ کمونیسم - البته در راستای حذف هر گونه رقیبی برای غارت منابع ایران - تشکیل می‌دهد. به همین دلیل سیاست تحمیل شده به شاه را برای انجام اصلاحات از بالا که رزمآرا مأمور اجرای آن شده بود، حق السکوتی تلقی

می‌کرد که دولتمردان آمریکا در قبال پشتیبانی کردن گستاخانه آن به ملت ایران، به خیال خود رضایت آنان را برای غارتگریهای خود به دست می‌آوردند. قانیناً سیاست شاه را نیز ایجاد یک محیط بسته سیاسی می‌دانست که بر اساس آن بتوان هرگونه اختناق را برای تثبیت حکومت مطلقه خود و چپاول مملکت به وسیله عده معدودی به مردم تحمیل نماید. تلفیق دو سیاست مورد اشاره در بالا با یکدیگر، همان سیاست واحدی بود که هشت سال پس از سرنگونی مصدق، شاه با اعمال آن تحت نام انقلاب سفید، احقانه خود را قانع کرد که مردم ایران با برخورداری از مواهب اقتصادی و اجتماعی آن، به حقوق خود دست یافته و احتمال هرگونه قیام یا حرکت آنان برای رفع اختناق و نپل به حقوق و آزادیهای سیاسی منتفی می‌باشد. مصدق با تکیه بر دلایلی از این دست بود که به مخالفت با برنامه اصلاحات از بالای رزمآرا و دیکتاتوری وی پرداخت و گفت: «حکومت زور و فلفلی ممکن است یک شب و یا اینکه چند سال به مردم نانی بدهد ولی تا خود مردم نتوانند در امور اجتماعی دخالت کنند هیچوقت صاحب نان نمی‌شوند...» انتهای که می‌گویند اصلاحات بسته به روی کار آمدن این قبیل دولت‌هاست، سخت در اشتباهند. مردم از کسی که چند نفر سوزان، تحت امر دارد، ملاحظه‌ای ندارند و فقط احترام به شخصایی می‌گذارند که صورت توجه جامعه هستند و تنها دولتی می‌تواند اقتدار پیدا کند که به افکار عمومی و قانون تکیه کند...»^{۱۲}

۳- پایان کار:

مصدق در اردیبهشت ۱۳۳۰ با این تفکر که اگر تا به حال حضور او در مجلس برای حل سرفرازمانده معضل نفت و تصویب طرح ملی کردن صنعت نفت لازم بود، اینک وجود وی در رأس یک دولت ملی و متکی به حمایت مردم برای اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت ضرورتی اجتناب ناپذیر به نظر می‌رسد. به همین جهت وی در این تاریخ با بهره‌گیری از یک تعارف سیاسی، فرمان نخست‌وزیری را دریافت کرد. مصدق در دوره اول نخست وزیری، بیشتر وقت خود را صرف مذاکرات و چانه زدن‌ها یا دو دولت انگلیس و آمریکا نمود. در جبهه داخلی نیز مبارزه با حزب توده ایما و دستمیزی می‌یافت و شاه همانند دوره رزمآرا، سیاست ملار و انتظار را پیش گرفته بود. اگر چه حضور رزمآرا را از سرگردانده بود، البته نمایندگان طوفان دربار در مجلس به مناسبت حوادثی مانند تظاهرات خولین ۲۳ تیر ۱۳۳۰ که به مناسبت مسافرت اول هرمن به تهران از طرف حزب توده سازماندهی شده بود - و نیز تظاهرات تودهایها در ۱۴ آذر ۱۳۳۰ - حملات سختی به دولت

نموده و حتی جمال اسامی در یکی از جلسات مجلس، شخص نخست وزیر را سخت مورد اهانت قرار داد. لیکن مبارزات واقعی شاه با مصدق از دوره دوم نخست‌وزیری مصدق با افتتاح مجلس هفدهم آغاز گردید.

اینک با افتتاح مجلس هفدهم سیر حوادث و شتابی که بعد از ملی شدن نفت به خود گرفته بود، شکاف و اختلاف بین شاه و مصدق را از پرده بیرون انداخته بود و هر روز پر دامنه آن افشوده بود. ماجراهایی که به قیام خولین ۳۰ تیر ۱۳۳۱ - که از جمله تبعات آن بیرون رفتن قوام السلطنه از صحنه سیاسی ایران برای همیشه بود - و به توطئه نهم اسفند ۱۳۳۱ و در نهایت ماجراهای مرداد ۱۳۳۲ و در آخرین پرده به فاجعه ۲۸ مرداد و سقوط دولت ملی و سرنگوب آزادیها و پایان نویسن دور کت و آمدت دموکراسی در ایران منجر شد، بیش از آن مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته‌اند که نیاز به شرح و تفصیل دگرپاره داشته باشند. تنها با اشاره می‌توان یادآور شد که پاره‌ای از خصوصیات ذاتی شاه، همچون ترس عمیقی که همیشه از خارجیا داشته و تمایل او به حکومت فردی مستبدانه به تقلید از پلوش و نیز دخالت‌های امپریالیسم جهانی که تلاوم دموکراسی و حکومت ملی منافقان را با خطر جدی مواجه می‌ساخته، سرانجام تاریخ را در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نه به نفع ملت ما و نه به نفع فرهنگ آزادی و آزادگی که به سود بیگانگان و تاراجگران بین‌المللی رقم زد.

پیش‌نویسها

۱. رضاشاه برای نزدیک شدن به طبقه اشراف، دختر خود اشراف را وادار به ازدواج با پسر قوام شیرازی یکی از اشراف و نوادگان حاج ابراهیم خان کلاتیو ایران نمود.
۲. دکتر محمد مصدق، خاطرات و تالیفات مصدق، انتشارات علمی، ۱۳۴۵.
۳. مرحوم مستوفی‌الممالک برای شرکت در جلسه نهم آبان ۱۳۰۴ تردید داشت که مرحوم مصدق را وادار به شرکت در این جلسه نمود.
۴. حسین مکی، دکتر مصدق و قطعیهای تاریخی او، انتشارات جاویدان، ۱۳۴۴.
۵. حسین ملکی، همان.
۶. حسین ملکی، همان.
۷. دکتر مصدق این مطلب را در نطق خود در جلسه ۹ آبان ۱۳۳۴ بیان داشت.
۸. دکتر غلامحسین مصدق، در کنار پدرم مصدق، انتشارات رسا، ۱۳۶۹، ص ۵۰.
۹. دکتر غلامحسین مصدق، همان.
۱۰. دکتر غلامحسین مصدق، همان، ص ۶۰.
۱۱. فاصله بین پیروزی مشروطیت و استقرار دیکتاتوری پهلوی در ۱۳۰۴ به نام دوره اول دموکراسی معروف است.
۱۲. محمد علی سقری، قلم و سیاست، نامک، ۱۳۲۱، جلد ۱، ص ۱۳۴.
۱۳. غلامرضا نجایی، جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، ۱۳۴۶.
۱۴. غلامرضا نجایی، همان.

هجوم توطئه‌ها و دولت ملی

امیر طالبی

سرکوب کرده است. پس از عزیمت استوکس به تهران آنها به تائید موقت بست نشینی در مجلس به بهانه عدم امنیت متوسل شدند.^۳

در مجلس هفتم و با هدایتی بی‌ارن پیشین نهضت از مصدق و جنبه‌گیرهای شدید آنها بر ضد دولت، وضعت تغییر کرد و به تفریح مواقع جدی بر سر راه دولت به وجود آمد. در این باره مصدق در خاطرات خود می‌نویسد: «چون سیاست خارجی از مراجع بین‌المللی و توطئه داخلی نتیجه نگرفت زمینه سقوط دولت را به دست مجلس فراهم کرد. به این معنا که عده‌ای از نمایندگان مجلس حاضر شدند بر علیه دولت رأی بدهند و دولت را در خضیقه بگذارند که خود استعفا بدهد و اگر نفاذ استعفا کند و آن را به واسطه نداشتن رأی کافی ساقط نمایند.»^۴

تشنجات و درگیریهای خیابانی

یکی از شگردهای مؤثر و مهم امپریالیسم و عوامل داخلی آن برای متزلزل کردن پایه‌های حکومت مصدق، ایجاد تشنج و درگیریهای خیابانی بود. برای این منظور از همان ابتدای کار عوامل مزبور دست به کار شدند. «این ریزش که بنا به توصیه خانم لمبتون» در سفارت انگلیس مشغول به کار شد یکی از وظایف همین همین بود. وی به هنگام توضیح درباره نقش برادران رشیدیان می‌گوید: «... گذشته از نرووتشان آنها در دو مورد مهارت کافی داشتند. یکی اینکه به راحتی می‌توانستند در مجلس و بازار نقوذ کنند و دیگری که مهمتر است اینکه توانستند مردم کوچک و بازار را که در حقیقت مهره بسیار مهمی در سیاست ایران بودند تجهیز نمایند. تظاهرات خیابانی معمولاً جهت حوادث سیاسی را در ایران تعیین می‌کرد. ولی در سالهای اخیر با عنایت حزب توده و آیتالله کاشانی در سوق دادن این حوادث مخالف غرب نقش مؤثری ایفا کرده بود.»^۵

انتصاب «زئیر» به سمت وابسته مطبوعاتی سفارت انگلیس در خرداد ۱۳۳۰ یعنی کمی پیش از یک ماه پس از انتصاب مصدق به نخست‌وزیری به توصیه خانم لمبتون، به عقیده «راجر لوئیس» سرآغاز عملیات برضد مصدق بود. «زئیر» به نظر خانم لمبتون «مرد ایده‌آل» برای رهبری پنهانی طرفداران انگلیس در ایران بود.^۶

انگلیسیها از همان ابتدای کار برضد مصدق وارد عمل شدند و با توجه به نظر آنان در حدود کارکرد تظاهرات خیابانی، از این شیوه نیز سود جستند، ولی همان طور که خواهیم گفت، این شیوه تنها به برگزاری تظاهرات مسالمت‌آمیز برضد مصدق محدود نمی‌شد، چرا که برگزاری تظاهرات آن‌گاه به طور کامل نتیجه می‌داد که با خشونت همراه باشند. پیش از آنکه به این شیوه‌ها و نمونه‌های آن بپردازیم

مردم صورت می‌گرفت، جمعی از نمایندگان که به تبعیت از موکلان خود می‌بایست در صفوف مردم و حتی پیشاپیش آن قرار بگیرند اما به دلیل ماهیت ارتجاعی و وابسته به بیگانه خود بویژه در دوران دوم حکومت مصدق بیش از همه برای وی مانع ایجاد کردند. البته این موضوع شامل همه نمایندگان نمی‌شود. نمایندگان عضو جنبه ملی همچون نریمان، سنجایی، معظمی، رضوی، شایگان و... تا پایان یا مصدق و مردم همراهی کردند. مصدق در توصیف خود از مجلس آن را به دو گروه اصلی نمایندگان جنبه ملی و نمایندگان که سیاست خارجی یا انتخاب آنها مخالفتی نداشته است تقسیم کند و هر گروه را نیز به دو دسته تقسیم می‌کند. تنها یک گروه تا پایان در کنار نهضت و مردم باقی ماند تا زمانی که در میان گروه دوم یعنی نمایندگان جنبه ملی اختلاف فتنه‌ناز بود. گروه اول که از ابتدا با مصدق بود، امکان ایجاد مانع جدی بر سر راه مصدق نداشت و کارها به خوبی پیش می‌رفت. در این باره دکتر مصدق می‌نویسد: «تا زمانی که بین اعضای جنبه ملی اختلاف درنگرفته بود و علنی نشده بود، نمایندگان مجلس تحت تأثیر افکار حوزه‌های انتخابی خود قرار می‌گرفتند و کارها در مجلس به صلاح مملکت می‌گذشت.»^۷ تا آن زمان، تنها جنبه‌ها و ناسازهای امتثال جمال امامی و عماد تریبی بود که در مجلس تنازع مصدق می‌شد.

هدف این غوغاسالاری عوامل نشان‌دار انگلیس از صحنه خارج ساختن مصدق بود که او نیز به خوبی در مقابل آنها مقاومت می‌کرد. آنها همچنین سعی می‌کردند با عدم حضور در مجلس، امکان برگزاری جلسات رسمی را از بین بیاورند. آنها از این قبیل اقدامات ایثانی - که چندان مؤثر نبود - مرئوس انجام می‌دادند. در این باره فخرالدین عظیمی می‌نویسد: «گروه اقلیت (مجلس) مخالف به رهبری جمال امامی علاوه بر اینکه مانع از حصول خدتنصاب در مجلس می‌شدند از پانه‌های گوناگون برای حمله به مصدق استفاده می‌کردند و رفتارشان رفتاری متناقض آینه بود. از یک سو مصدق را سرزنش می‌کردند چرا پیشنهادهای انگلیسیها را قبول نکرده است و از سوی دیگر او را متهم می‌کردند که مجرمانه یا آنها تباہی کرده است. مدعی می‌شدند که او با حزب توده ائتلاف کرده است و معترض می‌شدند که آنها را

دوران حکومت ۲۸ ماهه دکتر مصدق را می‌توان دوران توطئه‌های گوناگون و رنگارنگ نامید. این توطئه‌ها یک هدف را دنبال می‌کردند: سقوط و سرنگونی مصدق. این هدف هم تنها به این دلیل که مصدق رهبری مبارزات ضد استعماری مردمش را بر عهده داشت و همیشه استعمار را شکسته بود و به خواسته‌های امپریالیسم کهنه و جدید تن نداده بود، به وقوع پیوست.

شناخت این توطئه‌ها چه به لحاظ شناخت ماهیت امپریالیسم، چه به لحاظ آشنایی با روشها و شیوه‌هایی که در مبارزه با آزادخواهان به کار گرفته می‌شود از اهمیت فوق‌العاده برخوردار است. هر یک جمع‌بندی کلی می‌توان این توطئه‌ها را به اشکال مختلف تقسیم کرد: توطئه‌های قانونی، ایجاد تشنجات و درگیریهای خیابانی، جنگ تبلیغاتی و روانی، اعتصابات، اقدامات نظامی، ترور و... نام‌گذاری کرد.

در آن دوران همه این توطئه‌ها بر ضد مصدق به اجرا درآمد و چون هیچ‌یک از موارد شش‌گانه اول به نتیجه نهایی نرسید و سرنگونی مصدق را به دنبال نداشت، استعمار در نهایت به کودتای نظامی متوسل شد تا وزیر خارجه و نخست‌وزیر انگلیس بتوانند با خیال راحت به بستر بروند.

بررسی این توطئه‌ها به تحقیقی وسیع و همه جانبه نیاز دارد. در پارامی موارد همچون تشنجات و درگیریهای خیابانی، ترور سربین افشار طوسس یا کودتای ۲۸ مرداد تحقیقات ارزشمندی تا کنون به عمل آمده است. ولی در سایر موارد بویژه جنگ تبلیغاتی و توطئه‌هایی که در مجلس طراحی می‌شد کمتر غور و بررسی شده است.

نقش سازمانهای جاسوسی انگلیس (MI6) و آمریکا (CIA) و عوامل داخلی آنها همچون برادران رشیدیان، زاهدی و... نقش عواملی همچون دکتر مظفر بقایی، شمس قنات آبادی و... که در ابتدا همراه نهضت بودند و سپس راه خود را منحرف کرده و به دشمنان نهضت پیوستند، از جمله عوامل بسیار مهمی است که در این بررسیها باید شناخته و مشخص شوند.

۱ - توطئه‌های قانونی: مقصود از توطئه‌های قانونی، تحریکات اقدامات و موامنه بود که از درون مجلس شورای ملی و مجلس سنا بر ضد دولت ملی و نهضت



لویسان و معروفه‌های تهران در جریان کودتای ۲۸ مرداد نمونه‌های مشهور و معروف این شیوه می‌باشد. ذکر شماری از عملکردها این گونه عوامل امپریالیسم در جریان واقعه نهم اسفند کویای این مطلب است: "... مصدق از دربار عازم خانه ۱۰۶ در خیابان کاخ شد. وقتی به نزدیکی سردر سنگی کاخ مرمز رسید فریادهایی از خارج کاخ به گوش رسید که عده‌ای بر ضد او شعار می‌دادند ... جماعت وقتی متوجه امر شدند به تعقیب اتوبیل او پرداختند اما مأموران پلیس جلو جماعت را گرفتند ... شاهپور حمیدرضا دخالت کرد و از پلیس خواست مانع حرکت جمعیت نشود پلیس تمکین کرد و اوپاش به خانه مصدق و پسر او احمد مصدق حمله‌ور شدند. خانه مصدق یک بروازه آهنین داشت ولی شعبان بی‌بی رخ رهبر اجامه و اوپاش با یک جیب ارتشی در حالی که یک سرهنگ دوم جوان ارتش در کنار او نشسته بود به در منزل کوبید و آن را شکست ... مصدق و فاطمی از راه پشت‌بام ... فرار کردند.^{۱۲}

نمونه دیگر به عنوان یکی از هزاران نمونه، واقعه ۱۴ آذر ۱۳۳۰ بود. با این تفاوت که این بار غارتگران ظاهراً به طرفداری از مصدق شعار می‌دادند. در روز ۱۴ آذر ۱۳۳۰، چاقوکنان وابسته به احزاب زحمتکشان، پان ایرانیست، سومکا و ... با شعار زنده‌باد مصدق، زنده باد جمعه ملی، مرگ بر حزب توده ایران در خیابانها به راه افتادند و هر آنچه بر سر راه خود دیدند نابود کردند و به آتش کشیدند. به نوشته روزنامه کیهان: "تظاهرکنندگان به خانه صلح هجوم بردند. بعد از آنکه کلیه وسایل و لوازم داخل خانه صلح ... را خود و بلااستفاده نمودند ...

مقتاری از روزنامه‌ها و اوراق را آتش زدند ... چاپخانه روزنامه به سوی آینده، محل جمعیت جوانان دمکرات و تئاتر سعدی نیز به همان ترتیب غارت و آتش زده شد. جمعیت آزادی ایران و جمعیت مستأجرین نیز به

نمونه بارز دخالت نیروهای انتظامی و نظامی را می‌توان در وقایع ۲۳ تیر ۱۳۳۰، ۱۷ آبان ۱۳۳۰، ۸ فروردین ۳۱، ۳۰ تیر ۳۱، ۴ آبان ۳۱ و ... مشاهده کرد. در هر یک از این درگیریها تعدادی از تظاهرکنندگان زخمی و مجروح شدند. چنانکه در واقعه ۲۳ تیر ۱۳۳۰، حداقل ۱۸ تن کشته و بیش از ۷۰ نفر زخمی شدند.^{۱۰} در ۳۰ تیر ۱۳۳۱ نیز که دامنه حادثه از تهران به سایر شهرها گشوده شد حداقل ۶۳ تن جان خود را بر اثر تیراندازی مأموران از دست دادند، و ۱۷۲ تن نیز مجروح شدند.^{۱۱} بعد از واقعه ۲۳ تیر به دستور دکتر مصدق سرلشکر بقالی رئیس شهرتانی منصوب شاه از کار برکنار شد. دکتر مصدق تلاش بسیار کرد تا سرلشکر بقالی را به محاکمه گشاید ولی دادگاه فرمایشی به دلیل فشار دربار وی را تبرئه کرد. بعد از واقعه ۳۰ تیر نیز به دستور مصدق، سرلشکر گرزب رئیس ستاد ارتش، سرلشکر علوی مقدم فرماندار نظامی تهران و سرلشکر کویال رئیس شهرتانی از کار برکنار شدند.

ولی هر مقام نظامی که از کار برکنار می‌شد، بلافاصله انگلیسیها در پی جانشین برای وی می‌آمدند و بدین وسیله خلاء موجود را با همکاری دربار پر می‌کردند. در صورتی که مقام نظامی مزبور حاضر به همکاری با آنها نمی‌شد - همچون افشار طوس - می‌باید جان پر سر وفاداری خود به مصدق بگذارد.

جماعتداری

شیوه دیگر که پاره‌ای اوقات همزمان با دخالت نظامیان در بعضی مواقع به طور مستقل به کار گرفته می‌شد، دخالت اوپاش و چاقوکنان برای حمله به تظاهرات، تجمعات و مراکز احزاب بود. حمله به تظاهرات نوچرخ‌مسواران صلحدوست در ۱۴ تیر ۱۳۳۰، حمله به مراکز احزاب در ۱۴ آذر ۱۳۳۰، حمله به خانه دکتر مصدق در جریان واقعه ۹ اسفند، حمله به دانشگاه در ۸ آبان ۳۰ و سرانجام به کارگیری

به عملکرد آمریکاییها اشاره می‌کنیم، البته هدف اول آمریکاییها در این زمینه، مقابله با نفوذ کمونیستها و به خصوص حزب توده بود. ولی هنجارچنانکه گازبروفسکی نیز اشاره کرده است عملیاتی از این دست بیشتر به تضعیف موقعیت جبهه ملی منجر گردید. وی می‌نویسد: "به رغم سیاست دولت ترومن مبنی بر پشتیبانی از دولت مصدق و مخالفت با تلاشهای بولشویستی برای سرنگونی مصدق، برنامه "بمان" به گونه‌ای به کار رفت که پایگاه مردمی جبهه ملی را متزلزل کرد."^۷

گازبروفسکی طرح "سیا" در ایران در مورد ایجاد تشکلات خیابانی را چنین تشریح می‌کند: "همین که در اوایل دهه ۱۹۵۰ حزب توده بار دیگر سر برآورد عملیات "بمان" نیز دست به اقدام سیاسی پنهانی زد. اقدامهای سیاسی آن به صورت درگیری مسلحانه مستقیم با همدستان شوروی - نمایان شد. حمله به همدستان شوروی، اساساً شامل استخدام ولگردهای کوچک و خیابان برای برهم زدن گروههای ملی‌گرای حزب توده و دادن پول به گروههای ضد کمونیستی از جمله حزب پان ایرانیست و حزب سومکا می‌شد که معمولاً با گروههای تودهای در خیابانهای تهران به زد و خورد می‌پرداختند. عملیات سیا شامل رخنه عاملان تحریک در تظاهرات حزب توده نیز می‌شد تا سبب تحریک به اقدامهای ناپسند شوند. دادن پول به رهبران مذهبی برای نگوشتن حزب توده به عنوان سازمان خدائلامی و ترتیب دادن حمله به مساجد و افراد مورد توجه اجتماع به نام حزب توده نیز از این جمله بود."^۸

نتیجه این اقدامات که به منظور مقابله با حزب توده انجام می‌شد تضعیف ثبات و امنیت کشور و تزلزل حکومت مصدق بود. گازبروفسکی در همین مورد با تکیه بر مصاحبه با یکی از افسران سیا می‌نویسد: "ظاهراً یک عملیات سیاه دیگر شامل ترتیب دادن چند انفجار در مسجدهای تهران و سوزش حزب توده بوده است. انگلیسیها هم عملیات مشابهی را از راه برادران لشکری که بنا به گفته یک افسر سیا، عاملان انگلیسی در حزب توده بودند به اجرا درآوردند."^۹

جستارچه توضیح داده شد، انگلیسیها و آمریکاییها از یک سو به پاره‌ای تظاهرات اقدام می‌کردند و از سوی دیگر سعی در به خنوت کشاندن این تظاهرات یا حمله به تجمعات و مراکز احزاب می‌نمودند. عوامل امپریالیستی برای به آسوب کشاندن تظاهرات و ایجاد هرج و مرج به دوگونه اقدام می‌کردند. شیوه اول از طریق دخالت نیروهای انتظامی و نظامی و شیوه دوم به کارگیری نیروهای چاقوکنش و جماعتداری درگیری و بلوا بود.

در نمونه فوق تنها گوشه کوچکی از آن گوشه اقدامات بود. نگاهش به روزنامه‌های آن دوران نشان خواهد داد که چگونه این ارادتل و اوپاش در تهران و شهرستانها به طور منظم و سازمان یافته و به دفعات به چنین اقداماتی دست می‌زدند.

گروههایی که در وقایع مزبور نیروهای خود را به خیابانها می‌آوردند و به غارت و چپاول می‌یوناختند به دو دسته تقسیم می‌شدند. یک دسته حزب سومکا، حزب زحمتکش بقایای و اوپاشانی مانند شعبان جعفری - که از "سبأ" و اینتلجنت سرویس - پول دریافت می‌کردند - بودند و دسته دیگر عمده بی‌اجر و مزد طلحه بودند که نادانسته و سرفقا بر اثر تعصب یا تحریف غلط از شرایط با آنها همکاری می‌کردند. به هر حال نتیجه امر و حاصل کار هر دو یکی بود. تروور: یکی دیگر از شیوه‌هایی که برای سرنگونی

پس از آن در باختر امروز و سایر روزنامه‌ها نقل شد ولی نه تنها هیچ‌گاه فداییان اسلام آن را تکذیب نکردند، بلکه علاوه بر آن مرحوم نواب صفوی در سوم شهریور ۳۲، یعنی ۶ روز پس از کودتای ۲۸ مرداد در یک مصاحبه مطبوعاتی گفته: "هر کس عملاً یا احکام خدا مخالفت کند اطاعت او حرام بوده و مخالفتش واجب است. من به همین دلیل می‌دانم دولت مصدق پشتت مخالف بود و او در تمام حکومتش از تروور من و برادرانم در گوشه خانه‌اش مستحضر بود." در همان زمان روزنامه‌ها به نقش انگلیس در این قضیه اشاره کردند. از جمله روزنامه سیاست جهانی که به جای روزنامه اصناف منتشر می‌شد با اشاره به رخنه و نفوذ آپرهیمی صرافان از عوامل سدخیابالدین طباطبایی و شاهرخ از عوامل شناخته شده و معروف انگلیس به داخل مصدق فداییان اسلام، به نقش انگلیس اشاره کرد و توطئه را

شست نمود. چه خوب است که محرکین این بیجه نادان معلوم شود، آنها را به جزا اعمالشان برسانند. بدیهی است که این بدبخت سلاح را از کجا آورده و کس به دست او داده... خداوند به جزای‌شان پیرساند. ۱۶

تروور سوم، تروور سرسرب افشارطوس رئیس شهرانی دکتر مصدق بود که در ۳۱ فروردین ۱۳۳۱ به وقوع پیوست. ربوون و قتل افشار طوس مقدمه کودتا بر ضد مصدق بود و چنانچه دیدیم افغان افسری بسان افشارطوس برای مصدق و ملت ایران تا چه حدگران تمام شد. دکتر بقایی، حسین خطیبی، سرسربهایی بازنشسته مزینی، پاینتو، مرتضی زاهدی و سرگرد بلوچ قزایی در این اقدام شتملی دخالت داشتند که بجز دکتر بقایی که از مصونیت پارلمانی برخوردار بود دیگران دستگیر شدند. سرلشکر زاهدی نیز در همین رابطه مورد تعقیب قرار گرفت ولی وی به مجلس شورای ملی پناهنده شد و مورد حمایت آیتالله کاشانی که در آن موقع رئیس مجلس بود قرار گرفت و بدین وسیله از دستگیری نجات یافت. تمامی بازداشت‌شدگان تا زمان کودتا در بازداشت باقی ماندند. دکتر بقایی نیز در ۲۶ مرداد دستگیر و زندانی شد ولی همه آنان پس از کودتا به رجم اعتراف - بجز بقایی - به شرکت در ربوون افشارطوس تبرئه و آزاد شدند. بر دخالته دربار و اربابانش در ربوون و قتل افشار طوس باشند.

اقدامات نظامی: توطئه دیگر بر ضد نهضت ملی و شخص مصدق اقدامات نظامی بود. در ابتدای جنبش، دولت انگلستان به منظور وادار کردن مردم و مصدق به عقب نشینی اقدام به لشکرکشی نظامی به سواحل جنوبی ایران نمود. در مرداد ماه دولت انگلستان تعداد کشتیهای جنگی خود را در آبادان به ۹ فروند افزایش داد. درباره عملیات نظامی بر ضد ایران "بوده‌هاوس" که از جمله طراحان عملیات کودتا بر ضد مصدق بود می‌نویسد: "هربرت موریسون /وزیر خارجه انگلیس/ مانند سلف خود ارست بوین یک ماجراجو و به جای تأیید فعالیتهای جاسوسی و خرابکاری زینت آماده بود که برای بازس گرفتن حقوق و دارایی شرکت نفت و پالایشگاه جدید و بزرگ آبادان، نیروی نظامی به کار گیرد. یک تاروگان جنگی آماده شده بود که در تابستان ۱۹۵۱ (۱۳۳۰) آبادان را در دهانه شمالغرب /اروتروود/ اشغال کند. یکی از افسران زبردست من فرمانده قوای خرسشیر را با داند رشوه راضی کرده بود که در آن هنگام تنها مختصر مقاومتی نشان دهد تا عملیات اشغال آبادان با مشکلی روبرو نشود... ۱۷" ولی به رغم همه تمهیدات و برنامه‌ریزیها دولت کارگری انگلستان در آخرین لحظات با این برنامه مخالفت کرد. آنان برای



دکتر مصدق در دهانه نظامی

مصدق و شکست نهضت ملی مردم ایران از نسوی دشمنان به کار گرفته شد. تروور رهبران و افراد مؤثر نهضت بود. در دوران مزبور سه برنامه تروور طراحی شد. از آن سه، یکی طرح تروور دکتر مصدق بود که پیش از اجرا فاش شد و به مرحله عمل نرسید. تروور دوم، تروور دکتر سید حسین قاضی بود که به مجروح شدن وی منجر شد و طرح سوم، تروور سرسرب افشار طوس رئیس شهرداری مصدق بود که با موفقیت به اجرا درآمد.

در طرح اول، هدف دکتر مصدق بود ۱۵ روز پس از نخست‌وزیری، دکتر مصدق در مجلس این طرح را افشا کرد. مصدق در ۲۲ اردیبهشت ۱۳۳۰ در مجلس اعلام داشت که به دلیل عدم استیث جانی، محل اقتات خود را به مجلس منتقل کرده است. مصدق در آن جلسه چنین عنوان کرد که قوتز بوده است فداییان اسلام وی را هدف قرار دهند. این ادعای مصدق، روز

محصول اقدامات آنان معرفی نمود. ۱۵

تروور دیگر، تروور ناموفق دکتر قاضی در ۲۷ بهمن ۱۳۳۰ بر سر مزار محمد مسعود بود. محمد مهدی عیدقنایی عضو پانزده ساله فداییان اسلام عامل این تروور بود. تروور قاضی تا به آن اندازه غیرمنطقی، اشتباه و مخالف منافع مردم و کشور بود که حتی در میان فداییان اسلام نیز مخالفتیهای را برانگیخت. خلیل طهماسبی از تروور زندان بیامی در مخالفت با این عمل فرستاد. بنا به گفته پاره‌ای از آگاهان، مرحوم نواب صفوی نیز در جریان این تروور قرار نگرفته بود. آقای شیخ فلانحسین تبریزی پدر شارب که خود از علما بود پس از این اقدام، نامه‌ای برای شهید دکتر قاضی ارسال کرد. در آن نامه وی ضمن اظهار تأسف از این واقعه نوشته بود: "بنده هم از محمد مهدی و هم از کردار ناشایست او بیزارم... به هر تقدیر امر بر شما مصلحت است این شست تمغو و آن

علم اجزای آن طرح دلایل زیادی داشته ولی مهمتر از همه آنان مطمئن پشتیبانی گسترده مردم از نهضت ملی و شخص دکتر مصدق بود.

بخش این طرح، یک حرکت نظامی دیگر نیز برضد دکتر مصدق از سوی عوامل امپریالیسم به مرحله اجرا درآمد. در دوم اسفند ۱۳۳۱ ابوالقاسم بختیاری در منطقه چهارمحال و بختیاری سر به شورش برداشت. شوق او در این حرکت سرلشکر زاهدی بود که حمایت مالی و پشتیبانی وی را بر میبده داشت. به نوشته گازپوروسکی زاهدی به بختیاری قول ایجاد منطقه آزاد در جنوب ایران را داده بود.^{۱۸} مصدق شورش ابوالقاسم خان بختیاری را با تکیه بر نیروی ارتش و حمایت ایل قشلاقی در فروردین سال ۳۲ سرکوب کرد. و آتش این قشته نیز خاموش شد.

جنگ تبلیغاتی و روانی (خطر بی‌دینی): حربه جنگ تبلیغاتی از جمله دیگر حربه‌های مخالفان مصدق بود. اعتقاد مصدق به آزادی و بسویزه آزادی مطبوعات سبب شده بود تا در دوران وی نشریه‌های بسیاری اعم از روزنامه‌ها، هفته‌نامه‌ها و... در سراسر کشور منتشر شود بخشی از این مطبوعات در خدمت نهضت قرار داشتند. ولی بخش مهمتری از آنان در خدمت منافع امپریالیستها بودند. مطبوعات وابسته به حزب توده نیز اسیر دکماتیسم حزبی خود بوده و تا پیش از قیام سام تیر وقتی پس از آن به منابه توپخانه‌ای مدام در حال شلیک، مصدق را نشانه می‌رفتند. تبلیغ بر روی وابستگی مصدق به شوروی و بسزرگنمایی خطر کمونیسم از سوی مطبوعات جیره‌خوار امپریالیسم، ادعای عامل غروب و بسویزه آمریکایی بودن مصدق از سوی مطبوعات حزب توده، تشدید تضاد مصدق و هوادارانش و همچنین تاکید بر در خطر بودن اسلام از جمله موارد عمده‌ای بود که دشمنان ایران در آن مقطع در بوقهای خود می‌دمیدند. اینها همه صرفاً به این دلیل صورت می‌گرفت تا مصدق را از تنها تکیه‌گاه خود یعنی مردم جدا سازند.

در همان اوایل کار برنامه مبارزه تبلیغاتی از سوی «کمیتون» جهت تغییر فضای که برضد عوامل انگلستان در ایران ایجاد شده بود، به مقامات سفارت ارایه شد. برتود مأمور انگلیسی در گزارش خود که در خرداد ۱۳۳۰ برای وزارت خارجه انگلیس ارسال کرده است، در این باره می‌نویسد: «کمیتون عقیده داشت که امکان دارد مواضع مصدق را با وسایل پنهانی تخریب کنیم. یکی از این وسایل این است که به آن دسته از ایرانیانی که می‌توانند خائن قلعداد شوند... قوت قلب بدهیم... میس کمیتون احساس می‌کند بدون مبارزه‌ای بر اساس خطوط فوق‌الذکر امکان

نفاذ محیط مساعدی را برای تغییر رژیم در تهران به وجود آورد»^{۱۹}

در همین زمینه گازپوروسکی می‌نویسد: افسران سیا کوشیدند که با به کارگیری تبلیغات علیه کاملاً غایبانه بوده و مصدق را به عنوان فردی فاسد و غیراخلاقی قلعداد می‌کردند که می‌خواهد از کاشانی بهره‌کنشی و سوءاستفاده کند، کاشانی و پیروانش را در جبهه ملی جدا کنند.^{۲۰}

درباره ایجاد جو تبلیغاتی و جنگ روانی، تبلیغات مطبوعات حزب توده نیز دست کسی از اقدامات عوامل انگلیس و آمریکا نداشت. توده‌ای‌ها علاوه بر اینکه مبارزات مصدق برضد انگلیس را عوامل فریبی قلعداد می‌کردند و با ایجاد درگیری‌های خیابانی که به ذمعات در آن سالها به وقوع می‌پیوست، مصدق را

بود درباره دولت مصدق نوشت: «دست دولت تا مرفق فر خون مقتولین خادنه بهارستان فرو رفته است»^{۲۱} یا چنان سخن بقایی و حزب زحمتکشان! مصدق، مطبوعات آنان همچون شاهد نیز به صف مطبوعات مخالف مصدق پیوستند و در جوسازی برضد مصدق شرکت کردند.

درباره این گروه از نشریات سرهنگ نجاتی چنین می‌نویسد: «مطبوعات وابسته به جناح مخالف و درباره که در آن موقع به روزنامه‌های نفی شهرت داشتند عبارت بودند از: مجله آسیا و روزنامه‌های آتش، مهر ملت، آشبار شرق، طلوع صدای مردم، داد شلای، نبود ملت و عقاب شرق»^{۲۲}

اعتصابات: ایجاد اعتصابات در کارخانه‌ها و محیطهای کارگری و غیره را نیز یاد در زمره اقدامات



شماره بیست و سه روزنامه هشتاد و سه

ضم‌مصدق و چوبهایی قرار داد که لای جرح دولت گذاشته می‌شود. گروههای هوادار تبار و انگلیس در این زمینه در مقایسه با توده‌ای‌ها اسکان استفاده کمتری داشتند. دلیل این امر عدم نفوذ آنان در چنین محیطهایی بود. در همین مورد مسئول بخش کارگری سفارت آمریکا طی گزارشی چنین می‌نویسد: «یکی از دلایل استواری اروپا» دولت مصدق با کارگران ایران، اشتیاق آنان برای اجابت درخواست وی بود که دست به اعتصاب زنند. ولی در مقابل حزب توده از نفوذ خود در محیطهای کارگری به نحو گسترده استفاده نمود و اعتصابات متعددی را در دوران حکومت مصدق به راه انداخت که از مهمترین آنها اعتصاب کارگران راه‌آهن در ۱۱ مهر ۱۳۳۱، اعتصاب کارگران کارخانجات دخانیات در اردیبهشت

عامل آن خونریزیها و درگیریها معرفی می‌کردند. از جمله پس از واقعه ۲۲ تیر ۱۳۳۰ روزنامه رسناخیز خلق چنین نوشت: «دکتر مصدق با کشتار ۳۳ تیر می‌خواست نوکری و اطاعت خود را نسبت به امپریالیسم آمریکا اثبات نماید و نشان دهد که او داوطلبانه حاضر است ملت را کشتار نماید تا مورد پشتیبانی توهم قرار گیرد»^{۲۳} همین روزنامه دولت مصدق این چنین معرفی کرده: «دولت خدمشروطه، ضلارادی، ضد دموکراسی و ضدملت»^{۲۴}

اطلاق این عناوین از سوی ارگان حزب توده به دولت و شخص مصدق با عناوین که روزنامه‌های وابسته به دربار و انگلیس مصدق را با آن می‌خواندند کاملاً همخوانی داشت. پس از واقعه ۲۲ تیر، روزنامه طلوع که از جمله این روزنامه‌های وابسته به طیف راست

۱۳۳۲ و اعتصاب کارگران کوره‌پزخانه‌ها در تیرماه ۳۲ بود.

در شرایط آن روز، که نولت از درآمد نفت محروم و با مشکلات عدیده اقتصادی روبرو بود، این اعتصابات ضربه محکمی بر پیکر دولت محسوب می‌شد و به هیچ وجه قابل توجه نبود. نوازالدین گیلانی که در زمره رهبران حزب محسوب می‌شد سالها پس از سقوط مصدق در مقاله‌ای تحت عنوان «منازعات حزب توده ایران و جبهه ملی» به اشتباه بودن آن اقدامات اشاره کرده و می‌نویسد: «مواظقت حزب ما را با اعتصاب بعضی از کارخانه‌های دولتی برای اشتغال مزد در موفقی که وضع مالی دولت بر اثر قطع عایدات نفت و فشار اقتصادی امپریالیستها فوق العاده دشوار بود و ماهیانه می‌بایست چند میلیون تومان برای کارگران صنعت نفت بفرستد به هیچ وجه نمی‌توان صحیح و به موقع دانست.»

گودنای کودتای نظامی آخرین حربه و توسطه امپریالیسم و عوامل داخلی آن بر ضد نهضت ملی ایران و شخص دکتر مصدق بود. این حربه که زمینه‌های آن پیش از آن از طرف دیگر فراهم شده بود، سرانجام ضربه نهایی را بر ملت ایران فرود آورد.

با توجه به اینکه در این خصوص بسیار سخن گفته شده است، بررسی و توضیح در مورد این حربه کشف امپریالیستها و عوامل داخلی آن را به فرصت دیگر موکول می‌کنیم، فقط به نقل سخنان کرمیت روزولت مأمور سیا و عامل گودنای ۲۸ مرداد پس از سونگونی مصدق اکتفا می‌کنیم. روزولت در جلسه‌ای خطاب به محضر شاه گفت: «آپران به هیچ وجه به من و ما آمریکا بپنا و انگلیسیها که مرا فرستادند هیچ نوع بدفکاری ندارند. تشکر مختصر را قبول داریم ولی هیچ نوع بدهی و یا تمهیدی وجود ندارد آنچه ما انجام دادیم در جهت منافع کلی ما بود و نتیجه آن آفاش ما می‌باشد.»

پی‌نوشتها

۱. دکتر محمد مصدق، خاطرات و تأملات، به کوشش ایرج افشار، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۶۵، ص ۲۲۷-۲۴۴.

۲. پیشین، ص ۳۴۸.

۳. نوازالدین عطیمی، بحران دموکراسی در ایران، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، بیژن نوری، تهران، البرز، ۱۳۳۴، ص ۳۶۰-۳۵۱.

۴. دکتر محمد مصدق، خاطرات و تأملات، ص ۲۵۴.

۵. مصدق و دیوایی امپریالیسم بریتانیا، ویلیام راجر لوپس مصدق، نفت، تاسیواتیسم ایرانی، جیمز بیل و ویلیام راجر لوپس، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی و کاوه بیاض، تهران، نشر نو، ۱۳۶۸، ص ۳۷۳.

۶. پیشین.

۷. سیاست خارجی آمریکا و شاه، مارک گازیورسکی، ترجمه جمشید زنگنه، تهران، رسا، ۱۳۷۱، ص ۱۷۱.

۸. پیشین، ص ۱۷۰-۱۶۹.

۹. همان، ص ۱۷۰.

۱۰. تشنگان و درگیریهای خیابانی و توتنها در دوران حکومت دکتر محمد مصدق، محمد ترکمان، تهران، رسا، ۱۳۵۹، ص ۱۴۳.

۱۱. قیام ملی، می‌آیم تیر به ریایت استاد و مشاور، محمد ترکمان، تهران، دهخدا، ۱۳۶۱، ص ۴۶۵-۴۶۶.

۱۲. مصدق و نبرد قدرت، هماچون کاپوزیان، ترجمه احمد ندیر شهبان، رسا، ۱۳۷۱، ص ۳۳۳-۳۳۴.

۱۳. روزنامه کیهان ۱۳ آذر ۱۳۳۰.

۱۴. تشنگان و درگیریهای خیابانی، ص ۹۹.

۱۵. سیاست جهان، مورخ ۲۸ تیر ۱۳۳۰، به نقل از تشنگان و درگیریهای خیابانی، ص ۱۰۳-۱۰۴.

۱۶. به یاد شهید دکتر صدحین لاطینی، محمد ترکمان، ص ۲۷.

۱۷. عملیات چکمه، سی ام، ۱۵۰هفتم، ترجمه فرحناز شکوری، تهران، نشر نو، ۱۳۶۷، ص ۲۳-۲۴.

۱۸. گازپورسکی، همان، ص ۱۷۶.

۱۹. ویلیام راجر لوپس، همان، ص ۴۷۳.

۲۰. گازپورسکی، همان، ص ۱۷۱.

۲۱. منتخب ظل به جای بسوی آینده شماره ۱، مورخ ۳۰/۳/۲۸ به نقل از گذشت چراغ راه آینده است، ص ۵۴.

۲۲. پیشین.

۲۳. روزنامه طلوع، مورخ ۳۰ تیر ۱۳۳۰، به نقل از تشنگان، ص ۱۲۸.

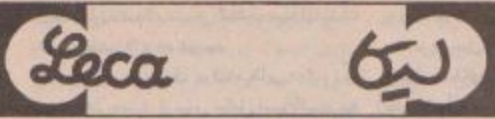
۲۴. چشم ملی شدن صنعت نفت ایران و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، غلامرضا نجاشی، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۹، ص ۲۵۰.

25. U.S. Government Annual Labor Report on Iran 1952-19 January 1953.

به نقل از اتحادیه‌های کارگری و خودکامگی در ایران، حسینیا لاهوری، ترجمه ضیاء صدیقی، تهران، نشر نو، ۱۳۶۹، ص ۳۴۲.

۲۶. نظری از تریون به نقش حزب توده ایران، بابک امیر خسروی، موسسه تحقیقاتی و انتشاراتی دیدگاه، ۱۳۷۵، ص ۳۴۴.

۲۷. کودتا در کودتا، کمیته روزولت، ترجمه علی اسلامی، تهران، چاپخش، بی‌تا، ص ۲۱۲.



تنها تولیدکننده دانه رس منبسط شده در ایران
Light Expanded Clay Aggregate
مطابق با استانداردهای اروپایی DIN و CEB

- ۱- برای ساختمان شما که به کیفیت مصالح می‌اندیشید، ویژگی‌های زیر را پیشنهاد می‌کنیم
- ۲- **سبک:** برای کاهش هزینه حمل / کاهش نیروی مؤثر بر توله
- ۳- **عایق آتش:** برای ایمنی بیشتر
- ۴- **عایق صوت:** برای آسایش بیشتر
- ۵- **بادوام:** برای افزایش عمر مفید ساختمان
- ۶- **پایداری شیمیایی:** برای حفاظت توله‌ها و قیرگونی
- ۷- **مقاومت:** برای ساخت بتون سبک سازه‌ای
- ۸- **کارا:** برای اجرای سریع و انواع عملیات فیزیکی و مکانیکی
- ۹- **ارزان:** برای جمع‌ویزگی هادر یک محصول

محصولی منحصر به فرد

با خواصی منحصر به فرد

دانه و بلوک لیکا با کاربردهای گسترده و متنوع در:

- ۱- ساختمان، معماری، راه‌سازی، سازه‌های صنعتی، ابنیه ژئوتکنیکی، محوطه‌سازی، کشاورزی و محیط زیست.
- ۲- مصرف لیکا توجیه علمی و اقتصادی دارد.

نشانی: قیابان دکتو بهشتی، بعد از چهارراه پاشا، شماره ۱۶۹، تلفن: ۵۰۳۰۰۸۷، نمابر: ۸۷۱۴۱۷۱

درباره وقایع دوران دولت دکتر مصدق و از جمله عمل سقوط آن اثر نسوی خوانندگان علاقه‌مند، مقالات مختلفی به دست ما رسیده است که در زیر یکی از این مقالات را که سعی کرده است پس مستندات تاریخی استوار باشد، ملاحظه می‌کنید.

درباره علل اصلی سقوط دولت دکتر محمد مصدق تحلیلها و نظرات گوناگونی ارائه گشته ولی در میان این مجموع علل آنچه بیش از همه جلب نظر می‌نماید نقش گروه‌های داخلی است که زمینه را برای سرنگونی آسان دولت ملی فراهم ساخت چرا که با بررسی استاد و وقایع پی می‌بریم که نه عوامل خارجی - در آن حدی که مطرح می‌کنند - و نه مشکلات اقتصادی تا حدی بوده‌اند که باعث سقوط دولت مصدق گردند. خرابی اوضاع اقتصادی کشور تنها معلول درآمد نفت نبود. دولت‌های ایران طی سالهای پس از جنگ جهانی دوم همواره با دشواریهای مالی و اقتصادی دست به گریبان بودند. در حقیقت دولت مصدق به رغم همه دشواریهای دول و چهارماد عمر خویش نتوانسته پدید با

دارد. شاه به عنوان مخالف دولت مصدق هیچ انتقادی را بر ضد خویش نمی‌توانست تحمل کند و حاضر نبود کسی نظراتش را در داخل کشور بر وی تحمیل نماید. محمدرضا از هر کسی که قهرتس در نظر وی در حال افزودن بود تنفر و وحشت داشت چنانکه در جریان قتل زهرا را می‌گویند شاه نفس راحتی کشید که از دست چنین فرد منتقدی نجات یافته است. شاید بتوان در جمعیندی گفت چند عامل باعث تنفر محمدرضا پهلوی از دکتر محمد مصدق بود:

- ۱ - محمدرضا از سوی انگلیسها به شدت تحت فشار قرار داشت و شاید این امر باعث شد اعتقاد بیشتری به کودتا در او پیدا شود. روزولت تأکید دارد که یکی از عوامل مهم موفقیت در اجرای طرح آجاکسی همکاری شاه است و خاطرنشان می‌سازد که اتحاد و همبستگی میان شاه و انگلستان و آمریکا ضامن موفقیت در عملیات آینده است.^۳
- ۲ - از نظر روان‌شناسی فردی به محبوبیت روزافزون دکتر محمد مصدق حسادت می‌ورزید.^۴
- ۳ - شاه وجود مصدق را موجب بی‌ارزستی خود و عدم

علل سقوط دولت دکتر مصدق

تهماسب طالبی

کارایی خویش در حکم یک پادشاه همه‌کاره می‌دانست به خصوص اگر این مطلب مقام وزارت جنگ را هم اضافه نماییم که از دست محمدرضا خارج و به دست مصدق افتاده بود می‌توان به عمق ضدیت شاه یا وی پی برد. محمدرضا در کتاب پاسخ به تاریخ خویش می‌گوید: «مصدق با در دست گرفتن مقام وزارت جنگ قصد داشت قهرت و اختیارات مرا در فرماندهی کل نیروهای مسلح خنثی کند»^۵ علاوه بر این موارد دخالت مستفان دربار و حامیان خارج از دربار نیز که در کنار محمدرضا پهلوی قرار داشتند نقش مؤثری در سقوط دولت مصدق داشت. فعالترین و بانفوذترین آنان مادر شاه و خواهر دولتی او اشرف پهلوی بودند که هر یک برای خویش دویار کوچکی بدید آورده بودند. بویژه اشرف شبکه‌های گسترده از افراد بانفوذ تشکیل داده بود که به «دار و دسته» اشرف معروف بودند. از آغاز زمامداری مصدق این دویز قلمالنه یا او مبارزه می‌کردند. مصدق و سایر رهبران نهضت ملی بارها از طریق واسطه‌هایی تلاش کردند تا کاری نمایند

تدابیری همچون صرفه‌جویی در هزینه‌های داخلی، بخش اوراق قرضه، توسعه صنایع داخلی، رونق بخشیدن به تجارت خارجی و افزایش صادرات در برابر بحران مالی ایستادگی نمایند. در این نوشتار سعی بر آن است تا عوامل داخلی مؤثر در سقوط دولت دکتر مصدق مورد بررسی قرار گیرند:

۱ - فریاد و حامیان آن: اولین گروه فشار داخلی بر ضد دولت محمد مصدق، دویار و حامیان داخلی آن بودند. محمدرضا پهلوی همچون پدرش رضاخان از مخالفتان سرسخت دکتر محمد مصدق بود. شاه جدید که خود را وارث تخت و تاج پدر می‌دانست و با فریبکاریهای فروغی و چراغ سبز انگلستان نتوانسته بود بر اریکه سلطنت تکیه زند، نمی‌توانست یا به یاد آوردن استبداد و بیکه تازی پدرش خود را فردی ضعیفتر از پدر تلقی کند و حتی برای بزرگ نمای خویش موافقی هم اقدامات پدر را زیر سؤال می‌برد تا خویش را مهمتر از او بداند، اینک با دولتی سر و کار پیدا کرده بود که از او می‌خواست دقیقاً به قانون اساسی پایبند باشد و اصول مشروطیت را محترم

شاه جلو فعالیت‌های سیاسی آنان را بگیرد اما موفق نشده بودند. ^۶ و به رغم اقدامات سخت گیر مصدق بر ضد دربار و وادار نمودن اشرف به خارج شدن از ایران با این ازین دست از توطئه برداشتن و در پاریس مشغول خیانت به نهضت مقدس مردم بود و هم او بود که در نزدیکیهای کودتای ۲۸ مرداد به تهران آمد و پیام «سیا» را به برادرش تحویل داد.^۷ در کنار عناصر داخلی دربار به عوامل دیگر که در خارج از دربار بودند هم باید اشاره‌ای نمود. برادران رشیدیان عامل مستقیم سیا و MI-6 (سازمان جاسوسی انگلیس) محسوب می‌شدند و واسطه خرج بولهای این دو سازمان در میان طرفداران دولت مصدق به شمار می‌آمدند.^۸ آنان در کنار دربار بر بیکره دولت مصدق ضربه وارد می‌نمودند. اسدالله سیف‌الله و قدرت‌الله رشیدیان که گرمیت روزولت و کارگزاران ۲۸ مرداد و سن‌اموود هوس رهبر تیم جاسوسی MI-6 به دفعات از آنان به اسم - برادران بوسکو یادگردد. در بسیاری از توطئه‌های ضدملی مشارکت با مناخله داشته‌اند.^۹ برادران رشیدیان از سالها پیش از کودتای ۲۸ مرداد در خدمت دشمن بودند و نان خیانت و جاسوسی می‌خوردند. پدرشان حبیب‌الله رشیدیان نیز از هنگام به قدرت رسیدن رضاخان به همکاری با انگلیسها شهرت داشته است.^{۱۰}

۲ - ایستادگی کاشانی و حامیانش: کاشانی که به عنوان بزرگترین همراه و همگام دکتر مصدق بود در اواخر کار دست از همراهی وی برکشید و عملاً به صف مخالفان دولت درآمد. در یک جمعیندی کوتاه شاید بتوان گفت که علل جدایی کاشانی از مصدق این مسائل بوده است:

- ۱ - به نظر کاشانی عزل و نصب‌هایی که توسط دکتر مصدق انجام می‌پذیرفت درست و بجانه بود؛ بر ضد منافع کشور بوده است و از سوی دیگر در این عزل و نصب‌ها می‌بایست به نظرات وی (ایستادگی کاشانی) هم توجه گردد.
- ۲ - کاشانی و مصدق مدت‌ها در صحنه سیاست ایران یا هم همکاری داشته‌اند و اوج این همکاری در جریان ملی شدن صنعت نفت بود. بدین جهت کاشانی متوقع بود در تصمیمات و مسائل به نظر او توجه شود. مصدق به نیرو و طرفداران کاشانی در مبارزه با دشواریها نیازمند بود و کاشانی نیز در ازای حمایت از مصدق خواهان امتیازاتی بود و خویش را حداقل همسطح نخست‌وزیر به عنوان مهم‌ترین شخصیت سیاسی می‌دانست و انتظار داشت در تصمیم‌گیریهای مهم سیاسی نظارت و مداخله داشته باشد اما این موضوع مورد قبول مصدق نبود و او مداخله و اعمال نفوذ افراد غیرمستول را در امور

مملکت قویا نمی پذیرفت. ۱۱ از سوی دیگر دستور نخست‌وزیر به ادارات و نهادهای دولتی مبنی بر ترتیب اثرنمادن به توصیه‌های کاشانی و فرزندان و اطرافیان از مواردی بود که کاشانی در مقام و موقف رئیس مجلس هم نمی‌توانست آن را تحمل کند. ۱۲

۳ - عامل دیگری که در اواخر کار بر شدت و خامت روابط کاشانی با مصدق افزود و او را جز گروه‌های اصلی فشار در سقوط دولت مصدق گرداند عدم کسب رای برای ریاست مجلس بود که پس از شکست در این انتخاب که آرام و قانونی هم برگزار شده بود آیت‌الله کاشانی اعلامیه شدید‌اللحنی بر ضد دکتر مصدق صادر کرد و پس از آن مصدق را قهری جان‌طلب، عوام‌فریب و ناپاک معرفی نمود.

۴ - اسناد و منابع تاریخی و موارد مستندی از همسویی کاشانی و نیز پنهانی با دربار و فشار بر دولت قانونی مصدق وجود دارد. از نمونه‌های بارز آن می‌توان به توطئه نهم اسفند سال ۱۳۳۱ اشاره کرد که برای سقوط دولت مصدق و احتمالاً قتل او برپا گشته بود که با هماهنگی عوامل متعدد به اجرا درآمد. کاشانی از اختلاف بین مصدق و شاه در اسفندماه ۱۳۳۱ به شدت خشنود بود و حتی در موردی «شهر داشت» چنانچه مصدق شاه را مورد حمله قرار دهد، شاه مورد پشتیبانی قاطع مجلس قرار خواهد گرفت. عقیده کاشانی در مورد لزوم رژیم سلطنتی در مصاحبه با خبرنگار روزنامه نیویورک تایمز در ۸ فروردین ۱۳۳۲ کاملاً حاکی از حمایت او از دربار در برابر مصدق بود: «عقیده من آن است که ایران مسالمان دراز حاجت به سلطنت دارد و فی‌الحقیقه وجود شاه یک جهت جامعی برای جمع‌آوری کلیه طبقات مردم به دور این مرکز ثابت است.» ۱۳

۵ - اختلاف‌های شخصی کاشانی با مصدق که او را از دولت ملی ناخشنود می‌ساخت. در این باره می‌توان به وادعه عدم انتخاب دو پسر آیت‌الله کاشانی به اساسی سرد برای انتخابات مجلس هفدهم اشاره نمود.

۶ - از سائل دیگری که کاشانی را به یکی از گروه‌های فشار بر ضد مصدق تبدیل کرده، نادان‌مصلوبیت به آیت‌الله پروچردی بود که براساس آن دولت تصویب‌نامه‌ای به امضا رسانید که در آن اهانت به آیت‌الله پروچردی جرم قابل تعقیب شناخته می‌شد. در نظر نگرفتن هیچ‌گونه مصوبیت خاص برای آیت‌الله کاشانی از دیگر مواردی بود که باعث رنجش و ناراحتی او گردید. ۱۴

۷ - کنار آمدن آیت‌الله کاشانی با مخالفان مصدق همچون بقایی و مکی و به ویژه زاهدی که به او پناه



دکتر مصدق در ملاقات با زاهدی

بیمناک شد و احتمالاً از کاشانی خواستند در مقام ریاست مجلس کاری ننمایند. ۱۵ در مجموع نشانه‌های موجود میان آیت‌الله کاشانی و دکتر مصدق آنچنان فزونی گرفت که حتی کاشانی را بر آن داشت تا با کمک‌های خارجی هم که شده برکناری مصدق را از رأس دولت فراهم آورد. گازیروسکی می‌گوید: «۳۸ مرداد دو تن از مأموران سیا با ارسن ملاقات کردند و مبلغ ۱۰ هزار دلار در اختیار او گذاشتند.» ۱۶ به آیت‌الله کاشانی بدهد که با آن افراد زیادی را بر ضد مصدق بسیج کند. خود مصدق در توصیف این امر به نقل از روزنامه لوموند فرانسه مورخ ۱۷ سپتامبر ۱۹۵۳ می‌گوید: طبق چک شماره ۷۰۳۳۵۲ به اعضای ادوارد ونالی مبلغ ۳۲ میلیون و ۶۰۰ هزار ریال از بانک ملی گرفته شده و این پول در میان علمای ضد مصدق و طرفداران آنها تقسیم شده است. ۱۷ و در جای دیگری در ارتباط با حمله به خانه‌اش پس از کودتای ۲۸ مرداد دکتر مصدق به نقل از روزنامه ایسروواتور می‌گوید: «این عمل [حمله] به خانه] به واسطه ۳۰۰ و لگند که در کودلهای شهر تهران جمع‌آوری شده بودند صورت گرفت و به هر یک ۵۰۰ فرانک دادند که هر قدر می‌خواستند غارت نمایند.» ۱۸

۳ - گروه‌های فشار: برخی از یاران و دوستان وی در سرنگونی دولت ملی مصدق نقش داشتند که بنا به علائق شخصی و منفعت فردی در مقابل وی موضعگیری نمودند. ایشان معمولاً در داخل مجلس

داد و او را از جنگال قانون رهانید از دیگر اقدامات فشار آیت‌الله کاشانی بر ضد مصدق است. آیت‌الله کاشانی ضمن تماشای نزدیک خود با نظامیان برای سرنگونی نخست‌وزیر با زاهدی همکاری می‌کرد و این همکاری از رفتاری که کاشانی هنگام تحمض اختیار کردن زاهدی در مجلس با او نمود معلوم می‌شود. افزون بر آن کاشانی با توجه به نگرانی شدید دولت از فعالیتهای توطئه‌گرانه زاهدی می‌بایست به خوبی از پیامدهای حمایتش از زاهدی آگاه بوده باشد. ۱۹ آیت‌الله کاشانی بنا به اظهار روزنامه باخترا امروز ۱۴ اردیبهشت ۱۳۳۲ در روزنامه زاهدی برای حضور در مجلس جهت تحمض نوشت: «بازرسی مجلس از سر لشکر زاهدی پذیرایی شود» در اجرای این دستور وی را به عمارت سنای سابق بردند و اتاق هیئت رئیسه ستا را در اختیار وی قرار دادند و آیت‌الله کاشانی و شماری از نمایندگان از زاهدی در همان روز بازدید به عمل آوردند. گازیروسکی حمایت آیت‌الله کاشانی از زاهدی را این‌گونه بیان می‌دارد که «ظاهر آکا کاشانی حاضر شد از زاهدی حمایت کند و در عوض اختیاراتی در تعیین وزیران کابینه بعد از کودتا داشته باشد.» ۲۰ در ماجرای تحریک کاشانی بر ضد مصدق برخی از علمای قم هم کم و بیش دخیل بودند که اوج این امر در ماجرای ۹ اسفند بر ضد مصدق است. افرادی چون پنهانی و فیض و نوری و دیگران از امکان برجسته شدن بساط سلطنت



نقش عمدای در جهت فراهم ساختن مستندات سقوط دولت مصدق بر عهده داشتند. نقش عمده ایشان در درون مجلس به اغتشاش کشیدن جلسات و طرح مسائل بی‌اهمیت بوده است. در اواخر دولت مصدق گروه‌های فشار موجود در مجلس با بهانه‌های واهی از جمله با به استیضاح کشاندن وزرا و توهین و تهمت به آنان و حتی شخص رئیس دولت و زیر سؤال بردن برنامه‌های آن عملاً در راستای سرنگونی دولت مصدق گام برداشتند. افرادی چون مظفر بقایی [که یکی از عاملان اصلی قتل سرتیپ افشارطوس بود] و مکی در قیال نقشی که به زعم خود در زمینه به قدرت رسیدن مصدق ایفا کرده بودند انتظارات و توقعاتی فراتر از دیگر سران جبهه ملی داشتند. ایشان بی‌آنکه طرح سازندگی در زمینه اداره مملکت در آن شرایط دشوار ارائه دهند تنها به ایرادگیری و انتقاد و مخالفت می‌پرداختند تا جایی که با هر حرکتی که می‌توانست موازنه نیروهای سیاسی را به سود مصدق تغییر دهد متقابل می‌کردند پس از ۳۰ تیر مظفر بقایی و آنگاه ابوالحسن حائری زاده انتقادات خود را بدون در نظر گرفتن وضعیت کشور از دولت آغاز نمودند و کم‌کم انتقادات خود را از انتقاد به توهین و تهمت کشانیدند و مرز میان انتقاد و توهین را فراموش کردند. از دیگر افراد مخالف در مجلس شمس قنات‌آبادی و نادعلی کریمی، زهری، حمیدیه، صفائی فرامرزی بودند که اکثر آن در منزل آیت‌الله کاشانی برضد دولت و شخص نخست‌وزیر فعالیت می‌کردند. در میان افراد مذکور افرادی چون حسین مکی از روی مطامع شخصی و خودبینی با مصدق مخالفت می‌کردند. مکی خود را قهرمان ملی شدن نفت و شأن خود را بالاتر از همه می‌دانست. وی پس از آنکه جزه اعضای هیئت اعزامی به شورای امنیت سازمان ملل انتخاب نشد از مصدق فاصله گرفت و با سازگاری را آغاز کرد. ولی با این بهانه نمی‌توانست از مصدق به طور علنی انتقاد کند چون امکان داشت با نگاهش را از دست

بدهد لذا مترصد فرصتی بود تا در موقع لازم نیش را بر پیکره دولت مصدق وارد آورد. لوج مخالفتهای گروه‌های فشار در مجلس برضد دولت مصدق را در مجلس قانونگذاری هدفم می‌توان دید. از اوایل اسفند ۱۳۳۱ مجلس ۱۷، ضوابط و معیارهای پارلمانی را از دست داد و با تحریک گروه‌های فشار به نهاد ضد دولت تبدیل شد و جلسات آن به صحنه تحریک و تهدید برضد دولتی درآمد که درگیر دشوارترین مبارزات ضد استعماری بود. مصدق یکی از علل عمده انحلال مجلس ۱۷ را وجود همین گروه‌های فشار حامی دربار می‌داند؛ نه جای اینکه چنین دولتی از حمایت اعلیحضرت برخوردار شود و مورد تقویت مجلس واقع گردد تا بتواند قرار داد شرق‌مندانتهای یا حریف منعقد کند قبلاً مورد مخالفت عمدای از نمایندگان مجلس قرار گرفت و چیزی نمانده بود که با دسیسه و تزویر برخی از آنها ساقط شود که چون مردم خیرخواه و روشنفکر دریافتند ضرر مجلس بیش از نفعش شده به وسیله همه‌پرسی به انحلال آن رأی دادند و دولت را از یک خطر حتمی نجات دادند.^{۴۰} مخالفان دولت با برانگیختن جنجال و ایجاد بی‌نظمی و یا ترک بی‌موقع آن عملاً فعالیت دولت را ساقط نموده بودند. مخالفان مصدق در مجلس کمی بعد از ۳۰ تیر عملاً فعالیت‌های خود را برضد دولت شروع نمودند. بنا به اظهار گازبوروسکی، یکی از فرستادگان کاشانی و چند تن از رهبران جبهه ملی از جمله مکی، بقایی، ابوالحسن حائری‌زاده نزد زاهدی رفتند و ناراضی‌های خویش را نسبت به مصدق اعلام نمودند.^{۴۱} تشریفات خجالت‌آمیزی می‌نظم‌هایی دیگر که گاه‌گاه به اسم تظاهرات خیابانی برگزار می‌شد و در نتیجه آن دولت زیر سؤال می‌رفت گروه مخالف دولت در مجلس در برگزاری آن نقش عمده‌ای عهده‌دار بود و این تظاهرات و یا میتینگ‌ها با حمایت و هدایت آنان انجام می‌گرفت. در آثوب ۹ اسفند می‌توان به این مطلب واقف شد. زمانی که خبر قریب‌الوقوع سفر شاه به خارج از کشور مطرح گشت تظاهرات ضد مصدق در جلو کاخ و حمله لوبانش به خانه نخست‌وزیر نمی‌توانسته خودجوش باشد. تیرا در خاطرات خود در این مورد می‌گوید: «مردم به نفع ما تظاهرات می‌کردند آنها طرفداران کاشانی و بهیچانی بودند و قصد داشتند در دقائق آخر منابع عزیزت ما از ایران بشوند».^{۴۲}

۴- کانون افسران بازنشسته: کانون افسران بازنشسته را می‌توان یکی دیگر از عوامل فشار برضد دولت دکتر محمد مصدق دانست. کانون افسران بازنشسته که سرلشکر زاهدی عهده‌دار مسئولیت آن پس از عزل از سمت دولتی خویش شد

یکی از مراکز توطئه برضد دولت ملی - شمار می‌آمد این افسران و نظامیان را معمولاً افرادی تشکیل داده بودند که خیانت آنان به حکومت ثابت شده بود و یا اینکه دچار فساد یا بی‌کفایتی واضح بودند.^{۴۳} مسلماً وجود چنین کسانی برای دولت نمی‌توانست چندان خوشایند باشد این افراد که اسامی آنان تا حدودی مشخص گردیده است^{۴۴} در قبل از کودتای ۲۸ مرداد و نیز در حین انجام کودتای مذکور به نحوی در توطئه و خیانت برضد دولت شرکت و همکاری نمودند. زاهدی و همدستان او به همراه افرادی چون ابوالقاسم بختیار و افسرانی چون حجازی، نسوری، گیلان‌شاه و سرهنگ بختیار (تهور) از یک سال قبل از کودتای ۲۸ مرداد گروه فشار مخفی خویش را برای سرنگونی حکومت ملی مهیا نموده بودند که در کنار ایشان عمدای هم از فرماندهان واحدهای نظامی وجود داشتند که مخفیانه برضد دولت کار می‌کردند.^{۴۵} گازبوروسکی معتقد است که با کساری ارتش باعث وحشت شدید دولتمردان انگلیس گشت و آنان را وادار نمود که از طریق دیگر در ارتش نفوذ کرده و آن را تحت نفوذ خویش درآورند.^{۴۶} بر این اساس دولت انگلیس سعی نموده که مخالفان دیگر دولت مصدق را در کنار ناراضیان ارتش جمع نموده و با سازماندهی آن در یک مسیر و هدف مشترک آنان را برضد دولت مصدق تحریک و اغوا نماید. کانون افسران بازنشسته که پایگاه توطئه برضد مصدق بود، محلی شلوغ و پر جنب و جوش به شمار می‌رفت. چنانکه روزولت در جریان ملاقات خویش با سران کودتا در کانون افسران باشگاه فوق را شلوغ و پر سروصدا توصیف نموده است.^{۴۷} باشگاه افسران بازنشسته در جهت تخریب چهره حکومت مصدق به هر نوع اعمالی دست می‌یازید هر چند قالب فعالیت‌های ایشان پنهان و مخفی صورت می‌گرفت ولی در ریودن و قتل سرتیپ افشارطوس نقش توطئه‌آمیز آنان به خوبی هویدا گشت، چه ایشان در صدد بودند با کشتن افشارطوس افسری قوی همچو او را از حمایت دولت مصدق محروم سازند و روحیه نیروهای مسلح را تضعیف سازند و از سوی دیگر دولت مصدق را در اداره کشور ناتوان جلوه دهند.^{۴۸}

به هر جهت تگرانی و ترس که دکتر محمد مصدق از ناراضیان ارتش داشت عاملی در سقوط او گشت. مصدق در این مورد می‌گوید: تگرانی من فقط از این جهت بود افسرانی که در نتیجه کسر بودجه و مقصضیات آثاری بازنشسته و ناراضی شده بودند به دادن وعده برای ورود به کار و افسران شاغل را به وعده ترفیع رتبه و مقام همراه سازند و به دست آنها دولت را ساقط نمایند.^{۴۹} بدین ترتیب زاهدی

که کانون افشاران بازنستنه را تشکیل داده بود نوانست توجه انگلیسی‌ها و آمریکاییها را جلب کند و از اواخر سال ۱۳۳۰ عملاً حرکت‌های ضدمصطفی خویش را سازماندهی نماید. پایان این مطلب را با اظهارنظر «سام فال» رابرت شرقی سفارت بریتانیا در مورد زاهدی خانمه می‌دهیم: «در این کشور که مردانش ضعیف‌اند زاهدی بانسب قوی است، سخت ضدکمونیست است. در زمان جنگ به دست انگلیسیها اسیر شده و آلت دست انگلیسیها شناخته نمی‌شود روابط او با رهبران جبهه ملی از جمله کاشانی نوساته است شاید قادر باشد بر روی حمایت بخشی از رُش حساب کند.»^{۳۰} زاهدی که در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نقش کلیدی داشت پس از انجام مأموریتی که مهمترین آن تصویب قرارداد کنسرسیوم بود در فروردین ۱۳۳۴ کنار گذاشته شد و به عنوان نماینده ایران در بخش اروپایی سازمان ملل به سوئیس رفت. وی به مدت ۶ سال در آن مقام تشریفاتی باقی ماند و در سال ۱۳۴۰ در ژنو با بدنامی مُرد.

۵- حزب توده: یکی دیگر از اهرم‌های فشار بر ضد حکومت مصطفی حزب توده است. درباره نقش این حزب در تاریخ سیاسی کشورمان کتابهای مختلف و پژوهش‌های فراوانی انجام گرفته است. شاید بتوان راه‌های فشار حزب توده بر ضد دولت محمد مصطفی را این‌گونه تفسیرپندی نمود:

الف- فشار تبلیغاتی: این نوع مبارزه را معمولاً حزب توده در طی زمامداری مصطفی به کار برد. سران و رهبران یا وابستگان این حزب در فرصتهای مقتضی دولت مصطفی را دولتی طرفدار حامی غرب قلمداد می‌نمودند این در حالی بود که حکومت دکتر مصطفی در مقایسه با دیگر حکومت‌های تاریخ ایران برای دموکراتیک تر نمودن قوانین و توجه و ملاحظه بیشتر دولت به مردم و قانونی تر کردن حاکمیت دولت تلاشی به مراتب بیشتر مینمود و از این فضای ایجاد شده هم حزب توده در عوض استفاده مشروع و قانونی شروع به انجام توطئه بر ضد دولت مصطفی نمود.^{۳۱} عده‌ای هم معتقدند که دولت آمریکا با برنامه تبلیغاتی ضدکمونیستی خویش در روزنامه‌های قابل نفوذ خود در ایران سعی نمود خطر کمونیسم و حزب توده را به رخ مردم ایران بکشد تا بیشتر و بهتر راه نفوذ و دخالت در امور ایران را به دست آورد که قطعاً این مطالب را توده‌ای‌ها توهین به خویش قلمداد می‌نمودند و شک و ظن بیشتری نسبت به اینکه مصطفی وابسته به غرب باشد را در ذهن خویش می‌پروراندند.^{۳۲} واقعیت آن است که رهبران حزب توده به شکل شرم‌آوری از شوروی تمایق و مناظره می‌گفتند و اطاعت کورکورانه و

دنیالغروی محض از سیاست آن دولت را تبلیغ می‌نمودند و هر نوع توهینی به شوروی را در حکم توهین به خویش قلمداد می‌نمودند. رهبران حزب توده تا پایان سال ۱۳۳۱ هیچ گونه تغییری در نظرات خویش ندادند. در نظر آنان هنوز دولت ارتجاعی دکتر محمد مصطفی تسهیلات تازه‌ای در راه امپریالیست‌های آمریکایی فراهم می‌آورد.

پ- فشار اقتصادی: معمولاً در طرح‌ها و اصولی که از طرف دولت دکتر مصطفی ارائه گشت توده‌ای‌ها چندان تمایلی نشان نمی‌دادند. آنان دولت مصطفی را هماهنگ با آرمانها و اندیشه‌های خویش نمی‌دانستند یا نمی‌خواستند ببانند. به عنوان نمونه این حزب از خرید اوراق قرضه ملی خودداری کرد و روزنامه به سوی آینده از طرفداران این حزب نوشت: نقشه استقرای ۲۰۰ میلیون تومان از راه فروش اوراق قرضه ملی به هیچ وجه برای رفع بحران مالی خزانه طرح نشده بلکه اقدامی عوام‌فریبانه و صرفاً به منظور فقیر نشان دادن موجودی خزانه بوده است تا به این وسیله دریافت وام از آمریکا و قبول پیشنهادات اسارت‌آور آن را لازم و ضروری بشناسند و از این راه بر تانک‌های خود در جهت نفع امپریالیسم آمریکا پرده بکشند.^{۳۳} این حزب علاوه بر آن در مواقعی به جای سکوت و بی‌طرفی کارگران را تشویق به اعتصاب و دست از کار کشیدن می‌کرد تا بدین وسیله بتواند اقتصاد بیمار ایران را در زمان حیات دولت دکتر محمد مصطفی بیمارتر نماید.

ج- فشارهای خیابانی: همان‌گونه که گفتیم حزب توده ایران که از بنو زمامداری مصطفی او را به عنوان عامل امپریالیسم آمریکا کوئیده و برای سقوط دولت وی آنچه در چشته داشت کوششیده بود، طبعاً نمی‌توانست از زمامداری مصطفی حمایت نماید. حزب توده از دیرباز بر ضد دولت مصطفی عمل می‌نمود و با پیرایه و اغتشاشات کارگری و خیابانی موجبات اختلال در نظم و قانون را فراهم می‌ساخت و نظریات رهبران حزب درباره ماهیت دولت مصطفی تغییر نکرده بود. دکتر رضا رانمش، احسان طبری، محمود بقراطی، احمد قاسمی و غلامحسین فروتن در مصاحبه با روزنامه انگلیسی «دیلی ورکر» مدعی شدند که دولت مصطفی در میان مردم ایران پایگاهی ندارد و نماینده بخش دیگری از طبقه حاکم ایران می‌باشد.^{۳۴} بنا به اظهار گازیوروسکی «طی ماه‌های ژوئن و ژوئیه ۱۹۵۲ (خرداد و تیر ۱۳۳۲) موقعیت دکتر محمد مصطفی بیش از پیش متزلزل شده بود. میان هواداران و مخالفان مصطفی و توده‌ای‌ها تقریباً همه روزه تظاهرات و برخوردهایی روی می‌داد که این امر باعث ضعف دولت مصطفی می‌گشت و او را از مسائل اصلی پرت می‌نمود. نمونه دیگر از این

تظاهرات و آشوبها را می‌توان در تظاهرات ۱۵ فروردین در شیراز و غارت اناربه اصل ۴ ذکر کرد که تظاهرات و زدوخوردهایی مشابه آن نیز در تهران میان توده‌ای‌ها و مأموران انتظامی در ۱۸ مرداد ۱۳۳۲ رخ داد.^{۳۵} احسان طبری در کتو راهه می‌نویسد: «وقایع فاجعه‌آمیز دیگر در این دوران حوادث ماجراجویانه ۲۳ تیر ۱۳۳۰ به دست رهبری حزب توده و حوادث ماجراجویانه ۱۴ آذر ۱۳۳۱ به دست رهبری سازمان جوانان است. که منجر به دهها نفر مقتول و زخمی و تشدید روابط بین حزب توده و دولت مصطفی شد. پیش از این دو جادله فاجعه‌انگیز و بعد از آن موج عتاق گسسته دهنام به دولت مصطفی از طرف روزنامه‌های وابسته به حزب توده و بویژه به سوی آینده انجام گرفت و تمام این روش افراطی و مضر سواتجام به تسلیم در مقابل حادثه ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به اتخاذ سیاست پیروی از دستور دکتر مصطفی و هدم هر گونه مقاومت در قبال کودتای شاه - زاهدی منجر شد.»^{۳۶} در حوادث و آشوبهای ماه اسفند ۱۳۳۱ هم توده‌ای‌ها نقش فعالی بر عهده داشتند هر چند این اقدام آنان چندان با موفقیت همراه نبود چرا که عده‌ای از آنان توسط دولت بازداشت گشتند. در اواخر حکومت دولت مصطفی کار توده‌ای‌ها تا به آنجا کشید که مأموران آمریکا از شهرت مخالفت آنان با دکتر مصطفی استفاده کرده و گروه ساخنگی به این اسم تشکیل دادند تا اوضاع را به نفع کودتای آمریکایی مساعد نمایند. در روز ۲۶ مرداد ماه کنن و «سبلی» [دو مأمور سیا] دستجات متعددی را به اسم توده اجبر کردند و مبلغ ۵۰ هزار دلار دستمزد به آنان پرداختند. این جمعیت توده‌ای قلابی وظیفه داشتند با ایجاد بیم و هراس از خطر به قدرت رسیدن توده‌ای‌ها موفقیت زاهدی را تقویت کنند. اعضای واقعی حزب توده هم ندانسته به صف اینها پیوستند و راهبیمایی عظیمی توأم با خشونت بر ضد دولت مصطفی پدید آوردند.^{۳۷} پس از پیروزی کودتای ۲۸ مرداد، باز حوادث مهمی در سیاست کشور رخ داد که حاکی از نهایت آشفتگی سیاست رهبری حزب توده و ساده‌لوحی «چهره‌آینه» بود که در واقع به سیاست‌های انگلیس و آمریکا و دربار پهلوی خدمت نمود.

پی‌نوشتها

۱. مستحق سالهای مبارزه و مقاومت، تألیف سرهنگ غلامرضا نجفی، ج ۲، ص ۸۸۷
۲. شکست شاهانه، ژولین ماریون، ترجمه عباس مخبر، ص ۸۱ و ۸۲
۳. مصدق سالهای مبارزه و مقاومت، ج ۲، ص ۸
۴. در کنار پدوم مصدق، خاطرات غلامحسین مصدق، ص ۱۶۲، و نیز شکست شاهانه بخش عظمت‌طلبی پهلوی.

۵. پاسخ به تاریخ، محمدرضا پهلوی، ترجمه دکتر حسین ابوترابیان، ص ۱۴۲.
۶. مصدق و مبارزه برای قدرت در ایران، دکتر محمدعلی همایون کانیان، ترجمه قهرانه طاهری، ص ۲۲۱.
۷. مصدق سالهای مبارزه و مقاومت، ج ۱، ص ۶۱۰.
۸. کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، مارک-ج. کارویوسکی، ترجمه علانرضا نجفی، ص ۲۶.
۹. جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، علانرضا نجفی، ص ۲۵۶.
۱۰. همان منبع، ص ۲۶۰.
۱۱. مصدق سالهای مبارزه و مقاومت، ج ۱، ص ۲۵۲.
۱۲. مصدق، نفت، ناسیونالیسم ایرانی، ص ۱۵۵، نیز مصدق سالهای مبارزه و مقاومت، ج ۱، ص ۲۵۶.
۱۳. مصدق سالهای مبارزه و مقاومت، ج ۱، ص ۵۳۸.
۱۴. همان منبع، ص ۲۵۷.
۱۵. مصدق، نفت، ناسیونالیسم ایرانی، ص ۱۸۹.
۱۶. کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، ص ۲۲.
۱۷. مصدق، نفت، ناسیونالیسم ایرانی، ص ۱۸۸.
۱۸. دکتر محمد مصدق در دادگاه تجدیدنظر نظامی، ص ۲۷۸.
۱۹. همان منبع، ص ۲۶۹.
۲۰. دکتر محمد مصدق در دادگاه تجدیدنظر نظامی، ص ۳۴۹.
۲۱. کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، ص ۲۲، نیز مصدق، نفت، ناسیونالیسم ایرانی، ص ۹۲.
۲۲. مصدق سالهای مبارزه و مقاومت، ج ۱، صص ۵۲۰ و ۵۲۲.
۲۳. مصدق، نفت، ناسیونالیسم، ص ۱۴۲.
۲۴. مصدق سالهای مبارزه و مقاومت، ج ۱، ص ۱۲. در این کتاب اساسی تعدادی از این اسیران قید شده است.
۲۵. کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، ص ۴۰.
۲۶. همان منبع، ص ۲۷.
۲۷. کودتا در کودتا، گرمیتا ریولوتا، ص ۲۱۰.
۲۸. دکتر محمد مصدق در دادگاه تجدیدنظر نظامی، ص ۴۹۳.
۲۹. همان منبع، ص ۳۵۰.
۳۰. مصدق سالهای مبارزه و مقاومت، ج ۱، ص ۱۷.
۳۱. مصدق، نفت، ناسیونالیسم، ص ۱۶۱.
۳۲. کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، ص ۲۷.
۳۳. گذشته چراغ راه آینده است، تألیف گروه جهانی، ص ۶۰۲.
۳۴. با مصدق و دکتر فاطمی، ناصر نسیمی، ص ۱۳۴.
۳۵. دپلی ورکر، ۲ مارس ۱۹۵۳، مصدق سالهای مبارزه و مقاومت، ج ۱، ص ۵۹۶.
۳۶. کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، ص ۳۳.
۳۷. گزیده خاطراتی از تاریخ حزب توده، احسان طبری، ص ۱۶۱.
۳۸. کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، ص ۲۶.

آن مرد، آن اداسی 'هایل'

با یاد شهدای سیام تیرماه

در روزگار قطعی
در سالهای آتش
در پایتخت خون
باران ...

هجوم سبزی

باران، امید جنگل
باران، صدای جنگل و آبادی ست.

ای قتل‌های بی اندیشه
ای بوته‌های تیرسین بعثت
ای شاخه‌های سرخ شهادت
اینک که موشها به جویدن
و داسها به درو کردن
اندیشه کرده‌اند

باید به انهدام عطش برخاست
باید برای ریزش باران،
قیام کرد

باور نمی‌کنم

باور نمی‌کنم ...

این سروهای معصوم

این لاله‌های منگولم

آیا چه کرده‌اند

— که این سان —

باید جوان بپیرند؟ ...

من بارش حقیقی باران را

در خوابهای کودکی‌م

دیدم

وقتی هنوز میانسال

تیرس و فرار نمی‌موخت

وقتی که ذهن ساده‌ی میدان را

تندیسهای سنگی 'قابیل'

ویران نکرده بود

و آن مرد

— اداسی 'هایل'

در اینهای حادثه می‌راند

و پهن نشسته بد شب را

مرداد سوم تن را

شلیک وار یورش می‌برد

دیدم،

دیدم ...

چگونه باران

با خشکی و عطش

با درد و دود و داغ

با آه و اهک و سیمان

با آهن و بتون

با نکت و قضاحت و تفرین

جهاد کرد

و نیز دیدم

چگونه باران

در لحظه‌های واقعه

در سالهای پیش

— غمگین و موجوار —

در خوابهای سرخ نشسته

و فوج، فوج برادرها

وقتی که صبح زود

در آن روز واقعه

با ققمقه،

و تیر و کمان

از خانه‌ی پدری رفتند

دیگر به خانه بازنگشتند

و عصر،

— آن عصر لغت —

حتا کسی نبود که در شهر

بر قامت برهنه‌ی آنان

نماز بگذارد

من دیده‌ام صداقت و ایمان را

در بارش شبانه‌ی باران

و کور نسوم، کور

حرفی اگر دروغ بگویم

باید به کودکی برگشت

باید به روزهای طفولیت

و برکه‌های کوچک اندیشه را

از قطره، قطره‌ی باران

از خوشه، خوشه‌ی نور

صفا داد.

باید دوباره جوان شد

باید دوباره سبز

مثل برادرم: 'بابک'

در رزم تازیان

و مثل 'عقوب لیث صفار'

شمشیر زیر سر

و بستری تیر

بباید داشت

حتا اگر که: ،

قطره‌ی بارانی

در وسعت کویر نبارد.

باید دوباره جوان شد

باید دوباره سبز ...

حله حجازی (ح. آرزو)
تهران - فروردین ۱۳۵۵



مرحوم دکتر مصدق مثل مرحوم مدرس با اتکاء به مردم به قدرت رسید و همیشه به نفع مردم حرف می‌زد و همیشه مورد احترام جامعه بوده و حکومت ایشان یکی از حکومت‌هایی بود که من در عمرم نسبت به ملی بودن آن ایمان داشتم، اگر چه نتیجه حکومت ایشان برای ایرانی به صورت موقت ناراحتی به وجود آورد ولی هم او بود که به جوانهای ایرانی بلکه اکثر ممالک خاورمیانه حیات بخشید، خدایش بیامرزد و امثال او را برای ملت بیافزاید.

نظر ایات‌الله زنجانی - مصدق و تاریخ، نوشته بهرام فرانسجایی، صفحه ۳۹۷

ما مصدقی هستیم نه به آن معنی و مقصدی که از روی جهل و غرض تهمت‌زده مکتب او را مترادف با هرج و مرج و تقویت کمونیسم و تعصب ضد خارجی و جدایی ایران از جهان معرفی کرده‌اند، ما مصدق را به عنوان یگانه رئیس دولتی که در طول تاریخ ایران محبوب واقعی اکثریت مردم بود و توانست پیوند بین دولت و ملت برقرار سازد و به بزرگترین موفقیت تاریخ اخیر ایران یعنی شکست استعمار نائل گردد، تجلیل می‌کنیم.

مدافعات مهندس بازرگان - انتشارات مدرس، ۱۳۵۰، ص ۱۳۵

وصیت‌نامه دکتر محمد مصدق

تنظیم شده به اشخاص مفصله در آن صورت بپردازند و باقی مانده برای نماز و روزه و حج این‌جانب به کار برآید و از عواید سال دوم قطعه زمینی برای دانشگاه دانشجویان دانشگاه طهران مناسب باشد یا نظیر نماینده آقایان مزبور خریداری شود و چنانچه آقایان دانشجویان قطعه زمینی در اختیار داشته باشند مبلغ مزبور را صرف تعمیر یا ساختمان جدید آن بنمایند چنانچه وصیت‌نامه دیگری جزو نوشته‌جات غارت شده یا در خانه و نزد دیگران به دست آید از درجه اعتبار ساقط است.

(احمدآباد ۲۰ آذرماه هزار و سیصد و چهل و چهار هجری شمسی دکتر محمد مصدق) در ۱۴ اسفند ماه ۱۳۲۴ که دفتر نوشته‌جات خود را دهم ملاحظه شد که طبق سند تنظیمی که در دفتر استاد رسمی شماره ۳۹ طهران سناغ خانه واقع در کوچه ازهری را به خانم ضیاء اشرف بیات مصدق بخشیدم و طبق نوشته مورخ ۳ تیرماه ۱۳۲۸ به آقای مجید بیات وکالت داده‌ام دفتر استاد رسمی را امضا نماید بنابراین سایر پرداخت وجه در دو سال بعد از حیاتم مربوط به میل و استیلاعتی است که خانم ضیاء اشرف داشته باشند به طور خلاصه می‌تواند تمام یا قسمتی و یا هیچ پرداخت نکند.

(نامه‌های دکتر مصدق، گردآورنده محمد ترکمان، جلد اول، ص ۳۷۷)

۱ - وصیت می‌کنم که فقط فرزندان و خویشان نزدیکم از جنازه تشییع کنند و مرا در محلی که شهدای ۳۰ تیر مدفونند دفن نمایند.

۲ - بدون سند رسمی یا نوشته به خط و امضای خود به کسی مدیون نیستم.

۳ - نظر به اینکه طبق اسناد رسمی ثبت شده در دفتر اسناد رسمی شماره ۳۹ طهران منافع دو سال از خانه‌ها و مستعلائی که به فرزندان بخشیدم پس از مرگ به این‌جانب دارد به شرح ذیل

الف - منافع خانه واقع در کوچه ازهری ملک خانم ضیاء اشرف بیات مصدق سند شماره ۲۹/۴۲۱۵۶ اسفند ۱۳۲۹

ب - منافع چهار دانگ از خانه‌هایی که در آن سکونت داشتم ملک آقای مهندس احمد مصدق سند شماره ۲۹/۴۲۱۵۷ اسفند ۱۳۲۹

ج - منافع خانه مسکونی همسر عزیزم ملک آقای غلامحسین مصدق سند شماره ۲۹/۴۲۱۵۹ اسفند ۱۳۲۹

حق الارض عمارت دو آشکوبه و دو گراز ملک آقای دکتر غلامحسین مصدق سند شماره ۲۹/۴۲۱۵۹ اسفند ۱۳۲۹ که در سال به یک‌صد و بیست هزار ریال (دوازده هزار تومان) قطع شد

از بیات منافع سال اول مبلغی که در صورت جداگانه به خط این‌جانب



رهبوم علی و پیشوایم مصدق است، مرد آزاد، مردی که هفتاد سال برای آزادی نالید.

دکتر مصدق تز اقتصاد منهای نفت را در ایران طرح کرد تا استقلال نهیست را پی ریزی کند و آن را از بند اسارت و احتیاج به کمپانی استعماری سابق آزاد سازد.

مجموعه آثار ۲، ص ۱۲۸ و ص ۱، ص ۸



نام و راه و روش دکتر مصدق مجموعه ای است از مبارزه بیش از نیم قرن ملت ایران.

دکتر مصدق در پی نهیستهای بیش از خود و ادامه نهیستهای پیس از وفاتش حلقهای بود برای ادامه نهیست مردم ایران علیه ظلم و استبداد و استعمار.

سخنرانی طالقانی در امدادیاد - انتشارات قلم صفحه ۴



شهید راه وطن

اگر ملی شدن نفت خدمت بزرگی است که به مملکت شده، باید از آن کسی که اول این پیشنهاد را نمود، سپاسگزاری کرد و آن کسی شهید راه وطن دکتر حسین فاطمی است که روزی در خانه جناب آقای نریمان پیشنهاد خود را داد و عمده نمایندگان جبهه ملی حاضر در جلسه آن را به آراء تصویب نمودند رحمة الله علیه که در تمام مدت همکاری با این جانب حتی یک ترک اولی هم از آن بزرگوار دیده نشد.

دکتر محمد مصدق

(نامه های دکتر مصدق، گردآورنده محمد ترکمان، جلد اول، ص ۳۷۶)

مصدق از لیبرال دموکراسی تا دموکراسی هدایت شده

مهندس عزت‌الله سحابی

که در صورت حذف صادرات نفت ایران که بالغ بر ۴۰ میلیون تن در سال می‌شد تلاطماتی در صحنه اقتصاد جهانی به وجود خواهد آمد و با ایجاد کمبود نفت، قیمت نفت بالا می‌رود و لذا جهان غرب نمی‌تواند مدت زیادی در مقابل ایران مقاومت کند. ولی واقعیت این بود که غرب در عرض ۳ تا ۴ ماه توانست نفت عراق و عربستان را جایگزین نفت ایران کند و کمبود نفت را در بازار بین‌المللی جبران نماید و لذا پیش‌بینی طراحان تراز ملی شدن و از جمله مرحوم مهندس حسینی در خصوص ایجاد کمبود نفت در سطح جهان به وقوع نپیوست.

دکتر مصدق در سفر به آمریکا این موضوع را متوجه شد ولی برخلاف عدنانی که به این موضوع پی بردند و بعد از کرده خود پشیمان شدند و عقب‌نشینی کردند، مصدق برعکس پشیمان نشد و به دنبال یافتن تدبیر و راه‌چاره برآمد. تدبیر و چاره مصدق که به عنوان آرمان‌گرا و سوفاقت از سفر آمریکا با خود به ایران آورد، اقتصاد بدون نفت بود. مصدق این موضوع را ابتدا به صورت یک شعار در یک سخنرانی عنوان و سپس آن را در صحنه عمل اجرا کرد. نکته و درسی که از این مسئله باید گرفت، نکته بسیار مهمی است. آن نکته عبارت است از این که وقتی در جریان یک مبارزه، رهبری و فعالان آن مبارزه متوجه اشتباه در تاکتیک و استراتژی خود می‌شوند معمولاً آنهایی که ایمانشان ضعیف است، پشیمان شده و عقب‌گرد یا انشعاب می‌کنند. ولی آنهایی که از ایمان قویتری برخوردارند یا مشاهده منابع برابریان و سیرشان اضافه می‌شود. در قرآن هم به چنین موضوعی اشاره شده است. خداوند می‌فرماید: **الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ** و مصدق این چنین بود تا این زمان تحول فکری خاصی در مصدق مشاهده نمی‌کنیم. الا اینکه در عمل، در ادامه مبارزه، برای استیقای حقوق ملت، سپهر، استراتژی مقاومت را از رهگنری بی‌امیزی بی‌نیازمندی اقتصادی کشور به نفت در پیش گرفت. اما اقدام جدی و تحقق‌ی در تغییر استراتژی بی‌اصلاح استراتژی از سوی دکتر مصدق با تجربه تاریخی و سهم انتخابات دوره هفدهم مجلس آغاز شد.

مصدق رقم و ماجرا را برای ایشان تعریف کرد و احساس خود را برای ایشان بیان کرد. دکتر مصدق پس از شنیدن صحنه‌های من، مرا دلخاری داد و بعد مستالی از دوران کودکی خود زد و گفته این انگلیسی‌ها بلوف می‌زنند و اینها را برای تهدید من و تو انجام می‌دهند ولی هیچ وقت اقدام به بمباران شهر نمی‌کنند. از بیان این خاطره می‌خواهم نتیجه بگیرم که مصدق شواهد جهانی را به خوبی تشخیص داده و درک کرده بود. مصدق می‌دانست که بعد از جنگ دوم انگلستان دیگر انگلستان پیش از جنگ نیست. انگلستانی که اقیانوس سرزمین آن غروب نمی‌کرد. نیست. چراکه اولاً پس از جنگ جای خود را به عنوان یک ابرقدرت به آمریکا سپرده بود و از سوی دیگر بعد از جنگ دوم جهانی به علت رقابتهای میان شوروی و آمریکا به وجود آمده بود و به اصطلاح جهان در فضای جنگ سرد به سر می‌برد و هر لحظه ممکن بود که جنگ سوم جهانی آغاز شود. هیچ یک از طرفین امکان شروع یک جنگ و عملیات نظامی را نداشتند و به این کار اقدام نمی‌کردند. علاوه بر اینکه انگلستان هم در جریان جنگ ضربات و خسارات زیادی را متحمل شده و توانایی اقتصادی و نظامی آن کاهش پیدا کرده بود.

یک گام به پیش اقتصاد متهای نفت

در هر حال مصدق این نکته را تشخیص داده بود و دل و جرأت هم داشت. منظور مهندس بازرگان هم از آن نقل قول این بود که در داخل جبهه ملی بسیاری از رهبران جبهه در اثر تهدیدات انگلستان متوحش و متزلزل شده بودند و مصدق بود که به همه آنها شجاعت و استواری می‌بخشید.

به هر صورت مصدق در جریان تحولات آن دوران اقدامات بسیاری کرد. از جمله در مهر ماه سال ۱۳۳۰ به آمریکا رفت و در شورای امنیت و مجمع عمومی سازمان ملل از مواضع ایران و حقوق مردم دفاع کرد. در آنجا همچنین مذاکرات و گفتگوهای میان مصدق و مقامات آمریکایی انجام شد. پس از این سفر مصدق متوجه شد که بر خلاف محاسباتی که سران جبهه ملی و طراحان تراز ملی شدن صنعت نفت کرده بودند دنیا به نفت ایران چندان محتاج نیست. پیش از این رهبران جبهه ملی معتقد بودند

هیچنان که می‌دانید در ۱۶ اسفند ۱۳۲۹ سید سید رزم‌آرا نخست‌وزیر وقت توسط خلیل طهماسبی از اعضای فدائیان اسلام در مسجد شاه تهران ترور شد. این ترور تأثیر زیادی بر جو سیاسی جامعه برجای گذاشت. به شکلی که نمایندگان مجلس نورا و منا که اکثرآ از مخالفان ملی شدن صنعت نفت بودند به شدت ترسیدند و لایحه ملی شدن نفت از تصویب هر دو مجلس گذشت. بعد از رزم‌آرا، حسین علاه به نخست‌وزیری رسید ولی عمر دولت علاه بسیار کوتاه بود و در اوایل اردیبهشت علاه کار رفت و دکتر مصدق به نخست‌وزیری رسید. در واقع از ابتدای آرزوهای سیاسی به حوزه عمل و تحقق عینی شماره‌ها و داعیه‌ها وارد شد. به عقیده من دکتر مصدق از ابتدای نخست‌وزیری تا زمان کودتای ۲۸ مرداد، برخلاف بسیاری از رجال سیاسی ما، بی‌پرسش و بی‌مرام نبود ولی مثل برخی اصول‌گرایان نیز متحجر و بی‌تحول و تکامل‌نمودگانه در همه شرایط و اقیانیت محیط یک حرف را تعقیب کند. همراه سیر واقعات، تحولاتی از لحاظ فکری پیدا کرد. این دگرگونیها ناشی از تحولاتی بود که در بطن جنبش و نهضت پدید آمد و دکتر مصدق هم چون رهبری نهضت را برعهده داشته، لذا متأثر از تحولات جنبش، او نیز تحول پیدا کرد. اما در همه تحولات و تغییراتی که در آن دوره رخ داد بواقع شخص دکتر مصدق طراح و پیشگام بود و دیگران از وی تبعاً، و پیروی می‌کردند. مرحوم مهندس بازرگان خاطرمی‌آورد که از برخوردهای دکتر مصدق نقل می‌کرد که جالب و شایسته است. مرحوم بازرگان در زمانی که در جریان خلق پی در پی آبادان بودند گاهگاهی به تهران آمدند و برای دیدار با پدر من به منزل ما می‌آمدند. از جمله یک بار نقل می‌کردند که: «پس از تهدیدات انگلیسیها منتهی بر اینکه آبادان را بمباران خواهند کرد، با توجه به اینکه ناو انگلیسی موریشس هم در مقابل بندر آبادان توقف کرده بود و لوله‌های توپ خود را نیز به سمت آبادان نشانه گرفته بود، من خیلی نگران بودم که خدایا چه خواهد شد و در صورت بمباران آبادان ما چه می‌توانیم انجام دهیم و عکس‌المعمل ما چه باید یا نشد؟» مهندس بازرگان می‌گفت: «پس از ورود به تهران به حضور دکتر



انتخابات دوره هفدهم مجلس در زمستان ۱۳۳۰ شروع و در بهار ۱۳۳۱، نتیجه آن مشخص گردید در حالی که بیش از ۳۰ درصد نمایندگان به علت ترزگره‌های حوزه‌های انتخابیه، هنوز انتخاب نشده بودند. این انتخابات در زمانی صورت گرفت که دولت در دست مصدق و جبهه ملی بود و مصدق و جبهه ملی هم در اوج محبوبیت به سر می‌بردند و اختلافات درونی جبهه ملی و رهبران نهفت هم پدید نیامده بود. بدین لحاظ با توجه به علاقه مردم به مصدق و رهبران جبهه ملی و بر سر قدرت بودن آنان همگان بر این باور بودند که در چنین شرایطی، برنده اصلی انتخابات، نامزدهای جبهه ملی خواهند بود. دکتر مصدق هم در طبقه ترقیدی خودش که از آزادی مردم در انتخابات و عدم دخالت دولت در انتخابات بود، بر این نکته تأکید کرد که اگر مردم را آزاد بگذارند که رأی و نظر خودشان را اعلام کنند، این مردم نمایندگان واقعی خود را انتخاب خواهند کرد و در سر کار خواهند آورد. بنابراین اصلاحات مملکت جز با تضمین مجلسی که نمایندگان واقعی مردم باشد، امکان پذیر نخواهد بود. لذا چون ایام قانونی انتخابات مجلس فرارسید، دکتر مصدق اعلام کرد که دولت تمهید به انجام انتخابات دارد و اعلام کرد که دولت در انتخابات بی‌طرف است. مرحوم الهیار خان صالح هم که در آن زمان وزیر کشور بود و مجری انتخابات، نیز همچون مصدق چنین اعتقادی داشت و ایشان هم اعلام نمود که دولت در انتخابات هیچ گونه دخالتی نخواهد کرد. در واقع هم فکر می‌کردند که احتیاجی به دخالت نیست و نمایندگان جبهه ملی به دلیل محبوبیت خود رأی خواهند آورد. ولی با کمال

شده بود. به مجلس راه یافت، و در انتخابات هشت رتبه مجلسی، توانست با ۵۶ رأی موافق از آیت‌الله کاشانی که خود از رهبران نهفت ملی به شمار می‌رفت و تأیید جبهه ملی برای هشت رتبه مجلس بود پیش بگیرد. لذا مشخص شد که اکثر نمایندگان مجلس طرفدار نهفت نیستند. بعد از مشخص شدن نتایج انتخابات از یک سو و سپس تحولاتی که منجر به استعفای مصدق و سپس قیام سی‌ام تیر و بازگشت دوباره مصدق به قدرت شد، این مسائل در دکتر مصدق تحولی ایجاد کرد. این تغییر و تحول در نگاه مصدق به حوادث روز و تغییر تحلیل دکتر مصدق از مسائل نهفت را در ترکیب کابینه مصدق می‌توان مشاهده کرد. کابینه نخست مصدق که در اردیبهشت ۱۳۳۰ تشکیل شد، کابینه‌ای بود متشکل از افراد مختلف، در آن کابینه، دکتر کریم سجانی عضو رهبری حزب ایران و دکتر فاطمی در کنار دکتر علی امینی و سپهبد فضل‌الله زاهدی با هم عضویت داشتند. ادعای مصدق در مورد ترکیب آن کابینه این بود که چون مسئولیت این دولت ملی کردن نفت است و در حال حاضر ما با دشمن خارجی سروکار داریم، لذا در مقابل دشمن خارجی همه ملت متحدند. این مسئله برخاسته از تفکر لیبرالی وی بود که همه مردم را به احاطه پیش و منافع و مصالح یکسان می‌بیند و به اصطلاح همه مردم را عاری از غرض و مرض می‌داند. به هر صورت تجربه انتخابات دوره هفدهم مجلس شورای ملی و تجربیات حاصله از یک سال دوران نخست‌وزیری تا ۳۰ تیر، این مسئله را نشان داد که در جامعه‌ای که وابستگی به خارج دارد و استعمار از یک طرف پیش می‌آید، در آن نفوذ کرده و اعمال نفوذ می‌نماید، و عوامل و پایگاه‌های آن در تحولات کشور نقش دارند و همچنین در جامعه‌ای که طبقاتی است و طبقه مرفه جامعه از یک سو و دربار، هم از نظر وابستگی به خارج و هم از منظر منافع طبقاتی خود از سوی دیگر، با مردم و جامعه دارای منافع مشترک نیستند، در این جامعه موضوع همگان در مقابل یک مسئله ضدانگیز نیست. در چنین جامعه‌ای یا پارامی به لحاظ آنکه منافعشان به خطر می‌افتد یا به لحاظ ترس و ضعف در مواقع حاد و زمانهایی که مسئله‌ای مانند مقابله انگلیس و ایران پیش می‌آید، از میدان خارج می‌شوند. مثلاً همین دکتر علی امینی بعد از ۲ تا ۳ ماه از کابینه دکتر مصدق کناره گرفت. نمونه ناهمگون دیگر در کابینه اول مصدق، سپهبد فضل‌الله زاهدی بود که وزیر کشور بود، زاهدی پس از حادثه ۲۳ تیر از سوی دکتر مصدق برکنار شد. در ۲۳ تیر ۱۳۳۰، طرفداران حزب توده به مناسبت ورود

اول هزین نماینده رئیس جمهور آمریکا به تهران تظاهراتی برپا کردند. آنها شمار می‌دادند که مصدق می‌خواهد با آمریکا بیجا سازش کند البته این شمار و این تظاهرات از روی خیر و صلاح خواهی برای ملت نبود. آنها در صورت ظاهر تر استالین که هر که با ما نیست علیه ماست را اجرا می‌کردند چون مصدق تابع شوروی نبود ولی بعدها معلوم شد که انگلیسیها از طریق عوامل خودشان در درون حزب توده این تظاهرات را نام زدن، به هر حال این نمونه‌ای از تفرق مردم در برابر استعمار خارجی بود در جریان تظاهرات به دستور سرلشکر بقایی رئیس شهربانی کل کشور به روی تظاهرکنندگان آتش گشوده شد و چنانکه گفته می‌شد این خونریزی و کشتن مردم بیگناه به دستور شاه صورت گرفته بود. دکتر مصدق به‌رغم این که شمارهای تظاهرات برضد خود وی بود با آتش گشودن به روی مردم بی‌سلاح موافق نبود و به همین لحاظ رئیس شهربانی و زاهدی وزیر کشور را از کار برکنار کرد.

این تجربیات و تجربه انتخابات و دخالت‌هایی که در آن شد مصدق را متوجه این نکته ساخت که در یک کشور طبقاتی و وابسته، دولت تنها قدرت موجود در جامعه نمی‌باشد و قطبهای قدرت دیگری هم وجود دارند که باید قدرت و نفوذ آنها را در نظر گرفت. در اینجا یک خاطره از دخالت در انتخابات را ذکر می‌کنم. این خاطره باز می‌گردد به دخالت حسین مکی عضو سرشناس و مؤثر جبهه ملی در انتخابات. حسین مکی به‌رغم آنکه در جلسه جبهه ملی اعلام کرده بود که در انتخابات دخالتی نخواهد کرد ولی در جریان انتخابات سایر شهرها، دخالت فراوانی کرد. از جمله در انتخابات شهرهای سازندگان و حوزه تنکابن وی به نفع یکی از نامزدها که آدم بدنامی هم بود وارد عمل شد. رقیب آن فرد، مرحوم آیتالله طالقانی بودند و به دلیل همین دخالتها بود که سرانجام انتخابات آن حوزه و بسیاری از حوزه‌های دیگر سازندگان برگزار نشد.

به هر صورت دکتر مصدق پس از این انتخابات و روشن شدن نقش دربار، ارتش، خائنها و حتی پاره‌ای از شخصیت‌های وجهه‌سالنه چون مکی و دیگران دریافت که در چنین جامعه‌ای، این نگاه لیبرالی به قضایا، در نزد صاحبان تعقل سیاسی - تاریخی حکایت از ضعف دولت دارد و این جامعه را با سیاست و پیشه‌های لیبرالی نمی‌توان اداره کرد. به این جهت است که از بعد از سی‌ام تیر سیاست مصدق تغییر کرد.

سیاست جدید دموکراسی هدایت شده

دکتر مصدق پس از این قضایا تغییر موضع داد و سیاست را پیشه کرد که بعدها با نام دیگری در دنیا

معروف شد که اسم آن را دموکراسی هدایت‌شده گذاشته‌اند.

دکتر مصدق پس از وقایع ۳۰ تیر از مجلس شورای ملی تقاضای اختیارات قانونگذاری کرد. این درخواست اختیارات در تاریخ دموکراسی جهان یک بدعت به شمار می‌رفت که قوه مجریه از مجلس درخواست کند که اجازه بدهد برای مدتی قوه مجریه اختیار وضع قانون را داشته باشد. این درخواست در آن زمان خیلی سنگین بود. کسانی که عموماً ظاهر مسائل را نگاه می‌کنند و عمق روندی را که یک جامعه عقبمانده درگیر و اسیر و وابسته مانند ایران باید طی کند تا به آزادی واقعی و استقلال ناآل شود، درک نمی‌کنند برای آنها این درخواست خیلی سنگین بود. در آن زمان تعدادی از اعضای جبهه ملی ایران همچون دکتر مظفر بقایی، حسین مکی یا آیتالله کاشانی هم به این مسئله اعتراض داشتند اعتراض آنها هم مانند مخالفان جبهه ملی این بود که این مسئله در قانون اساسی وجود ندارد و لذا مخالف قانون اساسی است. سروصدای زیادی هم برپا کردند که اوایل که دموکراسی در خطر است و مصدق از قانون تخطی کرده است و البته اصل قضیه به این شکل بود که مصدق برای مدت ۶ ماه درخواست اختیارات را مطرح کرده بود و قوانینی که در این مدت از سوی دولت وضع و به مورد اجرا گذاشته می‌شد پس از مدت ۶ ماه در مجلس مطرح می‌شد و در صورت تصویب چنین قانون رسمی را پیدا می‌کرد و در قیran صورت، لغو می‌شد. پس قانونگذاری توسط قوه مجریه نبود یک پیش‌تیز آزمون و خطایی از فرایند نمودن و تصویب و تکوین قانون بود. به هر حال مجلس شورای ملی در ابتدا برای مدت ۶ ماه به این درخواست مصدق پاسخ مثبت داد و چون در پایان مدت مزبور، مصدق برای بار دوم خواستار تمدید اختیارات قانونگذاری شد، با مخالفت مجلس و از جمله پاران خود در جبهه ملی مواجه شد.

یکی از ایراداتی که از سوی مخالفان قانون اعطای اختیارات عنوان می‌شد این بود که چرا فردی مانند دکتر مصدق که خود یک عمر دموکرات بوده، یک عمر لیبرال بوده و تمام مدت حیات سیاسی خود از قانون اساسی سخن گفته، حالا خود پیشگام طرحی شده است که مخالف قانون اساسی است. ولی واقعیت آن بود که در چنین جامعه‌ای، سیاستهای لیبرال دموکراسی موفق نخواهد بود و می‌بایستی به فکر چاره افتاد تا قطبهای متعدد قدرت در جامعه را که موافق مصالح مردم و کشور گام بر نمی‌دارند ناکام کرد. در چنین کشوری نمی‌شود گفت که آرای مردم یک آرای طبیعی است و همه

نمایندگان انتخابی نمایندگان واقعی مردم‌اند. این مسئله را سایر همکاران دکتر مصدق متوجه نشدند و این حقیقت منبت از این واقعیت بود که در یک کشور عقب‌مانده که بسیاری از نهادهای آن سنتی و میراث دوران فئودالیته یا استعمار بنا ماقبل آن می‌باشند مردم آن آمادگی ذهنی و تجربی را ندارند که اولاً در میان قسطنطنیه‌ها و فریبکارها و نساق‌ورزیها متاعف درازمدت خود را بسازگی تشخیص دهند و ثانیاً حقایق تشخیص داده خود را با قنایت به عمل برسانند بنابراین لازم است برای رسانیدن این مردم به دموکراسی واقعی، مدتی از طریق آموزش و پرورش دموکراسی و ایجاد نهادهای دموکراسی و صاحب تجربه کردن مردم در آنها جامعه را به سوی دموکراسی هدایت نمود. البته منظور از دموکراسی رهبری شده این نیست که همیشه سرخ دموکراسی در دست فرد یا گروهی خاص باشد بلکه کیفیت حرکت از وضع موجود به نظام مطلوب "دموکراسی" می‌باشد که می‌بایست از یک مرکزیتی هدایت شود.

حرکت به سوی سوسیال دموکراسی

دقت در قوانینی که در آن ۶ ماهه از سوی دکتر مصدق به تصویب رسید و به اجرا درآمد نشان می‌دهد که جهتگیری دکتر مصدق و به اصطلاح استراتژی وی تغییر کرده است. در آن دوران بیش از سیصد لایحه از سوی دولت دکتر مصدق به تصویب رسید برخی از آن قوانین حاوی اصلاحاتی چشمگیر و تعدادی نیز برای انجام اصلاحات ااری بود. به عنوان مثال مصدق اصلاحات در ارتش، دادگاههای ارتش و... را به اجرا درآورد تا با توجه به آنکه پس از جنگ را هم خود شخصاً به دست گرفته بود از قدرت فائقه ارتش که یک نیروی عاسی و متعصب نسبت به دولت بود، بکاهد. ارتشها در کشورهای جهان جنوب (سوم) دارای یک رویه غیرمیلی هستند و باید به هر نحو ممکن آنها را مهار کرد.

از سوی دیگر مصدق قوانین متعدد دیگری را نیز به تصویب رسانید که در جهت متاعف توده مردم بود. از جمله آن قوانین، قانون بیمه‌های اجتماعی کارگران بود که برای اولین بار در ایران توسط مصدق پایه‌گذاری شد و سازمان تأمین اجتماعی فعلی هم به دنبال آن به وجود آمد.

حقوقی که طبق آن قانون به کارگران می‌دادند مطابق با مترقی‌ترین قوانین در اروپا بود. مصدق همچنین اصلاحات مفصلی در نظام قضایی ارتش و ترفیعات ارتش به وجود آورد. قانون دیگر، قانون وضع ۲۰ درصد بهره مالکانه به نفع کشاورزان بود. در آن قانون مقرر شده بود که یک پنجم از سهم مالکان از درآمد زمین به کشاورزان تسلف بگیرد.



هم شد. دولت مصدق قانون بودجه سال ۳۳ را تقدیم مجلس کرد که برای اولین بار از ۱۳۳۰ تا آن روز قانونی معادل بود که در آن فرامدهای دولت با هزینه‌های دولت برابر بود. درآمدهای دولت از محل مالیات بالا بود، درآمد نفت قطع شده بود، صادرات غیرنفتی از دوره مصدق شروع شد و اسباب صادرات غیرنفتی از دوره مصدق معنا یافتند.

در جمعیت‌های تحولات فکری و تغییرات نگرش مصدق که در اقدامات وی تجلی کرد می‌توان به طور کلی چنین گفت:

مصدق در مرحله دوم حکومت خود سعی کرد تا جلوی نفوذ قدرتهای موجود در جامعه را بگیرد، از جمله ارتش را از دربار گرفت. مصدق با در اختیار گرفتن پست وزارت جنگ که تا آن زمان با نظر شاه انتخاب می‌شد، سعی کرد یکی از اهرمهای قدرت را در اختیار دولت در آورد و جلوی سواستفاده از ارتش در مسائل سیاسی را بگیرد. چون مصدق متوجه شده بود در کشوری که ارتش آن این چنین غیر خودی و عصیانگر و سرکش است و مقابل دولت می‌ایستد و از جای دیگر دستور می‌گیرد کار این کشور زار است و به جاده هموار نمی‌افتد.

اقدام دیگر اصلاح قانون انتخابات بود. در قانون جدید مشخص شده بود که تنها کسانی می‌توانند در انتخابات شرکت کنند و رأی بدهند که پاسپورت داشته و متغیر از سواد را هم چنین اعلام کرد که هر کسی بتواند نام نامزد مورد نظر خود را بر روی برگه‌های بنویسد. تا آن زمان در انتخابات مرسوم بود که بجز شهرهای بزرگ، خان یا مالک بزرگ ساحل روستاییان را به پای صندوقهای رأی می‌برد و در آنجا برگه‌های رأی نوشته شده را که در آن نام نامزد مورد نظر خود را نوشته بود به دست آنان می‌داد تا در داخل صندوق بیاتنازد رأی را در جالتن بینند. بجز تعدادی که به توصیه دربار به نمایندگان انتخاب می‌شدند، مابقی نماینده زمینداران و بزرگ مالکان بودند. و به این ترتیب خانها بر قدرت سیاسی تسلط پیدا می‌کردند. مصدق با تصویب این قانون در نظر داشت تا ریشه قدرت سیاسی خانها و ملاکان را قطع کند. این کار و این اقدام نیز بواقع رویکردی به طرف زمینکشان محسوب می‌شد، و این امر جدیدی در قانونگذاری در ایران چه شمار می‌رفت و پیش از آن چنین گرایشهایی را ما مشاهده نمی‌کنیم، چنان که بعد از کودتای ۲۸ مرداد چنین اتفاق و رویکردی مشاهده نشد.

این قوانین و مواضع مصدق همه حکایت از آن دارد که مصدق برخلاف عز لیبرال دموکراسی که از پیش داشت و کابینه اولش را نیز بر اساس همین تر تشکیل داده بود، به این نتیجه رسیده بود که باید به

سما اجازه ندهیم نباید حمام و درمانگاه هم ساخته شود. و این اختیارات هم به شورای ده سپرده شد. با توجه به قوانین تصویب شده مشخص می‌شود که رویکرد مصدق به سوی زمینکشان بود. مصدق می‌دانست که برای آنکه در امر ملی کردن نفت و اجرای اقتصاد بدون نفت بتواند موفقیت پیدا کند بایستی به کسانی که مولدان اولیه و مستقیم اند یعنی کشاورزان و کارگران و طبقات محروم و متوسط کمک کند تا ضمن حمایت و تقویت مادی از آنها امید به نظام و نهفتن را بیشتر بیناند و در راه توفیق آن تسبیح تولیدی شوند. لذا می‌بینیم که با اینکه دولت تحت فشارهای بسیار زیادی بود و با کسر بودجه مواجه بود، با این حال حقوق معلمان را افزایش داد و وضعیت استخلامی آنها را بهبود بخشید.

مصدق به دلیل آنکه مجامعه اقتصادی شده بود هیچ درآمدی از نفت هم عایدش نمی‌شد که هیچ خرج تأسیسات نفتی هم به دوش او افتاد که هزینه‌های بالغ بر ۶۰ میلیون تومان در سال بود یعنی یک بودجه کشور. در همین زمان دولت صادرات به جناب اسکاتس کرد و می‌خواست این موضوع در جامعه ترویج چون به محض اینکه این موضوع می‌پویید همه می‌گفتند که دولت اسکاتس بیرون پستوانه منتشر کرده و تاجر و کاسب هم که مواظبت یک اتفاقی رخ بدهد که قیمتها را بالا ببرد. همین مجلس آقای مکی را انتخاب کرد که ناظر بر اندوخته اسکاتس باشد، زیرا همیشه نمایندگان ملت باید از وضعیت اسکاتس مطلع باشند اما مجلس توطئه می‌کرد و از همین طریق مسئله به روزنامه‌ها درز کرد و بر شد دولت مصدق جنجال به پا نمود و باعث تورم

نحوه هزینه کردن آن هم به این شکل بود که تیمی از آن ۲۰ درصد صرف عمران و آبادی می‌شد و نیم دیگر هم به خود زارعان تقاط می‌گرفت. بهره مالکانه از قدیم ۷۱ پام ۵ کوتی بود یعنی آب، بزرگ، گاو، آدم و زمین و همه در یک ردیف بودند. هر کس که زمین مالک و زارع عواملی را در اختیار داشت به آن تعداد سهم از محصول را به او می‌دادند یعنی همیشه ۵ قسمت می‌شد و آن کس که گاو و آدم داشت روستایی محسوب می‌شد اگر پدر هم می‌توانست بدهد سه سهم از پنج سهم متعلق به او بود زمین و آب را که معمولاً مالک داشت دو سهم از ۵ سهم به او تعلق می‌گرفت. این نظام را نظام پنج کوتی می‌گفتند. مصدق قانونی را گذراند که سهم مالک حالا هر چند کوتی باشد یک پنجم آن را ما یعنی دولت از او می‌گیریم. به عبارت دیگر ۲۰ درصد محصول مالک که ۱۰ درصدش را صرف عمران روستا می‌کردند و ۱۰ درصد دیگرش را به زارعان همان ده می‌دادند. عمران روستا هم بدین ترتیب اداره می‌شد. شورای ده تأسیس می‌شد یک نفر نماینده مالک، یک نفر نماینده دولت، یک نفر نماینده روستاییان. این سه نفر شورای ده را تشکیل می‌دادند و آن ده درصد سهمیه عمرانی ده در اختیار آنها بود، برای ساختن مدرسه و حمام و بیمارستان و وسایل بهداشتی و وسایلی که در روستا مورد نیاز بود صرف می‌شد. این در مجموع یک برنامه مترقی بود، یعنی آنکه به روابط مالکیت دست بزنند. مصدق نیامد که مالک را از ده بیرون کنند. او می‌گفت که مالک ملکش را داشته باشد منتهی ۲۰ درصد سهم را به دولت بدهد و اختیارات مالک را هم از او می‌گرفت که یک زمانی مالک مدعی بود که اگر

و حمتگشایان و توده مردم که حیات و استقلال و تولید کشور به آنها بستگی تام دارد، توجه بیشتری کرد و از سوی دیگر صفت قلمپهای قدرت را کوتاه نمود. و این به عقیده من تحول از تفکر لیبرال دموکراسی به سنت دموکراسی اجتماعی و دموکراسی هدایت شده است. این نکته را از خلال قضایایی که در اواخر حکومت دکتر مصدق پدید آمد و پیوسته پس از قضایای نهم اسفند که شاه قصد خروج از کشور را داشت و با پادرمیانی گروهی از تصمیم خود بازگشت، می توان مشاهده کرد. بلوایی در مقابل منزل مصدق به راه افتاد و اوباش و نوکران فریاد قصد جان مصدق را داشتند که مصدق با زیرکی از آن واقعه جان سالم به دربرد. به دنبال آن در اوایل سال ۱۳۳۲، سرلشکر افشار طوس رئیس شهرهای مصدق توسط عوامل دربار برده و به وضع جیبی کشته شد. در این دوران یعنی اردیبهشت ۳۲، مجلس شورای ملی به یک سد تمام عیار در مقابل مصدق و اقدامات دولت تبدیل شده بود. مخالفت‌های مجلسیان هم تنها به نمایندگان مروج و فزایری محدود نمی شد بلکه گروهی از یاران پیشین نهضت همچون دکتر بقایی و ابوالحسن حائری زاده هم از عوامل برجسته نوطه بر ضد دولت به شمار می رفتند. در چنین شرایطی بحث انحلال مجلس پیش آمد گرچه در اینجا مجال طرح اقدامات مخالفان دولت دکتر مصدق را ندارم ولی تنگن این نکته را ضروری می دانم که آگاهی از آن خودات و اقدامات که در کتابهای موجود آمده است، امری ضروری است. همه پرسى یک ابتکار بود اما به اعتقاد مخالفان یک بدعت در نظام مشروطه و دموکراسی و تفکیک قوا، یعنی قوه مجریه نباید از طریق مراجعه به منشأ مشروعیت مجلس یعنی از طریق مردم مجلس را منحل کند.

مسئله انحلال مجلس توفانی در جو آن روز جامعه ایجاد کرد و باز دیگر حتی همراهان و یاران مصدق را هم به اعتراض به وی واداشت و از جمله همکاران صدیق مصدق همچون دکتر کریم سنجایی و خلیل ملکی به وی معترض شدند. خلیل ملکی به دکتر مصدق گفته بود که آقای دکتر این کار شما را به جهنم می برد ولی مطمئن باشید ما با شما تا جهنم هم می آییم. وی به رغم مخالفت یا مسئله، نسبت به مصدق اعلام وفاداری کرده بود به هر صورت مصدق به رغم همه مخالفتها و به رغم اینکه انحلال مجلس بدعتی در تاریخ مشروطه و همچنین در منش و تفکر خود مصدق به شمار می رفت، اقدام به این کار کرد. پس از کودتای ۲۸ مرداد و به هنگام محاکمه در دادگاه نظامی، مرتیب از موزه دادستان نظامی بر روی انحلال مجلس خیلی سروصدا و جنجال به پا کرد. در آن دادگاه دکتر مصدق در پاسخ به اتهامات دادستان،

دلایل انحلال مجلس را چنین بیان کرد: من بعد از مشاهده توطئه های مجلسی دریافتیم که این توطئه ها بر ضد شخص من نیست بلکه بر ضد ملت است. بر ضد نهضت ملتی است که برای استقلال خود قیام کرده است و اینها می خواهند نهضت مردم را نابود کنند. لذا دیدم که در چنین شرایطی باید فکری کرد مصدق می گوید: به عقیده من قانون اساسی برای مردم است نه مردم برای قانون اساسی. و این حرف واقعا انقلابی است. گرچه مصدق خیلی زود انقلابی نمی گرفت ولی آن حرفه حرفی انقلابی بود. بحث بر سر این بود که با توجه به این که ما قبول داریم قانون اساسی خیلی محترم و رعایت آن برای همگان الزام آور است، اما اگر یک زمان قرار باشد که با استناد به قانون اساسی بخواهند جلوی حرکت یک ملت به سمت سعادت و ترقی و آزادی و استقلال را بگیرند، یا قانون اساسی چه باید کرد؟ البته این تعبیر در دلدست من از حرکت دکتر مصدق است و هیچ وقت دکتر مصدق این عبارت را بیان نکرده است. چون نهضت ملی و شخص دکتر مصدق برخلاف بسیاری از انقلابها و نهضت های تاریخ معاصر، تز از پیش تعیین شده و نوشته شدای را نداشت، این است که این برداشتها از جمعیتی تجربیات و حرکت نهضت به دست می آید. مصدق در دادگاه هم مسئله را چنین جمع بندی کرد که من چون دیدم که ملت هستند که قانون اساسی را می نویسند و پیاده و تصویب می کنند، به خود ملت مراجعه کردم تا آنها خود قضاوت کنند.

این تفکر همان رویه ای است که بعدها جمال عبدالناصر، مارشال تیتو و جواهر لعل نهرو در کنفرانس بلانویگ مطرح کردند. این رویه دموکراسی رهبری شده بود. در این تفکر چنین استدلال شده

است که چون در جوامع عقبمانده یا توسعه نیافته که یکی از ویژگیهای آن حضور و نفوذ استعمار در آنها است، یا نگاههای اجتماعی رقیب دولت ملی پرتوقند و مخالفان دولت قسانونی بسیار فعال هستند، دموکراسی کاربره اصلی خود را ندارد. دولت قانونی در این جوامع باید ابتداعانی بشناید و مردم را هدایت و رهبری کند تا به یک دموکراسی واقعی، و نه صوری و روی کاغذ، نائل شوند.

به هر صورت با توجه به ویژگیهایی که ما در مصدق می بینیم، او در میان تمام رجال ملی ایران واقعا یگانه بود. دکتر مصدق با آنکه سنش از همه بالاتر بود و پیرمردی محسوب می شد ولی فکرش از همه جوانتر بود به طوری که این امکان را داشت که توجه به تغییر شرایط بتواند ترهای قدیمی خود را اصلاح کند. بجز آن، مصدق نجات اخلاقی هم داشت که وقتی به یک نکته جدید رسید بتواند آن را علنا اعلام و از هو و جنجال و عواقب آن نهراسد. البته در دموکراسی هدایت شده هم مانند همه نظامها و نهضتها، موفقیت بستگی زیادی به اعتقادات و اخلاص رهبران آن دارد. حرث، جسارت بیان ضعفها و اصلاح استراتژی نکته بسیار مهمی است. به عنوان مثال به عملکرد مرحوم جواهر لعل نهرو در هند توجه کنید. نهرو فردی بود معتقد به دموکراسی و سوسیالیسم و توسعه. ولی پس از آن که به قدرت رسید مشاهده کرد که اجرای سوسیالیسم در آن روزگار در هندامری زود هنگام است. به عقیده نهرو در کشوری که فقیر است، اجرای سوسیالیسم یعنی تقسیم فقر و لذا نیاز به ایجاد و تولید ثروت در هند یک امر ضروری و حیاتی است و از این رو نظامی را پایه گذاری کرد که در طول این پنجاه سال که از استقلال هند می گذرد واقعا موفق بوده است. در طول مقاله در صفحه ۶۷



دکتر مصدق و ابوالحسن مصدق

مصدق و حاکمیت ملت

محمد بسته‌نگار

مرحوم دکتر مصدق نسبت به متفکران گذشته این مزیت را داشت که توانسته بود اندیشه حاکمیت ملت را در عمل پیاده کند. وی تنها یک سیاستمدار و متفکری نیست که این اندیشه را به طور انحصاری مجرد که فقط به درد کتابخانه‌ها و محافل علمی بخورد به بحث بگذارد بلکه در عمل هم توانسته است اندیشه خود را پیاده نماید. هر چند او اندیشه و عقاید سیاسی خود را در کتاب خاصی تدوین نکرده است اما وقتی در گسوت یک سیاستمدار، یا یک نماینده مجلس یا یک منتقد اجتماعی و یا رئیس دولت در مقابل مسائل سیاسی قرار می‌گیرد، موضعی که در قبال آن سائل می‌گیرد ناشی از تفکری می‌باشد که سالها دراز بنام پاینده بوده است. در اینجا مسئله حاکمیت ملی از دیدگاه مرحوم مصدق را از دو منظر اندیشه و عمل مورد بررسی قرار می‌دهیم. اندیشه سیاسی مصدق در پاره حاکمیت ملت

مصدق دموکراسی را نظام مردم‌سالاری می‌داند که در آن حاکمیت از آن مردم است. از نظر او مردم باید در شرایطی باشند که بتوانند حرف خود را مطرح کنند؛ یکی از مزایای دموکراسی آن است که مردم بتوانند به طور آرام اظهار عقیده کنند^۱... آیرانی باید چانه خودش را خودش اداره کند^۲.

اما از نظر مصدق این دموکراسی دو وجه دارد: یکی وجه داخلی و دیگری وجه خارجی. وی در تعریف این دو وجه می‌گوید: «من مأموریت موکلین خود را قبول نکردم و به این مجلس یا نگناشتم مگر برای یک مبارزه مقدس و آن تیل به یک مقصود عالی است. در سیاست داخلی برقراری اصول مشروطیت و آزادی و در سیاست خارجی تعقیب سیاست موازنه متفی، این هدف من بوده است و خواهد بود تا بتوانم برای رسیدن به آن مجاهدت خواهم کرد»^۳.

علاوه بر این مصدق دو اصل دیگر را بیان می‌کند که بدون آنها نمی‌توان حاکمیت ملی را در جامعه برپا داشت. این دو اصل یکی اصل اسلامیت و دیگری اصل ایرانیت است که حافظ قومیت و دین و تمدنمان می‌باشد^۴. هر ایرانی که دیانت‌مند است و هر کسی که شرافتمند است تا بتواند باید روی دو اصل از وطن دفاع کند و خود را تسلیم هیچ قوه نفعی که یکی از آن دو اصل اسلامیت است و دیگری وطن پرستی^۵.

این سخن را مصدق در سال ۱۳۰۵ در جلسه ۲۹

شهریور مجلس بیان نمود و نزدیک بیست سال بعد در مجلس چهاردهم در جلسه بیستم شهریور ۱۳۲۴ نیز نظیر چنین سخنانی را بار دیگر تکرار کرد: «ما باید خود را به آن درجه استقلال واقعی برسانیم که هیچ چیز جز مصلحت ایرانی و حفظ قومیت و دین و تمدن خودمان محرک ما نباشد... من ایرانی و مسلمانم و برض هر چه ایرانیت و اسلامیت را تهدید کند تا زنده هستم مبارزه می‌نمایم»^۶.

این برداشت از حاکمیت ملی که دارای دو وجه داخلی و خارجی آزادی و استقلال کشور و دو اصل اسلامیت و ایرانیت است اساس فلسفه و اندیشه سیاسی مصدق را می‌سازد.

این تفکر او را از متفکران و اندیشمندان دیگر این مروز و بوم متمایز می‌نماید زیرا اغلب آنان در برخورد با فرهنگ و تمدن اروپایی جذب ظواهر آن شده و بی‌شرف و ترقی‌جامعه را در گرو تقلید از غربیان دانستند. یکی در فکر صحت و ایجاد کارخانه و دیگری در خیال کشیدن راه‌آهن بود. سومی در اندیشه اقتباس از شکل و ظاهر حکومت مشروطه مانند مجلس و پارلمان و قوانین اروپایی و دیگری مانند میرزا فتحعلی آخوندزاده می‌خواست یا تغییر خط جامعه را در مسیر ترقی ببیند و می‌گفت: «من در دنیا آرزوی دیگر ندارم به غیر از انجام خیال الغیاء و فیروزی این مراد»^۷. همچنین میرزا ملکم خان و تقریبا معتقد به اخذ تمدن فرهنگی یسولن تصرف ایرانی بودند و به قول آذمیت: «فلسفه سیاسی ملکم خان مبتنی بر تسلیم مطلق و بلاشروط در مقابل تمدن اروپایی بود و عقیده داشت که ایران در تمام ارکان زندگی سیاسی و اقتصادی باید اصول تمدن غربی را بپذیرد... و در اخذ اصول تمدن جدید و جهانی ترقی عقلی و فکری حق نداریم در صدد اختراع باشیم»^۸.

اما تفاوت مصدق با دیگران این بود که وی اعتقاد داشت آنچه غرب را ساخت و آن را در مسیر پیشرفت انداخت این نوع مسائل فرعی و خیزه‌کننده نبود بلکه تبدیل نظام استبدادی و حاکمیت فردی به حاکمیت ملی و نقش ملت در تمام سطوح زندگی بود. غرب در گذار از این مسیر توانست به ترقی و شکوفایی علمی برسد بقیه مسائل با توجه به شرایط ملی و مذهبی و اخلاقی هر جامعه می‌باشد و این حاکمیت ملی ارمانی نیست که کسانی از جای دیگر

برای او بیاورند بلکه باید از درون خود ملت بجوشد. مصدق عملاً به این اصل اسلامی شده؛ اعتقاد داشت که آن الله لا یغیز ما بقوم حتی ینصروا و ما نغیرهم^۹. این است که وقتی بحث قانون و قانونگذاری پیش آمد، می‌گوید با توجه به شرایط قوم و ملی و مذهبی هر ملتی باشد نه اینکه خود را به فرنگی‌های زده و مقلد صرف آنها بوده و قوانین آنها را با ترجمه و اقتباس تقلید نمایند؛ گذشته از این که فرنگی‌هایی یعنی مقلد صرف فرنگستان شدن برای یک ملت تاریخی شایسته و زیسته نیست به نظر من مستقور هم نمی‌باشد... زیرا وضعیت جغرافیایی و منطب و زبان و نژاد هر قوم در اخلاق و عادات و قوانین آن قوم مؤثر است... اگر ممکن بود هر ملتی قانون دیگری را قبول کند دولت سوتیس کتاب قانون جزایی یکی از دول را می‌خرد و در مملکت اجرا می‌کرد... لذا عقیده من این است که ما باید ایرانی‌مان باشیم و در عین حال مستصرف یعنی چیزهای خوب را حفظ کنیم و خوبیهای دیگران را ولو اینکه از ملل آفریقا باشد قبول و معارف را که یگانه وسیله تشخیص خوب از بد است ترویج نماییم»^{۱۰}.

مصدق و نظام استبدادی

دکتر مصدق علاوه بر تعریف حاکمیت ملی به رویه دیگر آن که دیکتاتوری و استبداد است توجه کامل داشته و از بیان معایب و مضار دیکتاتوری که به قول مرحوم نائیبی می‌خواهد اراده دلخواهانه خود را تحمیل نماید، غافل نیست. زیرا در محیط استبدادی هیچ استعدادی رشد نمی‌کند و شخصیتها از بین می‌روند و ملت در حالت عبودیت و بردگی به سر می‌برند و هیچ ملتی در سایه استبداد به جای نرسید... [زیرا] دیکتاتور شبیه پدری است که اولاد خود را از محیط عمل و کار دور کند و پس از مرگ خود اولادش بی‌تجربه و بی‌عمل بگذارد. پس مدعی لازم است که اولاد او محروم و مستعد کار شوند. یا باید گفت که در جامعه افراد در حکم هیچ‌اند و باید آنها را یک نفر اداره کند. این همان سلطنت استبدادی است که بود... یا باید گفت که حکومت ملی است و تمام مردم باید شموخار جامعه و در مقدرات آن شرکت نمایند، در این صورت منجی و پیشوا مورد ندارد»^{۱۱}.

دکتر مصدق در این قسمت از نقلی خود که برضد اعتبارنامه نمایندگی سیدضیاءالدین طباطبایی در دروه چهاردهم مجلس می‌باشد به سفارندی که از حکومت استبدادی در اثر نبودن آزادی به جامعه می‌رسد اشاره می‌کند و برخلاف سیاستمداران و روشنفکرانی که مجذوب اقدامات به اصطلاح شرقی رضاشاه شده بودند و فکر می‌کردند که وی با ساختن چند عمارت و مهمانخانه و اسفالت کردن خیابانها و

اقدامات رومانی، کشور را در مسیر ترقی و پیشرفت می‌اندازد. همان گونه که روشنفکران سالهای قبل نیز به این شبهه دچار شده بودند، چنین می‌گوید: "دیکتاتور با پول ما و به ضرر ما راه‌آهن کشید ... عقیده و ایمان و رجال مملکت را از بین برد ... فساد اخلاق را ترویج کرد ... برای بقای خود قوانین ظالمانه وضع نمود ... اگر خایه‌بازان اسفالت نمی‌بود چه می‌شد؟ اگر عمارتها و مهمانخانه‌ها ساخته نشده بود به کجا ضرر می‌رسید؟ من می‌خواستم روی خاک وطن راه بروم و وطن را در تصرف دیگران نبیتم ... بر فرض که ما با هواخواهان این رژیم موافقت کنیم و بگوییم دیکتاتور به مملکت خدمت کرد در مقابل آزادی که از ما سلب نمود چه برای ما کرد."^{۱۰}

جمعیتی آنچه بیان شد این است که اندیشه سیاسی مصدق بر یک چیز بنا شده است و آن "حاکمیت ملت" می‌باشد که در بعد داخلی آزادی و در بعد خارجی استقلال بر پایه سیاست موازنه ستی است. اصولی که حاکمیت ملی بر آن استوار است اصل ابروایت و اصل اسلامیت است که نتیجه آن تسلط ملت بر مقدرات و سرنوشت خود می‌باشد و وی در دادگاه نظامی نیز روی همین مطلب پافشاری نمود و گفت در تمام مدت زمامداری از لحاظ سیاست داخلی و خارجی فقط یک هدف داشته‌ام، و آن این بود که ملت ایران بر مقدرات خود مسلط شود و هیچ عاملی جز اراده ملت بر مملکت حکومت نکند و پس از پنجاه سال مطالعه و تجربه به این نتیجه رسیدم که جز با تأمین آزادی و استقلال کامل ممکن نیست ملت ایران در راه سعادت خود بر موانع و مشکلات غلبه کند.^{۱۱}

مخالفت با سلطنت رضاشاه

رضاشاه در زمان تصدی وزارت جنگ و سپس در مقام نخست‌وزیری پارهای از اصلاحات روسایی از قبیل برقراری امنیت و سرخی کارهای رفاهی و همچنین تظاهر به دینداری و شرکت در مراسم عزاداری امام حسین علیه‌السلام و راه انداختن دستجات سینماتی و ... را انجام داد که مورد توجه گروهی از روشنفکران و روحانیان قرار گرفت. به همین علت ایشان در هنگام تغییر سلطنت پادشاهی او را تأیید یا لاقول در مقابل آن سکوت کردند، اما مصدق به همراه مرحوم مدرس و چند تن دیگر متوجه شدند که اکثر رضاشاه به سلطنت برسند براساس قانون اساسی از مسئولیت مبری است، زیرا پادشاه جنبه تشرفاتی دارد. اما اگر وی بخواهد این گونه اعمال را انجام دهد، تبدیل به یک دیکتاتور و آسان خودکامه می‌گردد. ولی اگر می‌خواست در پست نخست‌وزیری و سردار سپهی به دیکتاتوری روی بیاورد بلافاصله مورد استیضاح قرار می‌گرفت و ناچار

بود از مقام خود کناره گیری نماید.

مصدق در نطق تاریخی خود در مجلس پنجم در جلسه تغییر سلطنت در تهم آبان ۱۳۰۴ شدیداً انگشت روی نکاتی می‌گذارد که با حقوق مردم ارتباط داشت. او بعد از بیان شهادتین و اقرار به مسلمانی بیانات خود را در مخالفت با سلطنت رضاشاه که مغایر با آزادی و استقلال کشور می‌باشد اظهار می‌نماید:

"خوب آقای رئیس‌الوزرا سلطان می‌شوند و مقام سلطنت را اشغال می‌کنند. آیا امروز در قرن بیستم هیچ کس می‌تواند بگوید یک مملکتی که مشروطه است پادشاهش هم مسئول است ... هیچ کس چنین حرفی نمی‌تواند بزند و اگر سیر قهقرا می‌بکنیم و بگوییم پادشاه است، رئیس‌الوزرا حاکم همه چیز است، این ارتجاع و استبداد صرف نیست ... بله اگر سرم را ببرند و تکه‌تکه‌ام بکنند ... زیر بار این حرفها نمی‌روم ... اگر این طور باشد که ارتجاع صرف است، استبداد صرف است. پس چرا خون شهدا راه آزادی را بی خود ریختید؟! چرا مردم را به کشتن دادید، می‌خواستید از روز اول بهارید بگویید ما دروغ گفتیم و مشروطه نمی‌خواستیم، آزادی نمی‌خواستیم، یک ملتی است جاهل و باید با چماق آدم بشود."^{۱۲}

مصدق به همراه مرحوم مدرس و یکی دو تن دیگر این چنین در مقابل این تهاجم ایستادگی می‌کنند. وی در پایان سخنی می‌گوید "خدایا تو شاهد باش! من خدا را به شهادت می‌طلبم که عقیده‌ام را می‌گویم و تغییر قانون اساسی را مخالف با صلاح ملت و مملکت و اسلامیت می‌دانم."^{۱۳}

مخالفت با قرارداد ۱۹۱۹

پس از تثبیت دیکتاتوری زمانی که مستوفی‌الممالک به عنوان نخست‌وزیر کابینه خود را به مجلس معرفی می‌نماید، مصدق با دو تن از وزرای کابینه‌اش یعنی قزوینی و ولسوق‌الدوله به مخالفت برمی‌خیزد.

مخالفت وی با وثوق‌الدوله به خاطر این بود که او عاقد قرارداد ۱۹۱۹ در زمان نخست‌وزیری‌اش بود. این قرارداد بر دو اصل خلاصه شده بود:

۱- نظارت و کنترل دولت

انگلیس بر دارایی و ارتش ایران^{۱۴} و به عبارت دیگر نقض حاکمیت ملی، زیرا اگر آبادی مملکت به دست ملل دیگر برای اهل مملکت مفید بود هر ملتی برای رفع زحمت و جلب فایده که یکی از اصول سهیم اقتصادی است اجنبی را به خانه‌اش دعوت می‌کرد. اگر رفیق خوب بود هیچ ملتی نمی‌خواست بعد از اسارت با جنگهای خونین و تلفات سنگین طبق رفیق را رها نماید.^{۱۵}

مخالفت با لوایح دیگر

بعد از رسیدن رضاشاه به قدرت تنها دوره‌ای که در تهران انتخابات به صورت آزاد برگزار شد دوره ششم بود. یار دگر مرحوم دکتر مصدق و مرحوم مدرس و یکی دو تن دیگر از چهره‌های سرمی به نمایندگی انتخاب می‌شوند. دکتر مصدق با برخی از لوایحی که به مجلس برای تصویب آورده بودند سخت مخالفت می‌کند که تصویب این لوایح مغایر با حاکمیت ملی و نقض حقوق و آزادیهای مردم می‌باشد. وقتی لایحه احداث خطوط راه‌آهن به مجلس می‌آید، مصدق سرسختانه به مبارزه برمی‌خیزد و احداث آن را خواست استعماری می‌داند، زیرا طرح مسیری که در لایحه پیشنهاد شده بود در جهت موقعیت و بهبود وضع اقتصادی کشور نبود، بلکه در جهت تأمین منافع دول استعماری به خصوص انگلستان بود.

مرحوم مصدق در مخالفت با این لایحه



می‌گوید: بنده در موضوع راه‌آهن، نظر مردم را به کرات در مجلس شورای ملی به عرض آقایان رسانده‌ام ... اگر خط راه‌آهن را برخلاف مصالح مملکت بکشند ضررهای جبران‌ناپذیری دارد ... این خطی که امروز اجازه داده می‌شود که نقشه‌کشی بشود کاملاً برخلاف مصالح مملکت است ... کاملاً به ضرر مملکت است، حالا آقایان شیخ از این تشخیص می‌دهند مختارند ولی به عقیده خود، این رای را که این خط کشیده شود و به این طرف برود، خیانت و برخلاف مصالح مملکت می‌دانم.^{۱۶}

صنق گفتار مصدق وقتی ثابت شد که این راه‌آهن تبدیل به پل پیروز متفقین در جنگ جهانی دوم بعد از شهریور ۱۳۲۰ گردید از طریق این راه‌آهن محمولات جنگی و آذوقه از طرف جنوب و قنای متفقین به طرف شمال و شوروی سرازیر گردید مصدق در سخنرانی دیگری در مجلس چهاردهم گفت: «دیکتاتور با پول ما و به ضرر ما راه‌آهن کشید و بیست سال برای متفقین امروز امروز ما تفارک مهمات دید.»^{۱۷}

هنگامی که لایحه تغییر قصور سلطنتی به مجلس می‌آمد، مصدق در مخالفت با آن و پایمال کردن حقوق ملی می‌گوید:

«عقیده‌ام این است که شاه مملکت یا وزیر دربار مملکت یا رئیس‌الوزرا مملکت اگر در یک اتاق بنشینند که سقفش چکه بکند و خیلی هم تزئینات نداشته باشد، ولی ملت شکم‌شان سیر باشد و مردم وضعتشان خوب باشد و راحت باشد آن بهتر است و اختارات آن بیشتر.»^{۱۸}

مصدق بعد از شهریور ۱۳۲۰

دکتر مصدق پس از پایان دوره ششم به علت سلطه شدید دیکتاتوری و دخالت شاه در انتخابات مجلس هفتم و از بین بردن آزادیهای فردی و اجتماعی و تسبیح حقوق ملت خائفتن و سپس زندانی و تبعید گردید. وی تا سرحد گشته شدن هم بیش وقت، ولی به طور مجزاه و آسای نجات پیدا کرد پس از سقوط حکومت خودکامه وی نیز همانند سایر زندانیان و تبعیدیان سیاسی آزاد می‌گردد و مردم او را در دوره چهاردهم به عنوان نماینده اول خود برمی‌گزینند. مصدق بار دیگر فعالیت سیاسی خود را بعد از ۱۶ سال ممنوعیت شروع می‌کند. وی در همان روزهای اول تشکیل مجلس خط منی خود را تکرار می‌کند و ضمن تأکید مطالبی که در ذیل عنوان اندیشه سیاسی مصدق بیان شد خطاب به نمایندگان می‌گوید: «امین‌الومر که ما نمایندگان دوره ۱۴ بیرو این اصل باشیم و ثابت کنیم که ملت ایران طالب استقلال است و آن را به هیچ قیمتی از دست نمی‌دهد، ملت می‌خواهد که خارجی از این مملکت

برود و در امور ما مطلقاً دخالت نکند و انتظار دارد که لفظاً و معنأ استقلال او را محترم شمارند. چگونه ممکن است خون ایرانی در عروق کسی جاری باشد و مداخله اجنبی را در کشور تحمل کند.»^{۱۹}

دکتر مصدق در این مجلس و مجالس بعدی تا دوران نخست‌وزیری در برخورد با حکومتها و سیاستهای داخلی و خارجی آنان، و در مواجهه با مسائل اقتصادی و اجتماعی به یک سلسله اقداماتی دست می‌زند. وی مخالفتها و مبارزاتی می‌کند که همه در جهت تحقق حاکمیت ملت ایران می‌باشد. از جمله مخالفت با امتیازنامه سیدضیاءالدین طباطبایی، مخالفت با اختیارات دکتر سیاسیو، مخالفت با کمیسیون سه‌جانبه، مخالفت با تصمیحات مجلس مؤسسان، برخورد با مسئله نفت و ...

ملی شدن صنعت نفت، تجلی حاکمیت ملی

دریازه ملی شدن صنعت نفت مسائل زیادی مطرح شده و کتابهای متعددی درباره آن توسط نویسندگان داخلی و خارجی نوشته شده است. نیز انتقادات فراوانی به مرحوم دکتر مصدق شده است.^{۲۰} آنان می‌گفتند اگر دکتر مصدق پای فلان قرارداد را امضا می‌کرد از لحاظ حقوقی و اقتصادی نیز هیچ گونه اشکالی برای بستن این نوع قراردادها وجود نداشت و یا اگر به پیشنهاد دولت آمریکا یا بانک جهانی توجه می‌کرد، فلان مقدار سود عاید ملت ایران می‌گردید، ولی درک این موضوع برای آقایانی که این مسائل را مطرح می‌کردند مشکل بود که، مصدق به دنبال بستن فلان قرارداد که با موازین حقوقی و اقتصادی هم تطبیق بکند، نبود. مصدق فقط یک چیز را می‌خواست و شدیداً دنبال و پیگیری می‌نمود و آن اعمال حق حاکمیت ملت ایران بر سرنوشته خود بود. مصدق برای این قبیل افراد غیرقابل هضم بود.

دکتر مصدق برای روشن شدن این مطلب و بیان مقصود خود در مصاحبه مطبوعاتی که با خبرنگاران داخلی و خارجی در ۳ خرداد ۱۳۳۰ به عمل آورد، به کسانی که به عمل او انتقاد و اشکال می‌گرفتند، چنین پاسخ داده است: «یکی دیگر از شبهاتی که برای مشوب کردن ذهن مردم دنیا ایجاد کرده‌اند و مگر در آن بحث می‌شود ... راجع به عمل یک جانبه دولت ایران در باب ملی کردن صنعت نفت است. ملی کردن صنایع حق هر ملتی است و عمل یک جانبه است و غیر از این هم نمی‌تواند باشد. آیا انتظار داشتند که ملت ایران برای ملی کردن صنعت نفت خود از دولت دیگری کسب اجازه کند؟ این عمل چنانکه بارها گفته شده ناشی از حق حاکمیت ملت ایران است و این حق را هیچ قراردادی نمی‌تواند محدود کند.»^{۲۱} در پیامی که به دانشجویان ایرانی مقیم خارج از کشور در تاریخ

۱۳۳۰/۲/۲۱، چند هفته پس از این مصاحبه ارسال می‌کند، باز روی این نکته انگشت می‌گذارد که «ملی شدن صنایع نفت از حقوق مسلم حاکمیت ملی است و هیچ قراردادی حقاً یا باطلا نمی‌تواند این حق اساسی را از بین ببرد و ملت ایران تصمیم دارد از حقوق مسلم خویش استفاده کند.»^{۲۲}

در برخوردی که مصدق با دولت‌های انگلیس و آمریکا می‌کند روی حق حاکمیت ملی پافشاری می‌نماید و آنها را در این ماجرا ذی‌حق نمی‌داند. به همین جهت در جوابیه‌ای که مرحوم مصدق از طرف دولت ایران به پیام سوریه‌ون وزیر امور خارجه وقت انگلستان می‌دهد به اتهامات و اتهامات وی پاسخ می‌دهد که ملت ایران می‌خواهد از حق حاکمیت خود استفاده و بهره‌برداری از منافع نفت را خود به عهده داشته باشد زیرا ملی کردن صنایع حق حاکمیت هر ملتی است و بفرض این که قراردادها با امتیازاتی با اشخاص و شرکت‌های خصوصی نسبت به آن صنایع منعقد شده باشد که از جمیع جهات حقوقی هم فرض صحت آن شود چنین قراردادها با امتیازات مانع از اعمال حق حاکمیت ملی نخواهد بود.^{۲۳}

دکتر مصدق در جریان ملی کردن صنعت نفت کاملاً هشیار بود که می‌باید از دلم انگلیسها درآمده به نام آمریکا بیا که تلاش می‌کردند جای انگلیسها را برکنند بیهفته. او به ماهیت استعماری و امپریالیستی آمریکا کاملاً واقف بود. اگر با آنها برخورد یا مذاکره‌ای می‌کرد در چهارچوب استقلال ایران و حق حاکمیت می‌بود. بدین جهت به پیشنهاد جمال اسامی که می‌گفت به جای شرکت‌های سابق انگلیسی به کمیته‌های نفتی آمریکا امتیاز هدایت این پاسخ صریح را می‌دهد: «اما اینکه فرمودید وقتی که آمریکا بیا با ما همراهی بکنند، باید از مرام ملی و استقلال خودمان صرف‌نظر کنیم، بنده هیچ وقت زیر بار این مطلب نمی‌روم. من آدمی هستم که با این حال کسالت و با تمام ناتوانی خودم تا نفس دارم برای آزادی و استقلال این مملکت مبارزه می‌کنم. و من از این کار صرف‌نظر نمی‌کنم. این ملتی را که بنده یک کمیته‌ای بشود آن را یک ملت جلورفته نمی‌گویند.»^{۲۴} در پایان لازم است به دو نکته ضروری در ارتباط با دیدگاه مصدق در مورد حاکمیت ملی اشاره شود.

نکته اول: در تحقق حاکمیت ملی همه قشرهای جامعه باید فعال باشند.

مصدق دخالت در سیاست و امور اجتماعی را حق فرد، طبقه یا گروه خاصی نمی‌دانست و همچنین به این اعتقاد نداشت که چون مشروطیت برقرار و مجلسی تشکیل شده است، بقیه مردم باید کنار بروند و ناظر و تماشاچی باشند تا ببینند دیگران چه کاری



انجام می‌دهند، بلکه او برعکس می‌گفت: یکی از مزایای دموکراسی آن است که مردم بتوانند به طور آرام اظهار عقیده کنند، متأسفانه هر یک از طبقات و صفوف مختلف کشور را به جهانی دعوت به سکوت می‌نمایند. از قبیل این که دانشجویان فقط درس بخوانند و کشاورزان مشغول زراعت باشند، و کتیل در مجلس حرف نزنند و جاروچنگال ننمایند، و احزاب سیاسی هم فقط افراد خود را وارد ادارات کنند و گاهی هم برای اینکه مردم اغفال شوند و نگویند احزابی در مملکت نیست و در یکی از موضوعاتی که در دانشکده‌ها درس می‌دهند و در روزنامه‌ها می‌نویسند سخنرانی نمایند و صحنه سیاست ایران را برای آن دسته از مردمی که خادم احزاب هستند قرون نموده تا آنها بتوانند از عهده وظایف خود بربایند.^{۲۵}

تکنه دوم: مصدق در تضاد بین شکل و محتوی جانب محتوا را می‌گرفت.

از مناطق تفت خیز توضیحاتی بدهد. مخالفان مانع صحبت وی شدند اما او از مجلس بیرون آمده و در مقابل جمعیت کبیری که در مقابل مجلس اجتماع کرده بودند گفت: ای مردم، شما مردم خیرخواه و وطن پرست که در اینجا جمع شده‌اید، مجلس هستید و آنجا که یک عده مخالف مصالح مملکت هستند مجلس نیست.^{۲۶} او در دوره چهاردهم برضه سهیلی و تدین و دیگران به علت اختلاس در بیت‌المال اعلام جرم می‌نماید، اما وقتی با مخالفت و مقاومت بعضی از عناصر رویرو شد مجلس را ترک گفت که: اینجا مجلس نیست، اینجا مزدگانه است.^{۲۷}

مصدق نه تنها مجلس بلکه مظاهر دیگر دموکراسی مانند "قانون" را نیز تجلی حاکمیت ملی می‌دانست. وقتی دوره مجلس چهاردهم رو به اتمام بود، مجلس قانونی تصویب کرد مبنی بر این که تا زمانی که ارتش مستقیم در ایران است انتخابات صورت نگیرد این امر با مخالفت مصدق رویرو شد که "قانون را برای مملکت می‌خواهیم، اگر قانون خلاف مصلحت باشد آن را زیر پا می‌گذاریم."^{۲۸} دلیل این که "قانون را محترم می‌شمارند برای اینکه مفید است و هرگاه تشخیص داده شود که به حال مملکت مضر است وظیفه وجدانی هر فرد است که تمام وسائل را برانگیزاند تا اصلاح و یا فسخ شود."^{۲۹} در اینجا دکتر مصدق ضرب‌المثلی را که در روز قدیم معروف بوده است بیان می‌کند که "نجات وطن غالبترین و بزرگترین قانون است."^{۳۰}

در دوران نخست‌وزیری وقتی می‌بند مجلس به جای اینکه در مبارزات ضد استبدادی و ضد استعماری ملت را همراهی نماید دائماً چوب لای چرخ دولت

می‌گذارد و بدین وسیله در اقدامات ملی اخلال و کارشکنی می‌کند، راه چاره را در این می‌بیند که مستقیماً به ملت روی بیاورد (همان طور که قبلاً نیز این کار را انجام داده بود) و از صاحب اصلی این ماجرا کسب تکلیف نماید. در بیامی که در روز دوشنبه ۵ مرداد در زمینه ابقا یا انحلال مجلس به مردم می‌دهد برای برگزاری همه‌پرسی نظر مردم را مستقیماً می‌پرسد. وی در این پیام می‌گوید: "شما از جریان کار مجلس شورای ملی خوب باخبرید و هیچ یکی از جزئیات آن از نظر شما پوشیده و پنهان نیست، دولت ناچار است صریحاً اعلام کند که با وضع کنونی مجلس امید هیچ گونه موفقیتی در مبارزه با ملت ایران نیست، و ناچار است از شما مردم وطن پرست تقاضا کند که عقیده خود را در ابقا یا انحلال آن صریحاً اظهار کنید."^{۳۱} بعد تأکید می‌کند در مواردی که بین مجلس و افکار عمومی ملت اختلاف حاصل می‌شود و مجلس به صورت یک دستگاه کارشکن بر ضد دولت درازد مجلس منحل می‌شود و قضاوت امر را به عهده مردم محول می‌نمایند چنانچه افکار عمومی با نظر دولت تطبیق کند نمایندگان دیگری انتخاب و روانه مجلس می‌شوند تا به این ترتیب بین دولت و مجلس همکاری ایجاد شود و چرخ اداره مملکت از کار نیند.^{۳۲}

در پایان این پیام مطلبی را بیان می‌دارد که می‌توان گفت چکیده عقیده‌ای است که سالها برای آن به مبارزه پرداخته بود:

"این تنها ملت ایران یعنی به وجودآورنده قانون اساسی و مشروطیت و مجلس و دولت است که می‌تواند در این باره اظهار نظر کند. لاتعیق، قانون‌ها، مجلس‌ها، دولت‌ها همه برای خاطر مردم به وجود آمده‌اند نه مردم به خاطر آنها وقتی مردم یکی از آنها را نخواستند می‌توانند نظر خود را درباره آن ابراز کنند. در کشورهای دموکراسی و مشروطه هیچ قانونی بالاتر از اراده ملت نیست."^{۳۳}

آخرین سخن او در روزهای پایانی زندگی به پیوستگی او را با مردم نشان می‌دهد این بود گفت بر من و هر کسی دیگر که در این زمان خرج چندین خانوار این مملکت فقیر را صرف آوردن دکتر برای معالجه من از خارج کند من خاک پای این ملت و مقدرات من از او جدا نیست.^{۳۴}

۱. نطقهای دکتر مصدق در دوره شانزدهم مجلس شورای ملی، انتشارات مصدق، شماره ۴، ص ۶
 ۲. سیاست مؤثره متقی در مجلس چهاردهم، حسین کیا استوان، جلد اول، ص ۲۶
 ۳. پیشین، جلد دوم، ص ۷۲
 ۴. نطقها و مکتوبات مصدق ... شماره ۷، ص ۲۵
- بقیه در صفحه ۶۷

موازنه منفی و بی طرفی مثبت

دکتر ابراهیم یزدی

دوم - سیاست دوطرفی مثبت: به واسطه قرارداد ۱۹۰۷ (تقسیم ایران)، رقابت همسایگان از بین رفت و هر وقت آنها تقاضایی داشتند اول بین خود توافق حاصل می‌تواند و بعد آن را به دولت ایران / بیشترها می‌کردند. به طوری که دولت راه قرار نداشت و خود را مجبور می‌دید که با هر گونه تقاضایی موافقت کند.

سوم - سیاست یک طرفه همسایه جنوبی: دولت تزاری روسیه به واسطه انقلاب از بین رفت و دولت انگلیس در صدد برآمد که تا وضعیت آن دولت معلوم نشده سیاست خود را در ایران روشن کند و برای این منظور مقدمانی را تهیه کرد (انطق مصدق در مجلس ۱۴، مرداد ۱۳۲۴).

۴ - دکتر مصدق رابطه نزدیکی بین یک سیاست مستقل ملی براساس موازنه منفی و توسعه سیاسی در داخل می‌دید و پیروزی در یک راستا را موجب پیشرفت در راستای دیگری می‌دانست.

در سیاست داخلی بورژوازی اصول مشروطیت و آزادی و در سیاست خارجی تعقیب از سیاست موازنه منفی، این هدف من بوده و هست و خواهد بود و تا نتوانیم برای رسیدن به آن مجاهدت خواهیم کرد...

از نظر ما اجنبی، اجنبی است، شمال و جنوب فرقی نمی‌کند و موازنه بین آنها یگانه نجات ماست و در سایه این سیاست ما می‌توانیم تمام نعمتهای معنوی و مادی را که مانند یک ملت مستقل حق داریم، تحصیل نماییم و فقط با این سیاست ما می‌توانیم از آزادیها به معنای حقیقی در تمام شئون بهره‌مند شویم و بر مال و نفس خود مسلط باشیم. واضح تر بگوییم ما باید خود را به آن درجه استقلال واقعی برسانیم که هیچ چیز جز مصلحت ایران و حفظ قومیت و دین و تمدن خودمان محرک ما نباشد.

از مسلمانی و آداب آن برای بر حق بودن اسلام، نه برای میل این یا آن پیروی کنیم، و به لوازم آن فقط از ترس خدا و عمامه نه مقتضیات دنیوی و سیاسی عمل نماییم.

یاد شمال و جنوب ما را تزلزلاند و در درجه ایمان ما تأثیری ننماید.

"من ایرانی و مسلمانی و علی‌ه هر چه این امنیت و اسلامیت را تهدید کند تا زنده هستیم مبارزه می‌نمایم. چگونه ممکن است خون ایرانی در عروق کسی جاری باشد و مداخله اجنبی را در امور کشور تحمل کند. هر کس به بقای نیروی اجنبی در خاک کشور علاقه داشته باشد و همچنین هر کس که همسایگان را تحریک کند، مهادن‌الدم است" (مذاکرات مجلس چهارم - مرداد ۱۳۲۴).

۳ - دکتر مصدق تنها راه جلوگیری از درخواستهای نامشروع و خلاف مصالح ملی توسط قدرتهای

ضعیف‌النفس و بی‌اراده بودند که در برابر فشار بیگانگان به راحتی و به سرعت تسلیم می‌شدند.

دیدگاه دوم سیاستی بود که شخصیهایی مستقل دوستدار وطن و ملت و خواهان سرزندگی و استقلال ایران، از زمان قائم مقام فراهانی و سیرزاتقی‌خان امیرکبیر تا مدرس و مصدق آن را پیگیری می‌کردند و محور اصلی و استراتژیک در روابط آنها با دولت‌های خارجی بوده است. این سیاست در واقع خط مشی استراتژیک هر دولت ایرانی مستقل و مردمی محسوب می‌گردد.

اما سیاست خارجی دکتر مصدق، علاوه بر بُعد "موازنه منفی" واحدی بسیار مهم دیگری هم بود که در آن ایام تحت نام "بی طرفی مثبت" و بعدها "جنبش عدم تمهید" معروف گردید. دوران زمامداری دکتر مصدق مصادف بود با تنشهای فراوان میان دو بلوک شرق و غرب و جبهه‌گیرهای وسیع جهانی میان این دو بلوک. در رابطه با این وضعیت جهانی بود که دکتر مصدق سیاست بی‌طرفی مثبت را مطرح ساخت. در این نوشتار، مبانی سیاست خارجی دکتر مصدق، در دو محور یا دو بُعد "موازنه منفی و بی طرفی مثبت"، به اجمال بررسی می‌گردد.

الف - موازنه منفی

دکتر مصدق، در سراسر زندگی سیاسی خود، با پیروی از اسلافش، نظیر فراهانی و امیرکبیر، هوادار سیاست موازنه منفی (یا به تعبیر مدرسن، موازنه عدمی) بود. وی اصول این سیاست را در فرقه‌های مختلف توضیح داده و توصیف نموده است. در زیر به برخی اصول و بعضی نمونه‌ها می‌پردازیم:

۱ - "سیاست همسایگان جنوب و شمال ما تاکنون در این مملکت به سه طریق مؤثر گردیده است:

اول - سیاست دوطرفه منفی: طریقه‌ای است که قبل از مشروطیت، منحصر از یک قرن به آن عمل شده و آن این است که زمامداران وقت هیچ وقت برخلاف مصالح مملکت برای دول نامبرده حقی قائل نشده و هر وقت یکی از آنها خواسته است تحصیل حقی کند، چون زمامداران به اصولی معتقد بودند و نمی‌خواستند به آنها پشت یا یزندان، از رقابت بین همسایگان استفاده نموده و از قبول هر گونه تقاضای خودداری کرده‌اند.

سیاست خارجی ایران، در طی نزدیک به دو قرن گذشته، بیش از آن که متأثر و نشأت گرفته از شرایط درون جامعه ایران و در خدمت تأمین و اجرای اهداف و برنامه‌های کلان ملی باشد، به طور عمده تابع حضور و رقابت دولتهای نیرومند همسایه در شمال روسها و در جنوب انگلیسها، بوده است. با سقوط تزار و پیروزی بلشویکها در روسیه، اگر چه دولت انگلیس امکان حضور فعال یک طرفه را برای مدتی پیدا کرد، اما به زودی، به خصوص از جنگ دوم جهانی به بعد و حضور فعال آمریکا در سحنه بین‌المللی و آغاز تنش و رقابت میان دو بلوک شرق و غرب ایران مجدداً گرفتار این رقابتها، در شکل جدید آن، جنگ سرد، گردید.

در طی این دوران طولانی پایه و اساس روابط سیاسی میان ایران و قدرتهای بیگانه همسایه بر دو نگرش کلی استوار بوده یکی موازنه یا توازن مثبت و طرفه (یا چند طرفه) و دیگری موازنه یا توازن منفی همه جانبه (موازنه عدمی).

سیاست موازنه مثبت بر این اساس بود که چون ایران قادر به مقاومت در برابر فشارهای دو دولت بزرگ همسایه نیست، هر امتیازی که به یکی از آنها داده می‌شود یا به زور گرفته می‌شود، متقابلاً امتیازی به قدرت مقابل و رقیب او نیز داده شود تا موازنه برقرار گردد و رقیب هر دست از سود ما ببرد، در اثر رقابت میان قدرتهای همسایه، هر امتیازی که یکی از آنها به دست می‌آورد، موجب ایجاد فشار از جانب رقیب برای گرفتن امتیاز مشابهی می‌گردد.

در نگرش و دیدگاه دوم، اساس سیاست موازنه منفی، برعکس نگرش اول، بر این بود که برای ایجاد موازنه میان دو رقیب یا رقیب و قدرتهای همسایه هیچ امتیازی به هیچ یک از آنها داده نشود، تا هیچ یک از آنها برای مقابله با رقیب، دولت ایران را برای گرفتن امتیاز مشابه تحت فشار قرار ندهد. هر امتیازی هم که در زمانی و به هر دلیلی به یک قدرت خارجی داده شده است و یا به زور گرفته‌اند، لغو گردد.

دیدگاه اول بیشتر و به طور عمده از جانب آن دسته از زمامداران و شخصیهایی سیاسی عنوان می‌شد که یا عامل بیگانگان بودند یا به طمع مال و نیاودوسی به کشور خیانت می‌کردند و یا آنقدر



تلاطم سیاسی جدیدی در ایران به وجود آمد. مدعیان برای توجیه اخطای امتیاز نفت شمال به روسها به توجیه درخواست انگلیسیها و آمریکا بیهوا پرداختند. تا آن جاکه حزب توده ایران در آبان ۱۳۲۳، به نفع دادن امتیاز نفت شمال به روسها در حالی که سربازان روسی از آنها حمایت می‌کردند، همه تظاهرات گسترده خیابانی پرداختند. نمایندگان حزب توده در مجلس شورای ملی، به حمایت از درخواست روسها سخنانی ایراد کردند.

صحنه سیاسی ایران به تقابل دو اندیشه سیاسی در روابط بین‌المللی تبدیل گردید. در یک طرف هواداران سیاست موازنه مثبت چند طرفه، به سخنرانی و قلمفرسایی پرداختند. به عنوان نمونه، پیشه‌پوری، از رهبران جنبش چپ، در نشریه خود

ضمن حمله به دکتر مصدق نوشت: «مردم دنیا امروز به دو تپ و دو دسته بزرگ تقسیم شده‌اند: ما هم باید حساب کار خود را کرده، دوستان و دشمنان خود را بشناسیم، روی منافع و مصالح کشور خود به یکی از آنها مسلح شویم. چاره دیگر نیست. هر کسی می‌گوید: ایرانی تنها بدون در نظر گرفتن سیاست بین‌المللی می‌تواند به هدف و آرمان ملی خود برسد احمق است یا خائن.»

رهبران شناخته شده حزب در تحلیل‌های خود بر این نکته اصرار می‌ورزیدند که جهان به دو بلوک تقسیم شده است و هر یک از آنها سلیمرو و متافع ویژه‌ای دارند. ایران باید متافع هر کدام از این پستها را به رسمیت بشناسد و چون در جنوب انگلیسیها امتیاز نفت را دارند، نفت بلوچستان را به آمریکا بیهوا و نفت شمال را به روسها بدهد تا توازن برقرار گردد. گروهها و جریانهای سیاسی هوادار یا وابسته به انگلیس، و یا آمریکا نیز به شدت در نظریه توازن مثبت همه جانبه، دفاع می‌کردند.

دکتر مصدق در برابر همه این گروهها و احزاب و

جریانهای وابسته به شرق یا غرب ایستاد و با شدت با این رویه مخالفت کرد.

اگر نخست‌وزیران ما پیششهاد شرکت (آمریکایی) را مورد توجه قرار نمی‌دادند و اگر آمریکا نمی‌خواست قبل از تفرانس صلح کار نفت تمام شود، دولت شوروی هرگز از ما تقاضای امتیاز نمی‌کرد. وقتی که از آن طرف دنیا، دولت آمریکا تقاضای امتیاز کند دولت شوروی، که همسایه است، چرا نکند؟ آنها این که می‌گویند اعطای امتیاز به شرکت‌های تابعه دولت آمریکا، از این لحاظ که آن دولت با ما مجاور نیست خالی از ضرر است، در اشتباهند. تنها عدم مجاورت دلیل نیست که دادن امتیاز به آن دولت یا شرکت آمریکایی برای ما ضرر نکند. آمریکا دولتی نیست که مجاورت یا عدم مجاورت آن با ما فرق کند. من با دادن هر گونه امتیاز از نظر اقتصادی و سیاسی مخالفت می‌کنم. چون متفکیک مسائل سیاسی از اقتصادی مشکل است و این دو سیاست با هم بشکلی تلم دارد.

اعطای امتیاز ولو اینکه گیرنده دولت نباشد به هیچ وجه به صلاح ما نیست.

در پاسخ آتهایی که می‌گویند دولت باید توازن سیاسی راه که به نفع ایران است برقرار سازد، دکتر مصدق جواب می‌دهد که:

«ملت ایران آرزوست: توازن سیاسی است. یعنی توازنی که به نفع این مملکت باشد و آن توازن منفی است.

ملت ایران هیچ وقت با توازن مثبت موافقت نمی‌کند و از اولین روزی که من وارد مجلس شدم با قرارداد مالی و هر عملیاتی که دولتهای بعد از شهریور از نظر توازن مثبت نموده بودند، مخالفت کرده و اعمال خائنانه آنها را به جامعه آشکار نمودم.»

دکتر مصدق توازن مثبت را به نفع تمام دولتهای خارجی و موجب خوشحالی آنها می‌دانست، اما در این سیاست هیچ نفی برای ایران نمی‌دید.

دگر از نظر توازن مثبت، هر چه دول مجاور می‌خواهند بدهند، بر واضح است که دول مجاور بسیار خوشوقت می‌شوند و دولتهای خائن همه خوشوقت آنها را برای خود سرما به بزرگی قرار می‌دهند و آن را به رخ ملت می‌کشند. ولی ملت می‌داند که با این رویه طولی نخواهد کشید که هر چه دارد از دست بدهد. دکتر مصدق سپس نظریه توازن وارد می‌کند و آن را به قطع دست کسی که یک دستش را بریده‌اند و برای توازن دست دیگرش را هم می‌برد، تشبیه می‌کند.

من آنچه عرض کرده‌ام در مصالح مملکت و منافع آن دولتی است که طالب موازنه سیاسی هست. هر که ما متعجب از سیاست (موازنه) مثبت کنیم باید

خارجی را در استمرار سیاست موازنه منفی می‌دید، او بر این باور بود، و با صراحت اعلام کرده بود که: «هر سوغ پادشاه و رجال دوراندیش از سیاست موازنه (منفی) تبعیت کرده‌اند استقلال و تمامیت سرزمین این کشور محفوظ و مصون بوده و هر وقت سیاست موازنه را کنار گذاشته و به یک همسایه تمایل پیدا کردند بلافاصله دچار عکس‌العمل شدید سیاست همسایه دیگر شده و حال ایران تباه بوده است. نمونه بارز این برداشت و تحلیلی واقع‌بینانه دکتر مصدق را می‌توان در دهه ۱۳۲۰ هنگام طرح درخواست امتیاز نفت شمال توسط روسها مشاهده کرد.

در آبان سال ۱۳۲۳ نمایندگان شرکت نفت شل (انگلیس) و استناتارد و اکیوم (آمریکایی) و چند ماه بعد نمایندگان شرکت نفت سیکلو، برای گرفتن امتیاز نفت بلوچستان به ایران آمدند. در واکنش به این حرکت آمریکا بیهوا و انگلیسیها، روسها نیز در شهریور ۱۳۲۳ هیئت را به ریاست کافارادزه برای دریافت امتیاز نفت شمال، به ایران اعزام نمودند.

امتیاز نفت شمال را هم برای مدت ۹۲ سال بدینهم
به این طریق موازنه سیاسی برقرار کنیم، گذشته از
این که ملت ایران برای همیشه و اکنون مجلس با
این کار، موافق نیست و دادن امتیاز مثل این است که
مقطوع‌المنی برای حفظ موازنه راضی شود که دست
دیگر او را هم قطع کند.

دکتر مصطفی اژه‌ای را که بر موازنه مثبت و
اعطای امتیاز نفت شمال به روسها و بلوچستان به
آمریکاییها اصرار می‌ورزیدند، به احم ابلهی تشبیه
کرد که "سلاخی می‌کند با یک دست خود دست
دیگرش را قطع کند تا بتواند تعادلش را حفظ نماید".
با یک چنین نگرش غبیق و در عین حال ساده
به مسائل و مصالح کلان ملی بود که دکتر مصطفی
توانست قانون تحریم امتیاز نفت را از مجلس
چهاردهم بگذراند. ماده اول این قانون می‌گوید:

"هیچ نخست‌وزیر و وزیر و اشخاصی که کفالت از
مقام آنها و یا معاونت می‌کنند نمی‌توانند راجع به
امتیاز نفت یا هیچ یک از نمایندگان رسمی و
غیررسمی دولت مجاز یا غیرمجاز یا نمایندگانی
شرکت‌های نفت و هرکس غیر از اینها مذاکراتی که
صورت رسمی و اثر قانونی دارد بکنند یا اینکه
قراردادی امضاء نمایند".

دکتر مصطفی در توجیه مخالفت با اعطای امتیاز
نفت به بیگانگان می‌گوید:

"دادن امتیاز به خارجی راه تجارت و معاش را بر
مردم این مملکت مسدود می‌نماید، ما چرا کاری کنیم
که این مملکت ترقی نکند؟ ما چرا اقدامی کنیم که
راه معاش مردم بسته شود؟ ما چرا بخواهیم که تحت
رژیم تحت‌الحمایگی و زلنگی کنیم؟ ما چرا استخراج
نفت خود را به ملل دیگر واگذاریم و به دنیا ثابت
نماییم که ایران لیاقت استخراج معادن خود را ندارد.
من این شعار سیاسی خود را به دولت دوست و
مجاور اعلام می‌کنم که ایران باید منافع ثروت خود را
مانند یک بالغ و رشید حفظ کند و از حاصل آن ملل
مترقی، مخصوصاً همسایگان را منتفع نماید".
دکتر مصطفی با پیشنهاد و پیگیری و تسبیح افکار
عمومی مردم و به رغم نفوذ متفقین هواداران سیاست
موازنه مثبت از چپ و راست، بالاخره توانست با به
تصویب رسانیدن قانون تحریم اعطای امتیاز نفت به
خارجیان اولین گام مثبت و عملی بسیار مهمی را در
راستای سیاست موازنه منفی بردارد.

حرکت دکتر مصطفی در مورد قانون تحریم
اعطای امتیاز نفت به بیگانگان، و مخالفت با واگذاری
امتیاز نفت شمال به روسها، بعدها در زمان زمامداری
دکتر مصطفی موجب آن شد که روسها از خرید نفت
ایران امتناع نمایند. این در حالی بود که ایران به
شدت تحت محاصره انگلیس قرار داشت، و

نمی‌توانست نفت خود را بفروشد. کشتی حامل نفت
یک شرکت ژاپنی که حاضر شده بود نفت ایران را به
رغم تحریم انگلیسها بخرد، در انبهای بین‌المللی
توسط ناوهای جنگی انگلیس توقیف و مصادره شد.
با وجودی که دکتر مصطفی به تمام کشورهای جهان، از
جمله شوروی و کشورهای اروپای شرقی اعلام کرده
بود که حاضر است نفت ایران را با تخفیف کلی
بفروشد، این کشورها حاضر به خرید نفت ایران
نشدند.

۴- عملکرد دکتر مصطفی در جهت تحقق موازنه تنها
متخصص به نفت نبود. هنگامی که قرارداد میلسیو
(آمریکایی) برای تمدید از طرف دولت به مجلس
تقدیم شده، دکتر مصطفی به شدت با آن مخالفت کرد.
میلسیو، بر طبق مجوزی که در اردیبهشت ۱۳۲۲
توسط مجلس به تصویب رسیده بود برای اصلاح امور
اقتصادی و دارایی استخدام شده بود ولی اختیاراتی
نداشت، بلکه ابداً سیاسی جدی نداشت، به خصوص با
توجه به حضور ارتشهای متفقین در ایران و
هزینه‌های سنگین آنها و مسائل و موضوعات مربوطه
به آن، اختیارات داده شده بسیار معنادار و مغایر با
اصل استقلال بود.

دکتر مصطفی در مجلس چهاردهم با تعدید
قراردادی مخالفت کرد و طی سخنان بسیار مستدل
خود در مجلس دلایل این مخالفت و مغایرت آن را با
منافع و مصالح ملی برشمرد. در بخشی از سخنان
گفت:

"به عقیده من ایرانی خوششان به خوبی قادر به
اداره امور خود کشور هستند و چنانکه سالها، بلکه
قرنها بی‌مستشار مملکت را اداره کرده‌اند، محتاج به
وجود مستشار نیستند. من یقین دارم که ملت آمریکا
حاضر نیست یکی از افراد آن ملت مستخدم و حقوق
بگیر این ملت باشد و یا ما این طور رفتار کنند.

بعد از پایان جنگ دوم جهانی، هنگامی که
متفقین ایران را ترک می‌کردند، دولت ایران طی
لایحه‌ای از مجلس درخواست کرد اجازه داده شود که
اموال ارتش آمریکا در ایران خریداری شود.

در حالی که ایران در طی جنگ تمامی امکانات
خود را در اختیار متفقین گذاشته بود و بر طبق
قراردادهای قبلی و پیمان سه‌گانه (میان روس،
انگلیس و آمریکا)، ارتش متفقین موظف بودند اموال
و اشیای خود را بعد از جنگ به ایران واگذار نمایند.
دولت تصمیم داشت اموال مستعمل ارتش آمریکا در
ایران را به مبلغ ده میلیون دلار خریداری کند.

دکتر مصطفی در جلسه مهرماه ۱۳۲۴ مجلس،
هنگام طرح و بحث لایحه پیشنهادی دولت با آن به
شدت مخالفت کرد و سپس به موضوع مطالبات

ایران از متفقین پرداخت، به عنوان مثال، بدهی آنها
را به رأی‌ها ایران - که برآورد محافظه کارانه آن بالغ
بر هفتصد میلیون تومان بود را مطرح نمود. مخالفت
دکتر مصطفی، موجب رد پیشنهاد دولت شد.

۵- دکتر مصطفی که با زرف‌گری و اشراف واقعی بی‌تابانه
بر مناسبات سیاسی جهانی و با استناد به سیاست
موازنه منفی، توانسته بود مانع واگذاری امتیاز نفت به
روسها و آمریکاییها گردد، در مرحله بعد به تهاجم
بر ضد امتیاز نفت فلات‌های که انگلیسها در ایران
به دست آورده بودند پرداخت. انگلیسها به کمک
یادای خود، ایضا توانستند اکثریت گرسهای مجلس
پانزدهم را از یادای و هواداران خود بر کنند و اکثریت
مطلق را به دست آورند. هدف آن بود که به بهانه
تجدیدنظر در قرارداد نفت ایران و انگلیس، که در
سال ۱۹۳۳ در مجلس شورای ملی زمان رضاشاه در
شرایط اختناق تجدید شده بود، در مجلس پانزدهم
مشروعیت تازه‌ای به آن بدهند. اما هوئیاری دکتر
مصطفی و سایر شخصیت‌های جبهه ملی آن زمان،
موجب حرکتی شد که در نهایت به ملی شدن صنایع
نفت و خلق یک شرکت نفت ایران و انگلیس گردید.
به این ترتیب گام بنیادین بلند و مؤثری در تحقق
اندیشه موازنه منفی، برداشته شد.

۶- در دوران نخست‌وزیری دکتر مصطفی، هنگامی که
مدت قرارداد شیلات ایران و شوروی در بهمن ۱۳۲۱
به پایان رسید دولت دکتر مصطفی، تمدید قرارداد را
تصویب نکرد و صنعت شیلات را ملی اعلام نمود.
تب - سیاست بی‌طرفی مثبت یا عدم تعهد

بعد از جنگ جهانی دوم، رقابت میان دو بلوک
شرق و غرب، و بلافاصله از همان روزهای اول پایان
جنگ بروز و ظهور جدی بیباکانه، تقابل میان جهان
سرمایه‌داری غرب و اردوگاه به اصطلاح سوسیالیسم
به رهبری شوروی سابق، کلیه روابط بین‌المللی را
تحت‌الشعاع خود قرار داده بود. اگرچه در رأس این
تقابل و نخاصم عدداً دو دولت شوروی و آمریکا قرار
داشتند، اما سایر کشورهای جهان، در اروپا، آسیا،
آفریقا و آمریکای لاتین نیز، هر یک به نحوی به این
تقابل کشیده شده بودند. در این مناسبات، محور اصلی
روابط برپایه "یا یا منی - یا بر منی" قرار داشت. تقابل
آن چنان جدی بود که هیچ کشوری نمی‌توانست خود را
از صحنه این رقابت کنار بکشد و بی‌طرف بماند.

کشورهای غربی به رهبری آمریکا، برای
جلوگیری از بسط و گسترش کمونیسم، استراتژی
کمربند نظامی سازماندهی کردند. در اطراف کشورهای
کمونیستی را به اجرا گذاشته بودند. در اروپا، پیمان
نظامی ناتو، و در آسیای دور، پیمان نظامی سینو
تشکیل شده بود. برای تکمیل این کمربند حفاظتی،
تشکیل پیمان مرکزی بغداد، که بعدها به پیمان



در جهان ریشه پیدا کرد و رهبران سرشناس جهان سوم، نظیر جواهر لعل نهرو (هند)، مارشال استیو (یوگسلاوی)، جمال عبدالناصر (مصر) و سوکارتو (اندونزی) اندیشه عدم تمهد را، به عنوان یک راه حل اساسی و استراتژیک برای کشورهای جهان سوم مطرح ساختند که متعسر اصلی آن عدم پیوستن به اتحادیه‌های سیاسی - نظامی یا ابرقدرتها نظیر آمریکا، انگلیس و شوروی و پیمانهای نظامی بود.

دکتر مصدق به تنها با پیوستن ایران به پیمان سنتو مخالفت کرد بلکه هنگام تجدید موافقت نامه کمک نظامی آمریکا به ایران، که بر اساس قانون پیمان امنیت متقابل (Battle Act) تنظیم شده بود، نیز مخالفت کرد و شرایط آن را نپذیرفت. زیرا ایران را متعهد می‌ساخت که در برابر دریافت کمک از آمریکا، از منافع غرب در برابر تهدیدهای شوروی دفاع نماید، و این نقض اصول بی‌طرفی مورد نظر دکتر مصدق بود. به این ترتیب ارسال کمکهای آمریکا به ایران از ژانویه ۱۹۵۲ (دیماه ۱۳۳۰) متوقف گردید. امتناع دکتر مصدق از قبول شرایط این پیمان وعدم موافقت یا تمدید آن، یکی از موارد ناراضی دولت آمریکا از دولت مصدق شده بود. بعد از مذاکرات میان دو دولت، دکتر مصدق تنها شرطی که به جای قبول مقررات پیمان امنیت متقابل پذیرفت، وفاداری به منشور سازمان ملل متحد بود که معایرتی با اصل عدم تمهد و بی‌طرفی نداشت.

اما امتناع دکتر مصدق از پیوستن ایران به پیمان سنتو، برای او گران تمام شد. زیرا در صورتی که ایران به این پیمان نمی‌پیوست، ارتباط میان دو پیمان سنتو و اساتو هرگز برقرار نمی‌شد، و کمربند بازدارنده استراتژیک غرب در برابر شرق ناقص باقی می‌ماند، و این چیزی نبود که غرب بتواند آن را تحمل نماید. این یکی از انگیزه‌های آمریکا و انگلیس در انجام کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بود. اما نظریه عدم تمهد دکتر مصدق، چیزی بیش از بی‌طرفی نبود. واژه‌های بی‌طرفی یا عدم تمهد، هر دو معنا و مفهوم نسبی دارند. اما دکتر مصدق بر بی‌طرفی مثبت تاکید داشت. بی‌طرفی مثبت به این معناست که اگر چه دولت ایران در مناقشات بین‌المللی میان دولت‌ها وارد نمی‌شود و بی‌طرف می‌ماند، اما با تمام دولت‌ها و طرفین درگیری، روابط دوستانه خود را حفظ می‌کند، و هرکجا که مصالح ملی اقتضا نماید، به طور مثبت از ارتباط با این دولت‌ها به نفع ایران سود می‌برد.

ملی ایران باید سیاست عدم تمهد در برابر ابرقدرتها را در پیش گرفت و دخالتی در اختلافات مسلکی و سیاسی دولت‌های خارجی نکند. نظر دکتر مصدق این بود که رجال و احزاب سیاسی مملکت با هیچ یک از سیاست‌های خارجی همکاری مستمر نکنند، استقلال

منافع و مصالح ملی با این مشارکت مخالف بود. مشارکت ایران در تنازعات بین‌المللی ایران را در مسائلی درگیر می‌کرد که هیچ ربطی به مصالح و منافع ملی نداشت.

دکتر مصدق، که تحصیلات خود را در سوئیس گذرانیده بود، به شدت تحت تأثیر سیاست بی‌طرفی سوئیس در مناقشات بین‌المللی قرار گرفته بود. در طی دو جنگ جهانی، بی‌طرفی خود را حفظ کرده و به رغم همجواری با کشورهای در حال جنگ، توانسته بود با طرفت و زیرکی از ورود به نزاعها خودداری کند. اصل بی‌طرفی برای مردم سوئیس آن چنان مهم و استراتژیک محسوب

می‌شود که حتی عضویت در سازمان ملل را نپذیرفته است. منطق سوئیس‌ها در عدم پذیرش عضویت در سازمان ملل متحد پرهیز از موشمگویی در تقابل دولتهاست. آنها معتقدند عضویت در سازمان ملل خواه ناخواه موجب مشارکت آنها در جبهه‌گیری می‌گردد. هر چند سال یک بار، زمامداران سوئیس، تحت تأثیر فشار برخی از گروههای سیاسی، برای پیوستن سوئیس به سازمان ملل متحد همه‌پرسی می‌کنند، اما در همه‌پرسی‌هایی که تاکنون صورت گرفته است، نزدیک به ۷۰ درصد مردم سوئیس رأی به نپیوستن داده‌اند.

دکتر مصدق که از نزدیک مزایای سیاست بی‌طرفی را در مناقشات بین‌المللی مشاهده کرده بود، در دوران زمامداری خود برپایه این نگرش، به پیمان سنتو خودداری ورزید.

دکتر مصدق بر این باور بود که برای جلوگیری از توقعات کشورهای خارجی از ایران، و کاهش فشار رقابت آنها، دولت ایران می‌بایستی بدون آن که با هیچ یک متحد شود، در اختلافات آنها وارد نشود. جبهه‌گیری له یا علیه هیچ کدام ننماید و بی‌طرفی را پیشه گیرد.

در آن زمان، هنوز جنبش عدم تمهد به وجود نیامده بود و چنین اصطلاحی رایج نبود. در ۱۹۵۶، یعنی سه سال بعد از سقوط دکتر مصدق، این تفکر

مرکزی یا سنتو معروف شد. اجتناب‌ناپذیر بود، اعضای اصلی این پیمان در منطقه شامل ترکیه، عراق، ایران و پاکستان بودند. این پیمان از یک طرف توسط ترکیه، که در عین حال عضو ناتو بود، و از طرف دیگر توسط پاکستان، که عضو سیتو بود، به هر دو پیمان متصل می‌شد. به این ترتیب کمربند نظامی بازدارنده از اروپا تا آسیای دور تکمیل می‌گردید. نکته اصلی در این پیمان این بود که حمله به هر یک از کشورهای عضو این پیمانها، حمله به سایر اعضای پیمان تلقی می‌گردد و موجب مشارکت تمامی اعضا در دفاع از عضو مورد حمله قرار گرفته، می‌شد. علاوه بر پیمانهای نظامی دسته‌جمعی، دولت آمریکا با تعدادی از کشورهای عضو این پیمانها و با بیرون از دایره این پیمانها - نظیر لبنان، اردن، عربستان، پاکستان و ترکیه - قراردادهای دو جانبه امضا کرده بودند. دولت آمریکا به ایران نیز فشار وارد می‌کرد تا این کشور هم به پیمان نظامی سنتو پیوندد و هم قرارداد دو جانبه امضا کند. در این مورد نیز آراء و نظرات متفاوتی در میان گروهها و احزاب و شخصتهای سیاسی ایران وجود داشت. وابستگان به سیاستهای غربی - عموماً خواهان الحاق ایران در این پیمانها بودند. هواداران شوروی، از موضع ضدغربی و طرفداری از شرق با پیوستن ایران به این پیمانها مخالف بودند. اما گروه سوم، جریان ملی، به رهبری دکتر مصدق از موضع

و شخصیت خود را حفظ نمایند و هر وقت یکی از آنها تظاهراتی به نفع ایران نمود، آن را تقویت و سیاست ثالثی را که به نفع ایران نیست، مغلوب کنند. هیچ وقت موازنه منفی را از نظر دور نکنند و هر یک از سیاستها که تقاضای نامشروع نموده یا کمک سیاست دیگر او را جواب منفی دهند.

چهره موازنه منفی و بی طرفی مثبت دکتر مصدق این بود که هیچ قدرت خارجی قابل انکاء نیست، اما هر سیاست خارجی قابل استفاده می‌باشد. این هنر یک دولت مستقل ملی است که با هوشیاری شرایط بین‌المللی را بسنجد و از شرایط آماده استفاده مطلوب را به نفع مصالح و منافع ملی بنماید.

دکتر قاضی- وزیر امور خارجه در دولت دکتر مصدق، نه تنها با تمام وجود به سیاست عدم تمهد یا بی طرفی مثبت دکتر مصدق معتقد و وفادار بود، بلکه در صدد آن بود که جبهه‌ای از سایر کشورها و دولت‌های معتقد به این سیاست در برابر دو بلوک بزرگ شرق و غرب ایجاد نماید. وی در یکی از سفرهای خود به عراق، در مصاحبه‌ای این فکر را مطرح ساخته فکری که پهناء، موجب پیدایش جنبش غیرتمهدها گردید. موازنه منفی و عدم تمهد یا بی طرفی مثبت، دوروی یک سکه از سیاست مستقل ملی یک دولت مردمی می‌باشد. بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، استقرار مجدد استبداد سلطنتی، ایران به پیمان نظامی بغداد (منسو) ملحق شد. پیمان‌های دفاعی دوجانبه را امضا کرد و تمام شرایط و مقررات قانون پیمان امنیت متقابل یا آمریکا را پذیرفت. ایران وارد عرصه گراز میان ایروقترها گردید. بزرگترین هیئت مستشاران نظامی آمریکا، در خارج از آمریکا، در ایران به وجود آمد و فعالیت بسیار گسترده‌ای پیدا کرد. دولت شاه مجبور شد به دولت‌های رقیب آمریکا نیز امتیازهایی بدهد. ایران برای مدت بیست و پنج سال، گرفتار سیاست موازنه‌امنیست و مشارکت و مذاکرات بین‌المللی گردید. سیاست بی طرفی مثبت و موازنه منفی دکتر مصدق، به شدت مورد حمله شاه قرار گرفت و آن را «تاسیونالیسم منفی» و سیاست موازنه مثبت و تبعیت از بلوک غرب را «تاسیونالیسم مثبت» خواند.

با پیروزی انقلاب اسلامی ایران و سقوط نظام سلطنتی و پایان عصر استبدادی قدرتهای بیگانه در ایران، بار دیگر امکان پیگیری سیاست ملی موازنه منفی و بی طرفی مثبت از سوی دولت بعد از انقلاب به وجود آمد.

سیاست خارجی دولت سوقت، در چهارچوب برنامه‌ای که توسط وزیر امور خارجه تهیه و به تصویب هیئت دولت و شورای انقلاب رسید و به اجرا گذاشته شد، ادامه راه مصدق در دو محور پادشاه بود.

این سالها نرخ رشدی میان ۴ تا ۷ درصد در سال را حفظ کرده است و از سوی دیگر در حال حاضر مشاهده می‌کنیم که هند یکی از قویترین دموکراسیهای دنیا نیز می‌باشد. در هند مانند سایر کشورها ارتش و صاحبان قدرت و ... امکان کودتا و سرنگون کردن دولت‌ها ... را ندارند.

ولی دموکراسی لیبرال در جامعه عقب‌مانده‌ای که مراکز متعدد قدرت وجود دارد در نهایت منجر به شکست خواهد شد. چرا که به محض آن که اقدامی برضد این قدرتها انجام بگیرد - و همچون نمونه دکتر مصدق که به محض آن که خواست دامنه نفوذ دربار را محدود کند، با فشارهای متعدد از جمله کودتا روبرو شد - ساقط خواهد شد.

برخی دستاوردهای مهم مصدق

ولی به هر صورت حکومت دکتر مصدق به‌رغم آنکه بظاهر شکست خورد ولی دستاوردهای مهمی نیز برای جامعه ایران به همراه داشت. این دستاوردها عبارت بودند از:

۱- اصل ملی شدن صنعت نفت و ملی شدن ذخایر ملی، گروچه نهضت ملی و شخص مصدق با انجام کودتای ۲۸ مرداد بظاهر شکست خوردند ولی از سال ۱۳۳۵، ۱۳۳۶ اصل ملی کردن ذخایر ملی جا افتاد و در تمام قراردادهای نفتی و غیرنفتی که میان کشورهای پیشرفته و کشورهای صاحب معادن مطرح می‌شد، حق ملی شدن، به عنوان یک اصل، مورد قبول قرار گرفته و در حقیقت گروچه ایران فنا شد ولی یک اصل بزرگ در سراسر جهان مطرح و جاری شد.

۲- نکته دوم پیشگامی ایران در مسئله قطع وابستگی اقتصاد کشور به یک محصول یا کالایی است که دستاورد دیگر مصدق و نهضت ملی بود. نکته‌ای که در انقلاب کوبا مطرح شد یعنی راهی از اقتصاد تک محصولی، پیش از گویا در ایران با تزی اقتصاد بدون نفت و گسترش جنبه‌های مختلف تولید مطرح شده بود.

۳- نکته سوم، طرح دموکراسی هدایت شده بود که چنانکه توضیح دادم پس از ایران، از سوی ناصر، تیتو و نهرو در کنفرانس بانوونگ مطرح و به عنوان یک راه حل برای کشورهای عقب‌مانده معرفی شد.

۴- و بالاخره نکته چهارم اینست که در یک مبارزه رهایی‌بخش، دولت با پیش و سیاست‌های لیبرالی نمی‌تواند به پیسج جامعه که از ضروری‌ترین مسائل است، منجر شود. بلکه می‌بایست نگاه و نقطه تأکید و حمایت بر طبقه زحمتکش و نیروهای مولده، اهم از یدی یا فکری یا مالی یا مدیریتی بنا نهاده شود. بنابراین از منظر مصدق پس از تجربه یکسال از حکومتش سوسیال دموکراسی بسیار بیشتر از لیبرال دموکراسی به درد جامعه جهان نسومی ایران می‌خورد.

۵- سیاست موازنه منفی، حسین مکی، چند نوم، ص ۷۵
۶- اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده، دکتر فریدون آدمیت، ص ۱۰۶.

۷- فکر آزادی و نهضت مشروطیت ایران، دکتر فریدون آدمیت، ص ۱۱۲.

۸- نطقها و مکتوبات مصدق ... شماره ۷، ص ۱۴۲.

۹- دکتر مصدق و نطقهای تاریخی او، حسین مکی، ص ۲۴۴ و ۲۴۵.

۱۰- سیاست موازنه منفی، جلد اول، ص ۲۴.

۱۱- زندگینامه و مبارزات سیاسی دکتر مصدق، گردآورنده دکتر نصرالله شفیقه سردبیر روزنامه باختر امروز، ص ۲۲.

۱۲- نطقها و مکتوبات دکتر مصدق ... شماره ۷، ص ۷ و ۸ و نیز مراجعه کنید به مصدق سالهای مبارزه و مقاومت، تألیف سرهنگ غلامرضا نجابتی، ص ۷۷ و ۱۸.

۱۳- مصدق سالهای مبارزه و مقاومت، ص ۲۰.

۱۴- مصدق و تاریخ، بهرام افراسیابی، ص ۳۷، و مصدق و نبرد قدرت، همایون کاتوزیان، ترجمه احمدلین، ص ۷۰.

۱۵- نطقها و مکتوبات دکتر مصدق ... شماره ۷، ص ۲۴.

۱۶- پیشین، ص ۱۸۰.

۱۷- سیاست موازنه منفی، حسین مکی، جلد اول، ص ۳۴.

۱۸- نطقها و مکتوبات دکتر مصدق ... شماره ۷، ص ۱۶ و دکتر مصدق و نطقهای تاریخی او، ص ۲۷۵.

۱۹- سیاست موازنه منفی، حسین گراستون، ص ۷۵.

۲۰- به عنوان نمونه نگاه کنید به کتاب فواد روحانی، پیرامون ملی شدن صنعت نفت.

۲۱- نطقها و مکتوبات مصدق ... ص ۱۷ و اسناد نفت، از انتشارات دولت مصدق، سال ۱۳۳۰، ص ۹۲.

۲۲- نطقها و مکتوبات، ص ۳۹، و اسناد نفت، ص ۱۲۵.

۲۳- نطقها و مکتوبات دکتر مصدق در دوران نخست‌وزیری، شماره ۸، ص ۴. اسناد نفت، ص ۲۴.

۲۴- مصدق و تاریخ، نوشته بهرام افراسیابی، ص ۱۹۰.

۲۵- مصدق و نهضت ملی ایران، ص ۱۰۶ و مصدق و موازنه منفی، ص ۴۴.

۲۶- مصدق و نهضت ملی ایران، ص ۷۸، به نقل از کتاب گذشته چراغ راه آینده است و فریاد خلق، عبدالله راستگو، ص ۹۶.

۲۷- زندگینامه و مبارزات دکتر محمد مصدق، گردآورنده نصرالله شفیقه، ص ۳۳.

۲۸- مصدق و نهضت ملی ایران، ص ۲۶.

۲۹- کارنامه مصدق، پارسا یمگانی، جلد اول، دکتر دوم و سوم، ص ۸۷.

۳۰- همان، ص ۸۸.

۳۱- همان.

۳۲- نطقها و مکتوبات دکتر مصدق ... شماره ۸، ص ۱۷.

۳۳- نطقها و مکتوبات دکتر مصدق، شماره ۸، ص ۱۷۶.

۳۴- مصدق و نهضت ملی ایران، ص ۱۷۹، در کنار پند.

۳۵- مصدق، خاطرات دکتر غلامحسین مصدق، ص ۱۵۳.

۳۶- مصدق سالهای مبارزه و مقاومت، ص ۳۸۸.

اندیشه به جای نفت

هدی صابر

مرموز داشته. دستهای مرموزی که دشمن دیرینه "تحول" و قطع‌کننده هر روند و جریان اصولی اندوین با همین اعتقاد "جبهه" را بر "حزب" توجیه داد چرا؟ زیرا چنانچه یک شخص با یک حزب را "بزنند" جبهه "آمن" دیگران و تضعیفی برای ادامه حرکت است.

مصدق با چنین درکی از آنچه در ایران ما گذشته بود و در شرایطی که به طرز همزمان ما استناد و از تجاع داخلی و استعمار خارجی در افتاده بود کمتر زمانی احساس ماندگاری و پایداری می‌کرد این احساس خود مانع طبیعی برای طواغیهای استراتژیک اقتصادی - اجتماعی بود اما به رغم این وضعیت، مصدق در رویارویی با عرصه اقتصاد آفاق دید" داشت.

● محدودیتها، تنگناها و توطئه‌ها

اجراء اراده تودیناپذیر مصدق برای "ان کردن نفت و خلق ید از انگلیسیها، عرصه اقتصاد را بسان قلمرو سیاست، مدار به مدار با مشکلاتی جدیدتر و جدیتر مواجه می‌ساخت تا آن حد که شرایط پیش روی دولت ملی را به دو مارتان "پا مانع" تبدیل کرده بود. تحریم خرید نفت ایران و اعمال محاصره اقتصادی از سوی اژدوی سرمایه جهانی و سیاستهای ذهنی، توطئه‌ها و - انع تراشیهایی مرتجعان مانع از "طمانینه" لازم برای طرحیهای حتی متوسط مدت بود. در همین حال در هر مدار پیچیده‌تر، بخشی از امکانات قابل حساب از کف می‌رفت و محاسبات دولت را در هم می‌ریخت.

● حاکمیت دوساخته و تقابل تاریخی دو گرایش

استقرار دولت ملی در یک موقعیت خاص و استثنایی هرگز به این مفهوم نبود که حاکمیت یکدست شده و طبقه‌های وابسته و بی‌وطن حاکمیت سنتی کرسیها و قدرت مانور خود را به طور کامل از دست داده باشند. افس‌های پیر انگلوفیل، دربار و خاندان پهلوی، بخشی از نمایندگان پارلمان، قدرتهای محلی و منطقه‌ای چسبیده به زمین و مختلف مناسبات استعماری و... مجموعاً در متن شرایط حضور داشتند در چنین موقعیتی پیشرفت آرمانها و اهداف ملی شدن نفت و تحقق یک اقتصاد بومی بواقع به یک مسایقه "طناب‌کنی" می‌مانست. طناب‌کنی میان دو نیروی متضاد بخشی از اندیشه و انرژی برای یک حرکت روبه‌جلو مستهلک می‌شود.

● ادعای "اصلاح" نه دگرگونی اساسی

رهبر نهضت ملی خود یک اصلاحگر بود و در عرصه اقتصاد نیز قصد اصلاح داشت نه دگرگون ساختن اساسی وضع موجود. توجه به این سهج،

حضور شاه بود اما به محض اینکه رأی نمایان [رأی تمایل مجلس نسبت به مصدق] به عرض شاه می‌رسد، آقای سیدضیاءالدین که شخص معهود بود از دربار خارج می‌شود.^۱

بدین گونه مصدق نه طی روشی از پیش معلوم و صاحب‌زمینه که در یک "یونگانه" و با به‌کار بستن یک "ضد تاکتیک" و به شرط تصویب طرح ۹ ماده‌ای خلق ید در مجلس، مقام رئیس‌الوزرایان را پذیرفت تا آرمان ملی شدن سراسری صنایع نفت را تحقق و از امپریالیسم غارتگر انگلستان خلق ید کند. بدینیهی است که در غیاب زمینه‌های روانی و ذهنی برای زمامداری، یک برنامه حداقل بسوی مواجهه با شرایط اقتصادی پس از ملی شدن نیز وجود نداشت. رویارویی ناگهانی با عرصه‌های گسترده سیاسی - اجتماعی خود یک جسارت تاریخی و ریسک استراتژیک بود.

● برنامه مشخص و تعهدات معین دولت نوپا

مصدق پنج روز پس از قبول مسئولیت نخست‌وزیری، در ۱۲ اردیبهشت ۳۰ به منظور معرفی اعضای کابینه شوپش در مجلس حضور یافت و برنامه دولت را در ۲ بند مشخص اعلام کرد: ۱) - اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور بر طبق قانون. ۲) - اجرای اصل ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور مورخه نیم اردیبهشت ۱۳۳۰ و تخصیص عواید حاصله از آن به تقویت بنیه اقتصادی کشور و ایجاد موجبات رفاه و آسایش عمومی.

● ۲ - اصلاح قانون انتخابات مجلس شورای ملی و شهرداری‌ها.

در این احوال که "اضطرار" و "دلشوره" تاریخی، دو عنصر بارز و تحمیلی دوران بودند دولت ملی دغدغه و عزم اجرای قانون ملی شدن و تضمین بخشیدن به "آزادی" از طریق اصلاح قانون انتخابات مجلس و شهرداریها را داشت. برای برنامه مشروع و مطلق ذهنی اقتصادی و وجهه و بینداهی بی‌پشتوانه - بسان دیروز و امروز - جا و مکانی وجود نداشت.

● احساس دیرینه "موقتی بودن"

مصدق در ریافتهای استراتژیک - تجربی خویش از شرایط تاریخی ایران اعتقاد به "دستهای

در وارس متصفانه برضهای پراهمیت تاریخی بذل دقت و عنایت اولیه نسبت به پیش‌نیازهای ذهنی ورود به متن، بایسته و شایسته و راهگشاست. این پیش‌نیازها به عبارتی کلیه‌های فهم شرایط و سدبار درک جوهر تحولات پرش مورد کنکاش است. در مواجهه با پرش پس مهم و حساس حیات دولت ملی روان پاک، دکتر محمد مصدق نیز دستیاری به چنین قاعده‌ای از راهگشایی خاص خود برخوردار است. به منظور روان‌فهمی تحولات اقتصادی دو سال و سه ماه و پانزده روزه زمامداری مصدق به نکاتی چند دقت می‌ورزیم:

● پذیرش مسئولیت در یک یونگانه تاریخی و عدم آمادگی قبلی

پس تصویب طرح ۹ ماده‌ای خلق ید در ۱۵ اردیبهشت - ۳۰ ماه ۱۳۳۰ توسط کمیسیون نفت مجلس هنگامی که خلق ید از شرکت نفت ایران و انگلیس در یک قسمی تحقق قرار داشت، توطئه‌ای از سوی مرتجعان برانداز اندیشه ملی شدن طواغی و به جریان افتاد بدین مضمون که پس از استعفای حسین علاء از مقام نخست‌وزیری در ششم اردیبهشت، زمینه بسوی روی کار آمدن سید ضیاءالدین طباطبایی و مخدوش شدن روند ملی شدن نفت مهیا شود. برای این منظور چنین زمینه‌چینی شده بود که پس از یک "تعارف تاریخی" برای پذیرش مقام نخست‌وزیری به "مرد اول دوره" و استعاف وی، "شخص معهود" زمام را به دست گیرد و مسیر را کج کند.

"چون آقای جمال امامی می‌دانستند که من به هیچ وجه به تشکیل دولت علاقمانی ندارم و یکی دو ماه قبل هم با من مذاکره کرده بودند و من استعاف کرده بودم، می‌خواستند با تکلیف آن سمت به من، مدتی مذاکره پیش بیاورد و وقتی من گفتم قبول نمی‌کنم آن وقت اسم "شخص معهود" را عنوان کردند لذا پیشنهاد کرده که من دولت تشکیل بدهم و من چون ملتفت بودم که اگر استعاف کنم دولت جدید خط بطلان بر روی تمام کارهایی که شده است خواهد کشید. بالاتامل قبول کردم.

... طبق اطلاعی که رئیس مجلس به هنگام شرفیابی به دست آورده بود، آقای سیدضیاءالدین در

ملی

پس از وقایع تندیهاگ شهروبر بیست و گریز رضاخان، شرایط سیاسی کشور به جانب بی ثباتی و در هم ریختگی روی نهاد، فروپاشی نظم تحمیلی رضاخانی پنج شیرازه امور را چند تکه کرد آمد و رفت ۱۱ نخست وزیر از شهروبر بیست تا اردیبهشت سی - آغاز زمامداری مصدق - با عمر متوسط کمتر از ۱۱ ماه خود شاخص گویای بی ثباتی در تمامی سالهای دهه بیست است. این ناپایداری بطور همزمان عرصه اقتصاد را نیز دربرگرفت. پیدایش سیستم دنیوخی کالاها، حطی نان در ابتدای دوره، رونق رو به گسترش بیکاری و مسلط نبودن دستگاههای دولتی بر قلمرو تحت مسئولیت خویش جلگلی از به خودنهادگی اقتصاد خیر می داد.

چنانچه بودجه را آئینه انضباط یا بی انضباطی مالی دولت فرض کنیم از وقت به خلاصه تصویر بودجههای دهگانه دهه بیست چنین درمی یابیم که در مجموع سالهای دوره مورد بحث تنها بودجه سالهای ۲۱ و ۲۲ بدون کسری است. کسر بودجه روبه رشد در نیمه دوم دهه بیست، در سال ۱۳۲۸ به برجسته ترین نقطه خود می رسد تا آنجا که میزان کسر بودجه این سال معادل ۴۲/۸ درصد کل درآمدهای بودجه است. ۲ در این حال یک بخش کشاورزی با جمعیت متراکم، صنایع پراکنده و بی متولی، بخش خدمات روبه گسترش، بازار غیرمشکل و بخش خصوصی بدون آمادگی از دیگر جلوههای نمایان اقتصاد لرزان دهه بیست محسوب می شوند. در این دهه میل به واردات در اقتصاد ایران قزونی می گیرد تا آنجا که ارزش واردات در دو سال پایانی دهه نسبت به سال میانی آن به ترتیب ۷۸ و ۳۶ درصد افزایش نشان می دهد. ۳ از سوی گرایش غالب سرمایه خصوصی دوره نیز غیرتولیدی است. از تعداد کل شرکتهای به ثبت رسیده در نیمه دوم دهه بیست (۱۳۲۹ - ۱۳۲۵) ۵۶/۲ درصد در بخش بازرگانی و هتلداری مجوز فعالیت دریافت کرده اند که ۴۵/۷ درصد سرمایه ثبت شده را بخود اختصاص می دهند. چنانچه تعداد و میزان سرمایه شرکتهای خدماتی را چه دو نسبت اخیرالذکر باقیارزاییم، دو نسبت به ترتیب به ۶۲/۶ و ۴۶/۸ درصد فروزی می یابند حال آنکه مجموع شرکتهای صنعتی ثبت شده در این دوره ۱۳/۵ درصد کل شرکتهای را شامل می گردد. ۴ در سالهای پایانی دهه تنها ۳۰۹ کارگاه صنعتی دولتی و خصوصی با بیش از ۲۰ کارگر در کشور فعال بودند. ۵

در سالهای رونق دلالی و تحرک رباخواران، زمین و بازان و زمین خواران شهری و بهره گیری طبقاتی بورژوا - ملاک از سرمایه های صنعتی و تجاری و تقدینگی های انباشته روی زمین، شکاف طبقاتی نیز

سقف انتظار را پایین می آورد گرچه مصدق در سیر حرکت اقتصادی اش به گونهای محسوس رادیکالتر شد اما در پی اصلاح اصولی بود.

● فرصت محدود

بیه - و هفت ماه و پانزده روز برای عمل اقتصادی - زمانی است پس محدود، شناخت وضع موجود، مسئله شناسی، طراحی و تجویز تنها نیز به زمانی بیش از این نیاز دارد. هنر مصدق عمل در جا و واکنش سریع در مواجهه با بی آمدهای ایران و بایزاری در قبال تحقق آرمان ملی شدن نفت بود. چرا که زمان در حال گریز، قدرت مانوری برای او باقی نمی گذاشت.

● یافت تخصصی کابینه

مصدق خودش یک حقوقدان بود نه یک اندیشمور اقتصادی و کابینه وی نیز سرجمع حقوقدانان و مهندسان، یکی دو پزشک و یک جامعه شناس بود. از این رو دولت مصدق برخلاف برخی دول که وجه غالبشان را متفکران اقتصادی و برنامه ریزان تشکیل می دهند، دولتی با حداقل توان تفکر اقتصادی بود که آن نیز به وزاری اقتصاد و دارایی کلاسیک و غیراندیشمور محدود می شد. این کمبود خود یک محدودیت تاریخی برای رئیس دولت بود اما وی اسیر این محدودیت نشد و با نوع فردی خویش تقیصه را جبران کرد.

● خلاصه نظریه

به هنگام آغاز نهفت ملی شدن نفت و سپس استقرار دولت ملی، خلاصه نظریه اقتصادی چه نظریه بومی و چه اقتراژی از نظریه غیربومی - بومی به شدت احساس می شد. نشانه بزرگ این فقدان تاریخی اولین برنامه عمرانی کشور مصوب بهمن ماه ۱۳۲۷ است که نهی از حداقل میانی و بنیانیهای نظری بوده و در روش شناسی نیز به "فهرستی از پروژهها" شبیه است و نه همچون یک برنامه متکی به الگ، در همین حال طریقت فکری - کارشناسی دانشمهر، نیز در آن حد نبود تا پاسخی حداقل در حوزه نظری ارائه دهد. لذا در شرایط فقدان عنصر نظریه ردهای بومی و خلاصه نظریه، طراخیهای ذهنی یک "حقوقدان" و خیزش به سمت اقتصاد ملی و بومی سازی اقتصادی، هم توین بود و هم جوشکن، حال با در نظر گرفتن عدم آمادگی قبلی مصدق برای پذیرش مسئولیت، برنامه مشخص ۲ بندی، احساس موقش بودن، محدودیتها، خاکمیت و ساخته، ادعای اصلاح، فرصت محدود کاستیهای کابینه و خلاصه نظریه، پس از نگاه عموس به شرایط اقتصادی قبل از مصدق، به سالهای ۲۲ - ۳۰ از منظر اقتصادی می نگرییم.

شرایط عمومی اقتصادی قبل از استقرار دولت

راه گسترش می یابید. در همین حال با یاز شدن مرحله صنعتی متأثر از تحرک تشکیلاتی حزب توده و ایجاد سندیکاها و اتحادیه های کارگری، زمینه های مبارزه طبقاتی جدت را گذشته شکل می گیرد.

در این میانه نخستین برنامه عمرانی کشور برای دوره هفت ساله ۱۳۳۴ - ۱۳۲۷ در دستور کار دولت قرار می گیرد. برنامه ای که بر اندیشه اولیه "تبهود و اصلاح وضع کارخانجات" مبتنی بود. در رونق تبهود و تأثیر کارشناسی مؤسسه آمریکایی موریس نودسن متکی شد و علاوه بر آن به کمک محافل پولی بین المللی چشم دوخت. برنامه اول مصوب بهمن ماه ۲۷ نزدیک به ۴۲ درصد منابع مالی خود را بر وام اعطایی بانک جهانی استوار کرده بود. جدا از آن ۳۷/۸ درصد منابع مالی برنامه از محل عایدات نفت، ۴/۸ درصد از محل فروش داراییهای دولتی، ۴/۸ درصد از طریق مشارکت بخش خصوصی و ۲۱/۴ درصد از محل وام اعطایی بانک ملی تأمین می شد. این برنامه برغم خوش بینی های اولیه از وام اعطایی بانک جهانی برخوردار نشد و در مواجهه با دورن نهفت ملی شدن نفت عملاً متوقف و از دستور کار اقتصاد ایران خارج شد. بدین گونه "پروگرام" هفت ساله به نسخه درمان اقتصاد ناپایدار میل نشد. اما در واقع اساسی بی ثباتی در این سوی و آن سوی عرصه اقتصاد، ثبات در جنوب برقرار بود. آنجا که شرکت انگلیسی بر منابع گسترده نفتی اقتاری بی دفعه داشت. شرکت نفت ایران و انگلیس که در نیمه دوم دهه بیست حجم استخراج نفت خام از چاهها را به شدت افزایش داده و

۱۹/۲ میلیارد تن در سال ۱۹۴۶ (۱۳۲۵) ۳۱/۷ میلیارد تن در سال ۱۹۵۰ (۱۳۲۹) رساند بود. ۶ در سال ۱۳۲۸ از نیروی کار ۵۵۹۲۰ نفر که ۲۰۰۰۰ نفر بیش از کل کارکنان صنایع کشور بودند، بهره می گرفت. ۷ در نامه محرمانه ای که "چارلز استوکس" وزیر دارایی انگلستان در مقطع ملی شدن صنعت نفت ایران به "کلمنت اتلی" نخست وزیر وقت انگلستان می نویسد چنین تصریح شده است که "بود خالص در ۱۹۵۰ (۱۳۲۹) نزدیک به ۱۷۰ میلیون لیره معادل ۲۳/۱ میلیارد ریال که ۶۰ درصد آن یعنی بیش از ۱۰۰ میلیون لیره معادل ۱۳/۲ میلیارد ریال حاصل از فروش ۳۰ میلیون تن نفت ایران بوده است. ۸ حال آنکه سرمایه کل شرکتهای ایرانی در همان سال به ۱۷/۳ میلیارد ریال بالغ می شده است.

در واپسین سالهای دهه بیست که دوران طلایی بهره کشی انگلیسیها از منابع مالی ایران، قلمداد می شد، آمریکاها از مجرای اصل ۴ به حوزه روستایی کشور نفوذ کرده و از دیگر سو با گسترش فعالیتها فرهنگی خویش در ایران به جنب هوادار می اندیشیدند. آنها که از ابتدای دهه بیست بنا

نفت کشور در میخه زهبران نهضت ملی تصویر نمی شد اما به هر روزی زمان "تاوان" پس دادن در قبال استقلال و هنگامه "ابتلا" جنبش ملی فرارسیده بود. در واکنای تحولات اقتصادی در دوران حیات دولت ملی چنین درمی یابیم که در ماههای نخست استقرار یا آن دوران که برخوردار از عایدات نفت منتفی نمی باشد، نشانهای مشخصی از پرتانه برخورد با وضع موجود اقتصادی هویدا نیست، اما در فراز پس جدی رویارویی مستقیم با انگلستان و آمریکا و در شرایط "حس بی امکانی" در غیاب نفت "امکان ساز"، نفعهای اقتصاد مصدق پدیدار می شود. از آنجا که کسب شناخت واقعی بدون ترزیدن به روند "اصطکاک و لمس" میسر نیست، رخ به رخ شدن با استعمار زبر، خشن و پرتانز هویت، هم برای مصدق میمون بود و هم برای مردم. از سویی خصمت جستجوگری برای یافتن و آفرینن امکان در وضعیت بی امکانی، به گونه ای قانو مند به حصول مشخصول می انجامد. آنچه از آن به عنوان اقتصاد مصدق یاد می شود، از ادواج موفق تاریخی سبز اصطکاک و لمس و سبز جستجوی گری و امکان آفرینن است:

برنامه مالی دولت

در شرایطی که در سال ۱۳۳۲ مجموع تولید نفت ایران به ۲۴۲/۴ میلیون بشکه معادل ۴/۸ برابر تولید نفت عراق، ۱/۲ برابر تولید نفت عربستان و ۲ برابر تولید نفت کویت بالغ می شد در سال ۱۳۳۰ این میزان به ۱۲۲/۶ در سال ۱۳۳۱ به ۱۰ و در سال ۱۳۳۲، به ۹/۸ میلیون بشکه تقییل یافت. به دنبال افت فاحش و سپس توقف صادرات نفت، حساب استراتژیک عایدات نفت مسدود و از حوزه محاسبات اقتصاد ملی خارج شد. نکته آنکه علاوه بر محرومیت از عایدات نفت، هزینه اداره ضروری صنایع نفت به میزان سالانه ۶۰۰ میلیون ریال - معادل ۹ درصد بودجه سال ۱۳۳۰ - نیز به عهده دولت قرار گرفته بود. آن چنانکه مقایسه درآمدها و هزینه های دولت در سالهای دهه بیست نشان می دهد کسری بودجه به خصوص در نیمه دوم دهه و بزرگی جیبی ناپذیر برنامه مالی سالانه دولتها بوده است. حتی بودجه سال ۱۳۳۰ که پیش از روی کار آمدن مصدق، تصویب شده بود، دارای ۱ میلیارد و ۶۶۲ میلیون ریال کسری معادل ۲۱ درصد درآمدهای دولت بود اما در شرایطی که خروج بیش از دخل و اخذ وام از بانک ملی و افزایش حجم اسکناس برای اقتصاد بی متولی کاملاً عادی تلقی می شد، مصدق در همان سال نخست زمامداری به رغم کاهش ۴۷ درصدی میزان تولید نفت و تقییل هزینه های اداره شرکت ملی نفت ایران، با اتکا به منابع غیر رسمی توفیق یافت تا درآمدهای بودجه را به میزان ۴۲۲ میلیون ریال افزایش و هزینه های آن را

۵۲۶ میلیون ریال کاهش داده و نهایتاً درآمدها را ۳ میلیون ریال بیش از هزینه ها رقم زند و موازنه مثبت برقرار کند. مهار زدن به هزینه ها و افزایش منابع نوین درآمدی هنر مصدق در مثبت کردن تراز درآمد - هزینه دولت بود. حذف هزینه های زائد اداری (هزینه سفرهای غیر ضروری، ضیافتها، یادداشتها و خاصه خرجها و ...) و تبدیل دولت به "دولت کم مصرف" از یک سو و توسل به ابتکارهایی چون انتشار "اوراق قرضه ملی" از دیگر سو به توفیق برنامه ملی در سال ۳۰ یاری رسانید:

"ماده واحد - به دولت اجازه داده می شود برای کلیه امور مربوط به اجرای قانون ملی شش صنعت نفت در صورتی که ضرورت ایجاد نماید تا حدود دو میلیارد ریال به عنوان قرضه ملی به مدت ۴ سال بزرگهای دیوست ریالی بی اسم و قابل انتقال با بهره صدی شش منتشر نماید."

هنگامی که ارزش صادرات نفت در سالهای ۳۱ و ۳۲ به سطح بیس ناچیز ۰/۲ و ۳ درصد کل ارزش صادرات تنزل یافته، بودجه سالهای منبسط عملاً بدون نفت تنظیم شد. مصدق در تنظیم بودجه سال ۳۲ به برنامه مالی دولت صنعت مثبت طبقاتی نیز داد:

در بخش اول بودجه ۳۲ این گونه تصریح شده بود که "تا آنجا که ممکن است درآمدهای دولت از طریق مالیاتهای مستقیم که تحمیل بر طبقات متمکن می شود، تأمین شده باشد." در این چهارچوب بر اساس ممنوعی های از دارنگاران اتوسیلیهای وارداتی اروپایی و آمریکایی ماهیانه ۲۰۰ تا ۷۵۰ ریال مالیات اخذ می شد. در همین حال دولت تصمیم گرفت تا افزایش حقوق شامل کارمندان رتبه بالا نشده و تنها در مورد مشاغل طبقه پایین صورت گیرد. قانون اضافه حقوق مستخدمان جزء و دون پایه نیز در مجموعه سیاستهای بودجی سال ۳۲ جا می گرفت. تصویب، لوایح قانونی مالیات بر اراضی غیرکشاورزی و تسویه حساب مالیاتها نیز در همان راستا مؤثر بود. جدا از بودجستگری یاد شده، در سال ۳۲ به میزان ۷ درصد از سودتظلمی کشور به منظور پرداختن به امور فوریتز کسر گردید. همچنین تصویب لایحه اجرای بودجه سازمانی وزارتخانه ها و بنگاههای دولتی نیز به هر چه جمع و جورتر شدن بودجه یاری می رسانید. سیر بودجه دولت ملی از سال ۳۰ تا ۳۲ سیر کاهش هزینه ها، مهار زدن بر خودسریهای مالی دستگاهها، متنوع ساختن درآمدها، تحمیل فشار مالیاتی بر طبقات فرادست و حمایت از طبقات فرودست اجتماعی بود.

ارز و بازرگانی خارجی

در شرایط تنگنای بی مانند ارزی، استفاده از یک حساب ویژه ارزی، معامله مشروع و بی زبان با یک

نهاد پولی بین المللی و بالاخره به کار بستن تکنیک معامله با یابای، کارآمد و راهگشا واقع شد.

بهره گیری از ۱۴ میلیون لیره ارز موجود در حساب پشتوانه اسکناس گرجه جنجال برنگیو شد - دولت به بهانه افزایش حجم پول و کاهش ارزش ریال مورد نیازم قرار گرفت اما از آنجا که نیمی از معادل ریالی آن به مصرف اعطای وامهای کشاورزی و کمکهای عمرانی به مناطق مختلف کشور می رسید، از اسبب رسانی آن به میزان بسیاری می کاست. استفاده از مبلغ ۸ میلیون و ۷۵۰ هزار دلار ارز معادل ۲۸۴ میلیون ریال از امکان عشوق بین المللی پول که نه وام تلقی می شد و نه بهره ای به آن تعلق می گرفت و با استناد به اساسنامه صندوق صورت پذیرفت، محراری ارزی دیگری به روی اقتصاد مواجه با بحران ارز کشور. این مبلغ نیز اختصاصاً به واردات کالاهای ضروری و سرمایه گذاری در کشاورزی و صنعت می رسید.^{۱۴}

استفاد قرار دادهای تهرانی با کشورهای چون مجارستان، فرانسه، هند، پاکستان، آلمان غربی، افغانستان، ایتالیا، چکسلواکی، بلژیک، لهستان، ژاپن و شوروی نیز به عنوان تکنیک کارآه امواج بحران ارزی را مهار می کرد.

در کنار این اقدامات، دولت با تدبیر و برنامه دوازده تجارت خارجی را از آن خود کرد. نیمه فهرست کالاهای ممنوع ورود^{۱۵} و ممنوع ساختن تجار به ورود تنها ۳۶ قلم کالا، تأسیس بانک توسعه صادرات به منظور حمایت سازمان یافته از صادرکنندگان، تغییر در مقررات همگرمی، تقسیم بندی کالاهای وارداتی و صادراتی به فرجات ۲ و ۱ مقرر ساختن تخصیص ارز حاصل از صادرات کالاهای درجه ۱ به ورود کالاهای درجه ۱ و نیز اعمال همین قاعده برای کالاهای درجه ۲، اعمال معافیت در خصوص کالاهای صادراتی و ... مجموعه اقداماتی بود که به برقراری موازنه مثبت در بازرگانی خارجی کشور انجامید. در وضعیتی که موازنه ارزش صادرات و واردات در سال ۱۳۳۰، سطح ۳۰۰۰ میلیون ریال قرار داشت، در سالهای ۱۳۳۱ و ۱۳۳۲ به ترتیب به ۵۴۰ و ۱۷۶۰ - میلیون ریال افزایش یافته. بدینروی در سال ۱۳۳۱ سهم صادرات بدون نفت در کل صادرات ایران به ۹۹/۸ و در سال ۱۳۳۲ به ۹۷ درصد بالغ شد. وسواس در چگونگی مصرف ارز، مهار مقتدرانه واردات و استفاده از همه ظرفیتهای برای نفوذ در بازرگانی بین المللی، مقطع درخشان ۳۲-۳۱ و در تاریخ بازرگانی خارجی کشور رقم زد.

تولید

مجموعه مضایق پیشاروی اقتصاد ایران در دوران نهضت ملی مانع از آن نشد تا چرخ تولید به حرکت خود ادامه دهد. در این دوران تعداد کل



کارگاه‌های صنعتی در ۲۲ شهر از ۱۶۹۱۸ واحد در سال ۲۹ به ۲۵۰۹۹ واحد در سال ۳۲ افزایش یافته. تعداد پروانه‌های بهره‌برداری از معادن از ۴۵ مورد در سال ۲۹ به ۱۱۸۶ مورد در سال ۳۲ بالغ شد. میزان تولید گندم، چغندر قند، حبیب زمینی، پیاز، جو، برنج و دام‌های رونقی نسبت به قبل فزونی گرفته. نسبت واردات کالاهای سرمایه‌ای در کل واردات در سالهای ۳۱ و ۳۲ به ترتیب ۳۶ و ۲۹ درصد رشد یافته. نرخ تشکیل سرمایه ثابت ناخالص داخلی نیز (به قیمت‌های جاری و ثابت) در مقایسه با سال ۲۹ افزایش نشان داد. گرچه اعداد و ارقام بی‌روح نشان‌کننده‌ای برای بیان واقعات نیست اما محل دقت است که رونق بی‌نظیر صادرات منطقی است نتوانست بدون پشتوانه تولیدی، حاصل شود.

توجهات استراتژیک

چنانچه از منظر استراتژیک به تحولات اقتصادی برش زمانی ۳۲-۳۰ منظر تکنیک به چندرنگ نمایان برمی‌خوریم:

● حفظ همزمان هویت ملی و ربط با جهان. گرچه نگاه به درون اصل فرآیند

تصمیم‌گیریها و عمل‌گردهای سیاسی و اقتصادی مصدق غلبند می‌شد و حفظ توانمندی ملی و هویت ایرانی تبصره‌ای تغییر ناپذیر در این چهارچوب به حساب می‌آمد اما وی «فارانیشینی» سیاسی - اقتصادی اختیار نکرد و به رغم تهاجم برانگیزانه امپریالیستی انگلستان و متحدان، کشور را از ارتباط با بقیه جهان محروم نساخت. انعقاد قراردادهای معاملات با پایای با نول مختلف و استفاده مشروط از امکانات ارزی صندوق بین‌المللی پول و رخنه در بازارهای صادراتی نشان از توازن میان حفظ هویت ملی و ربط با جهان داشت.

● اعتماد به نفس ملی.

از تحقیرهای تاریخی انگلیسیها و قرالت ایبه پارس توسط زره‌آرا مینش برنا ناممکن بودن اداره تأسیسات نفت توسط ایرانی که گذر کنیم در تصور کمتر کسی می‌توانست که با بلع یدار شرکت غارتگر انگلیسی و اخراج انگلیسیها، مهندسان، تکنسینها و کارگران ایرانی قادر به اداره صنایع معطم نفت باشند. حتی پس از خلع سد نسو «سروکوفتهای تاریخی» مزمنجان در مجلس و خارج از مجلس ادامه داشتند. خدا یک مرضیهایی گاهی برای تنبیه در جامعه ایجاد

می‌کند. دکتر مصدق هم یکی از آن افرادی است که خدا برای ایران فرستاده است ... او هر چه از این حرفها می‌زند بوج است. آخر چه بگویم؟ از جان مملکت چه می‌خواهی؟ می‌گوید من آمدم خلع ید کردم. خوب صلح ید کردی و نفت را هم کردی و بر زمین.

عمومی، سازمان صنایع ملی، نگاه توسعه ساشین آلات کشاورزی، سازمان عمران کشاورزی، ملی کردن شیلات و تلفن و پایه‌گذاری شرکت‌های سهامی شیلات ایران و تلفن از جمله نهادهایی بودند که در روند توسعه ملی قادر بودند تا از اقتصاد کشور در شرایط عدم اتکا به نفت، حمایت سازمانی به عمل آورند.

● حمایت از نیروهای مولد

به نسبتی که جرح اقتصاد از عایدات نفت فاصله می‌گرفت، توجه دولت به نیروهای مولد افزونتر می‌شد. کمک ترمیم حقوق دبیران و اموزگاران، اضافه حقوق مستخدمان حیر و دون‌بایه، آیین‌نامه مستخدمان از قانون کار و امای عوارض در دهات نشان از این توجه داشت.

● ضرورت سازندگی

در تنگناهای بیخ در بیخ دوران حیات دولت ملی، «عمران» هیچ‌گاه اولویت خود را از دست نداد. حساسیت در حوزه تخصیصها سبب شد تا سازندگی از حمایت مالی محروم نشود! آغاز به

کار ساختمان سد کرخه، انامه عملیات سد‌های میان کنگی و زرگ سیستان، تهیه نقشه‌های سد‌های بعبور، بار، کشف رود، طبرق، درونگرد، خاتمه حفرتونل کوه‌رنگ، آغاز ساختمان پل فینلیان، انعام راه اصفهان - ازنا و تهران - علیشاد عوض و رباط کریم، ادامه ریل‌گذاری راه آهن تهران - مشهد، مانه - مراغه و پایان کار ریل شاهرود. مشهد، تأسیس سازمان آب و اجرای پروژه آب لوله‌کشی تهران، بنای منطقه نارمک تهران به عنوان تنها الگوی استاندارد شهرسازی و مجموعه اقدامات ریز و درشت عمرانی در مناطق مختلف از حساسیت روی ساخت خبر می‌داد.

● تأمین اجتماعی

مصدق برای نخستین بار در حیات اقتصادی با تصویب قانون بیمه‌های اجتماعی کارگران و تأسیس سازمان بیمه‌های اجتماعی کارگران، به تأمین اجتماعی نیروی کار صنعتی بها داد. در این قانون حقوق کارگران در دوران بازنشستگی، از کار افتادگی و سانحه و نیز حق ازدواج و حقوق دوران بارداری زنان در نظر گرفته شد. قبل از آن نیز آیین نامه کار، سپردن کارهای سخت به زنان و کودکان را منع می‌کرد.

حدا از آن با مساعی دولت در بهمن‌ماه ۳۱ در چهارچوب قانون «تعدیل اجاره بها» با گذراستن مصوبه‌ای، از مال‌الاجاره منازل، دکان و سایر اماکن کاسته شد و بانک تازه تأسیس ساختمان نیز موظف شد تا استفاده از اراضی حاصل از مالیات

تنها منبع عایدات این مملکت را که نفت بود جلوش را بکشد، حالا چه می‌گوییم؟^{۱۶} اما اناره ناسیسته صنایع گسترده و پیچیده نفت در غیاب انگلیسیها و نیز برسرپا ایستادن پیکر اقتصاد، در ذات خود اعتماد به نفس آفرید، هم در خانواده بزرگ نفتگران ایران و هم در خانواده بزرگتر جامعه.

● آغاز تعدیل از خود

در شرایطی که اقتصاد کشور از مهمترین منبع عایدات خود محروم شده بود، منطقی «تعدیل» ضرورتی تاریخی تلقی می‌شد. رئیس دولت ملی در طول دوران زمامداری خویش ریالی حقوق دریافت نکرد، مخارج نخست‌وزیری و هزینه سفر خود و همراهان به سازمان ملل و دانشگاه لاهه را شخصاً تقبل کرد. در طول دوران زمامداری تقبل هزینه ۲ میلیون و ششصد هزار تومانی اداره نخست‌وزیری، او را مقروض ساخت.^{۱۷} مصدق به عنوان یک رئیس دولت بی‌هزینه و دست در جیب به دولت و اعضای کابینه نیز مهار زد و تعدیل و صرفه‌جویی را از خود و سپس نزدیکترین‌ها شروع کرد. چنین رویی در ذاتی قادر بود تا در عرصه کلان اقتصاد نیز «تعدیل» برقرار نماید و در حوزه مالی بهینه‌سازی کند.

● نهادسازی

مصدق در عمل در یافته بود که کشف از لغت مستلزم ایجاد نهادهای حفاظت برای حمایت از اقتصاد بدون نیت است. ۳ بانک تخصصی تولیدی و ۱ بانک تخصصی تجارت خارجی و ۳ بانک تجاری -

مستلزمات، در اراضی دولتی تهران و شهرستانها مسکن سازی را آغاز و مسکن ارزان را با اقساط سهل و طویل المدت به طبقات کم درآمد واکتار یا اجاره دهد دولت همسوا با این اقدامات نسبت به مسکن سازی اجتماعی از طریق اجرای قانون "سخت مسکرات و تریاک" و قانون "مبارزه با قاچاق و احتکار" نیز همت گماشت.

● مشارکت مردمی - رشد شخصیتی

در دوران حسن رویر ملی و ایستادن بر دوشهای خودی و تفکر با مغز ایرانی، مصدق به "منطقه مضروب" نیز نظر افکند. در شرایطی که روستائیتیان در یک ذهنیت تاریخی، "زما یا" تلقی شده و در تملک ارباب بودند، دولت ملی با تشکیل "شورای ده" و "صندوقهای عمران و تعاون" در قریه، دهستان و بخش به آنها شخصیت تاریخی بخشید. بر اساس قانون تشکیل صندوقهای عمران و تعاون وظایفی چون تأمین آب آشامیدنی، ایجاد فشانخانه، پل، انبار، مسجد، جنبانه، درمانگاه، نگهداری از ایتم و سالخوردگان، اعزام بزرگسالان، اعطای کمکهای مالی بدون سود به روستائیان را بر عهده داشت. روستا جانی تازه گرفت و روستایی نیز در امور مربوط به حیات اجتماعی خویش احساس مشارکت کرد. تا آردیهشت ۲۲ تعداد ۲۷۱۲۵ شورای ده در سامان بخشیدن به امور روستاها فعال شده بودند.

● فعال کردن همه ظرفیتهای و امکانات

در دوران پسران تحرک دوساله دولت ظرفیت تسلیحات ارتش را برای ساختن ماشینهای بافتنی به کار گرفت. تسلیحات جدا از آن یا قبول ستلارش ۲۰۰۰ گسواهن از خروج ۴۰۰۰۰ دلار لرز از کشور جلوگیری کرد. به کار گرفتن ۱۵۰۰ نفر از پرسنل ارتش برای دفع مایع نیز در نوع خود تلاشی داشت. در همین برش زمانی از بقایای آهن آلات نوب آهن متروک دوران رضاخان در حصارک برای ساختن پل استفاده شد. در فهرست اقلام صافرائی این دوره با اقلامی چون مدفوع سگ، پوست گردو و کاغذ باطله برخورد می کنیم. بهره گیری از ظرفیتهای غیرفعال و خرد امکاناتی که پیش از آن ارزش اعتنا نداشت، خود یک پدیده قلنداد می شد.

● باز کردن مسیر برای سرمایه ملی

سپس تنفر از غارت انگلستان و بالاخره ترک ضرورت حفاظت از هویت و منافع ملی در چنین روندی شکل گرفت. این آموزشها بیش از همه در ذهن و جان نوزادانها رسوب کرد. تفکر جزوی بیش از هنگام قدر آموزشهای مصدقی را شناخت. زینسو "مهر خوزستانی" نسبت به مصدق نیز مهر دیگری است. خوزستانیهای سبیدمو و چوک بر چهره او با عناوین آقا، آقای مصدق و "حیب یاد می کنند.

بنال دخت و توجه به رگه های استراتژیک عمل اقتصادی و آموزشهای تاریخی - سیاسی مصدق پس مهم و ضروری است و پس از آن نیز به کار بستن. روان حسب شاد و آموزشهایش پایدار

پس نوشتها

۱. محمد مصدق، "تقریرات مصدق در زمان" به کوشش جلیل بزرگمهر.
۲. مستخرج از "بیان آماری تحولات اقتصادی و اجتماعی ایران".
۳. مستخرج از جدول موجود در "بیان آماری تحولات اقتصادی و اجتماعی ایران".
۴. بانک مرکزی اداره آمار اقتصادی. آمار ثبت و التحال شرکتها.
۵. انورخامای، اقتصاد بدون نفت - به نقل از سبغه پازرگانی و اقتصاد ۲۸ - ۱۳۳۷.
۶. مصدقی فاتح، "۵۰ سال نفت".
۷. انورخامای، اقتصاد بدون نفت.
۸. خاطرات و تأملات دکتر مصدق.
۹. "میلیو و هیئت تحت مسئولیت وی پس از چندی در اثر مخالفت برخی چهارمعی ملی از جمله دکتر مصدق از ایران رفتند.
۱۰. مصدقی فاتح، "۵۰ سال نفت".
۱۱. مصدقی فاتح، "۵۰ سال نفت".
۱۲. شرکت ملی نفت ایران، "نقش نفت در اقتصاد ایران"، تیر ۱۳۵۸.
۱۳. لایحه بودجه سال ۱۳۳۲.
۱۴. انورخامای، اقتصاد بدون نفت.
۱۵. مترجم در روزنامه اطلاعات ۱۳۳۱/۱/۲۵.
۱۶. فریازی از نطق جمال امامی نماینده مجلس در ۱۳۳۰/۹/۱۹.
۱۷. به نقل از نصرت الله خازنی رئیس دفتر مصدق، گفتگو در ۱۳۷۸/۱۲/۱۴.

دزدگیر کامپیوتری

✓ سیستم اعلام حریق

✓ آیفون تصویری

✓ دوربین مدار بسته

جهت منزل، محل کار و کارخانجات

تلفن : ۰۰۰۳۳۳۲ - ۰۰۱۱۲۷۰



مصدق؛ نفت، آمریکا و انگلیس

احمد زیدآبادی

کفه دیگر ترازو جای دادند.^۱

این روزها نیز تحلیلی کمابیش شبیه تحلیل حزب توده، اما این بار از جانب نیروهای افراطی مذهبی به منظور خندش و ارد ساختن به اصالت جنبش ملی ایران و رهبر بی‌بدیل آن مطرح می‌شود. این تحلیل، یک‌سره بی‌اساس و فاقد هرگونه اعتبار تاریخی است؛ زیرا دکتر مصدق هنگامی به طراحی و اجرای ملی کردن صنعت نفت می‌پرداخت که آمریکا و انگلیس دوره رقابت کوتاه خود را پس از جنگ جهانی دوم پشت‌سر گذاشته و به دلیل آغاز جنگ کره و اوچگیری جنگ سرد، در مورد تخریب همکاری خود برای اداره «جهان آزاد» به توافق رسیده بودند. در واقع به قدرت رسیدن سپهبد رزم‌آرا در ایران، نتیجه مستقیم توافق دو قدرت بزرگ در مورد سرزنش

سیاست پیچیده آمریکا در برابر جنبش ملی کردن نفت ایران و حکومت دکتر محمد مصدق، برخی از ایرانیان را دچار توهم کرده است. به گونه‌ای که بعضی مخالفان، آمریکا را مشوق دکتر مصدق برای ملی کردن نفت ایران دانسته و دلیل آن را نیز به رقابت نفتی بین لندن و واشنگتن نسبت می‌دهند. پیشگام ارائه این تحلیل حزب توده ایران بوده است. این حزب در همان ابتدای نخست‌وزیری مصدق چنین تحلیل می‌کرد:

«کاملاً آشکار است که وقتی انگلیس‌ها، رزم‌آرا این عامل صدیق خود را به عنوان سنگ بزرگ در ترازو گذاشتند، آمریکایی‌ها نیز با سواستفاده از افکار و احساسات ملت ایران، بزرگترین سنگ خود را یعنی ملی کردن صنعت نفت را به دست اقلیت، در

کشورمان بود. تیویورک تایمز در همان زمان درباره نخست‌وزیری رزم‌آرا نوشت:

«از هم گسیختگی اوضاع ایران تحت اناره و هدایت گروهی از سیاستمداران حرفه‌ای غیرقابل اطمینان، کار ایران را به آن درجه از فساد و بدبختی رسانده است که اکنون آشکار شده که جز رئیس ستاد ارتش، کس دیگری نخواهد توانست ایران را از این وضع اسفناک نجات بخشد. اگر در نتیجه حوادث کره، جنگ واقعی درگیر شود، ژنرال رزم‌آرا و ارتش او، به اتفاق ایلات مسلح کوهستانی می‌توانند حداقل برای مدتی جلوی پیشروی به طرف مناطق جنوبی را سد کنند. اگر جلو شوروی در کره گرفته شود و مسکو بخواهد از حزب توده، بدون روشن شدن آتش جنگ بین‌المللی برای ایجاد قیام مسلح استفاده کند، مأموریت رزم‌آرا محکوم و حیثی بر خواهد بود»^۲.

از همین رو، «دوهر» عضو ارشد سفارت آمریکا در تهران پس‌رای نخست‌وزیری رزم‌آرا به تلاش گسترده‌ای دست زد. وی طی ملاقاتهای محرمانه‌ای که با رزم‌آرا به عمل آورد، از مشکلات سپهبد و نیز شرایط او برای قبول زمامداری آگاه شد و مراتب را به سفارت آمریکا اطلاع داد. رزم‌آرا در این ملاقاتها، ضمن ارائه برنامه خود به دوهر، خواستار حمایت آمریکا از دولت وی و نیز جلوگیری از کارشکنی و توطئه‌های شاه شد. شاه نیز سانورهای دوهر و سفارت آمریکا را که جنبه توصیه داشت به صورت دستور تلقی کرد و بدون تمایل مجلس شورای ملی، فرمان نخست‌وزیری سپهبد رزم‌آرا را صادر کرد.^۳

رزم‌آرا یا آنکه توانست موافقت دولت انگلیس را در مورد تقسیم عواید نفت به صورت پنجاه پنجاه به دست آورد. اما اجل به وی مهلت نداد و به صورت مرموزی ترور شد.

بنابراین دکتر مصدق هنگامی ملی شدن نفت را مطرح کرد و متعاقب آن برای اجرای طرحی تن به قبول نخست‌وزیری داد که آمریکا و انگلیس (جز در پاره‌ای موارد تاکتیکی) استراتژی مشترکی در برابر ایران و ملی شدن نفت دست یافته بودند. اساس این استراتژی بر دو محور زیر استوار بود:

۱- ایران به هر بهایی متحد جهان غرب در برابر گسترش کمونیسم باقی بماند.
 ۲- ملی شدن صنعت نفت ایران به هیچوجه از اصل تنصیف عواید (تقسیم منافع) به صورت مساوی فراتر نرود.
 البته تا هنگامی که انگلیس حاضر به پذیرش اصل تنصیف عواید با ایران نبود، آمریکا این کشور را تحت فشار قرار داده بود. اما هنگامی که دولت انگلیس - در دوران نخست‌وزیری رزم‌آرا - این اصل را در مورد نفت ایران پذیرفت، اختلاف دو قدرت

بزرگ جهانی بر سو ملی کردن نفت ایران نیز از میان برخاست.

«خرج مگ کی» معاون وزیر خارجه وقت آمریکا که بسیاری او را حامی ملی شدن نفت فرض کرده‌اند پس از ترور رزمه‌ار در سفر به تهران - دقیقاً برخلاف آنچه عده‌ای تصور کرده‌اند - تمام سعی خود را به کار برد تا مانع تصویب و اجرای ملی شدن نفت شود. وی خود در این باره می‌گوید: «تیس علاه مرا به دین شاه بود من مذاکراتی را که با علاه نخست‌وزیر داشتم با شاه مطرح کردم و برای جاره‌جویی اوضاعی که با آن روبرو شده بودیم، از او یاری خواستم و گفتیم: در ازای ایستادگی در برابر جبهه ملی و برنامه ملی شدن آنها، از او پشتیبانی می‌کنیم. ما و بریتانیا به طور جدی می‌خواهیم موضوع ملی کردن امتیاز شرکت نفت انگلیس و ایران متوقف شود، زیرا این کار به زیان شرکت و ایران تمام می‌شود. ملی شدن، امتیازات نفت ایالات متحده، بریتانیا و دیگر کمیانی‌ها را در سراسر جهان در معرض مخاطره قرار خواهد داد و زمینه را برای فعالیت‌های اتحاد جماهیر شوروی، دشمن مستقیم ایران، فراهم خواهد ساخت. نگاه از شاه پرسیدیم: آیا با استفاده از پشتیبانی ما می‌تواند ملی شدن نفت را از مسیر خود منحرف کند؟ شاه گفته: قادر به این کار نیست و درخواست کرد انجام چنین کاری را از او نخواهیم و افزود: او حتی نمی‌تواند یک دولت سرگراک بیآورد، همگی می‌ترسند، دشمن ناپیدا همه جا حضور دارد. من راه‌های دیگری را عنوان کردم، بدین ترتیب که شاه ترتیب نوعی ملی شدن را فراهم سازد که اجرای آن برای ایران و شرکت نفت عملی باشد و امتیازات دیگر را در نقاط جهان در معرض مخاطره قرار ندهد. این ترتیب بر اساس پنجاه پنجاه خواهد بود که دولت بریتانیا اخیراً از سوی شرکت به ایران پیشنهاد کرده بود. قتل رزمه‌ار و آنچه بری جبهه ملی به حدی شاه را نگران داده بود که توانایی بررسی و تفکیر درباره چنین استراتژی را از وی سلب کرده بود.»^۴

رواقت به سرزشت سیاست آمریکا در برابر نفت ایران در سخنان حک می بیان شده است. آمریکا صرفاً از انگلیس می‌خواست که اصل تصویب عواید را در مورد ایران رعایت کند و همین را تحت عنوان لفظی «ملی شدن» به ایرانیان مقبولاند تا افکار عمومی برانگیخته نشود. این سیاستی بود که آمریکا از ابتدا تا انتهای جنبش ملی کردن نفت دنبال کرد و یک‌گام هم از آن فواقر نرفت. از همین روهنگامی که مجلس ایران طرح ملی شدن نفت را از تصویب گذراند، وزیر خارجه آمریکا با انتشار بیانیه‌ای ضمن انتقاد از نحوه ملی کردن نفت تصریح کرد:

«متأسفانه اظهار داریم که دولت ایران به طرز دی

ملی کردن صنعت نفت مشغول اقدام است که بالايشگاه بزرگ آبادان را به متوقف شدن تهدید می‌کند و این امر، عدم ثبات وضع ایران و مشکلات اقتصادی آن را موجب گردیده و برای مردم ایران نیز اثرات سوئی خواهد داشت. آمریکا قویاً تأکید نموده است که هرگونه تغییراتی در مناسبات بین‌المللی دولت ایران و مؤسسات ذی‌نفع انگلیس بر اساسی که موافق مسئولیتهای بین‌المللی هر دو کشور باشد، فراهم گردد. ما مایوس شدیم از اینکه پیشنهاد اخیر انگلیس به ایران که اصل ملی شدن را قبول نمود و نظریات پیشنهادی مساعدی را نیز دربرداشته، غفلتاً و بدون مطالعه از طرف ایران رد شد. این محیط بیبید و تهدید که ناشی از اقدامات عجولانه‌ای است برای اجبار همکاری در اجرای قانون ملی کردن نفت، نتیجه‌ای در بر نخواهد داشت. قویاً امیدواریم که ایران در اقدامات خود تجدید نظر نموده و طریقی را اتخاذ خواهد کرد که از مخاطرات خط‌مشی فعلی احتراز و ادامه عمل صنعت نفت را ممکن سازد.»^۵

هنگام خلع بد از شرکت نفت انگلیس نیز آوزل هریسن نماینده شخصی ترومن در نامه‌ای به مصدق نوشت: «دولت ایران در مذاکرات با اینجانب ابراز فرمودند که قصد مسافره اموال شرکت سابق نفت را ندارند. نظر دولت من بر این است که قبضه مارمک، یک شرکت خارجی به وسیله دولتی، بدون پرداخت غرامت فوری و مکفی و مؤثر و با دادن تضمین که مرصی‌الطرفین بوده باشد، بایستی مسافره نامیده شود. نه ملی شدن، کمال تأسف را دارم که مساعی مذبذبه برای پیدا کردن یک راه‌حل تاکنون به نتیجه نرسیده است. رجاء واقع دارم که دولت ایران نظر بات اینجانب را که از روی کمال صداقت و درستی می‌باشد، مورد ملاحظه قرار دهد.»^۶

مخالفت‌های شرکت‌های نفتی آمریکا با ملی شدن نفت ایران از این هم شدیدتر بود و دست کمی از مخالفت شرکت نفت انگلیس و ایران نداشت. این واقعت در یکی از اسناد از طبقه‌بندی خارج شده وزارت خارجه آمریکا به صراحت تشریح شده است. سند مزبور صورت‌جلسه مذاکراتی است که بین نمایندگان وزارت خارجه، اداره امور نفت و سازمان بازرگانی دولتی آمریکا در تاریخ ۱۴ مه ۱۹۵۱ (۲۴ اردیبهشت ۱۳۳۰) با نمایندگان شرکت‌های نفتی آمریکا که در خارورمیانه فعالیت داشته‌اند درباره ملی کردن نفت ایران صورت گرفته است. نماینده اصلی وزارت خارجه آمریکا در این مذاکرات مک می بوده و شرکت‌های استانلارده اوپل، نیوجرسی، گلفه سوکونی و اکیموم و کاتکس (شرکت نفت

بحرین) که شامل هر پنج شرکت کارتل تنس آمریکا (سورف به پنج خواهر) بودند، در این مذاکرات شرکت داشته‌اند. افزون بر این، دو شرکت پاسلیک و سنون و سوپر سوپیز - خارج از کارتل - در مذاکرات حضور داشته‌اند. تشکیل جلسه به این منظور بوده است که دولت آمریکا نظرات خود را درباره ملی کردن نفت ایران به آگاهی شرکت‌ها برساند و مقابلاً از نظر آنها در این باره آگاه شود و ضمناً علاوه بر تبادل نظر کوشش شود که سیاست هماهنگی در این زمینه اتخاذ شود.

در این جلسه، مک می هدف‌های دولت آمریکا و مشکلات سیاسی آن را در برابر ملی شدن نفت ایران تشریح می‌کند و نگاه از نمایندگان، تکنیک شرکت‌ها می‌پرسد که واکنش آنها نسبت به رفتار دولت آمریکا در برابر ایران چیست و اینکه صنعت نفت آمریکا در مجموع چه تأثیری در حوزه امتیازات آنها دارد است و برای پشتیبانی از موضع آنها در حوزه‌های امتیازات مختلفه چه می‌توان کرد؟

نخستین فردی که به این پرسشها پاسخ داد «کوگلر» نماینده شرکت استانلارده اوپل نیوجرسی (اکسون) بود. وی نظرات خود را در بندهای زیر خلاصه کرد:

الف - دولت ایالات متحده باید به طور غشی و خصوصی، موضع سختی علیه ملی کردن و لغو یک‌جانبه قراردادهای اتخاذ کند.

ب - اینکه دولت ایران درباره نحوه پرداخت غرامت به شرکت تصمیم بگیرد به زیان ما است.

ج - نفت ایران عملاً ملی شده است به قسمی که لازم



دکتر مصدق، هریسن و استیوکی

نیست چیزی را تغییر داد.

ت - اگر اقدام ایران در سلب مالکیت پیروز شود، تأثیر زیان‌بخش بر تمام قراردادهای در جهان خواهد داشت.
ث - اگر یک چنین قانون شکنی و چنین تفسیری از قانون پیروز شود، سوجه ناسلمدی کارفرمایان آمریکایی در سراسر جهان خواهد شد.
ج - حقوق بین الملل اساساً بسته به اصول پذیرفته شده یا پذیرفته شده‌ای است که مورد تفسیرهای متنوعی قرار می‌گیرد.

خ - نباید لازم باشد برای حل موفقیت‌آمیز چنین مسائلی مهم بین‌المللی، اصول بین‌المللی مناسبی تهیه کرد.

ح - شاید دولت ایالات متحده و صنعت آمریکا لازم بدانند که از معامله نفت خودداری کنند.

پاسخ دوم از جانب "کیس" نماینده شرکت سوکونی و اکیموم (نفت سوئیل) به شرح زیر بود:

الف - زمان آن فرارسیده است که به زور متوسل شد چون نمی‌توان اجازه داد که یک چنین نفت حیاتی از دست برود.

ب - ملی کردن در انگلستان یا ملی کردن ایرانی‌ها این فرق را دارد که در ملی کردن در انگلستان به منافع خارجی‌ها مستقیماً لطمه‌ای وارد نیامده است.

پ - اگر قوانین بین‌المللی نتواند با ملی کردن مخالفت کند، پس باید در این باره بر پایه اصول بنیادینی تصمیم گرفت که یک چنین عمل خودکامانه و بی‌توجه به تعهدات و مسئولیت‌های بین‌المللی اجازه ندهد و همه دول دارای حاکمیت، آن اصول را بپذیرند.

ت - ایران بر اثر چنین اقدامی، سالها با مشکلات فراوانی روبرو خواهد بود.

"هارارد" نماینده استاندارد سوچرسی گفته: اعتبار ایران جداً لطمه خواهد خورد و به آینده ایران بر اثر از دست دادن سرما به‌های خارجی، زیان وارد خواهد آمد.

"بروستر" از شرکت سوکونی توصیه کرد که صنعت نفت آمریکا بعضی از این ترسها و واکنشهای را انتشار دهد و بویژه عقیده خود را در این باره که ادامه فعالیت را به شرکتهای آمریکایی دست اندر کار در ایران توصیه نمی‌کند، ابراز دارد. "هارارد" نیز تأکید کرد که هر گروه آمریکایی که وارد این کار شود در حکم این است که گلوئی صنعت خودش را برد چون "قاینن امتیاز" برای امتیاز داران در همه بخشهای جهان سرگیار هست. کیس اصطلاح "راهزنی در بزرگراه" را در این مورد به کار برد و گفت چنین کاری از جانب شرکتهای با احساس مسئولیت، امکانپذیر نیست. بینکاره نماینده شرکت کالنتس هم گفته:

این کار احتمالاً هم برای دولت ایالات متحده و هم برای صنعت آن بسیار نگران کننده خواهد بود.^۷

قرائن فوق از مواضع واقعی آمریکا و شرکتهای نفتی این کشور در برابر ملی کردن صنعت نفت ایران توسط دولت دکتر محمد مصدق پرده برمی‌دارد. با این همه، آمریکا در دو مورد با انگلیس در برابر دکتر مصدق اختلاف نظر داشت: مورد نخست این بود که آمریکا از همان ابتدای مطرح شدن بحث ملی کردن نفت، خواستار اعطای حق الامتیاز بیشتری به ایران توسط شرکت نفت انگلیس و ایران مطابق روال معمول امتیازهای نفتی در سراسر جهان بود. اما شرکت تا مدت‌ها زهربار این مسئله نمی‌رفت. از همین رو، مقامهای آمریکایی گاهی شرکت را به یاد افتاد می‌گرفتند به طوری که یک دیپلمات عالی‌رتبه آمریکایی، بعد از عملیات خلع ید رفتار شرکت را در برابر ایران "خودخواهانه" توصیف کرد و گفت: شرکت نفت در مورد سوئی که عایدش می‌شد، حریصانه رفتار می‌کرد و مثل این بود که تشخیص نمی‌داد دنیا تغییر کرده است.^۸ اما هنگامی که دولت انگلیس در دوران نخست‌وزیری سپهد رزم‌آرا اصل تصنیف عواید را پذیرفت این اختلاف آمریکا و انگلیس هم زمینه خود را از دست داد.

مورد دومی که آمریکا با انگلیس اختلاف نظر داشت، به کارگیری نیروی نظامی بر ضد دکتر مصدق بود. پس از عملیات خلع ید از شرکت نفت، وزیر خارجه انگلیس طی اظهاراتی دولت ایران را به محاصره اقتصادی و مناخله نظامی تهدید کرد و گفت: "نخست‌وزیر ایران و دولت باید بدانند که بر طبق قوانین بین‌المللی، مسئول حفظ جان و مال اتباع انگلیس در ایران می‌باشند و اگر نتوانند این وظیفه را انجام دهند، دولت انگلستان خود آن را به عهده خواهد گرفت و برای انجام این منظور وسایل لازم را به کار خواهد برد. وی همچنین گفت که رزمناو موریسوس را به حومه آبادان اعزام کرده است.^۹

در واقع، تهدید انگلیس صرفاً یک پلوف نبود. "آین" وزیر خارجه وقت انگلیس در ایسن مورد می‌گوید: "میل شدیدی در ما وجود داشت که

به دخالت مستقیم بپردازیم و اموال سرقت شده را به جنگ آوریم. اما فشار آمریکا در مخالفت با چنین اقدامی نیز بسیار شدید بود.^{۱۰}

با این همه، مخالفت آمریکا با حمله نظامی انگلیس به ایران در اوایل نخست‌وزیری دکتر مصدق مانع از آن نشد که آمریکا برای سربگون کردن مصدق در طرح ناموفق ۱۳۳۱ و نیز کودتای سرداد ۱۳۳۲ با انگلیس همکاری و همراهی نکند.

پی‌نوشتها

۱. روزنامه مردم، ۱۳۲۰/۲/۵.
۲. باخت امروز، شماره ۲۷۹، مورخ ۱۳۲۹/۳/۱۸.
۳. جرج مک گی و پرین والتز، نه گزارش، ترجمه غلامرضا یمانی (تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۹)، ص ۳۷.
۴. همان، ص ۶۹۰.
۵. اسناد نفت، لفظها و برنامه‌های تاریخی دکتر محمد مصدق (تهران، راستین، ۱۳۵۸)، ص ۴۹۵.
۶. ده گزارش از دکتر مصدق به دولت و مجلس (تهران، بزرچه، بی‌ت)، ص ۳۴، ۳۵.
۷. تیر خامه‌ای، اقتصاد بدون نفت (تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۹)، ص ۶۲-۶۰.
۸. جیمز بیل و ویلیام راجر لويس، مصدق، نفت، ناسیونالیسم ایرانی، ترجمه عبدالرشاد هوشنگ مهدوی و کاد پیات (تهران، نشر نو، ۱۳۶۸)، ص ۳۲۱.
۹. مصدقی فاتح، پنجاه سال نفت ایران (تهران، کلباس، ۱۳۳۴)، ص ۵۲۵، ۵۲۶.
۱۰. مصدق، نفت، کودتا، ترجمه و گردآوری محمود تغلثی (تهران، ایروکبیا، ۱۳۵۸)، ص ۲۲.

انتشارات رسا - نشر نگارش

درون انقلاب ایران

دکتر جان. دی. استمل

ترجمه دکتر منوچهر شجاعی

درون انقلاب ایران

این کتاب در سال ۱۳۶۵ توسط "نشر نگارش" تدوین و چاپ شد ولی به دلیل شرایط خاص زمان جنگ از توزیع آن جلوگیری به عمل آمد.

دین و عالمان دینی در اندیشه و کردار دکتر مصدق*

محمد ترکمان

مرحوم دکتر مصدق از معدود رجال ایران بود که توجه همه جانبه به قضایا و موقعیت کشور و سیاستهای خارجی و اوضاع منطقه داشت. کوشش او بر این بود که وارد جبههها و معرکههای فرعی نشود و نیرو و توان خود را در یک جبهه و معرکه‌ای مصروف دارد که منطبق با مصالح مردم باشد. روی این اصل از ورود به هرگونه حرکتی که منجر به تجزیه و تقابل نیروها در داخل کشور بشود پرهیز داشت. از همین رو هیچ گاه وارد معرکه‌های کلامی، قومی، زبانی و مباحثی که می‌توانست به تجزیه نیروی ملت بیانجامد، نمی‌شد. دکتر مصدق متوجه این نکته بود که ملت ایران توان فراوانی ندارد و از سوی دیگر دشمنانش هم قدرتمند هستند. به همین دلیل کوشش می‌کرد در سطح ملی از خیلی مسائل هم بگذرد. نمونه بارزش این بود که با مخالفان شخصی خود برخورد نمی‌کرد. اگر به دوران بیست و هشت ماهه حکومت او توجه شود می‌بینیم که به رغم آن همه مخالفتها، توطئه‌ها و کارشکنیهای مخالفان در مدت حکومت و حتی بعدها در دوران زندان، در دادگاه و در دوران زندان و ترمینگاه احمدآباد هیچ گاه به این جریان اعتراض نکرد. سعی او بر این بود که تمام هوش را صرف افضای آن جریان استعماری کند که آن را مبتدا و ریشه ناپسانمانیهای ایران می‌دانست. چون مستعد بود اگر سلطه خارجی را از مناسبات ملی حذف کنیم چنین جریانهایی نمی‌توانستند سلطه استبدادی را اعمال کنند و جامعه را به سوی سقوط ببردند و حقوق مردم را تضییع نمایند.

متأسفانه امروز نیرو و توان ملی مردم ایران دائماً تجزیه می‌شود و معرکه‌ها و جبهه‌های متعدد در برابر این مردم باز می‌شود. برای اینکه از مسائل اصلی غافل شوند. به عنوان نمونه اگر نفت که قیمت آن در سال ۱۳۶۰، ۴۰ دلار بوده به ۱۰ دلار یا زیر آن برسد، هیچ اعتراضی و نوحه‌خوانی و کفن‌بوشی نمی‌بینیم. ولی مسائل سطحی و کوچکی در این کشور موجب می‌شود تا کشور به هم بریزد و در یک جایی، عدلی کفن بوش شوند و پاسخ سخن فردی را که می‌تواند آرام و مستدل باشد، یا چماق و تکفیر دهند. هدف این است که ما دائماً مشغول باشیم و از پرداختن به مسائل اساسی دور شویم و به این نکته که چرا نفت ۴۰ دلار سال ۱۳۶۰ که امروز باید به قیمت ۱۰۰ دلار یا بالاتر به فروش رود به کمتر از ۱۰

دلار فروش می‌رود، فکر نکنیم. دائماً بایستی درگیر مسائل مختلف فقهی و کلامی و قومی و موضوعاتی از این قبیل باشیم.

اگر برخی مطالب غیرمستند از طرف بعضی از چراید در این زمینه مورد بحث عنوان نمی‌شد، نیازی به صرف وقت در این مورد نبود و می‌توانستیم این فرصت را در یک زمینه مفیدتری به کار ببریم. ولی متأسفانه چون برخی بی‌توجهی یا غرض ورزی می‌کنند و گاهگاهی مطالب نادرستی می‌گویند، اشخاص وادار می‌شود که احقاق حق کرده و حقایق وقایع تاریخی را بیان کند و حق را کتمان نکند. در هر صورت با این دیدگاه است که مطالب زیر را بیان می‌کنم.

برای بررسی شخصیت و کارکرد دکتر مصدق در ارتباط با موضوع دین و علمای مذهبی باید در ابتدا وضعیت خانوادگی او را مورد توجه قرار داد زیرا تأثیر و نقش خانواده بر تربیت فرزندان غیرقابل انکار است.

پدر دکتر مصدق مرحوم میرزا هدایت وزیر دفتر از چهره‌های شاخص دوره ناصری است و از او در کتابها به نیکی یاد شده است. آن مرحوم از نظر اخلاقی مفید به حفظ اصول اخلاقی در روابط خود بود. در کتاب خاطرات اعتماد السلطنه آمده است که وقتی مجلسی تشکیل می‌شد که در آن برخی از بزرگان حضور داشتند و می‌خواستند در ادامه جلسه به هجوگویی و یا شرب خمر بپردازند، میرزا هدایت جلسه را ترک می‌کرد و در حضور وی چنین اعمالی انجام نمی‌شد. همچنین در کتابها نقل است که آن مرحوم در منزل خود مراسم روضه‌خوانی و عزاداری ماه رمضان و محرم داشت و به عرفان‌گرایی داشته و اهل ریاضت بوده است.

مادر مصدق، مرحومه خانم نجم‌السلطنه است که از زنان متدین دوران خود به حساب می‌آید. به نحوی که خود شخصاً وجوهات شرعی خود را به مرحوم آیتالله شیخ عبدالکریم حائری (مؤسس حوزه علمیه قم) پرداخت می‌کرده است. این بنده از آیتالله آقای دکتر سهدی حائری (آیتالله زاده حایری) در این خصوص شنیدم که در یکی از دفعاتی که خانم نجم‌السلطنه به قم مشرف می‌شوند و ضمناً به منزل مرحوم حاج عبدالکریم حائری برای پرداخت وجوهات می‌روند احساس می‌کنند که وضع اندرون آن مرحوم زیاد مناسب نیست، به مرحوم

شیخ می‌گویند من می‌خواهم مخارج منزل شما را بپردازم. مرحوم شیخ می‌فرماید که من نیازی ندارم زیرا از وجوهات شرعی برای مخارج منزل استفاده نمی‌کنم. ایشان می‌فرمایند نه به عنوان وجوهات، بلکه به صورت هبه که مرحوم شیخ عبدالکریم حائری قبول می‌کنند این عمل خانم نجم‌السلطنه گویای نگرش خانواده مصدق به مسئله تباری و توجه به عالمان دینی است. و همان طور که می‌دانید بیمارستان نجمیه از آثار خیر و برکاتی است که از ایشان باقی مانده و جزء موقوفات آن مرحوم به حساب می‌آید. هر چند که چندین سال است به گونه‌های غیرقانونی و غیرشرعی از نظارت ورثه خارج شده است.

این موارد تا حدودی نشانگر روحیه‌ای است که در این خانواده حاکم بوده است. بالطبع این فرهنگ و تعلیمات بازتاب خودش را در فرزندان هم باقی می‌گذارد. خانم نجم‌السلطنه هزینه چاپ برخی از کتب ادعیه مانند کتاب چهل حدیث را پرداخت کرده البته در مورد اخیر من شخصاً تحقیقی نکردم و این مطلب از شنیده‌هاست.

همچنین دکتر مصدق معلمانی هم داشته که دارای اعتقادات پایدار در مسائل دینی بودند که مصدق در خاطراتش از آنها نام برده است: از جمله از مرحوم شیخ محمدعلی کاشانی که دکتر مصدق فراوان از او به نیکی یاد کرده است. اگر زندگی دکتر مصدق مورد مطالعه قرار گیرد با چهره‌های برخلاف آنچه برخی ناگنون از او ترسیم کرده‌اند روبرو می‌شویم. او انسانی کاملاً سنت‌گرا بود، منتهی نه از آن نوع سنت‌گرایی که با هر نوع پدیده جدید مخالفت می‌کند. بلکه انسانی است که ریشه در سنت دارد و اگر این ریشه در سنت نبود و این ارتباط عمیق را با عناصر تشکیل‌دهنده هویت مردم ایران نداشت، هرگز نمی‌توانست به آن موفقیتها در صحنه ملی و بین‌المللی نایل آید.

در اینجا باید به نامهای اشاره کنم که جزء قدیمی‌ترین نامهای دکتر مصدق است که امروز در اختیار ما هست. نامهای است جهت عود - تبریک میلاد پیامبر اسلام و امام جعفر صادق علیهما السلام به شخصی به نام میرزا جوادخان در ۲۰ ربیع‌الاول ۱۳۳۵ مطابق با دی ماه ۱۲۹۶. دکتر مصدق این نامه تبریک را از نوزادان سوسی فرستاده و مربوط به دوران تحصیل وی در آن دیار است. همچنین

تذکرہ

امام حسین علیہ السلام در روز عاشورا در کربلا شہید گشتند و در آن روز فرمودند: **مَنْ شَهِدَ كَرْبَلَاً وَجَبَّ جَنَّتْ** هر کس که کربلا را شہادت دهد، جنت بر او واجب است. **مَنْ شَهِدَ كَرْبَلَاً وَجَبَّ جَنَّتْ** هر کس که کربلا را شہادت دهد، جنت بر او واجب است. **مَنْ شَهِدَ كَرْبَلَاً وَجَبَّ جَنَّتْ** هر کس که کربلا را شہادت دهد، جنت بر او واجب است. **مَنْ شَهِدَ كَرْبَلَاً وَجَبَّ جَنَّتْ** هر کس که کربلا را شہادت دهد، جنت بر او واجب است.



محمد بن موسیٰ ثقفی امام عبدالعزیز بن
حسینی، مرحوم حاج صادق آقا از علمای
بزرگ تبریز که در دوران رضاخان از تبریز
تعین شد نام بود. این نمونه‌ها خود
گواهی است بر اینکه بین عالمان دینی و
دکتر مصدق حسن رابطه وجود داشته
است.

نمونه دیگر رفتار دکتر مصدق در
جلسه نهم آبان ۱۳۰۴ است که ماده
واحدہ خلق قاجاریہ به تصویب رسید و راه
برای سلطنت رضاخان باز شد. در آن روز
سید محمد تدین ریاست جلسه مجلس را
به عهده داشت. تدین اگر چه نامش تدین
بود ولی از گوهر دین بهرهای نبرده بود. او معمم بود و
بعدها هم استاد معرسه معقول و منقول و دانشکده
الهیات شد. دکتر مصدق در آن جلسه نطق تاریخی
مهمی ایراد کرد که در جراید و کتابها آمده است.
مرحوم مصدق آغاز سخن را چنین شروع کرد:
"بندہ در سال گذشتہ در حضور آقایان محترم،
به کلام اللہ مجید قسم یاد کردم کہ بہ مسلکت و
ملت خیانت نکنم. آن ساعتی کہ قسم خوردم
مسلمان بودم و حالا ہم مسلمان هستم و از آقایان
تمتا دارم بہ احترام این قرآن برخیزند (در این موقع
کلام اللہ مجید را از زینل خود بیرون آورد و حضار قیام
کردند) و در حضور همه آقایان پندہ شہادت
خودم را می گویم **شہد ان لا اله الا الله و اشہد
ان محمداً رسول الله ... من شخصی بودم
مسلمان و بہ این کلام اللہ مجید قسم یاد کردم
و این ساعت ہم کلام اللہ خیم من باشد اگر در
عقیدہ خودم یک اختلاف و تفاوتی حاصل کردہ
باشم، من همان بودم کہ هستم و امروز ہم اگر
چیزی برخلاف مصالح مملکت و عقل خودم ببینم
لذا ناچار می شوم برای حفظ مملکت و حفظ قومیت و
بقای اسلام از اظهار عقیدہ خودداری نکنم .**

مصدق با این سخنان مرگ را جلوی چشم خود
می دید. شاید امروز بیان این مسائل آسان باشد اما
در آن روزگار کسی جرئت نداشت این چنین با
رضاخان مخالفت کند.
یکی از کارهای بسیار مهم او در دوره ششم
مجلس عدم شرکت در مراسم تحلیف بود. او
مقدمات امر را به گونه ای پیش پیش بینی کرده بود
چون می دانست مراسم تحلیف را به جا نمی آورد. او
در جلسه ہفتم روز اول شهریور ۱۳۰۵ در مجلس
حضور پیدا می کند و سخن خود را این گونه شروع
می کند:
"لازم می دانم امروز کہ اولین روزی است کہ
بندہ در دورہ ششم بہ مجلس می آیم عقیدہ و مرام

خودم را کہ عقیدہ و مرام آقایان محترم و اہل
مملکت است بہ عرض برسانم. تا این کہ بہ
موشوعائی کہ وارد می شود با این عقیدہ تطبیق
کنیم اگر مطابقت کرد موافقت کنیم اگر مخالفت کرد،
مخالفت نمایم. عقیدہ بندہ فرمایش رسول اکرم و
پیغمبر خاتم (ص) است کہ می فرماید الاسلام یعلو
ولا یعلی علیہ، بندہ بہ افتخار نمایندگان دورہ ششم
شمالی منتسب این اصل را زینت بخشی این محوطہ
می نمایم از خداوند متعال خواهانم کہ ما را در این
دورہ ششم و ہمیشہ بہ راه نیک اوصیائت کہ راه
خدایت موفق فرماید و از آقایان خصوصاً حجج
اسلام خواہش می کنم کہ این عبارت را تکرار
نمایند: الاسلام یعلو و لا یعلی علیہ. اینک

برخیزید . حضار قیام نمودند و دکتر مصدق ادامه
می دهد: این است شمایل پادشاه اسلام کہ دست او
بیرونی ایران است آن شمایل را بہ افتخار خودمان
تقدیم آقای رئیس می کنم کہ نصب بقوماید. دکتر
مصدق با این صحبت ہم رضاخان را نفی می کند و
ہم اعلام می کند پادشاه ایران فقط رسول اللہ است.
او رضاخان را مقابل پیامبر اسلام قرار می دهد و این
نشانه گروہوشیاری اوست. سید محمد تدین دیگر چه
بگوید زیرا وقتی دکتر مصدق می گوید پادشاه ایران
پیغمبر اسلام است تدین نمی تواند بی این امر
مخالفت کند، عملاً آنچه در آپین نامه نوشته شدہ بود
اجرا شد. مراسم تحلیف ساخته توسط دکتر مصدق
کہ بسیار ہی اصولی بود بہ این صورت انجام شد و
در دورہ رضاخان مراسم تحلیف رسمی را بہ جا
نیآورد.

دکتر مصدق ہمیشہ معتقد بود کہ جامعہ ای
توفیق پیدا خواهد کرد کہ مردمش مؤمن و مستعد
باشند. جامعہ بی اعتقاد بہ جای نخواهد رسید از
جمله در جلسه ۱۸ خرداد ۱۳۰۶ مجلس می گوید:
"آقا هر ملت باید عقیدہ داشته باشد اگر یک
ملتی عقیدہ نداشته باشد آن ملت کارش زار می شود،
و ہمہ باید سعی کنیم کہ در جامعہ یک عقیدہ و
مسلک و مرامی باشد اگر ملت بی مرام باشد آن ملت
از بین می رود. در سنہ ۱۹۱۱ وقتی کہ بندہ در اروپا
بودم یکی از دول اسلامی بنا یک دولت مسیحی
جنگ کرد و شکست خورد. یکی از مؤلفین اروپایی
در روزنامه برداشت نوشت وقتی دولت اسلامی جنگ
می کرد وقتی بود کہ سرباز اسلامی معتقد بود اگر
کشته شود بہ بہشت می رود و اگر ہم بکشد بہ
بہشت می رود، ولی از وقتی کہ سرباز اسلامی این
عقیدہ را ندارد حتماً شکست می خورد.

دکتر مصدق ادامه می دهد: "بنابراین وظیفہ ما
این است کہ اگر ما در جامعہ خودمان یک اصلی
داریم آن اصل را متزلزل نکنیم و نگوییم کہ تجدد

این طور حکم می‌کند بنده خودم پارسا را به عضویت انجمن انتخابات تهران دعوت شدم نترسم بالاخره یک روز دیدم که خیلی اصرار می‌کنند که شما تشریف بیاورید، قبول کنید. بالاخره وقت و دیدم یک لیسانسیه حقوق عقب او دو نفر حمال می‌آیند، گفتند اینجا چه می‌گویند گفتند بلی امین آقای لیسانسیه آنها را آورده و دم در رای آنها را خرید و حال می‌روند رای دهند و آرای‌شان را در صندوق بریزند. دکتر مصدق اضافه می‌کند: «آیا این لیسانسیه حقوق می‌تواند مملکت را حفظ کند، نه والله. خدا شاهد است که این مجاز در اسم حقوق، با هر یک از آنها یکی که مثل او باشند، مشاورش این است.» در اینجا وزیر مالیه می‌گوید: دیگران هم این کار را می‌کردند. دکتر مصدق جواب می‌دهد: «بله لیسانسیه‌ای که رای یکی پنج نفران بخورد و در صندوق بریزد نمی‌تواند مملکت را حفظ کند، پس باید مملکت را همیشه اصل اسلامیت حفظ کند. خصوصاً حالا که تجدید ما، بی‌اصل است ما نباید با این اصولی که در جامعه است به عنوان تجددهای دروغی مملکت را خراب بکنیم.» در این موقع شیروانی یکی از نمایندگان مجلس به عنوان اعتراض می‌گوید: «شما نباید لیسانسیه‌ها را مسخره کنید.» دکتر مصدق می‌گوید: «بلی، چون پیش خود درس خواندند این اندازه حق بر گردنشان دارم و استدعا می‌کنم آقای شیروانی به عرایض بنده توجه فرمایند. بنده مخلص حضرت عالی هستم.» شیروانی مجدداً می‌گوید: «روحانی شده‌اید؟ آقا تبریک می‌گویم.» دکتر مصدق در جواب می‌گوید: «عقیده‌ام این بود.»

این هم از نکته‌های ظریف تاریخی و طنزهای تلخ آن است که زمانی در مجلس ششم دکتر مصدق متهم می‌شود به این که روحانی شده و مواضع جانبدارانه از دین همچون روحانی‌ها می‌گیرد و بعد در روزگار دیگری، مطالب دیگری اظهار می‌شود که در این سالها بسیار شنیده و خوانده‌ایم!

دکتر مصدق در جلسه ۲۹ شهریور ۱۳۰۵ هجری دوره ششم بنا وزارت دو وزیر دولت مستوفی‌الممالک یعنی وثوق‌الدوله و محمدعلی فروغی مخالفت می‌کند و نکته‌های مهمی را در مخالفت خود با این دو نفر عنوان می‌کند. از جمله به قرارداد ۱۹۱۹، قرارداد قیومت ایران که توسط «سرپرستی کساکس» از طرف دولت انگلیس و وثوق‌الدوله امضا شده بود، و خوشبختانه به دلیل مبارزات داخلی مردم ایران به خصوص نقش مهم شهید مدرس و عدم مساعدت سیاست بین‌المللی اجرا نشد. دکتر مصدق در برخورد با آن قرارداد چند نکته را اشاره می‌کند. او می‌گوید: «بنده به بزرگترین

خیانتی که ایشان یعنی وثوق‌الدوله مرتکب شده‌اند می‌پردازم که قرارداد است. قرارداد یعنی تسلط دولت مسیحی بر دولت مسلمان و به زبان وطن پرستی و اسارت ملت ایران، عقیده ما مسلمین این است که حضرت رسول اکرم (ص) پادشاه اسلام است و چون ایران مسلمان است لذا سلطان ایران است و بر هر ایرانی دیانت‌مدت و مسلمان شرافتمندی فرض است در اجزای فرموده پیامبر خدا که می‌فرماید: «الاسلام یعلو و لا یعلی علیه.» از وطن خود دفاع کند اگر فاتح شد عالم دیانت و ایزدیت را روحی تازه دمیده و چنانچه مغلوب شد در راه خدا شربت شهادت را نوشیده است و **لا تحسین الدین قتلو فی سبیل الله امواتا یل احیاء عند ربهم یرزقون** - بعد می‌گوید «وثوق‌الدوله به این اصل خیانت کرده است» و باز در ادامه به آثار منفی و سونی که قرارداد وثوق‌الدوله در اخلاق مردم ایران باقی گذاشته اشاره می‌کند و می‌گوید «آقای وثوق‌الدوله در تمام ادوار زمامداری خود ضربه مهمی به اخلاق مملکت وارد نمودند اخلاق حافظ نظام اجتماعی است چنانکه جاذبه حافظ نظام عالم است. خاتم انبیا (ص) نتیجه منحصر بخت خود را اتمام مکارم اخلاق می‌شمارد **بخت لا تمم مکارم الاخلاق**، وقتی بزرگترین بختها نتیجه‌اش تمیم اخلاق طیبه باشد البته حاکی است که کلیه هادیان دنیا نمره و جدوای منحصرشان همین بوده است آیا یک نظر اجمالی و کلی به کتب آسمانی و قوانین الهی در هر عصر و زمان این اصل را نشان نمی‌دهد و آیا تضییع و فساد اخلاق عمومی مخالفت بین با تمام ادیان نیست و آیا به واسطه فساد اخلاق احزاب و اجتماعات همان احزاب و اجتماعات را که همیشه با اختلافات مرامی در مقابل منافع عمومی کمثل نفساً واحداً ایستادگی کردند، تلاشی نمودند. و بعد ادامه می‌دهد و آیه شریفه ۳۷ از سوره پنجم را قرائت می‌کند که می‌گوید: «این حکم در مورد وثوق‌الدوله بایستی اجرا شود، انما جزاء الذین یحاربون الله و رسوله...» در ادامه می‌گوید: «**امروز در مملکت ما اصل اسلامیت اقوا است**» و می‌گوید ایرانی که دیانت مند است و هرکسی که شرافتمند است تا بتواند باید روی دو اصل از وطن خود دفاع کند و خود را تسلیم هیچ قوه ننماید که یکی از آن دو اصل اسلامیت است و دیگری وطن‌پرستی و امروز در مملکت ما اصل اسلامیت اقوا است زیرا **یک مسلمان حقیقی تسلیم نمی‌شود، مگر اینکه حیات او قطع شده و برای جلب این قبیل مسلمین است که دول مسیحی در پساتختهای خود مسجد بنا**

می‌نمایند ولی **یک متجدد سطحی و بی‌فکر را می‌تواند به یک تعارف تسلیم نمایند**، اصل اسلامیت و اصل وطن‌پرستی با هم متضاد نیست و نسبت بین آن دو از نسبت اربعه عموم و خصوص مطلق است یعنی هر مسلمانی وطن پرست است چه حب الوطن من الایمان، ولی می‌شود وطن‌پرستی مسلمان نباشد همچنانکه ممالک غیرمسلمان به این اصل، وطن خود را حفظ می‌کنند.»

اشاره به این نکته‌ها و موارد فراوان نشان می‌دهد که دکتر مصدق تا چه پایه به اصل اسلامیت و دفاع از آن معتقد می‌باشد.

یک نکته دیگر را هم که مربوط به همین ایام می‌شود در اینجا عرض کنم و آن مهاجرت علمای اصفهان در سال ۱۳۰۶ به قم در اعتراض به برخی از قضایا است که از جمله «حاج آقا نورالله اصفهانی» از رهبران آن مهاجرت بود. مهاجران توسط دکتر مصدق تلگرافهایی به مجلس کردند، برخی از آقایان از جمله شهید مدرس در آن زمان در مجلس حضور داشتند اما مصدق از چنین جایگاهی برخوردار بود که علمای مهاجر حاضر در قم برای ارسال مطالبات به مجلس توسط دکتر مصدق این کار را کردند و رونوشتی برای بعضی از نمایندگان از جمله شهید مدرس داشتند این نشان‌دهنده جایگاه او در عمق جامعه ایرانی است و به همین دلیل توانست بعدها در مقابل آن قدرت استعماری حیل‌گر و خطرناک بایستد.

دکتر مصدق در دوره چهاردهم به کرات روی اصل اسلامیت و اخلاقیات و احترام به سنتها و نهادهای سنتی و اعتقادات دینی یافزاری داشت که برای اطلاع می‌توان به کتاب ارزشمند مرحوم کی‌استون مراجعه کرد (سیاست مؤخره منفی). هر وقت که فضای ایران نسبتاً سالمی بود و اسکان انتخابات آزاد حداقلی در تهران وجود داشت، آرای مردم به سمت مرحوم دکتر مصدق بود. در دوره شانزدهم به دلیل شرایط بین‌المللی که حاکم بود در تهران انتخابات آزاد انجام گرفت. می‌بینیم که مردم تهران رفتند و دکتر مصدق را با بیشترین آرا به عنوان نماینده اول تهران به مجلس فرستادند. این دوره دکتر مصدق همان سنش را ادامه می‌دهد. در زمینه دفاع از عالمان دین یک مورد را هم در مورد دوره شانزدهم بگویم، چون مرحوم دکتر مصدق معتقد بود که عالمان دینی صالح از نهادهای اساسی حفظ استقلال ایران هستند و بایستی، حریم آنها را رعایت کرد و وجود آنها را مستحکم دانست. همیشه در طول عمر چه در ادوار قبل و چه در ادوار بعد در دوران نخست وزیری، و چه تا پایان عمر



حافظ مقام و مذاق مقام و جایگاه آنها بود. در دوره شانزدهم، جلسه ۱۲۸ پنجشنبه ۲۴ اسفند ۱۳۲۹ در اعتراض به سخنان معاون وزارت خارجه انگلیس آنترسون که به مرحوم آیتالله کاشانی توهین کرده بود، دکتر مصدق در مجلس بعد از انتقادات فراوان به این شخص می‌گوید: آنترسون به یک مقام روحانی این مملکت که نماینده مجلس هم هست و مسئوریت هم دارد و از طرف مردم تهران به نمایندگی انتخاب شده است توهین کرده است. هیچ دولتی و هیچ ملتی نمی‌تواند به مقدسات یک مملکت برای منافع خودشان برای اینکه بتوانند تا سال ۱۹۹۳ ایران را، عایدات نفت جنوب را غارت نکنند چنین اهانتی نکنند، هرگز و به هیچ وجه ملت ایران راضی نخواهد شد که یک دولتی که به ما اظهار دوستی می‌کند و وضع بین المللی اقتصاد می‌کند که با این دولت همیشه دوست باشیم، معاون وزارت خارجه‌اش چنین مذاکراتی بکند.

مصدق در دوره چهاردهم، در جلسه ۱۵ اسفند ۱۳۲۲، در مخالفت با اعتبارنامه سید ضیاءالدین طباطبائی عامل انگلیس، او و سیاست انگلستان در ایران را به محاکمه کشید. در آن نطق تاریخی از جمله به این نکته اشاره می‌کند: مردم به حضرت سیدالشهدا (ع) چرا معتقدند؟ برای اینکه او در راه آزادی صدماتی کشید و جان خود را فدا کرد. «به بابی الت و امی یا ابا عبدالله، پس من هم که سنگ آستان حضورم، باید به آقا و مولای خود تاسی کنم و برای خیر این مردم و برای آزادی این جامعه هرگونه فحش و تاسؤا بشنوم و خود را برای هرکاری آماده نموده به طوری که عرض کردم، آرزو مندم به درجه شهادت نائل شوم». فکس می‌کند در ادوار مجلس تا سال ۱۳۵۷، هیچکس چنین سخنی نگفته باشد. در دوران نخست وزیری، دکتر مصدق در برنامه‌ای که اعلام کرد اظهار داشت دو هدف را دنبال می‌کند، یکی اجرای قانون نه مآذهای ملتی شدن صنعت نفت و دوم اصلاح قانون انتخابات مجلس و شهرداری ما. یعنی دکتر مصدق شرعاً و اخلاقاً و عرفاً و وظیفه‌ای جز این تهمدی که به ملت ایران و مجلس داده بود، نداشت.

در زمینه اجرای مویات مذهبی و تعمیق هویت دینی، اقداماتی انجام داد که می‌توان به نمونه‌هایی از آن نیز اشاره کرد. در چهاردهم خرداد ۱۳۲۰ پخشنامه‌ای را درباره رعایت مقررات مذهبی در ماه مبارک رمضان صادر کرد که در روزنامه اطلاعات همان روز چاپ شده است. همچنین در امر عزیمت حجاج به مکه معظمه دولت اقداماتی انجام داد که مورد تشکر ظالمان دینی قرار گرفت از جمله مرحوم دکتر مصدق در سال ۲۱

ریاست نظارت بر انتخابات تهران را داشته باشد. فضا در این ایام به گونه‌ای بود که تعدادی از عالمان دینی در این دوره وارد مجلس شدند و خود این مضمونی شد که جریانهای مخالف به دکتر مصدق پنازند و حمله کنند که یک مجلس آخوندی تشکیل داده‌ای و در روزنامه‌های «فرمان» (شاهنده) و «ایران ما» (برادران تفضلی)، مطالبی در این ارتباط چاپ شد و مصدق مورد انتقاد قرار گرفت. متأسفانه امروز بعضی‌ها بدون توجه به تحولاتی که در آن دوره رخ داده است مطالبی را برضد مصدق می‌گویند که هیچ پایه و اساسی ندارد.

از جمله نکته‌های دیگر کوششی بود که در این دوره در جهت برقراری هر چه بیشتر روابط با کشورهای اسلامی انجام گرفت و قطع روابط با اسرائیل عملی شد. یعنی بر اساس تفکر و شی ضداستعماری و ضد صهیونیستی تصمیمی گرفته شد و در تیرماه سال ۱۳۳۰ کنسولگری ایران در اسرائیل منحل اعلام شد. در مجلس هم وزیر خارجه وقت اعلام کرد: دیروز دولت ایران کنسولگری خود را در اسرائیل منحل اعلام کرد و رسیدگی به کار اتباع ایرانی را هم به سفارت ایران در

با استفاده از اختیارات خود قانونی را تصویب کرد به این شرح که دولت مکلف است از تاریخ تصویب این قانون به فاصله شش ماه ورود و تهیه و خرید و مصرف کلیه نوشابه‌های الکلی و همچنین تهیه و خرید لول تریاک و مشتقات آن و نیز کشت خشکایی را از سال ۳۳ به بعد در سراسر کشور ممنوع سازد به استثنای مصارف علمی و صنعتی، متخلفان از این قانون طبق سواد که وزارت دادگستری ظرف ۲ ماه تنظیم و به تصویب مجلس خواهد رسید مجازات خواهند شد. آیتالله صدر از مراجع آن زمان در نامه‌ای نوشته بود که یقین دارم این وظیفه بزرگ و افتخارآمیز یعنی قانون منع مشروبات الکلی به همت والای نمایندگان معظم کشور انجام خواهد شد. همچنینکه مطعمین افتخار اجرای این قانون نصیب جناب آقای دکتر مصدق گردیده و با کجاست و تدبیر مخصوص ایشان با سهولت عملی خواهد شد.

در انتخابات دوره هفدهم مرحوم آقا شیخ علی مدرس تهرانی که یکی از علمای بزرگ بود و در بعضی از دوره‌ها که انتخابات آزاد بود مردم تهران به او رأی داده بودند لیکن او در مجلس حاضر نشده بود، به احترام دعوت دکتر مصدق پذیرفت که

عمان مجبور کرد و نماینده اسرائیل را هم قبول نکرده و نخواهیم کرد. به دنبال آن پیامهای تشکری از نخست وزیر سوریه برای دولت ایران رسید. دولت مسر رسماً از دولت ایران تشکر کرد و روزنامه‌ها نوشتند که پس از قطع رابطه ایران با اسرائیل ایران موقعیت بهتری در میان ملل عرب پیدا کرده است. دکتر مصدق با این حرکت عملاً گامی اساسی برای زودتر تشیع در روابط ایران و کشورهای عربی و مردم مسلمان منطقه برداشت. این هم یکی از کارهای مهمی بود که انجام گرفت. شخصی مغرض و فاقد تقوای علمی هم کتابی تحت عنوان «تاریخ معاصر ایران» نوشته و متأسفانه توسط انتشارات وابسته به «جامعه مدرسین حوزه علمیه قم» چاپ شده است. در این کتاب فراوان مجرول و مغرضانه سخن گفته است. مؤلف این کتاب، کتابی هم منتشر کرده است تحت عنوان «ایران اسلامی در برابر صهیولسیسم» و آن کتاب توسط انتشارات سروش منتشر شده است. در این کتاب بدون هیچ دلیلی به مرحوم دکتر مصدق و نهضت ملی ایران فراوان توهین و فحاشی کرده است و مغرضانه و بدخواهانه هیچ اشاره‌ای به این حرکت مهم و عظیم که جای ذکر آن در آن کتاب بوده است، ننموده است.

نکته دیگر شیور و شوفلی بود که در میان کشورهای اسلامی نسبت به ایران در آن ایام به وجود آمده که اسناد آن موجود است. «مرحوم لئوالکلام اراد» در آن زمان وزیر فرهنگ هند بود. او از ستفرکان و عناصر ضدالاستعمار و صالح و مخالفان به حق تجزیه هند و ایجاد پاکستان و اجرای این برنامه استعماری، و مورد احترام هندوها بود. در این زمان او به ایران آمد. ایران نقطه امید و اتکابی ملت‌های مسلمان و مبارز بر هند استعمار منطقه شده بود و دکتر مصدق با تمام توان از مبارزات ضدالاستعماری مسلمانان و ملل تحت سلطه دفاع می‌کرد. از جمله به نماینده ایران در سازمان ملل دستور داد که چون الجزایر و تونس و مراکش [کشورهای شمال آفریقا مستعمره بودند] نماینده‌های در آنجا نداشتند، از حقوق ملت‌های آن منطقه در سازمان ملل دفاع کند. او در بازگشت از سفر شورای امنیت در آبان ۱۳۳۰ به مصر رفت و مورد استقبال عظیم مردم مصر قرار گرفت. رفتن او به مصر یک حرکت مهمی بود که مورد مخالفت انگلستان و عوامل آن در ایران از جمله جمال امامی در مجلس قرار گرفت. وی اعتراض کرد که شما به چه مناسبت به مصر رفته‌اید؟ مگر شما انقلابی هستید؟ مگر نمی‌دانید که مصریها در حال مبارزه با انگلیس هستند؟ چرا شما به مصر رفته‌اید؟ وی در آنجا دروغی گفت که متأسفانه تا امروز هم در برخی روزنامه‌های

بداخلاق و فاقد تقوا عنوان می‌شود. جمال امامی آن روز در مجلس شازدهم مطلب دروغ و کثیفی را به شهید مدرس نسبت داد که گویا در دوره ششم راجع به دکتر مصدق گفته است. حال آنکه این سخن ناصحیح بود. متأسفانه به رغم تذکری که با آن روزنامه‌ها داده شده است به جای توبه و معذرت مکرراً این مطلب کذب را که و شوق الدوله در دوره ششم در پاسخ به انتقادات و اعتراضات دکتر مصدق بیان می‌کنند، و جمال امامی بعدها به شهید مدرس نسبت می‌دهد، تکرار و عنوان می‌کنند. در هر صورت به این دلیل که دکتر مصدق به جای حساسی حمله کرده بود و در جهت انسجام و وحدت کشورهای اسلامی و ملل تحت سلطه منطقه حرکت نموده و حرکتش هم موجب عمیق‌تر شدن مبارزات مردم مصر شده بود، پس می‌بایست مورد غضب جمال امامی و دوستان او و دربار وانگلیسیها قرار می‌گرفت و قرار گرفت. و هنوز هم تاوان مبارزات خود را می‌پزداند. دکتر مصدق در این ادوار از پشتیبانی هیئت علمیه تهران، که علمای بزرگی از جمله آیت‌الله رضوی قمی، مرحوم آیت‌الله زنجانی و برخی دیگر از علمای متقی که در هیئت علمیه تهران حضور داشتند برخوردار بود. بعدها دربار مجبور شد یک هیئت علمیه قلابی هم به ریاست سید محمد یهپهانی که مورد توجه عناصر سالم نبود، درست بکند که هیچ گاه توفیقی نیافت. در این دوران در شهرستانها علمای صالح از مرحوم دکتر مصدق پشتیبانی می‌کردند، که از جمله باید از مرحوم آیت‌الله آقا سید محمد تقی خوانساری که از مراجع وقت بود یاد کرد. با این که مشی مرحوم آیت‌الله پرورجری ورود علی و گسترده در سیاست و مسائل سیاسی نبود اما از ایشان پشتیبانی می‌کرد. من مواردش را در مقالاتی عنوان کرده‌ام. آیت‌الله دکتر واعظ خراسانی هم در سیاحت‌های که با جمله حوزه داشتند بسیار متوسط این مطلب را باز کردند و توضیح دادند. همچنین در مورد مرحوم شهید مطهری توضیح دادند که در آن دوران به نهضت ملی علاقه زیادی داشت و پشتیبانی می‌کرد و و قضایا را تعقیب می‌کرد. حوزه علمیه اسفهان مرحوم آیت‌الله آقا سیدحسین خامنه‌ای، در شیراز مرحوم آیت‌الله آقا شیخ بهنام‌الدین محلاتی، در خراسان مرحوم استاد محمد تقی شریعتی، رهبر فکری، کانون نشر حقایق اسلامی، آیت‌الله کلیاسی و علمای دیگر مدافع دکتر مصدق بودند و از نهضت ملی دفاع می‌کردند. مرحوم آقای شیخ حسینعلی راشد که از که از فضلا و بزرگان کشور و از علمای متقی بود در دوره هفدهم جزو نمایندگان انتخابی بود، اما بعد به دلیل عدم تناسب بودن قضای درونی

مجلس یک بار استعفا داد و می‌خواست در مجلس شرکت نکند ولی به درخواست دکتر مصدق مجدداً مدتی در مجلس حضور یافت.

در این دوره بود که مرحوم آیت‌الله سیدعلی انگلیسی، مرحوم آیت‌الله شریعتی از تیزوی و علمای دیگری همچون مرحوم حاجت‌الاسلام جلالی دماوندی از دماوند وارد مجلس شدند و اگر عوامل انگلیسی گذاشته بودند که انتخابات در کل ایران سالم برگزار شود عالمان بیشتری وارد مجلس دوره هفدهم می‌شدند مانند مرحوم آیت‌الله طالقانی که در آن زمان از چالوس نامزد نمایندگی بود ولی دربار و استعمار خارجی چون مخالف وجود یک مجلس مردمی و حضور نمایندگان متکی به مردم بودند، با ایجاد جو فتنه و آشوب و درگیری و کشتار و تشنج در خلی از شهرها، از اینکه انتخابات کاملاً صحیح انجام شود، سمانت به عمل آوردند. دکتر مصدق نیز برای جلوگیری از توطئه‌های آنها مجبور شد مجلس را با حداقل ممکن نمایندگان که زیر نفوذ عوامل خارجی بودند تشکیل بدهد و منتظر انتخابات در شهرستانهای دیگر نشود. در خراسان آیت‌الله علم که از عوامل پرنفوذ توگلستان بود، از حضور شخصیت‌هایی همچون مرحوم استاد محمدتقی شریعتی و بعضی از علمای دیگر جلوگیری کرد. اگر شرایط عادی بود مطمئناً آنها وارد مجلس می‌شدند اما چون دشمنان هم فهمیده بودند مانع شدند حتی در بجنورد کشتار شد. در زابل و در بعضی از شهرها خون عده‌ای ریخته شد و دکتر مصدق هم چون سرگرم مسائل نفت بود و می‌دانست که انگلیسیها می‌خواهند شرایط داخلی کشور را مستحج نشان دهند و مانع از توفیق نهضت بشوند، به اجبار دستور توقف انتخابات را صادر کرد.

یکی دیگر از علمای بزرگ که از پشتیبانی نهضت ملی دریغ نکرد و باید از او هم ذکر خیر شود مرحوم آیت‌الله آقا سیدرضا فیروزآبادی بود که هم‌سنگ شهید مدرس در ادوار پنجم و ششم مجلس بود. وی در دوره رضاخان به خراسان تبعید شد. بعدها هم در تأییدکنندگان مرحوم دکتر مصدق بود، چه قبل از نخست‌وزیری، و چه بعد از نخست‌وزیری دکتر مصدق از یاران پرو با فرض نهضت ملی بود و در اعتراض به کتیسوسیم و برقراری روابط با انگلیسیها اعلامیه‌های اعتراضی را امضا کرد و در فعالیت‌های سال‌های پس از کودتا شرکت داشت. او در سنین کهنولت برای نشان دادن علاقه و ارادت خود به مصدق و در حقیقت برای پشتیبانی از نهضت یک پسته جای ایرانی (چون دکتر مصدق بنه محصولات ایران علاقه‌مند بود) برای دکتر مصدق به زندان برده بود. آن بسته را می‌دهد و به مأمورین



که مانع ملاقات او با رهبر نهضت ملی می‌شوند، می‌گویند این را به دکتر مصدق بدهید. آقای بزرگمهر به تفصیل ماجرا را نقل کرده است.

نکته‌ای را نیز از مرحوم آقا شیخ باقر نهایندی واعظ نقل کنیم. ایشان چند سال قبل برای من نقل می‌کرد که قبل از نخست‌وزیری و بعدها نیز در ایام مرحوم در منزل دکتر مصدق برنامه روضه خوانی داشتند. ایشان می‌گفت: مجلس روضه بود و من می‌رفتم و روضه می‌خواندم. در دوران نخست‌وزیری دکتر مصدق طبق معمول رفته و یاز هم مشغول ذکر مصیبت شدم. خانم مرحوم دکتر مصدق آمد و با ناراحتی به من گفت: آقای نهایندی بی‌استدیا دیگر ادامه ندهید! گفتم خانم مگر چه شده؟ گفت آن‌ها حالش به هم خورده. گفتم من نمی‌دانستم که آقای دکتر مصدق هم در اینجاست. در واقع، دکتر مصدق هنگام ذکر مصیبت در اتاق دیگری تنها نشسته و به روضه گوش می‌داده است. مرحوم آقا شیخ باقر ادامه داد که من رفتم نزد دکتر مصدق و علت به هم خوردن حال ایشان را سؤال کردم. دکتر گفت داشته به این فکر می‌کردم که اگر به همراه این جمعیت که پشتیبان نهضت است در کربلا در خدمت حسین بن علی (ع) بودی چگونه می‌شد که یاد مصیبت‌های آن بزرگان مقداری حالم را متاثر و دگرگون کرد.

سند دیگری که در دسترس است و نشاندهنده حسن رابطه دکتر مصدق با علمای مربوط به پاسخ مصدق به نامه تسلیت آیت‌الله سید شهاب الدین مرعشی نجفی است. پس از فوت مرحوم همسر دکتر مصدق آیت‌الله مرعشی نامه تسلیتی در سال ۱۳۳۲ به دکتر مصدق می‌نویسد که دکتر مصدق در پاسخ خود ضمن تشکر از ایشان می‌نویسد: از خدا می‌خواستم که قبل از او (همسر) از این عالم بروم و از این زندگی رقت‌ناز هر چه زودتر خلاص شوم. البته این برای کسانی مفهوم است که متوجه باشند ایشان از سال ۱۳۲۵ در قلعه احمدآباد زلفانی بود و حتی اجازه خروج از قلعه را نداشت. من نامه‌ای را از شهید مدرس دیدم که اگر اشتباه نکنم به رضاشاه نوشته بود. این نامه اکنون در اسناد ریاست جمهوری حفظ می‌شود. روزگار آن قدر به مرحوم مدرس تنگ شده بود که نوشته است: تصمیم نهایی‌ات را بگیر. هر کاری می‌خواهی یا من بکنی تصمیمات را بگیر. دیگر حاضری به تحمل این اوضاع و شرایط نیستی. اگر می‌خواهی بکنی بکن، اگر نه بگذار به گوشه‌ای سر زندگی خودم بروم. بله، این‌طور مسائل برای کسانی که در آن موقعیت قرار نگرفته‌اند شاید مفهوم نباشد.

دکتر مصدق در نامه دیگری به کسی می‌گوید روزی می‌شود که کسی نیست که من اینجا یک کلام با

او صحبت بکنم. ظاهراً در آن زمان یک خانم خدمتگزار فرستاده بودند که آنجا بیرون و کمک بکنند. می‌گویند این خانم هم هر چه به او می‌گویم یک کلام محض رضای خدا، یک کلام جواب نمی‌دهد که من صلی‌التسالی را بشنوم. در چنین شرایطی است که به آیت‌الله مرعشی می‌گویند: بنده از خدا می‌خواستم که قبل از ایشان از این دنیا بروم و از این زندگی رقت‌ناز زودتر خلاص شوم. متأسفانه قسمت طور دیگری بود و اکنون باید روز و شب این زندگی را تحمل کنم تا خداوند چه خواسته و هر چه مقرر فرموده باشد. بعد می‌گویند نتیجه‌ای که از این اقامت کنونی دارم همان زیارت مرقومه محترمه است که برایم موجب افتخار است.

این نشان‌دهنده تواضع و فروتنی مرحوم دکتر مصدق در برابر یک عالم دینی است. امثال این نمونه‌ها فراوان است. فکر می‌کنم به یک مورد دیگر اشاره کنم بی‌فایده نباشد. نامه‌ای است که مرحوم دکتر مصدق به آقا شیخ علی مدرس - که قبلاً گفته شد ایشان ریاست هیئت نظارت بر انتخابات دوره هفدهم را پذیرفت - می‌نویسد. در این نامه ضمن تشکر نکته بسیار مهمی را تذکر می‌دهد که توجه به آن ضروری است. آنجا می‌نویسد که اثرات عالیه که از قبایل وجود مبارک در بزرگترین امر ملی کشور (انتخابات) به ظهور رسید بیش از پیش نهایت و روشن ساخت ارشادات و افاضات روحانیت همواره در راهبری ملت و مساعدت دولت در راه وصول به مقاصد صالحه ملی مؤثرترین عوامل می‌باشد. اینجا دکتر مصدق نه تنها می‌گوید که عالمان دینی می‌بایستی ارشاد بکنند و تذکر بدهند و نصیحت بکنند بلکه رسالت راهبری و نشان دادن خط مشی جهت ملت و دولت برای آنها قائل است. فکر می‌کنم

چنین برخوردی را با عالمان دینی که از روی اعتقاد پانند (شاید بعضی‌ها در بعضی از مقاطع برای فریب و تیرنگ برای تطمیع و یا اغراض دیگر مطالبی می‌گویند اما به آن اعتقاد نداشته باشند)، هیچ یک از رجال سیاسی معاصر ایران نکرده است. مقام و منصبی که دکتر مصدق برای علما قائل می‌شود ارشاد ملت و دولت و راهبری عموم است البته عالم دینی سال‌ها هم می‌تواند در امور اجرایی منزل بقیه افراد دخالت کند. همان طور که گفتیم دوره حکومت دکتر مصدق اوج حضور عالمان دینی در امور سیاسی و اجتماعی به شیوه غیربازاری است. هر چند این امر مورد رضایت جریانهای وابسته به دربار و غرب نبود. به عنوان نمونه اینجا اشاره‌ای به این موضوع می‌کنم: در اسفند ۱۳۳۰ بعد از انتخابات دوره هفدهم روزنامه‌های مقاله‌ای چاپ می‌کنند تحت عنوان «خسار حکومت آخوندبازی و هرج و مرج» که در آن به دکتر مصدق می‌گویند که شما فضای حکومت آخوندبازی را در جامعه فراهم کرده‌اید. البته مقاصد این روزنامه و گرداندگانش مشخص است که چه بود. ولی متأسفانه امروز می‌بینیم بعضی‌ها مرحوم دکتر مصدق را به این متهم می‌کنند که مانع از حضور عالمان دینی شده است در صورتی که دقیقاً بر خلاف است و آن دوره دوره شکوفایی حضور گسترده علما در امور سیاسی ایران است.

می‌توان این سیاهه را همچنان ادامه داد اما به دلیل ضیق صفحات آن نشریه از ادامه سخن می‌پرهیزم.

پی‌نوشت

* مطلب حاضر متن استخراج شده از گفتگوی با آقای ترکمان است که به صورت ذیل تنظیم گردیده است.

دکتر مصدق در بیدادگاه خشونت طلبان

حسن یوسفی اشکوری

در دوپست سال اخیر مصلحان اجتماعی و یا مدعیان اصلاحات فراوانی در ایران داشته‌ایم که برخی از آنان (بویژه کسانی که حاکم بودند) کم و بیش سهم برجسته و قابل توجهی در دگرگونی مثبت و بهبود اوضاع اجتماعی ملت ایران داشته‌اند. عباس میرزا، قائم‌مقام و سرآمد همه میرزاتقی خان امیرکبیر از این دسته‌اند. این بزرگان دارای خصوصیتی بودند که آنان را به انجام اصلاحات توانا می‌ساخت از جمله: ۱- شناخت دقیق جامعه ایران، ۲- شناخت نسبی تحولات جهانی و بویژه تمدن مغرب زمین، ۳- توجه به فرهنگ ملی -دینی و استفاده از ارزشهای اصلی دینی در جهت تحقق اصلاحات، ۴- اعتقاد به توسعه درونزا و پیروی از سیاست نگاه به درون و بومی کردن علوم و فنون، ۵- عزم و اراده لازم برای مقابله با موانع داخلی و خارجی پیشبرد اصلاحات، ۶- سلامت اخلاقی و انسانی.

این مصلحان، با توجه به این منتهای و روشها، در عمل با موانع و مشکلات عظیمی مواجه شدند و در فرجام کار دولت مستعجل بودند و ناکام ماندند. شکست است پنج نخست‌وزیر اصلاح‌طلب (قائم‌مقام، امیرکبیر، سپهسالار، امین‌الدوله و مصدق) مجموعاً حدود ده سال حکومت کرده‌اند هر چند آگاهی‌های آنان از دنیا و ملت ایران و اعتدال و واقع‌بینی آنان، سبب شده بود که برنامه‌های درست و مثبت و حافظ منافع ملی و پست‌زمان برای ترقی و توسعه ملی طراحی و اجرا کنند اما اتخاذ همین برنامه‌ها و بویژه تکیه بر سیاست نگاه به درون و استقلال‌خواهی، موجب می‌شد که عواملی در داخل و خارج به خاطر به خطر افتادن منافعیان به مقابله برخیزند و دست به کارشکنی بزنند و در نهایت راه اصلاحات را سد کنند. استعمار خارجی (عمدتاً روس و انگلیس) و از تجاع داخلی (شاه، درباریان، شماری از روحانیان، رجال سیاسی وابسته، خوانین و قدرتمندان محلی) که غالباً در پیوند با استعمارگران عمل می‌کردند، کارگردانان اصلی این مقاومت و مقابله بودند. تا آنجا که پس از شهادت قائم‌مقام

امام جمعه تهران به سفیر انگلیس در تهران تبریک گفت (البته باید تکر داد که ناکامی آنان به عوامل دیگری هم مربوط می‌شود که اکنون مجال اشاره به آنها نیست).

برگمان دکتر محمد مصدق، یکی از این مردان بزرگ و ماندگار تاریخ ایران است که نقش او در پروژه اصلاحات اجتماعی ایران بسیار برجسته و از جهانی ممتاز است. او از جنس قائم‌مقام و میرزاتقی خان بود و همان خصوصیات را داشت و در زمان خود همان اصلاحات را پی گرفت و با همان مشکلات و موانع مواجه شد و در فرجام کار نیز دچار همان سرنوشت شد. دوستان مصدق کم و بیش مشابه همان گسان بودند که در عصر مصلحان پیشین بودند و با آنان همدلی و همراهی داشتند و دشمنان نیز از جنس همان دشمنان و نوع اقدام و برخورد نیز (البته با توجه به شرایط زمانی) همان -سلطه‌طلبان خارجی (انگلیستان، آمریکا شوروی) از یک سو به کارشکنی دست زدند و سرانجام با همکاری آمریکا و انگلیس برضد دولت ملی کودتا کردند و مصدق را کنار زدند و از سوی دیگر مرتجعان داخلی (که غالباً مستقیم یا غیرمستقیم دست در دست خارجیان داشتند) به گونه‌های دیگر به مخالفت و اختلال در کار جنبش ملی و دولت برخاستند و در نهایت راه سقوط دولت را هموار کردند و شماری از آنان نیز مستقیماً یا کودتاچیان همکاری کردند. شاه و دربار و درباریان (به عنوان کانون توطئه) شماری از روحانیان وابسته به دربار، شماری از نظامیان بلندپایه، خوانین و قشرهای محلی در کشور، هر کدام به شکلی و در سطحی به مقابله و معارضة برخاستند و هرکدام به سهم خود در تضعیف جنبش ملی و در نهایت به سقوط دولت ملی یاری رساندند. البته در این زمان توده - نفی هم به این فهرست اضافه شده بود که در گذشته وجود نداشت.

اکنون ۴۶ سال از کودتای ضدملی ۲۸ مرداد ۳۲ گذشته و تحولات مهمی در این دوران روی داده است. پس از کودتا، آرمانهای نهضت ملی و رهبران به وسیله پیروان صادق و فداکار او (عمدتاً در قالب

تشکیلات نهضت مقاومت ملی) ادامه پیدا کرد. با شکست فضای مصنوعی و نمایش باز سیاسی در سالهای ۳۹ تا ۴۲، جنبشهای مسلحانه شکل گرفته. با پیشزاری مبارزان جوان و انقلابی مسلح و مقاومتی دلیرانه شماری از سیاستمداران مبارز و گروهی از روحانیان مقاوم و انقلابی (به رهبری آیات خمینی و منتظری) و آگاهی بخشی فکری و گسترش انقلاب فرهنگی جمعی از روشنفکران و نویسندگان و گویندگان اجتماعی (بیش از همه دکتر شریعتی)، مردم به تدریج وارد عرصه مبارزه و مقاومت شدند و سرانجام انقلاب مردمی سال ۵۶ پدید آمد و در سال بعد به سقوط رژیم مستبد پهلوی انجامید و پس از آن نظام جدید تحت عنوان "جمهوری اسلامی ایران" استقرار یافت. در طول این سالها، هیچ‌گاه یاد و خاطره امیدبخش و حرکت‌آفرین مصدق از دلها و ادها نرفته بود بلکه در عصر مبارزه و مقاومت انقلابی، مصدق پیوسته الهامبخش مبارزان و انقلابیون جوان بود. با این که دوره الگوی اندیشه و عمل سیاسی دکتر مصدق گذشته بود از انقلابیون دنبال الگوی دیگری در مبارزه بودند اما مصدق همچنان به عنوان نماد استقلال‌خواهی و عزت‌جویی و اصلاحات اجتماعی و مظهر سبزی با استعمار و استبداد مطرح و الهامبخش جوانان دهه چهل و پنجاه بود. حتی در این دوران مصدق برای طلاب و روحانیان مبارز و سیاسی همان اشاره مطرح و محبوب بود که برای دیگران، اگر به نوشته‌ها، اعلامیه‌ها، تحلیل‌های سیاسی تمامی جریانهای مبارز و سیاسی و انقلابی این دوره مراجعه کنیم، صحت این مدعا روشن می‌شود.

با توجه به این نقش تاریخی دکتر مصدق و منزلت اجتماعی بلند او بود که در دوران انقلاب (سالهای ۵۶ - ۵۷)، نام مصدق در کنار رهبران سیاسی و فکری دیگر در صدر فهرست قرار داشت و یاد و خاطره او گرمی داشته می‌شد و آرمانهای انقلاب اسلامی تلاطم و تحقق پروژه جنبش ملی و دولت ملی و شخص دکتر مصدق (البته در سطحی تکاملی تر) شمرده می‌شد و عکس مصدق نیز در اکثر راهپیماییها و تظاهرات میلیونی خیابانی در همه جا به چشم می‌خورد. در آن سالها نه تنها تعارضی بین مصدق و آرمانهای او با اسلام یا جنبش اسلامی و پروژه انقلاب مشاهده نمی‌شد که در واقع انقلاب استمرار حلقه همان نهضت ملی به حساب می‌آمد. از این رو در دوران پیش از پیروزی انقلاب بارها به پیوند انقلاب و خواسته‌های مردم و مطالبات انقلابیون با مطالبات مردمی عصر مصدق و دولت ملی اشاره می‌شد. پس از پیروزی نیز در سطح گسترده‌ای از مصدق تجلیل شد و همه جا



دیگر در ارتباط با تحریکات خارجی، البته هر کدام به دلایلی خاص، بر ضد جنبش مردمی و استقلال خواهانه ملی و دموکراسی حاکم بر دولت دموکرات مصدق فعالیت و اقدام می کردند و سرانجام با کودتا همکاری کردند. این افراد در آن زمان و بویژه در سالهای نخستین انقلاب به دلیل این که بی اعتبار بودند و یا به خاطر حضور عناصر ملی و آگاه چندان امکان برای انتقام کشی از مصدق را پیدا نکردند و کوششهای اندکشان نیز کارساز نبود. اما اینان، که هنوز هم به خصوص و کینه جویی سرشارند، با توجه به شرایط ذهنی و غشی حاکم بر جامعه و به خصوص امکانات گسترده ای که بازمانندگان و وارثان مخالفان دیرین مصدق پیدا کرده اند، می کوشند به گونه ای نالاشهای ناکام گذشته خود را بی گیرند و مصدق را بدنام کنند و از او به شکلی انتقام بگیرند، چه می شود کرد، گاه کسانی پیدا می شوند که فکر می کنند با کوچک کردن بزرگان، خود بزرگ می شوند. در این میان نقش بقایای حزب زحمتکشان ملت ایران برجسته تر است.

۲ - بهانه جویی های مذهبی. گروه بقایای، که گویا در کینه جویی حدی نمی شناسد و از آن زمان تاکنون رسالتی جز مقابله با تهافت ملی و رهبر و وفاداران به آن ندارد، همواره تلاش کرده است تا با استفاده از ابزارهای حکومتی یا تحریک عواطف پاک مذهبی و بویژه با بهره برداری از اندیشه های جزمی برخی روحانیان، مردم و جامعه مذهبی را بر ضد مصدق و وفاداران به اهداف ملی وادارند. نیز بعضی از گروه های مذهبی سنتی و برخی از سازمانگان قضائیان اسلام، همراه و همسو با سازمانگان حزب زحمتکشان از این حربه استفاده می کنند.

این در حالی است که اولاً مصدق خود یک مسلمان عامل بود و در حد متعارف به فرمایش دینی پایبندی داشت و ثانیاً در اوایل عصر پهلوی هم فکر و همزم شهید سیدحسن مدرس بود و در روزگار جنبش ملی مورد حمایت بسیاری از عالمان و مراجع تقلید قرار داشت و ثالثاً تا سال ۱۳۳۰ کسی در مسلمانان مصدق تردید نکرد حداقل او را از منظر مذهبی مورد نقد و کفر قرار نداد.

البته برخی در آن زمان از مصدق انتظار داشتند که او رژیم شاه را براندازد و حکومت اسلامی اعلام کند و یا حداقل دولت او مجری تمام عیار احکام شریعت باشد. و جالب این که امروز نیز، به رغم آشکار شدن بسیاری از واقعیتها و امکانات آن روزگار و روشن شدن وضعیت دو طرفه کسانی

گسترده تر و خشن تر می یافت. راستی چه روی داده است که دکتر مصدق چنین سخت مورد بی مهری و حتی کینه و خشونت قرار گرفته و چنین بیرحمانه به مسلخ انتقام کشیده می شود؟ بدیهی است مصدق متولد ۱۲۶۱ شمسی است و نقش خود را از نهفت مشروطیت آغاز کرده و اوج فعالیت خود را در دولت ملی گذرانده و در سال ۱۳۴۵ در تبعیدگاهش درگذشته و به خاطر بیم رژیم شاه جنازه او در خانه اش مدفون شده و لذا سالها است که حضور فیزیکی در این جهان ندارد و از آن زمان تاکنون نیز بارها مورد حمایت و تأیید تمامی عناصر ملی و دینی و آزادیخواه قرار گرفته، و روشن است که اخیراً نیز سند و مدرک تازه ای بر ضد او به دست نیامده است. پس، دلیل این تهاجم تبلیغاتی اخیر و عسلت محکومیت مصدق در سپیدادگاه خشونت طلبان کنونی چیست؟

هر چند سخنان امسوی که اخیراً در برخی نشریات وابسته به این جناح بر ضد مصدق گفته می شود بی اهمیت تر از آن است که به آنها پاسخ داده شود و این کار وقت تلف کردن است. اما به قصد ابهام زدایی بیشتر، اشارتی به انگیزه های حملات تبلیغاتی جدید بر ضد مصدق ضروری می نماید. بر حسب شواهد و قرائن، می توان گفت انگیزه های زیر در این کارزار تبلیغاتی و مطبوعاتی نقش دارند:

۱ - کینه جویی و انتقام کشی. کتیبه که در عصر جنبش ملی و دولت مصدق، شاه و درباریان و نظامیان و شماری از روحانیان و خوانین و عوامل

(زادیه، تلویزیون، مطبوعات، دانشگاهها، مساجد و...) نامی از مصدق در میان بود. رهبر فقید انقلاب دولت را در مجموع به دست وفاداران شناخته شده مصدق سپرد. در نخستین سالگرد مصدق پس از انقلاب ۱۴ اسفند ماه ۵۷، مراسم باشکوهی در احمدآباد (مزار آن مرحوم) برپا شد که در آن غالب چهره های سیاسی و انقلابی و رهبران گروهها و احزاب کم و بیش سابقه دار حضور داشته و برخی از آنان سخنرانی کردند و از جمله چهره انقلابی و روحانی آشنای انقلاب اسلامی آیتالله طالقانی به تفصیل درباره تهافت ملی و دکتر مصدق و شرایط روز سخن گفت و از مصدق دفاع کرد و کوشید تجارب تلخ آن دوره را به یاد بیاورد و نسبت به آینده هشدار دهد. بسیاری از روحانیان نیز از مصدق و جایگاه او در تحولات مثبت نیم قرن اخیر ایران سخن گفتند و او را ستودند. حتی روزنامه جمهوری اسلامی، ارگان حزب جمهوری اسلامی، به سردبیری میرحسین موسوی، بارها از مصدق به نیکی یاد کرد و یک بار از او به عنوان "فرزند بزرگ خلق" یاد نمود.

اما پس از حوادث سال ۶۰ که اوضاع سیاسی به طور کلی دگرگون شد در ارتباط با جنبش ملی و به طور خاص دکتر مصدق نیز ابتدا سیاست سکوت در پیش گرفته شد و سپس سخنان و مدعیات تازه آغاز شد و انتقاداتی مطرح گشت و کم کم به بدگویی و دشنام و سهمت و توهین رسید و پس از چندین تخفیف پیدا کرد اما در دو سال اخیر و بیشتر در سال ۷۷، بار دیگر مصدق سبزی آغاز شد و ایجاد

جاهلانه یا متروشانه همان مدعیان لیخ‌نمای گذشته را تکرار می‌کنند البته برخی روحانیان نیز گفته‌اند چون مصدق شاه را برنداشتند پس تمامی اعمال و جنایات رژیم شاه در سالیان پس از کودتا تا انقلاب در پرونده اعمال دکتر مصدق نوشته می‌شود امید است کسی که آنک آشایی با شرایط ذهنی و عینی جامعه ایران در دهه بیست و سی داشته باشد این سخن ناصواب را بگوید. اولاً مصدق نه ادعای انقلاب بر ضد رژیم سلطنتی و شاه را داشت و نه مدعی تشکیل حکومت مذهبی بود و نه زمان و امکانات چنین اجازه‌ای را به او و یا هیچ‌کس دیگر می‌داد و ثانیاً اگر هم دکتر مصدق چنین اقدامی می‌کرد و حتی موفق هم می‌شد، عکس‌العمل مراجع دینی چه بود و آیا آنان جمهوری و اصولاً الفای رژیم را تأیید می‌کردند؟ وقتی کسی چون آیت‌الله کاشانی پس از کودتا از سقوط مصدق اظهار خوشحالی می‌کند و یکی از جرایم او را مخالفت با شاه و پیوسته تأسیس جمهوری می‌داند، آنگاه از مصدق انتقاد می‌شود که چرا رژیم را تغییر نداده است! و ثالثاً اگر واقعاً چنین امکانی وجود داشت، اصلاً چرا کسی چون آیت‌الله بروجردی یا کاشانی و دیگران، که به هر حال دارای قدرت فائقه بودند و نسبت به اجرای احکام شریعت تعهد بیشتری داشتند، اقدامی نکردند و حکومت اسلامی مورد علاقه‌شان را تشکیل ندادند؟ و رابعاً چگونه است کسانی از بلندپایگان روحانی کشور که از کودتا حمایت کردند و بعضی نیز از دلارهای آمریکایی دریافت کردند و بازگشت شاه را به ایران تبریک گفتند، مقصر نباشند و مسئول اعمال شاه و رژیم او در سالیان پس از کودتا شناخته نشوند؟ ظاهراً کینه و عناد برخی از جاهلان متعصب را به جایی کشانده است که حتی به منظر استدلال خود یا لوازم مدعیات بی‌بنیاد خود توجه نمی‌کنند و هر چه دل‌تنگشان می‌خواهد می‌گویند.

۳- مقابله با اصلاحات رئیس‌جمهور و دولت. با این همه فزونی گرفتن نهاجم بر ضد مصدق، دلیل اصلی دیگری دارد و آن مقابله با رئیس‌جمهور و دولت و برنامه‌های اصلاح‌طلبانه اوست. بدیهی است که برنامه‌ها و شعارها و حداقل خواست و تمایل ایشان، کم و بیش همان است که در طول دو قرن زمامداران اطلاع‌طلب و استقلال‌خواه ایران دنبال کرده‌اند و در انقلاب اسلامی نیز در سطح کلان‌تری مطرح شده و در قانون اساسی جمهوری اسلامی نیز انعکاس پیدا کرده است. با توجه به این شماره‌های دولت خاتمی، بویژه طرح توسعه سیاسی و جامعه مدنی که در این مقطع از اهمیت بیشتری برخوردار شده است، امروز جامعه و نسل دوم خرداد

خاتمی را ابله دهنده راه اصلاح‌طلبی و استقلال‌خواهی و دموکراسی دکتر مصدق می‌داند و شعار "سلام بر مصدق، درود بر خاتمی" در گوشه و کنار شنیده می‌شود. میراث‌داران حزب زحمتکشان بعضی از مستغرابان مذهبی، از این که مردم و به خصوص جوانان و روشنفکران اسم خاتمی و مصدق را با هم می‌آورند و تعلقات ملی، که آنان به غلط تصور می‌کنند خلاف مذهب است، بار دیگر زنده می‌شود، سخت برآشفته شده‌اند چرا که به چشم می‌بینند سیاست سکوت درباره نهضت ملی و شخص دکتر مصدق و با تحریف‌های تاریخ و مخدوش کردن سیمای مصدق، به جایی نرسیده است و امروز به عنوان تجلیل از رئیس‌جمهور او را وزارت اصلاح‌طلبی مصدق می‌شناسند.

با توجه به این واقعیت است که حمله به مصدق و تلاش در جهت بی‌اعتبار کردن وی در میان نسل جوان، بار دیگر ضرورت پیدا کرده و در دستور کار

قرار گرفته است. اما این بار هدف عمده تضعیف و بی‌اعتبار کردن خاتمی است نه مصدق. اما غافل از آن که جامعه و حداقل کسانی که خاتمی را با مصدق مقایسه می‌کنند، هم مصدق را می‌شناسند و هم خاتمی را و لذا هم اشتراک‌های آن دو را می‌دانند و هم تفاوت‌ها را. روشن است که سخن و شعار برخاسته از شعور و درک موقعیت، با محاکمه غیابی مصدق یا خاتمی و تحریف تاریخ و پرونده‌سازی از مسیر منحرف نخواهد شد. نسل امروز که به یاد دارد دکتر شریعتی به عنوان معلم انقلاب گفته است: "پیشوایم مصدق، مردی که هفتاد سال برای آزادی نالید." چگونه ممکن است قریب الفای شبهات بی‌بنیاد را بخورد؟

پی‌نوشت

۱- مجموعه‌ای از مکتوبات، سخنرانیها و پیامهای آیت‌الله کاشانی، گردآورنده محمد دهنوی، جلد ۴، ص ۲۸.

تسلی و سلام

برای پیر محمد احمد آبادی

دیدنی دلا، که پیر نیامد
بگذدخت شمع و سوخت سراپای
آراسیتیم خانه و خوان را
دل را و شوق را و توان را
آن کساخا ز پیا به فرو ریخت
سوزد دلم به رنج و شکایت
بشکفت بس شکوفه و پژمرد
خوشبید چشم چشمه و دیگر
ای تسیر پیر بسته به زنجیر
سودت همار و بیک نجاتی
زی تشنه گشتگاد نجیبت
یکی از آن قوافل پر با...
ای نادر نواذر ایسام
دیری گذشت و چون تو دلبری
اقتسوس زان سفاین حزری
و آن رنج بی حساب تو، درداک
وز بسفله یاوران تو در جنگ
من دانم و دلت که غمان چند
چندان که غم به جان تو بنارید

گسرد آمد و سوار نیامد
و آن صبح زرنگار نیامد
و آن ضیف نامدار نیامد
غم خورد و غمگسار نیامد
و آن گسرده‌ها به کار نیامد
ای باغبان، بهار نیامد
اضا گلی به بار نیامد
ایسی به جو بیار نیامد
کز بندت هیچ عار نیامد
سوی تو و آن حصار نیامد
جز ابر زهوبار نیامد
...زان گهر نثار نیامد
کت فر ریخت پیر نیامد
در صف کارزار نیامد
زی ساحل قرار نیامد
چون هیچ در شمار نیامد
کاری به جز فراز نیامد
آمد و آشکار نیامد
بازان به کوهستان نیامد

مهدی اخوان ثالث (م. امید)

تهران - فروردین ۱۳۳۵

ستیزه جویی با مصدق، چرا؟!!

دکتر حبیب داوران



دکتر مصدق در تظاهرات انقلابی

بخواهد از اشخاص یا از آن ملت به طریقی که می‌تواند سوءاستفاده یا حسن استفاده نماید کمک‌هایی را هم که تاکنون کرده‌اند بجا و بموقع خرج شده و قسمت مهمی از آن برخلاف هوشمندی و درایت به بانکهای خارجی تودیع شده است.

در زمان ۲۸ ماه نخست‌وزیری اش مبارزه با انگلیس به عنوان استعمار غالب در جنبه خارجی و مغایله با توطئه و دسیسه‌های ایلادی آنها در داخل کشور به او مجال نداد تا پرتابه وسیع چند ساله اقتصادی را برای رهایی از وابستگی تنظیم نماید ولی با تمام گرفتاریها اقدامات مفید و قدم‌های مؤثری جهت بهبود اقتصاد ملی برداشت. او بیماری اصلی اقتصاد ایران را در دخالت‌های ناروای دولت انگلیس از طریق شرکت نفت می‌دانست که توانست به کمک مردم ایران یا ملی کردن صنعت نفت آن را از پیش رو بردارد. او در جواب دشمنان داخلی و خارجی که عنوان می‌کردند دکتر مصدق نسبت به مسائل اقتصادی اطلاعات چندانی ندارد این چنین جواب داده است: «بیان اقتصادی کار من جوابگوی مدعیان من است» این گفته دکتر مصدق یک واقعیت عینی، ارقامی و آماری دارد. بعد از سالها در زمان مصدق به بودجه‌های می‌رسد که در آن صادرات و واردات در حد توازن است و حتی صادرات بر واردات پیشی می‌گیرد. و این در شرایطی است که نه تنها هیچ مابعدی از نفت حاصل نمی‌شود بلکه هزینه نگهداری و خرج پرسنل صنعت ملی شدت‌ت نیز بر بودجه کشور افزون گشته است. درست است که وقوع کودتای ستگین آمریکایی - انگلیسی که با موافقت ضمنی اتحاد جماهیر شوروی صورت گرفت موجب برکناری دولت ملی و شکست آرمان‌های اصلی مصدق گردید ولی نباید فراموش کرد که این نهضت ملی شن صنعت نفت و مبارزات مصدق بود که سبل درآمدهای نفتی بعدی را به این کشور جاری ساخت. منتهی به جای آنکه این درآمدها به وسیله دولت ملی و در جهت منافع کشور مصرف گردد عمداً تلف گردید رژیم گذشته از محل صدور نفت حدود ۱۴۰ میلیارد دلار تا قبل از پیروزی انقلاب درآمد ارزی داشته است و پس از پیروزی انقلاب نیز تا کنون در حدود ۳۰۰ میلیارد دلار در دوران حکومت جمهوری اسلامی عاید کشور گردیده است. با چنین درآمدی باز هم از وابستگی‌های نیاختیم و آنچه را که درآمد نفت بود هزینه کردیم ولی متأسفانه مردم فقیرتر شدند با این قسانها می‌توان به اهمیت عملکرد دکتر مصدق در اقتصاد ملی کشور پی برد.

محور دوم: تلاش در جهت استقرار آزادی در کشور؛ دکتر مصدق به نفس آزادی ایمان داشت. او در حمایت از آزادی و رابطه مردم با قانون به طور خستگی ناپذیر مبارزات خود را دنبال می‌کرد. تاریخ معاصر نشان می‌دهد که دکتر مصدق با تمام توانایی، شجاعت و

مبارزات سیاسی دکتر مصدق که بیش از نیم قرن به طول انجامید بر روی دو محور اصلی استوار قرار دارد:

۱- دفاع از استقلال سیاسی و اقتصادی ایران،
۲- تلاش در جهت استقرار آزادی
محور اول: دکتر مصدق برای تأمین استقلال سیاسی و اقتصادی به مبارزه برضد امپریالیسم و سیاست‌های سلطه‌گر زمان به طور خستگی‌ناپذیر ادامه داد. مبارزات برامان او در دو لایحه الحاقی نفت سبب گردید که صنعت نفت ملی گردد و با این عمل بساط نفوذ استعماری انگلیس را که حکمران مطلق پیر سیاست و اقتصاد کشورمان بود برچیند. دکتر مصدق رهبری بود که هرگز به ملت ایران که او را صادقانه دوست داشتند فروغ نگفت و هرگز بر سر منافع و مصالح مردم مستعبد ملت ایران با بیگانگان و مردوران داخلی آنها سازش نکرد. او سوزی را برای دنیای معاصر عنوان نمود که توسط رهبران جهان سوم چون عبدالناصر، نهرو و بنو دینال شد این نیز به عنوان «عدم عهد مرفوق» شد. او در این باره چنین گفته است: «گرمه می‌مانیم اما استقلال و آزادی را از دست نمی‌دهیم». ادامه این راه و سرسختی دکتر مصدق با پشتیبانی ملت ایران جهت رسیدن به استقلال واقعی، دول انگلیس و آمریکا و روسیه را که سلطه بر کشورهای جهان سوم یکی از اهداف مهم آنان به شمار می‌آمد، به تشویش و نگرانی انداخت.

شهامت در مقابل درک تفاوتها، استناد و یا استناد به طور جدی و بی‌امان مبارزه کرده است. در سال ۱۳۰۴ در هنگام طرح لایحه تغییر سلطنت در مجلس شورای ملی و در حالی که مرحوم شهید مدرس به عنوان اخطار نظامنامه‌ای جلسه را ترک کرده بود مصدق تنها قهرمانی بود که در برابر رضاخان ایستاد و مرد و مردانه مبارزه کرد. او در حالی با سلطنت پهلوی مبارزه می‌کرد که افرادی نظیر آیت‌الله کاشانی بعداً عضویت مجلس مؤسسانی را که به تغییر سلطنت رای داد بر سر عهده داشته‌اند و همه می‌دانستند که انتخابات آن مجلس با زور قزاقها انجام شده بود. زمانی که برای خلق قاجار به ماه واحد به مجلس شورای ملی آورده شد مصدق نطق سنبلتی ایراد کرد و در مورد غیرقانونی بودن این ماده واحد سخن گفت و با این جمله نطق تاریخی خود را به پایان رساند: «هم شاه هم رئیس‌الوزراء هم وزیر جنگ هم فرمانده کل قوا چنین حکومتی در زنگبار هم نیست اگر سر مرا ببرند و مرا قطعه قطعه کنند به این حکومت رای نمی‌دهم».

وقتی که او به نخست‌وزیری رسید آزادیهای سیاسی و اجتماعی را به حدی رساند که سزاوار نام پرافتخار او بود. در این خصوص گفته است: «آنجا که نفع مردم تأمین نشاید نفع اقلراد تأمین نخواهد شد. همین توجه به افکار بود که وقتی رئیس دولت شدم چون مسئول نیک و بد مملکت بودم به اطلاع عموم رساندم هر انتقادی که جراید نسبت به اعمال من میکنند مورد تمقیق قرار نخواهد گرفت.» به دلیل داشتن این افکار به رئیس شهرهای وقت چنین دستور داد «شهریانی کل کشور، در جراید ایران آنچه را به شخص اینجناب نگاشتند خود هر چه نوشته باشد و هر که نوشته باشد به هیچ وجه نباید مورد اعتراض و تعرض قرار گیرد» در جایی دیگر عنوان می‌کند «کسانی که از بیان و قلم هراس کنند و از آن جلوگیری نمایند نه تنها مرتکب عملی می‌شوند که خلاف قانون اساسی است. بلکه خدمت به اجانب و خیانت به وطن می‌نمایند».

با طرح این گفتار نتیجه می‌گیریم که تعهد ملی به رهبری دکتر مصدق یک جزئیات مردمی بود و این حرکت از تحارب سیاسی و اجتماعی مردم ایران جهت تحقق یافتن آرمانهای بزرگی چون استقلال سیاسی و اقتصادی و استقرار آزادی شکل گرفت. اما سؤال این است که کدام سیاست و کدام انگیزه موجب می‌شود که او حامله شود و احساسات پاک یک ملت جریحه‌دار گردند؟ این جملات را هم در زمان شاه و هم اینک توسط جناحی از حاکمیت مشاهده می‌کنید.

رفتار شاه در قبال مصدق کاملاً قابل توجه به نظر می‌رسد. او (شاه) برای جلب نظر انگلیس - آمریکا و همچنین عناد شخصی که نسبت به مصدق داشت هر چه می‌توانست و هر چه در قدرت داشت برسد

نهضت ملی ایران و شخص دکتر مصدق انجام داد و با تحریف تاریخ و با تعویض متون کتب درسی خواست بیروزی ملت ایران به رهبری دکتر مصدق را هر قهر سبک است بی‌رنگ نموده و پیوند فکری بین مردم ایران بریزه نسل جوان با افکار و اندیشه‌ها و مکتب دکتر مصدق فاصله اندازد. تا این خیزش ملی به دست فراموشی سپرده شود. اما کوشش او یا همکاری دول غرب به خصوص انگلیس و آمریکا به ثمر نرسید. وقتی که انقلاب اسلامی پیروز شد، در ۱۴ اسفند ۵۷ هزاران نفر از نقاط مختلف کشور برای ادای احترام به مردی که نیم قرن شجاعانه و جان پرکف برای منافع ملتش و برای کسب آزادی مبارزه کرده بود بر سر مراسم حاضر شدند و با این حضور نشان دادند که به رغم تلاشهای سیاسی، داخلی و خارجی شاه برای نابودی آرمان بزرگ نهضت ملی، آن را فراموش نکرده‌اند.

حالا بیاید دوباره همین سؤال را از جناح انحصارطلب حکومت پرسید که چه انگیزه‌ای باعث شده است که با افکار مصدق و خود مصدق به سبب برخاسته‌اند. حقیقت این است که با مطرح شدن نام بزرگمردی چون دکتر مصدق که یادآور شیوه‌های ملی و مردمی حکومت او و حساسیت وی بر منافع ملی و جلوگیری از کوچکترین اجحاف بر حقوق مردم یا اموال عمومی است، سوالهای جدی‌ای در رابطه با مسائل سیاسی و اقتصادی جاری کشور طرح می‌شود که برای جناح انحصارطلب مسئله‌ساز است. به همین دلیل این جناح نیز با تحریف تاریخ معاصر و دستکاری در متون کتب درسی سعی کردند که نامی از این مرد بزرگ به میان نیاید حتی در برنامه‌های صدا و سیما که به نام تاریخ معاصر بخش می‌شود از روزهای پرافتخار کشورمان چون انقلاب مشروطه، سی تیر، ۲۹ اسفند و روزهای درخشان نردانگاه لاهه و سازمان ملل متحد و بالاخره از مبارزات نهضت ملی که منجر به ملی کردن صنعت نفت شد سختی به میان نمی‌آورند این یک واقعیت قابل لمس است که طیف انحصارطلب از بازگو کردن حقایق روزهای پرافتخار ایران برهیزد فرد زیرا آنها با این سخت‌گیریها خیال می‌کنند می‌توانند تاریخ را به شکلی که خود می‌خواهند بیازیند. ولی امروز یادگذاشت ۲۰ سال نسل جوان کشورمان تاریخ اصیل خود را در پرتو حقیقت طلبی دریافته و ارزش خدمتگزاران راستین و الگویی اجتماعی و آرمانهای بزرگ ملی خود را دریافته است. او می‌داند آزادی چیست و تشخیص می‌دهد استقلال سیاسی و اقتصادی چگونه شکل می‌گیرد.

مخالفان مصدق چه بخواهند و چه نخواهند نام مصدق همواره در خاطر تاریخ ایران ماندگار خواهد ماند زیرا سلامت نفس، خلوص نیت و استواری او در راه آزادی و استقلال مملکت هیچ‌گاه پنهان نخواهد

شد و دشواری این مرز و بوم یاد پایشاری او را در برابر مشقات مبارزه با استعمار پیر فراموش نخواهند کرد. مصدق دوباره رنج راهی که پیموده بود چنین می‌گوید: «هر چه فخش شنیدم و یا در جوانم خواندم پرکاهی بر من اثر نمود و هر وقت به یاد پستی می‌آمدم که از مادرم شنیدم و آن بند این بود که وزن اشخاص در جامعه به قدر شدائتی است که در راه مردم تحمل می‌کنند. برای مبارزه بیشتر جریس می‌شدم و خود را بهتر مجهز می‌کردم و من این نهضت را تا زنده‌ام ادامه می‌دهم و از راه آن منحرف نخواهم شد».

بقیه از صفحه ۲۸
عنوان جایزه به ما داد. دکتر فاطمی که مسئول تمام امور انتشاراتی دولت بود گفت فوراً بنده تا تایپ بکنند. من سرم را پایین انداختم و همانجا ایستادم. دکتر فاطمی تکرار کرد بند من باز سرم را پایین انداختم. خوب همه ناراحت شدند. باز گفت آقا مگر نمی‌شنوی چه می‌گویند؟ زود بنده آن را ماشین کنند. گفتن آقای دکتر فاطمی نمی‌دهم، همه مستعجب شدند و خود دکتر فاطمی از همه بیشتر متعجب شد. گفت چرا؟ گفتیم می‌بخشید خودت به من یاد دادی، استاد من هستی، اگر این حرف را به عنوان نخست‌وزیر و سخنگوی دولت می‌زنی خودت به من یاد دادی که به هیچ دولتی تمکین نکنم، هیچ دلیل ندارد که به شما تمکین کنم. اما اگر به عنوان مدیر روزنامه‌ام به من تکلیف می‌کنی، این نوبت است که مدیر روزنامه‌ای به خبرنگارش بگوید خبر اختصاصی خودش را به روزنامه‌های دیگر بدم. بنابراین من نمی‌دهم. حالا از شرم هم عرق کرده‌ام، گریه‌ام هم گرفته بود. خوب، جوان بودم. سکوتی برقرار شد. خوب حرف من هم منطقی بود. سی تاثیرهای سکوت برقرار شد. دکتر مصدق گفت آقا چسان حق با اوست راست می‌گوید، خبیر اختصاصی‌اش است. مال خودش است. آنگاه به من رو کرد و گفت هر کاری دلت می‌خواهد بکن. خوب، من دیگر تکلیفم روشن بود، ولی از طرف دیگر نمی‌شد. به دکتر فاطمی گفتیم که آقای دکتر قسمت اول این نطق را هیچ کس ندارد برای اینکه اصلاً خبرنگارها نیامده بودند. ولی پس از ۸ - ۷ دقیقه تا آخر از خبرنگاران از لژ مطبوعات آمدند و نوشتند. آنها ممکن است داشته باشند. من این قسمت اول را که اختصاصی است، فقط عتواتش را به خبرنگاری پارس می‌دهم که در رادیو بخواند، و همچنین به روزنامه‌ها می‌دهم که مطلب اختصاصی برای خودم بدانند. بعد از انتشار باختر هر کار دلشان می‌خواهد بکنند که این خبر اختصاصی فقط مال باختر امروز است. به این ترتیب مسئله حل شد. متن آن خبر نیز در باختر امروز موجود است.

"فرامسون" بودن مصدق؛ دشنام سیاسی یا واقعیت تاریخی؟

مهندس وحید میرزاده

یکی از موضوعاتی که به خصوص در سالهای پس از انقلاب به کرات توسط مخالفان دکتر مصدق مطرح شده، اتهام فراماسون بودن آن مرحوم است. این بحث هر چند ماهیتی تاریخی و تحقیقی دارد اما متأسفانه به عنوان موضوعی کاملاً سیاسی و جهت تخطئه نمودن شخصیت مصدق و توجیه کارکرد، انتیای یا غرض‌آلود مدعیان این اتهام مطرح شده است. این مدعیان غافل از این نکته هستند که شخصیت و کارکرد و اعتقادات دکتر مصدق و انواع عقاید حاصله از آن در طول حیات آن مرحوم آنچنان شفاف و عاری از آلودگیهای سیاسی است که نمی‌توان با طرح چنین ادعایی غیرمحققانه خلی در نروایت عملکرد سیاسی مصدق وارد کرد.

نکته حائز اهمیت این است که این ادعا هیچ‌گاه در دوران نهضت ملی و نخست‌وزیری دکتر مصدق که در کنارش مبارزه با طیف وسیعی از مخالفان و دشمنان داخلی و خارجی بود مطرح نبوده به طوری که در هیچ یک از اسناد مربوط به آن دوران که در قالب دهها نشریه از امواره چاپ تا منتهی‌الیه راست بدون هیچ محیا مسلسل‌وار بر ضد دکتر مصدق در حال تبلیغ بودند عنوان نگردیده است. لیکن پس از گذشت سالها از مرگ دکتر مصدق به یکباره کشف و افشاء شده است. در این نوشتار به علل سیاسی و انگیزه‌های مدعیان نمی‌پردازیم که خود به مجال دیگر نیاز دارد و صرفاً بر اساس اسناد و مدارک معتبر تاریخی به باطل بودن ادعا نظر داریم.

خلاصه مدعی این است که دکتر مصدق عضو تشکیلات "جامع آدمیت" در دوران مشروطیت بوده و این تشکیلات وابسته به فراماسونری بین‌المللی است و صحت عضویت مصدق در این تشکیلات متن قسم‌نامه وی می‌باشد برای اطلاع خوانندگان (به خصوص نسل جوان) شرح مآل را از ابتدا مورد بررسی قرار می‌دهیم:

در مهرماه ۱۳۴۰ کتاب "فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت" منتشر شد. این کتاب توسط دکتر فریدون آدمیت به رشته تحریر درآمد. در فصل پنجم این کتاب راجع به "جامع آدمیت" بحث گردیده، با توجه به اینکه کلیه اسناد و مدارک مربوط به جامع آدمیت در اختیار نویسنده بوده این کتاب از مستندترین منابع مربوط به جامع آدمیت است. مؤسس این جمعیت میرزا عباس قلی خان آدمیت

بود.^۱ بنا کشتن ناصرالدین شاه (۱۲۱۲ ق / ۱۲۷۵ ش) و سپری شدن دوران طولانی سلطنتش قوت و حدت استبداد کاهش پذیرفته نیروی آزادی به طور نسبی فرصت تجلی یافت و دامنه فعالیت آزادخواهان وسعت گرفت. در این دوره میرزا عباس قلی خان جمعیت سیاسی سری به نام "جامع آدمیت" را تأسیس کرد.^۲ تاریخ تأسیس این جمعیت مربوط به سال ۱۳۲۵ قمری می‌باشد.

نویسنده کتاب در بخش دیگری مرام و اصول جامع آدمیت را توضیح می‌دهد: اصول آدمیت پیاسی در رستخیز بنی‌الم و دین انسان‌دوستی و قیام علیه جور و بیادگری است و دفتر حقوق اساسی یا سراما المستقیم در شناسایی و تشریح حقوق اساسی فرد است.^۳ ضوابط و مراحل عضوگیری جامع به این شکل بود که هر کس به عضویت جامع پذیرفته می‌شد طبق تشریفات در حضور رئیس آن قسم یاد می‌کرد که اصول آدمیت را محترم شمارد. تعهد نامه عضویت می‌سپرد و یک یا دو نفر از اعضای سابق باید او را ضمانت می‌کردند. در تعهدنامه نام شخص و نام پدر و تاریخ عضویت ذکر می‌گردید متن تعهدنامه تقریباً همگی به یک مضمون نوشته شده است.^۴ نویسنده در ادامه نام سران نامدار جامع را آورده است که در میان آنان نام دکتر مصدق به عنوان رهبر آن جامع آورده نشده است. در ادامه تصویر برخی از تعهدنامه‌های اعضا از جمله تعهدنامه دکتر مصدق با نام "میرزا محمدخان مصدق السلطنه" گراور گردیده است. در صفحه ۲۴۷ همان کتاب بنیان فلسفه سیاسی جامع توضیح داده شده است که جامع آدمیت را روشنفکران تأسیس کردند و مسلک آن غیرانقلابی بود بنیان فلسفه سیاسی این جمعیت سیاسی بر "مشروطیت و محدودیت قدرت سلطنت و انقضال قوای دولت بنائشده بود. این معنی در نوشته‌ها و اسناد جامع آدمیت همواره تکرار و تأکید شده است. بعداً محمدعلی‌شاه قاجار نیز به عضویت جامع درآمد. محمد علی شاه در لیله‌القدر ۱۳۲۵، شرحی در تأیید قبول اصول آدمیت نزد رئیس جامع فرستاد.^۵

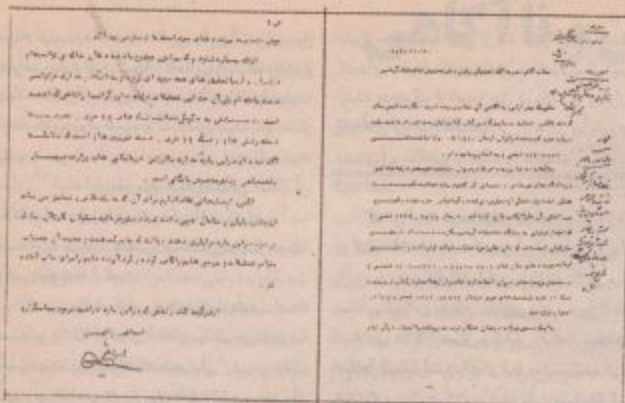
دکتر فریدون آدمیت در ادامه کتاب درباره عدم ارتباط جامع آدمیت یا تشکیلات فراماسونری به تصریح آورده است: "اولین مؤ فراماسون در ایران به

نام کز آزادی" در ۱۲ آوریل ۱۹۰۶ مطابق ۱۷ صفر ۱۳۲۴ تشکیل گردید... آن شعبه‌ای از تشکیلات فراماسون قرانسه بود و هیچ ارتباطی با فراموشخانه ملکم و جامع آدمیت که پیروان ملکم بنیان نهادند، نداشت."^۶

نکته تاریخی دیگری که در اینجا ضرورت دارد ذکر شود این است که تشکیلاتی موسوم به "مجمع آدمیت" قبل از تشکیل جامع آدمیت توسط میرزا ملکم خان همزمان با انتشار روزنامه "قانون" به وجود آمد که پیوسته در تشریح قانون از این مجمع ذکری به میان آمده است و به هواداران و اعضا از طریق روزنامه قانون رهنمودهای سیاسی و تشکیلاتی می‌داد. این تشکیلات به طور مخفیانه عمل می‌کرد در شروع سلطنت مظفرالدین شاه به هواداری او برخاست و او را ترغیب به انجام اصلاحات و دوری از روشهای حکومتی ناصرالدین شاه می‌کرد. ملکم در مجمع آدمیت سازگاری کامل را با اسلام تأکید می‌کرد. در شماره پنجم قانون می‌خوانیم که: "اصول آدمیت به طوری مطابق اسلام و به قسمی مناسب دردهای حالیه ایران است که هر مسلمان یا شومر به محض اینکه از خقای آدمیت بومی می‌شوند بی‌اختیار خود را به این ادبوره می‌اندازد. ملکم همچنین ادعا می‌کند که هر یک از اعضای مجمع که نسبت به اسلام خصومت نشان دهد فوراً اخراج خواهد شد. اگر علماً چیزی خلاف اسلام در مجمع مشاهده کردند به کسانی که مسئول هستند اطلاع دهند تا آنجا که ممکن باشد فوراً در اصلاح آن اقدام می‌شود و بالاخره ملکم به منزله یک اعتراف آشکار به دیانت نام و تمام بعضی اوقات سازمان خود را "حزب‌الله" با اشاره به قرآن سوره ۵ آیه ۵۶ و سوره ۵۸ آیه ۲۲ معرفی می‌کرد.^۷

مطابق تحقیقات حامد الگار در کتاب ملکم مجمع آدمیت یک محفل آزاد از هواداران ملکم بوده نه سازمان فعال برای انجام مقاصد سیاسی معین و تحت یک اداره متحد. و مسلم است که ملکم از توصیفات و سوسه‌آمیز خود از سازمان قصد تهدید حکومت تهران را داشته است. تنها نتیجه‌ای که می‌توان گرفت آن است که مجمع آدمیت، احتمالاً به منزله یک شبکه توزیع [روزنامه] "قانون" به صورت گسترده‌ای وجود داشته است ولی آن طور که ملکم توصیف نموده یک سازمان به هم پیوسته

نامه اسماعیل رائین به رئیس دفتر مخصوص شاه و دستورات حائثیه نامه حاجی از فرمان مواکات
برای در اختیار وی قرار دادن اسناد غیرقابل انتشار ساواک و ...



نویسنده انگیز نبوده است.^{۸۰} مجمع آدمیت در سال ۱۸۹۶ میلادی (۱۲۷۵ شمسی) مقارن با ترور ناصرالدین شاه منحل گردید.

آقای محمود کتیرایی مؤلف کتاب «فراماسونری ایران از آغاز تا تشکیل لژ ایران» درباره مجمع آدمیت تحقیقاتی کرده و در این باره می‌نویسد: کماش چون سید نصرالله تقوی اخوی و محمد علی فروغی و کاکا الملک و چند تن دیگر در این مجمع نام نوشته بودند که پس از این که مجلس به توب بستند و طومار جامع آدمیت در هم توردیده شد به همراهی چند تن از فراماسونری در تهران برپا کردند البته کسان دیگری نیز در جامع آدمیت بودند که شیوه سیاسی دیگری پیش گرفتند مانند میرزا محمودخان احتشام‌السلفه و سلیمان میرزا و یحیی میرزا و کمال‌الملک و میرزا محمد خان مصدق‌السلفه.^{۹۰} در ادامه کتاب راجع به سرنوشت جامع آدمیت آمده است: «کر ۲۳ جمادی الاول ۱۳۲۶، محمدعلی شاه مجلس را بمباران کرد، دوره فرمانروایی هشت آغاز شد از این پس از فعالیت جامع آدمیت چیزی نمی‌داند. اما رئیس جامع تا سالها پس از آن زنده بود و در سال ۱۳۵۸ ق (۱۳۱۸ ش) درگذشت و سراسر این مدت دراز خانه‌نشین بود کسانی از اعضای جامع، بعدها لژ فراماسونری برپا کردند و حتی به مقامات بلند رسیدند اما عیاشقلی خان که فردی ناسیونالیست بود و با بیگانگان داد و ستدی نداشت، به خاموشی زندگی خویش به انجام رسانید، بیکار او در راه آزادی و درافتادن با خودکامگی و نیروهای از نجا می‌بینی با یکی او در گفتن بی‌باکی او در گفتن باور اندیشه خود در خور ستایش است.^{۹۱} حامد الگار در مورد جامع آدمیت معتقد است: «جامع آدمیت به وسیله عباسقلی خان قزوینی تأسیس گردید. این سازمان در تمام طول مدت بقای خود تحت رهبری وی قرار گرفت و او حتی اصول این انجمن یعنی آدمیت را به عنوان نام خانوادگی خود برگزید. گرچه سازمان جدید بنا به تصویب ملکه تشکیل گردید و از در نظارت و سرپرستی خود را بر آن اعمال می‌داشت [در آن زمان سلیم‌خان سفیر ایران در رم بود] ولی بنیانگذاری آن بنا به ابتکار عباسقلی خان صورت گرفت و خط مشی آن نیز به وسیله خود او در تهران تعیین می‌گردید. همین پژوهشگر در اثر دیگر خود با عنوان «نقش روحانیت پیشرو در جنبش مشروطیت» آورده است: در واقع هنگامی که مجمع فراماسونری‌ها وابسته به شرق اعظم (Grand Orient) در دوران حکومت محمدعلی شاه تأسیس شد معلوم شد که فراموشخانه ملکه خان رسماً هیچ گونه ارتباط رسمی با مجامع فراماسونری اروپا نداشته است.

در لژهای اروپا و چند «ماسون» شده بودند، مع هنا همان طور که قبلاً گذشت سازمان مزبور بستگی رسمی یا فراماسونری جهانی نداشت، و صرفاً تقلیدی از این فراموشخانه و تشکیلات ملکه و تحمیب کارهای گذشته بود این گمبختگی جامع آدمیت از سازمانهای ماسونی جهانی از یک سو گروهی را به عضویت آن می‌کشاند و از سوی دیگر برخی از اعضای جامع را از آن رو بگردان کرده و به عضویت در لژ دیگری می‌گردانید و کم‌کم کار به آنجا کشیده شد که همین گروه مزمنه مخالفت را با جامع ساز کردند.^{۹۲}

با تمام این تفصیلات مذکور متأسفانه اسماعیل رائین متکی بر بی‌انصافی نابخشودنی نسبت به دکتر مصدق شده است. او تصویر متن قسبنامه دکتر مصدق و دکتر اسماعیل مرزبان و محمد علی فروغی را برای عضویت در جامع آدمیت چاپ کرده و در زیر قسبنامه دکتر مصدق آورده است «متن قسبنامه فراماسونری دکتر محمد مصدق، اما در ذیل قسبنامه‌های مرزبان و فروغی نوشته است قسم نامه دکتر اسماعیل مرزبان و قسبنامه محمد علی فروغی دکام‌الملک، مؤلف کتاب با اضافه کردن واژه فراماسونری در جلوی کلمه قسبنامه ضمن اقدامی غیراخلاقی عملاً سبب سزور را منحوظ نموده است و خلاف ادعاهای قبلی خود برخورد کرده است.

حال این سؤال مطرح است که چرا آقای رائین با داشتن اطلاعات وسیع در خصوص قضایای مربوط به جامع آدمیت و فراماسونری در ایران چنین خطبه را مرتکب شده است؟ این سوالات و اعتراضات در سالهای انتشار این کتاب در سالهای ۴۸ و ۱۳۳۷ بارها از سوی محققان و پژوهشگران تاریخ ایران و همچنین علاقه‌مندان و وفاداران راه مصدق مطرح گشت، در نشریه «خبرنامه جبهه ملی ایران» شماره هفتم، مورخ اردیبهشت ۱۳۳۸ آمده

سلیم از آنان پیش از همه شکل - تکنیک تشکیلات مخفی و تبلیغ - را اخذ کرده بود که بی‌شک شباهت زیادی با سنت ایرانی داشت، شباهت محافل سری - نه فقط آنها که منشأ فراماسونری یا شبه فراماسونری داشتند - به اشکال سنتی تشکیلات سیاسی نفوذ مذهبی آنها را هنگام انقلاب مشروطیت افزایش بسیار داد.^{۹۳} اسماعیل رائین نیز در کتاب «فراموشخانه و فراماسونری در ایران» در این ارتباط می‌گوید: پس از شکست فراموشخانه ملکه و مجمع آدمیت، سومیان سازمان سیاسی شبه فراماسونری ایران که به نام «جامع آدمیت» نامیده می‌شد، به وسیله بیروان ملکه به وجود آمد ... فراموشخانه ملکه، «مجمع آدمیت» و «جامع آدمیت» سه سازمان سیاسی بودند که از آنها و افکار جوانان و تحصیل کرده‌های سرگردان و ظلم کشیده را رهبری می‌نمودند ... اما تشکیلات ماسونی جهانی فراموشخانه و مجمع آدمیت را به رسمیت نمی‌شناخت و آنها را از جمعیتها و فرقه‌های غیرمجاز و به اصطلاح ماسونی (clandestin) می‌شمرد.^{۹۴}

در ادامه به اختلاف و دشمنی جامع آدمیت با لژ فراماسونری بیداری ایرانیان - می‌پردازد و می‌نویسد: در این اوان لژ فراماسونری «بیداری ایران» از طرف گرواند اوربان فرانسه، رسماً در ایران تشکیل یافته و شروع به کار کرده بود، و جالب اینکه فراماسونهای این لژ در دو جنبه می‌جنگیدند. از یک طرف با جامع آدمیت که آن را یک نوع فراماسونی غیرقانونی می‌شمردند سرسختانه مبارزه می‌کردند، و از طرف دیگر تلاش می‌کردند تا اداره و هدایت دسته انقلابی مشروطه را برای به دست گرفتن قدرت همچنان به خود منحصر کنند و خواسته‌های لژ را اجرا نمایند.^{۹۵} رائین در بخش دیگری از این کتاب تصریح دارد: «جامع آدمیت گرچه از نظام و مرام فراموشخانه ملکه پیروی می‌نمودند و عملی از سرچشمان آن

است. نویسنده کتاب [اسماعیل رائین] در برابر موج اعتراض علیه این گونه اعمال دور از شرافت و دیوانه مکرور در مکرور گفته است: این کار پاسپورت انتشار کتاب بوده است^{۱۶} و سازمان امنیت انتشار کتاب را منوط به آن جمله در زیر آن تهدیدنامه کرده است.^{۱۶} البته این نقد مربوط به سالهای انتشار آن مقالات است اما با توجه به ابتدای که اخیراً به دست آمده می‌باید ماهیت اسماعیل رائین مورد بررسی مجدد قرار گیرد.

رائین بی شخص محمدرضاپهلوی رابطه حسنه‌ای داشته که برای اطلاع بیشتر می‌توان به نامه نامبرده به «کسرت‌الله معینیان» رئیس دفتر مخصوص شاه در تاریخ ۱۳۵۵/۲/۳ و حواشی آن نامه توسط شاه مراجعه کرد. در آن نامه حمایت شاه از اقدامات تحقیقی رائین به وضوح توضیح داده شده و سابقه حسن رابطه آنها بنا به آن نامه حداقل به سالهای قبل از ۱۳۳۷ می‌رسد^{۱۷} همچنین ارتشید فردوس در کتاب خاطراتش نقل کرده که «جعفر شریف امامی» نسبت به ارتباط رائین با مقامات بالای رژیم معترض بوده و با توجه به عضویت شریف امامی در تشکیلات فراماسونری، گویا از آقای نام خود در هراس بوده که لب به اعتراض گشوده است. هر چند در این درگیریها، رقابت گروههای درون حکومت افراد را نباید از نظر دور داشت.

در دوران انقلاب رائین کتاب «اسناد خانه سدان» را منتشر کرد و در آن به تبلیغ و تمجید از مطرف بقایی و تخریب چهره رهبر نهضت ملی ایران مرحوم مصدق پرداخت.

نکته حائز اهمیت دیگر در این خصوص این است که دکتر مصدق در سال ۱۳۸۶ خورشیدی بهمن حدود یک سال پس از انقلاب مشروطیت به این گروه سیاسی پیوسته و قریب چند جلسه هم بیشتر در آن جامع شرکت نکرده و در همان سال به «جمع انسانیت» که نوسه گروهی از رجال آشتیان و گزگان از جمله مستوفی‌الممالک تشکیل شده بود پیوست و دیگر در جلسات جامع امنیت حاضر نشده است. خود آن مرحوم در نامه مورخه ۱۳ آذر ماه ۱۳۴۴ به آقای ایرج افشار این موضوع را تأیید کرده است.^{۱۸}

در دوران نخستوزیری دکتر مصدق عوامل مستحب به لژهای فراماسونری در جهت تسمیف دولت و تهیه مقدمات سقوط آن سخت کوشا بودند. برای نمونه می‌توان به اقدامات لژ همایون که از طرف لژهای وابسته به گردانان و پارتیوران در سراسر جهان مورد شناسایی قرار گرفته بود و این موضوع موفقیت بزرگی برای آن محسوب می‌شد، اشاره کرد.^{۱۹}

احداث کرد که بنا به دلایلی توسط دولت تعدیل گردید.

دکتر محمود کاشانی نیز از افراد جانبدار مطرف بقایی است که در کتاب بقایی بارها از وی نام برده شده و نوشته‌های متعدد منرضانفائی علیه نهضت ملی از او منتشر شده است. او مدتی نماینده ایران در دیوان داری لاهه در خصوص دعای مربوط به بیانیه الجزایر بود که بعداً از این سمت برکنار شد و در سال ۶۴ به عنوان نامزد ریاست جمهوری داوطلب گردید که توقیفی در این زمینه نتوانست.

در ماههای اخیر نیز برخی از نشریات به تکرار ادعاهای سازمان امنیت شاه پرداخته‌اند و بدون زحمت هیچ‌گونه تحقیق و رعایت تقوای انسانی و اخلاق اسلامی همان اتهامات واهی و یا دشنامهای سیاسی را مطرح نموده‌اند.

پی‌نوشتها

- ۱- فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت، دکتر فریدون ادمیت، انتشارات سخن، مهر ۱۳۴۰، ص ۲۰۶.
- ۲- همان منبع، ص ۲۰۸.
- ۳- همان، ص ۲۱۰.
- ۴- همان، ص ۲۱۸.
- ۵- همان، ص ۲۸۳.
- ۶- همان، ص ۳۰۱.
- ۷- میرزا ملکم خان، پرفسور حامد الگار، ترجمه جهانگیر عقیبا و مجید تفرشی، شرکت سهامی انتشار با همکاری انتشارات مدرس، ۱۳۶۹ - ص ۲۳۰.
- ۸- همان منبع، ص ۳۴.
- ۹- فراماسونری در ایران از آغاز تا تشکیل لژ ایران، اقبال، ۱۳۵۵، چاپ دوم.
- ۱۰- همان منبع، ص ۵۵.
- ۱۱- حامد الگار، منبع ذکر شده، ص ۲۶۰.
- ۱۲- نقش روحانیت پیشو در جنبش مشروطیت، پرفسور حامد الگار، ترجمه دکتر ابوالقاسم سوری، انتشارات طوس، ۱۳۵۹، ص ۲۶۲.
- ۱۳- فراموشخانه و فراماسونری در ایران، اسماعیل رائین، انتشارات مؤسسه تحقیق رائین، ۱۳۳۷، جلد یک، صص ۶۴۲ و ۶۴۵.
- ۱۴- همان منبع، ص ۶۴۸.
- ۱۵- همان، ص ۶۵۲.
- ۱۶- به نقل از آيا مصدق فراماسون بود؟ محمد ترکمان، ایوژن، ۱۳۵۹، ص ۴۰.
- ۱۷- تاریخ معاصر ایران (کتاب سوم) - زمستان ۱۳۷۰ صفحات ۴۱۵ و ۲۱۶ - ناشر مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی، اصل سند در صفحه ۲۶۶ کلیشه شده است.
- ۱۸- منبع ۱۶، ص ۳۹.
- ۱۹- فراموشخانه و فراماسونری در ایران - اسماعیل رائین - جلد سوم - ص ۵۳ انتشارات اسپرکبیر، ۱۳۵۷.
- ۲۰- همان منبع، ص ۶۲.
- ۲۱- منبع ۱۶، ص ۴۰.



ابره‌های تیره بغض و ناآگاهی

ابراهیم رضایی

سویس درآید، مصدق گفته بود اگر روزی... و آنم در ایران خدمت کنیم، محل اقامت خود را سویس قرار خواهیم داد. این گفته را زمانی بیان کرد که متوجه شده بود یا قرار داد ۱۹۱۹ کشورش را برای همیشه از دست می‌دهد.

اما آیا مصدق این چنین بود؟

از همین ادعای آخر شروع کنیم. مصدق اعتقاد داشت تا زمانی که امیدی هست نباید بی‌رحمانه بچنگد، اما وقتی احساس کرد همه چیز پایان یافته است دست به عقب‌نشینی زد. مصدق در اعتراض و مخالفت با قرارداد ۱۹۱۹ در کشور، سویس پناهنده‌هایی را برای جامعه ملل و روزنامه‌های اروپا فرستاد. مصدق در مجلس ششم هنگام معرفی کابینه مستوفی‌الممالک در شهریور ۵-۱۳ شرکت حسن و توفیق‌الدوله عقاد قرارداد ۱۹۱۹ در کابینه و وکالت او در مجلس به مخالفت برخاست و طی سخنان مشروح خود او را به عنوان یک عنصر خائن به ملت و تیز دست‌نشانده بیگانه معرفی کرد.

نویسنده مقاله اسرار دارد تا بیوستن مصدق به تدریس در مدرسه علوم سیاسی را چنین القا کند که کسانی که در این مدرسه بودند جاسوس و فراسوسر بوده‌اند. مصدق در سال ۱۲۹۳ به دعوت دکتر ولی‌الله خان رئیس مدرسه علوم سیاسی به آنجا دعوت شد. در همین زمان او کتاب «سنسور در محاکم حقوقی» را نوشت. در مهر همان سال او رساله‌ای را با عنوان «کاپیتولاسیون» نگاشت. او برای روشن کردن ذهن مردم با هزینه شخصی آن را چاپ و به طور رایگان منتشر نمود. وی در آخرین قسمت مقاله کاپیتولاسیون می‌نویسد: «اسلام در خطر است و می‌بینیم روز به روز ضعیفتر می‌شود. اگر ما قواعد اسلام را محترم نماندیم و به حقیقت میل قانونگذار رفتار می‌نمودیم، حال دول اسلامی این‌طور نمی‌شد و دول مسیحی آنها را مطیع خود نمی‌نمودند. در اسلام یافتاری در قوانین کتب مخالف قوانین اسلام‌اند حرام است... به ملاحظه اینکه ما در اروپا تحصیل کرده‌ایم شاید این حرف‌های ما را در جهت منافع دولتهای اروپا تصور نمایند».

نویسنده مقاله سخن کرده است با بیان پذیرفتن مناصب دولتی و حضور در دولتهای او را در ذهن خواننده وابسته به دربار و بیگانه جلوه دهد. اما از خدمات و مبارزاتش برضد غارتگران داخلی و وابستگان خارجی چشم‌پوشی نماید. متلاً نویسنده محترم فقط اطلاع می‌دهد که دانشگاه وزارت سالیه می‌رود و عضو کمیسیون تطبیق حوالات شده و در سال ۱۲۹۸ در کابینه و توفیق‌الدوله به معاونت قوام‌السلطنه منصوب گردیده. (ص ۴)

می‌داند که وی در یک خانواده اشرافی به دنیا آمده و لذا از اشراف ایران به شمار می‌رفت که همیشه تحت سلطه سیاستهای استعمار قرار داشتند. وی از اشراف بودن مصدق نتیجه می‌گیرد که این امر ثروت و نفوذ فوق‌العاده‌ای برای او حاصل کرده بود و اگر چه چگونه مصدق می‌توانست در اروپا درس بخواند و در احداث راه‌آهن و راه‌آهن‌سازی (ص ۲ و ۳) نویسنده ادعا دارد در روزگاری که فارس تحت سلطه بریتانیا قرار داشت، مصدق به استناداری آنجا تعیین شد و با سرکوب شورش تنگستانیها به انگلیسیها خدمت می‌کرد (ص ۴۶).

بعدها هنگامی که به علت تغییر حکومت در تهران مقام خود را از دست می‌دهد، سفارت انگلیس خواستار بازگرداندن او به مقام سابقش می‌شود (ص ۴).

به نظر نویسنده چون مصدق عضو بسیاری از کابینه‌ها بود، پس بدون تردید هوادار سیاست بریتانیا بود. نویسنده ادعا می‌کند که مصدق از رضاخان حمایت کرد و در واقع با عضویت در کابینه او، در قدرت یافتن فزاینده او سهیم بود و بعدها نیز در دوران پادشاهی‌اش در نقش مشاور به خدمتش درآمد (ص ۵).

به عقیده نویسنده مقاله مصدق با رضاشاه نوگرا هیچ اختلاف عقیده‌ای نداشت. همچنین مصدق از منافع انگلیس دفاع می‌کرد. متلاً با طرح و حمایت از لایحه لغو اختیارات مجلسی در جهت منافع انگلیستان گام برداشت. نویسنده مصدق را از دیپلماتهایی معرفی می‌کند که آگاهانه استعمار انگلیس را تطهیر می‌کرد (ص ۸).

در بررسی مسئله نفت و نقش مصدق در ملی شدن صنعت نفت، نویسنده ادعا کرده است مصدق نه تنها قهرمان ملی شدن نفت نبود، بلکه خیلی هم دیر وارد این ماجرا شد (ص ۸). او حتی پیشنهاد مصدق را مبنی بر آنکه هیچ دولتی در ایران حق مذاکره با دولتهای خارجی برای دادن امتیاز نفت را ندارد (سیاست موازنه منفی که به تصویب مجلس چهاردهم رسید)، دقیقاً در جهت دستیابی انگلیس در حفظ انحصار نفتی ایران می‌داند (ص ۸).

مقاله‌نویس می‌گوید در زمان تحصیل او در غرب چنان تحت تأثیر روش و منش زندگی غربی قرار گرفت که مصمم شد تا برای همیشه به تابعیت

اخیراً موج جدیدی از سوی برخی نشریات و نویسندگان خاصی برضد دکتر مصدق به راه افتاده به نحوی که درصدد نفی و تخریب شخصیت مرحوم مصدق برآمده‌اند. ویژگی مشترک آنان بغض و عداوت گروهی و ناآگاهی به منابع و اسناد تاریخی است. در پاسخ به این اتهامات چندین توضیح و نقد از سوی نویسندگان مختلف تهیه و به آن نشریات ارسال گردید اما متأسفانه مدیران آن نشریات به دلیل عدم اطمینان به ادعاهای خود از چاپ این مطالب توضیحی استکفاف ورزیدند. لذا برخی از این نوشته‌ها برای دفتر ما ارسال شده است. مطلب حاضر یکی از چند نشراتی است که در این خصوص به دست ما رسیده که اقدام به چاپ آن می‌نماییم.

این نوشته نقد مقاله‌ای است با عنوان «دکتر مصدق از پس ابره‌های تیره» به قلم آقای فرید واسعی که در شماره ۱۴۸ کیهان فرهنگی به طبع رسیده و گویا به دلیل اهمیت آن بعداً در روزنامه کیهان در چندین شماره از تاریخ هفده اسفند ۷۷ به بعد و در روزنامه رسالت از تاریخ ۱۹ اسفند ۷۷ در چند شماره چاپ گردیده است. گفتنی است این مطلب ابتدا برای مجله کیهان فرهنگی ارسال شده بود که از چاپ آن خودداری نموده است.

در روز ۱۶ آذر، روز دانشجو، در دانشگاه شریف و در حضور رئیس جمهور دانشجویان نسبت به دکتر مصدق اظهار احترام نمودند. همین موضوع و گزارشهای دانشجویان نسبت به مصدق به خاطر اعتقاد او به آزادی و مبارزاتش برضد استعمار و مطرح شدن نام وی در مطبوعات موجب واکنشهایی از طرف جناح تمامیت‌خواه گردید. آنها مصدق و ملی‌گرایان را غیرمسلمان و وابسته به بیگانه و «تبریزخاست» خواندند.

مجله کیهان فرهنگی نیز در همین مورد مقاله‌ای را با عنوان «دکتر مصدق از پس ابره‌های تیره» به قلم آقای فرید واسعی در شماره ۱۴۸ چاپ نموده است.

به نظر مقاله‌نویس، مصدق نه تنها ضدانگلیسی نبود بلکه از آسین‌کنندگان منافع انگلیس بوده است. نویسنده علت این امر را آن



مصدق یا اصرار مادر خود و شخص قوام این بست را پذیرفت. دشوارترین درس که مصدق در زمان معاونت وزارت دارایی آموخت تلاش وی در درگیری از وزارتخانه دارایی بود. او شبکه کلاهبرداری وزارتخانه را کشف کرد. مقامهای ارشد، رازخانه جزو این شبکه بودند. او در کشف این شبکه انواع حربه‌ها و از جمله "تکفیر" را تحمل کرد اما از پیگرد بی‌رحمانه کلاهبرداری منصرف نشد و سرانجام بر سر این قضیه مقام خود را از دست داد.

در زمان کابینه سپهسالار در سال ۱۲۹۵ مصدق از قبول عضویت در کمیسیون پنج نفری که قرار بود برای نظارت در امور مالیه ایران تشکیل شود خودداری ورزید. مصدق خود علت خودداری را بدین شرح نقل کرده است:

«از طرف کاسمینیسکی رئیس اداره تجارت روسیه به او گفته شد ریاست کمیسیون را که سه عضو آن را دولت ایران و عضو چهارم را دولت روسیه و پنجمی را دولت انگلیس تعیین می‌کرد با ماهی یک هزار تومان از طرف بانک استقراضی روسیه بدیاری گفتم اگر وظایف کمیسیون این است که در مالیه نظارت کنند اکنون همین کار را انجام می‌دهم با این تفاوت که مجلس شورای ملی مرا به عضویت کمیسیون درآورده است و در هر ماه بیش از دوپست تومان حقوق نامم.»^۲

مصدق در این باره می‌گوید: «سازور - ژورنو»

مصدق در این باره می‌گوید: «سازور - ژورنو»

مصدق در این باره می‌گوید: «سازور - ژورنو»

مصدق در این باره می‌گوید: «سازور - ژورنو»

مصدق در این باره می‌گوید: «سازور - ژورنو»

به تاریخ رویدادها سؤال انگیز و شگفت‌آور است. نویسنده مقاله، اشاراتی به مخالفت مصدق با کودتا نموده است. در حالی که او نخستین شخصیت سیاسی ایران بود که با کودتای سیدضیاء و رضاخان مخالفت کرده و آن را نپذیرفت. او حتی اعلامیه رژیم کودتا را در فارس انتشار نداد و به تلگرافیهایی سیدضیاءالدین جوابی نداد.

در مقاله نوشته شده که مصدق به عنوان وزیر مالیه دولت قوام فعالیت می‌کرد. اما نویسنده هیچ اشاراتی به شرط مصدق برای پذیرش پست وزارت نمی‌نماید. مصدق قبول این پیشنهاد را موقوف به برکناری آرمیتاز اسمیت از پست مشاور مالی خزانه دولت ایران نمود.^۳

مصدق در همین زمان از مجلس تقاضای اختیارات ویژه‌ای کرد که مدت سه ماه دست او را در اصلاحات اداری و مالی آزاد کند. همین که اقدامات مصدق شروع شد و مستمری‌ها و مزایای هزار قاضی را قطع کرد یا کاهش داد، شاه و دربار و اکثر نمایندگان مجلس همگی برضد او برخاستند. بسیاری از سرشناسان و خوبان که از اصلاحات مالی او زبان دیده بودند یا او قطع رابطه کرده و همین امر باعث استعفا قوام گردید.

زمانی که مشیرالدوله پیشنهاد وزارت خارجه را به او نمود گفت: اگر برای وزارت مالیه مناسب نبوده است برای وزارت خارجه نیز مناسب نمی‌باشد.^۴

همین سرخوردگی از نامریدها و نامردی‌ها باعث شد او تصمیم بگیرد از دنیای سیاست کناره‌گیری نماید. او هیچ وقت اصول را فدای سیاست بازی و مصالحت نکرد. نویسنده مقاله بدون توجه به این مسائل ادعا می‌کند مصدق قصد رفتن به خارج را داشته است. اما هیچوقت به علل این تصمیم‌گیریها اشاراتی نمی‌کند.

مقاله‌نویس کوشیده است مصدق را در زمانی که والی آذربایجان بود به عنوان سرکوبگر ایولقاسم لاهوتی معرفی نماید. نویسنده تنها به آن قسمت از

دیگری است. اگر شما تمهید می‌کنید که نه از مردم چیزی بگیرید و به من هم چیزی ندهید من می‌مانم و قبول می‌کنم وگرنه می‌روم.^۵

مقاله‌نویس، گفته مصدق را در مورد تنگستانها بدین صورت نوشته است:

«گفتم شما از پلیس جنوب شکایت دارید و می‌گویید که پلیس جنوب در شیواز منفر است. پس وقتی شما پلیس جنوب را مأمور سرکوب تنگستان بکنید بر منفریت شما افزوده می‌گردد. ولی اگر من که والی هستم آنها را تنزیه کنم به وظیفه خود عمل کرده‌ام.» (ص ۴)

مصدق در این باره می‌گوید: «سازور - ژورنو»

مصدق در این باره می‌گوید: «سازور - ژورنو»

مصدق در این باره می‌گوید: «سازور - ژورنو»

مصدق در این باره می‌گوید: «سازور - ژورنو»

مصدق در این باره می‌گوید: «سازور - ژورنو»

گفته‌های رضاخان استاد می‌کنند که به مصدق قول داده بود تا نیروهای نظامی فرمانبردار والی باشند. نویسنده رضایت سربرسی لرن وزیر مختار انگلستان را از مصدق دلیل وابسته بودن او به انگلستان می‌داند.

نویسنده توضیحی نمی‌دهد که جریان آذربایجان چگونه متغی شد و نقش مصدق در آن را نشان نمی‌دهد و ضمن کلی‌گویی مصدق را سرکوبگر تبریز می‌شمارد. بی‌اطلاعی یا غرض‌پورزی نویسنده در اینجا نیز مشخص است زیرا سرکوب قیام لاهوتی در تبریز در زمانی که حاج مخبرالسلطنه هدایت والی آذربایجان بود رخ داد و پس از پایان این قضا یا بود که مصدق والیگری آن دیار را قبول کرد.

مقاله‌نویس گزارش می‌دهد مصدق از ۲۵ خرداد تا پایان مهر ۱۳۰۲ وزیر شیرالدوله بوده است و به هیچ کدام از اقدامات مصدق در این فاصله اشاره نمی‌کند. در حالی که وی در همین دوره به ادعای اتباع انگلیسی به داشتن حقوق انحصاری در دریاچه ارومیه خاتمه می‌دهد و مانع دستیابی آنها به برخی از جزایر خلیج فارس مانند ابوموسی و شیخ شعبان می‌گردد. در همین زمان مصدق اعلام کرد که اتباع شوروی در صورت ارتکاب جرم بایستی در محاکم ایران محاکمه شوند. این موجب ناراحتی و کدورت سفیر شوروی در ایران می‌گردد. مصدق در این زمان سعی نمود با موافقت مجلس به تدوین لایحه کفبری جدید بپردازد. در همین مورد با یک نفر از مجتهدان به نام حاج آقا اسفغانی تماس گرفت. آقا جمال با فکر مصدق مخالفت کرد و ولو اینکه قانون مزبور فقط در مورد اتباع خارجی اعمال گردد، او معتقد بود که قضیه فقط به خارجیان محدود نمی‌ماند و به تدریج ایرانیان نیز تابع آن می‌شوند. وقتی مصدق توضیح داد که فقدان یک چنین قانونی به منزله استقرار مجدد حقوق برون مرزی قدرتهای اروپایی می‌شود، مجتهد لامبده با خونسردی گفت: «به چه چیز»^{۸۶}

نویسنده زمان نخست‌وزیری رضاخان را سال ۱۳۰۳ نوشته است در حالی که ششمین آبان سال ۱۳۰۲ درست می‌باشد. همچنین نوشته است که رضاخان مسئولیت وزارت عدلیه را به مصدق سپرد (ص ۵)، در حالی که مصدق دعوت رضاخان را رد کرده بود زیرا می‌دانست که عمر همکاری با رضاخان بسیار کوتاه خواهد بود.

زمانی که رضاخان به حالت قهر به بومهن رفت، مقاله‌نویس نوشته است که سفارت انگلستان دست به کار می‌شود و مدارک موجود هم حکایت از این دارد که دکتر مصدق یکی از کارگردانان این ماجرا از نمایندگان بود که به قصد استمالت از

رضاخان به بومهن رفت و او را به تهران بازگرداند (ص ۵). به دنبال قدرت گرفتن گسترده رضاخان و اعمال سرکوبگرانه او انتقاداتی از وی در مجلس و مطبوعات انجام می‌گیرد. رضاخان برای آنکه مجلس را زیر فشار قرار دهد به حالت قهر به بومهن می‌رود. در این زمان امرای ارتش به دستور او تلگرامهای متعددی به تهران مخابره می‌کنند که اگر حضرت اشرف به تهران برگردانده نشود امنیت این مناطق بلاخیز را به وکلای مجلس واگذار خواهیم کرد. این تهدیدات باعث خشم مردم نسبت به مجلس می‌شود و مجلس نیز در عکس‌العمل به چنین وضعی هشیمن دوازده نفره از نمایندگان برمی‌گزیند تا نسبت به استمالت و برگرداندن رضاخان به تهران اقدام کنند. یکی از اعضای این هیئت دوازده نفره مصدق بود که در پاسخ به خواست مجلس چنین مسئولیتی را قبول کرد.

در این مورد ملک‌الشعراى بهار می‌نویسد:
جلسه خصوصی در شب سه‌شنبه در مجلس تشکیل گردید. نطقهایی بدون نظم و ترتیب ایراد گردید. عاقبت مجلس جرئت نکرد که یک نفر غیر از سردار سیه را برای معرفی به شاه اتخاذ نماید. جرئت نکرد حق هم داشت، زیرا رجال بزرگ و اعیان نامداری که باستانی نامزد ریاست وزرا شوند موجود نبودند! ... کسی حاضر نبود برای خود در سر بزرگی فراهم کند ... مدرس نیز داوطلب نبود. براساسی موقع دشوار و حالت بغرنجی پیش آمده بود. اتفاقاً عمل تحریک کننده وزارت جنگیان و حرکاتی که در ایالات و ولایات توسط امرای لشکر صورت می‌گرفت و مردمی به تلگرافخانه‌ها آمده علت کناره‌جویی رئیس محسوب دولت را از مجلس جویا می‌شدند نیز دوام داشت! آری او بعد از کناره‌گیری، به تمام ایالات و ولایات نیز تلگراف مخابره کرده، علت کناره‌جویی خود را به ملت خبر داده بود... بالاخره در پایان نطقها با اکثریت متجاوز از ۹۰ نفر مجلس اعتماد خود را به آقای سردار سیه اظهار نمود ... عاقبت قرار شد دوازده نفر از وکلا انتخاب شده، فردا با سردار سیه ملاقات نمایند.^{۸۷}

در همین زمان شرایط جامعه چگونه بود؟ هنوز دو ماه نگلخته بود که از طرف علمای نجف و مراجع تقلید تمثال امیر مؤمنان به رضاخان اعطا می‌گردد.^{۸۸} بیش از یک سال از داستان اعضای تمثال حضرت امیر به رضاخان نگذشته بود که یک بیانیه مشترک به دو زبان عربی و فارسی به امضای نایب‌الرئیس و اسفغانی در مطبوعات پراکنده شد. در این بیانیه گفته شد مخالفان حکومت رضاخان از مخالفان بیاسیر در بدر و احد هستند و آنها را کافر شمرند.^{۸۹}

مقاله‌نویس نطق مصدق را در خلع قاجار در نیمه آبانماه ۱۳۰۴ و انتقال سلطنت به رضاشاه را ظاهر سازی دانسته و مصدق را آدمی مستطاهر قلمداد کرده است. وی تأکید نموده است که مصدق از هواداران پرو پا قرص رضاخان بود و فرقی با روشنفکران دیگر نداشته است (ص ۵).

نویسنده محترم نباید بماند رضاخان آدم جاه طلب بود، پست نخست‌وزیری نیز این جاه طلبی او را ارضا نمی‌کرد. او قصد داشت به عنوان رئیس جمهور در رأس کشور قرار بگیرد و قسمی بعضی از روحانیان به او توصیه کردند رژیم سلطنتی را بر هم نزنند (در دیوار او با علمای قسم) تصمیم گرفت خانان قاجار را براندازد.

او قیل از طرح لایحه خلع قاجار، برنامه خود را با سربرسی لرن وزیر مختار در میان گذاشت. بود تا حمایت آنها را به دست آورد. لرن پس از مشاوره با وزارت خارجه بریتانیا به او چراغ سبز نشان داده بود.^{۹۰}

به دنبال آن رضاخان سعی نمود تا با سیاست تهدید و تحجیب پشتیبانی اکثریتی از نمایندگان مجلس را به دست آورد که رأی آنها برای به دست آوردن تاج و تخت برایش ضروری بود.

در روز نیمه آبان مصدق به خوبی می‌دانست که دو شب قبل مأموران مخفی رضاخان به قصد ترور ملک الشعراى بهار دست به اقدام زده بودند، اما آنها به اشتباه یک روزنامه نگار قزوینی را ترور کردند. شب قبل نیز نمایندگان منزل را یکی یکی به خانه داور برده و با تهدید و تطمیع آنان را به همکاری فراخوانده بودند. در هنگام ورود به مجلس برینج آقا (سید احمدی) را در جلو درب دیده ... که به نمایندگان عواقب عدم همکاری‌شان را گوشزد می‌کرد. در آن شرایط جرئت و جسارت می‌خواست تا کسی با رضاخان به مخالفت برخیزد. اما مصدق در مجلس و در نطق خود با صدای بلند فریاد زد:
بنده اگر ستم را بپرند و تکه‌تکه‌ام کنند زیربار این حرفها نمی‌روم. او با جرئت و شهامت به ماده واحده رأی نداد.^{۹۱}

سرانجام ماده واحده با اکثریت ۸۰ رأی از ۸۵ نفر حاضر در جلسه و با وجود مخالفت مصدق و چهار نفر دیگر (مدرس، تقی‌زاده، دولت‌آبادی و حسین‌علاء) به تصویب رسید.

نویسنده مقاله باید بداند مصدق و چهار نفر دیگر که رأی ندادند و حتی هشت نفری که از جلسه خارج شدند چه رأی می‌دادند و چه به مخالفت می‌خواستند. رضاخان شاه می‌شد مصدق نه تنها ظاهر مبارز نکرد بلکه با لایحه به شدت مخالفت کرد و گفت چنین اقدامی معایری با قانون اساسی است و به استقرار

دیکتاتوری منجر خواهد شد در مجلس مؤسسان که بی‌آرام همان سال تشکیل شد این‌تالله ابوالقاسم کاشانی از استقرار دوامان پهلوی حمایت همه‌جانبه کرد. مقاله نویسنده ادعا دارد که پس از کودتای ۱۲۹۹ مصدق تمام توان و اعتمادش را در خدمت تحکیم و نکل‌گیری دیکتاتوری رضاخان گذاشته بود. اما پس از به سلطنت رسیدن او با بی‌مهری و کم‌اهمیتی شدید مواجه شد (ص ۶۸) اگر به تلگرافهایی که از طرف غلامی نجف به عنوان تئودیک به خاطر خلوص رضاشاه به سلطنت دقت کرد متوجه خواهیم شد چه کسانی در مشروعت پخشیدن به دیکتاتور سرعت بخشیدند و خواهان پیوستن حکومت پهلوی به ظهور امام زمان شدند.

حمید سبازک اهل حضرت پهلوی شاهنشاه ایران درباره ملکه و سلطانه تیریک سلطنت قدیم امید است به ظهور ولی عصر متصل شود.

«جواد صاحب جواهر» حضور مبارک پادشاه اسلام پناه پهلوی این‌عقله نصر دوم این دولت فوق شوکت را برای تشدید ملت و حفظ استقلال مملکت بسط مملکت و موجبات ترفیه حال رحمت مملکت و جلوس سیمت مانوس را تهیت تقدیم می‌کنم.

«آبوالحسن موسوی» همچنین حضرات حجج اسلام آقایان یحیی‌العلوم، ضیاءالدین عراقی، داعی‌الرجاس علاء، داعی مهدی خراسانی، تلگرامهای مشابهی ارسال که در جلد چهارم کتاب تاریخ بیست ساله حسین مکی آمده است.^{۱۳} نویسنده محترم باید توضیح دهد این روشنگران و مصدق بودند که قدرت رضاخان را تأیید و تثبیت کردند یا کسان دیگر؟ (غیر از ایقانه منروس و سایر غلامی صالح) و رضاخان درصد اسماج کلام دسته برآ...

مقاله نویسنده اظهار داشته: مصدق تا دوره ششم به عنوان نماینده مردم در صحنه حضور داشته و از سال ۱۲۰۷ تا ۱۳۶۹ در انزلی اجباری به سر می‌برده است. اما علت این انزلی اجباری را بیان نمی‌کند. مصدق تا مجلس دوره ششم به صورت نماینده متصرف باقی ماند و در این مدت ثبات و پایداری از خود نشان داد. او از ادای سوگند وقادری به شاه و قانون اساسی خودداری کرد و با سرسختی که خاص خود او بود تا آخر سوگند نخورد. عجیب است که دفاع منظم و پیگیر مصدق از آزادیهای اساسی در مجلس حیرت نویسنده را برمی‌انگیزد اما صحبت‌های او را در مورد رضاخان مورد انتقاد و ایراد قرار می‌دهد. نویسنده مقاله از اول تا آخر مقاله می‌کوشد با ارائه مواردی که انگلیسها بنا نهادند و وابسته به آنها از او حمایت یا جانبداری کردند، این نکته را به خواننده آلفا نماید که مصدق وابسته و نوزده حمایت بیگانه بود. مصدق از بیان حقایق هیچ

وقت هراس به دل راه نداد.

در همین مجلس ششم بود که او با جرات خاص خود و در میان بیروصدای چند تن از نمایندگان دوازده تلگراف و یادداشت‌های رمز دار - که حاکی از دخالت مقامات نظامی و کشوری بود - را فاش ساخت.^{۱۵} در همین دوره مجلس او با وکالت و توفیق‌الدوله عقاد قرارداد ۱۹۱۹ و شرکتش در کابینه مستوفی‌الممالک به مخالفت برخاست و او را به عنوان یک عنصر خائن به ملت و نیز دست نشانده بیگانه معرفی کرد و حتی خواستار مجازات او شد. در اوایل سلطنت رضاشاه به سرتیپ سیمانی گفت اگر دکتر مصدق را بخواهم می‌آید یا نه؟ مصدق در پاسخ درخواست رضاشاه گفت: اگر روزهای دوشنبه و کلا به حضور شاه می‌روند ولی من نیروم از این جهت است که نماینده ملت و به اصطلاح فرمایشات شاه احتیاج ندارم.^{۱۶}

در جلسه نهم اردیبهشت ۱۳۰۶ در نطق قبل از دستور گفت ... این مسافرت‌هایی که اعلیحضرت مرفه‌مانند این طاق نصرت‌ها، اسباب خرج مردم می‌شود و مأموران نظامی اسباب آذیت مردم را فراهم می‌آورند. در حقیقت اعلیحضرت به این چیزها بزرگ نمی‌شود.^{۱۷}

در مجلس ششم با لایحه ساختمان زنگنه و تعمیر قصرهای سلطنتی به مخالفت برخاسته و با شجاعت گفته شخیص پادشاه اگر بخواهد قصرهایش را تعمیر کند خودش از عهده تعمیرات قصورش برمی‌آید مخارج آن بر عهده ملت نیست.

او در همین دوره از مجلس با لایحه راه‌آهن از شمال به جنوب به مخالفت برخاسته. او به نبرزه راه‌آهن که خلیج فارس را به دریای خزر متصل می‌ساخت سوبطن دانست و معتقد بود که این راه‌آهن دسترسی انگلستان را به شوروی آسانتر می‌سازد. او پیشنهاد کرد به جای این راه‌آهن، راه‌آهن غرب به شرق احداث گردد تا خط آهن ترکیه در شمال غربی را به راه‌آهن هندوستان در شرق ایران متصل سازد.

هنگامی که دولت مقرر کرد همه مردان ایرانی به جای کلاه یا سرسینه، کلاه پهلوی بزرگ بگذارند مصدق هشت ماه از خانه بیرون نیامد. او از محمود مردانی بود که با کشف حجاب شاه به مخالفت برخاسته.

مصدق مخالف تجدید و تغییر نبود بلکه حکومت قانون و حکومت مبتنی بر رضایت مردم را بزرگترین و مطلوبترین ره‌آورد انقلاب مشروطه می‌دانست.

او از جامع اروپایی و ایرانی درکی عقلانی و واقع‌بینانه داشت. اعتقاد راسخ او به آزادی و حقوق و دموکراسی بود و برای این پدیدهها نسبت به توسعه اقتصادی اولویت قائل بود.

با وجود اینکه مصدق و مدرس در انتخابات مجلس هفتم نامزد شده بودند ولی با مداخله علنی

دولت در انتخابات هیچ کلام از سخنان روزیم به مجلس راه نیافتند.

مصدق ۲۵ ساله بود که از مشغله سیاسی کناره گرفت. چون می‌دانست در آن شرایط کاری از دستش ساخته نیست و به رغم میل باطنی با یک عقب نشینی کامل به انزوا پناه برد.

بنابراین مصدق از کودتا تا مجلس هفتم نه تنها در نسبت دیکتاتوری رضاخان تلاش نکرد، بلکه هر جا احساس خطر کرد دست به آتشکاری زد. در برابر خلافتها و نامردمن‌ها هشدار داد و فریادها زد.

اما سرانجام دیکتاتور او را به انزوی اجباری و تبعید و زندان وادار نمود و مردم و کشور را از خدماتش در این دوره بیست ساله محروم ساخت. نویسنده محترم به هیچ کلام از مواضع وی در مجلس ششم و علت انزوی او اشاره نمی‌کند و از کنار آن به آسانی رد می‌شود.

مقاله نویسنده دهه ۱۳۲۰ را برای دکتر مصدق دهه رشد و شکوفایی می‌داند. سال‌های تبعید نه تنها خاطره مصدق را از ذهن مردم زایل نکرد بلکه بر اعتبار او افزوده شد.

او پس از ۱۶ سال برکناری از سیاست در ۲۵ شهریور آزاد گردید. هنگامی که او متوجه حمایت شدید مردم از خود شد از تهران نامزد انتخابات مجلس ۱۴ گردید. وی نه تنها به نمایندگی برگزید شد بلکه میزان آرای او از هر یک از یازده نماینده دیگر تهران بیشتر بود و بدین ترتیب وی نماینده اول تهران شد.

مقاله نویسنده تنها از اظهار این موضوع خودداری می‌کند بلکه می‌نویسد: اکثر رجال آزادخواه و مبارز ایران بازناتش شده و به زمان اراک فرستاده می‌شدند. اما نویسنده محترم نام این رجال آزادخواه و مبارز را نمی‌برد و نمی‌نویسد میازرات این رجال در مدت دیکتاتوری رضاخان چه بود و کجا مبارزه کردند؟

مقاله نویسنده افشای کودتای انگلیسی توسط مصدق را در مجلس تا سطح کینه شخصی میانین می‌آورد. کوشش مصدق در مجلس ۱۴ در رد اعتبارنامه نینضیاءالدین آن هم در مجلسی که انتخاب شمار قابل توجهی از نمایندگان آن مانند خود سید ضیا انجام گرفته بود به نتیجه نرسید. هدف وی از همان آغاز فعالیت سیاسی تازه‌اش افشای سرچشمه کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ و پیامهای ناگوار آن بود که تا تائید انگلیسها انجام گرفت. اگر این اتهام وارد اعتبارنامه سیدضیاء در مجلس تأیید می‌شد، مشروعت سلطنت پهلوی متزلزل می‌شد. نویسنده محترم این حرکت مصدق را در افشای ماهیت سلطنت پهلوی و افشای کودتای انگلیسی توسط مصدق را کینه شخصی می‌داند.

سالگرد مراسم شهدای ۳۰ تیر: از راست: کریم پور شیرازی (نفر دهم)، مهندس رشوی (نفر چهارم کلاه در دست)، حاج محمود مایان (نفر ششم)، حجت‌الاسلام العجفی نماینده تبریز (نفر هشتم)، حجت‌الاسلام جلالی نماینده دماوند (نفر نهم)، حجت‌الاسلام شمسری نماینده تبریز (نفر دهم)



مقاله نویسی سیاست موازنه منفی از جانب مصدق را غیروطن پرستانه قلمداد نمود وی ارائه دهشده لایحه را به نداشتن صلاحت متهم می‌نماید! او ادعا می‌کند که هدف مصدق از ارائه سیاست موازنه منفی تودم‌ها یا نیز با لایحه موازنه منفی مصدق چه در داخل مجلس و چه در خارج از مجلس به مخالفت پرداختند و مصدق را به دورویی و دوپهلویی بازی کردن متهم کردند.^{۲۰}

مقاله نویسی ساده و احسنای را که از طرف غلامحسین رحیمیان نماینده مفرد تهیه شده و در آن خواهان تمامی امتیازات جنب و قرارداد ۱۳۱۲ بود، و از مصدق خواست آن را اتمام نماید اما مصدق با درخواست او موافقت نکرد. دلیلی بر ادعای خود می‌داند که همانا مصدق طرفدار انگلیس بود (ص ۸).

لازم به یادآوری است که نوشته آقای رحیمیان که سی و پنج سال بعد در مجله امید ایران شماره ۱۱، مورخ ۲۶ فروردین ۱۳۵۸ به چاپ رسید جواب مقاله نویسی را داده است. آقای رحیمیان گفته است: زمانی که از مصدق درخواست کردم اولین کسی باشد که این طرح را امضا می‌نماید، اما ایشان در پاسخ گفتند بیایید به منزل من در این باره صحبت کنیم. من به منزل ایشان رفتم مرحوم دکتر در کمال ملاحظت فرمود شما یک فداکاری بزرگی کرده‌اید که این طرح را به خاطر ملت ایران تهیه کرده‌اید، اما یک فداکاری بزرگتر شما این است که این طرح را رسماً در مجلس مطرح نکنید، زیرا هنوز زمینه جاهر نیست. به اضافه به نمایندگانی که در این مجلس فعلی اکثریت دارند نمی‌شود اطمینان کرد بنابراین ممکن است این طرح رد بشود... آن وقت ترکی به دست انگلیسیها می‌افتد و خواهند گفت این مجلس لغو شدن آن را رد کرده است.^{۲۱}

بخی دیگر از اقدامات مصدق در مجلس دوره ۱۴ مخالفت او با حضور مستشاران خارجی بود. وی حضور آنها را در ایران متناقض با حاکمیت ملی می‌دانست. لو در مجلس با اختیارات میلسو به شدت مخالفت کرد. مصدق در جلسه ۲۶ فروردین ۱۳۳۲ در حالی که هنوز متعین در ایران حضور داشتند در جواب سید شهاب که از حضور مستشاران خارجی دفاع کرد گفت:

بنده با میلسو در عصر پهلوی هم مخالف بودم. در وقتی که پهلوی در این مملکت همه مردم را غارت کرد، وقتی که پهلوی تمام آن ملیات را بر سر این مردم آورد همان پهلوی که خودش در منزل من با حضور تقی زاده، ناصر السلطنه و علاءالقر که مرا انگلیسها آوردند و شما در این مجلس گفتید که پهلوی را من آوردم.^{۱۸}

مقاله نویسی این اقدام مصدق یعنی اخراج میلسو از ایران را در جهت حفظ منافع انگلیس توسط مصدق می‌داند (ص ۸).

مسئله مهم دیگری که مصدق در مجلس چهاردهم پیگیری کرد، مبارزه با فساد مالی دولتمردان و کارکنان دولت بود. در سال ۱۳۲۳ که مناسبات قضایی تحقیقاتی را در مورد ادعای سوءاستفاده‌های مالی و تقلبات انتخاباتی توسط علی سهیلی و وزیر خواروار او سیدمحمد ندین آغاز کردند و نهایتاً دادگاه به بی‌بایه بودن آنها رأی داد. مصدق از مجلس خواست تا پرونده ندین به مدت ۱۵ روز در اختیار او گذاشته شود تا درباره موضوع به تحقیق بپردازد چون اکثریت مجلس با پیشنهاد وی مخالفت کردند و با خسرو و هیجان از جای خود بلند شد و در حین خروج از مجلس گفت: اینجا مجلس نیست، در دهه است.^{۱۹}

دو روز بعد گروه کبیری از دانشجویان دانشگاه تهران به منزل مصدق رفته و او را سر دست بلند کرده و به مجلس بردند.

مقاله نویسی می‌گوید پس از تور برزمر توسط خلیل طهماسبی، فداییان اسلام خواهان اسلامی شدن امور می‌شوند. دکتر مصدق قبل از اینکه به زمامتاری برسد به گروههای اسلامی از جمله فداییان اسلام روی خوش نشان می‌داد، اما پس از رسیدن به قدرت دستور بازداشت نواب را صادر کرد. نواب طی بیانیه‌هایی خواستار اداره کشور توسط پیروی مسلمان شده بود و این نکته برای مصدق غیرقابل تحمل بود (ص ۱۱).

باید توجه داشت که هدف مصدق ایجاد حکومت اسلامی نبود، در نظر مصدق ملی کردن صنعت نفت در ایران نه تنها تحقق آرزوهای ملی آلمانیان بود بلکه تجدید حیات ملت ایران و تهذیب اخلاقی آن به شمار می‌رفت. شرکت نفت انگلیس و ایران عملاً به عنوان دولتی در درون دولت تلقی می‌شد که بر استثمارگری و بی‌عدالتی استوار بود و درآمدی بیشتر از عایدات دولت ایران داشت.

به نظر مصدق شرکت نفت به مدت پنجاه سال ابزار پنهان و مؤذیان دخالت انگلیسی در امور داخلی ایران بود که موجب انحطاط اخلاقی سیاستمداران ایرانی، فساد و وابستگی حکومتها و تهدیدی مردم شده بود. اگر چه او به اهمیت درآمد نفت برای راه و پیشرفت اقتصادی کشور معترف بود ولی نسبتاً اعتقاد داشت که در صورت لزوم بهتر است ایران فقیر و مستقل باشد تا اینکه بقای شرکت نفت انگلیس و ایران را تحمل کند و تحت سلطه انگلیس باقی بماند. هدف مصدق بیرون راندن استثمار و استقلال مملکت بود. او هیچ وقت ادعا نداشت که قصد تشکیل حکومت اسلامی را دارد.

مصدق یک بار در مجلس گفت: اگر قرار باشد در خانه خود آزادی عمل نداشته باشیم و بیگانگان بر ما مسلط باشند و رشتعاری بر گردن ما گذارند و ما را به هر سویی که می‌خواهند بکشند مگر بر چنین زندگی ترجیح دارد.^{۲۲}

فداییان نیز در ابتدا از تعهد ملی و سرافرازی ملی شدن نفت جانبداری کردند اما همین که مصدق به نخست‌وزیری برگزیده شد از نهضت بریده و با کاشانی نیز قطع رابطه کردند.

اختلافات آنها چه با مصدق و چه با کاشانی بر سر مسائل عقیدتی و نظری بود. آنها خواهان اجرای شریعت بودند در حالی که نه مصدق و نه کاشانی وعده آن را نداده بودند و آمدنی هم بران نداشتند.

پاسخ کاشانی در مورد درخواستهای مربوط به استقرار حکومت اسلامی حاکی بر همین امر است. او گفت:

این روزها نامه‌های امضا شدنی به دست من می‌رسد که نویسندگان آنها از من پرسیده‌اند، چرا

فروش مشروبات الکلی را ممنوع نمی‌سازید، چرا زنان را از انبار دولتی اخراج نمی‌کنید؟ چنانکه دستور نمی‌دهید خانمها چادر به سر کنند، اینها یا نوکوان مستقیم انگلیس هستند یا مغرورند یا نمی‌فهمند.^{۲۳}

آیتالله کاشانی به رهبران فداییان اسلام گفت که «مجموع نعت» باید بر سایر مسائل تقدم داشته باشد و به مردم اعلام کرد که تا وقتی جبهه ملی این مبارزه مقدس و ملی بر ضد انگلیس را ادامه دهد کاملاً مصدق را حمایت خواهد کرد.^{۲۴} اما رهبر فداییان نیز اعلام کرد بود یا سیاستهای کاشانی و دکتر مصدق و اعضای جبهه ملی مخالفت، نواب پس از دیداری که با آیتالله داشت گفت: در دیدار با کاشانی این نکته را پریشانی روشن ساختیم که وظیفه ما تلاش در راه تحمیل قوانین اسلامی است، اما کاشانی بپناهنه آورد و حرفها و نظرات من تأثیری بر او نداشت.^{۲۵}

... بعد به او گفتید: گرایشهای شما مذهبی نیستند، شیوه زندگی شما به زندگی یک فرد مذهبی نمی‌ماند... برای ما شکی باقی نمانده است که برادران عزیز ما در زندان به دستور دکتر مصدق و کاشانی و جبهه ملی در زندان مانده‌اند.^{۲۵}

مخادمین اسلام به رهبری قنات‌آبادی، خواهان تقویت موضع کاشانی و در اعلامیه‌های عمومی زیادی که به نام بازار منتشر می‌کرد خواستار اجرای شریعت، تم قوانین غیردینی رضاشاه، رعایت حجاب، حفظ صنایع ملی و اتحاد مسلمانان در برابر غرب بودند.

اما برنامه‌های فداییان اسلام از کلیاتی دربارۀ برهنگاری و مستحبات شرعی فراتر می‌رفت و خواسته‌های ویژه‌ای همچون: منع الکل، سیگار، تریاک، قلم و قماربازی، قطع دست جنایتکاران و اعدام متجاوزین اصلاح‌ناپذیر، ممنوعیت همه نوع لباس خارجی، مجازات رشوه‌دهنده و رشوه‌گیرنده، تنبیه روحانیانی که از موقعیتهای مذهبی خود سوءاستفاده می‌کردند، حذف رسته‌های غیراسلامی مانند موسیقی از دروس مدارس و مغرز کردن حجاب برای زنان تا جایی که بتوانند به نقیض سنتی و پاک خود در خانه باز گردند و از برمی‌گرفتند.^{۲۶}

فداییان اسلام، ترور بود، در تمام دوران نخست‌وزیری مصدق حمله فداییان به مصدق و کاشانی ادامه یافت، حتی جمعی بعدی کاشانی از مصدق، فداییان را به کاشانی نزدیک ساخت، از طرف دیگر فداییان اسلام اصولاً نمی‌توانستند از هم‌راهان نزدیک مصدق و جبهه ملی باشند.

خود مقاله‌نویس هم ادعا دارد که مصدق در جلب توجه نواب از جریده‌های گوناگونی استفاده کرد اما فداییان یا وی همکاری نکردند و صد ترور فاطمی برآمدند. اما نویسنده محترم به جریده‌های مصدق در جذب فداییان اشاره‌ای نمی‌کند.

فداییان انتظاراتی داشتند که مصدق به علت تروری با مسئله نعت نمی‌توانست آنها را برآورده سازد. از زمانی که مصدق اولین کابینه خود را تشکیل داد آنها به مخالفت با ترکیب کابینه که چهار پست آن در اختیار افراد نزدیک دربار قرار گرفت برخاستند و دولت را به دلیل نادیده گرفتن شریعت و آزاد نکردن قاتل زورآرا به باد انتقاد گرفتند. اما هنگامی که طرحهایی مانند طرح تحریم مشروبات الکلی، در مجلس تصویب شد اظهار خوشنودی نمودند. ولی چون دولت نمی‌توانست همه انتظارات آنها را برآورده سازد آنها دولت و افراد آن را در معرض تهدید و فشار قرار دادند.

همین توجه به حفظ ظاهر شرع و عدم توجه آنها به مشکلات و شرایطی که دولت با آن درگیر بود باعث شد تا در خدمت اهداف سیدضیاءالدین قرار گیرند. دکتر بزوی در همین مورد می‌گوید هنگامی که طهماسبی از زندان آزاد شد از او پرسیدم، چرا فاطمی را ترور کردید؟ طهماسبی جواب داد، هنگامی که پیشنهاد ترور فاطمی با اعضای گروه اصلی مطرح شد، با آن مخالفت شد. پیشنهاد دهنده با پولی که از طرف سیدضیاءالدین و توسط یکی از بازاربها به مبلغ ۷ یا ۸ هزار تومان داده شده، جوانی را مأمور ترور فاطمی کردند.^{۲۷}

خلیل طهماسبی اینها را ارسال نامه به فاطمی و هم در مصاحبه با روزنامه پانتر امروز ترور فاطمی را محکوم کرد.^{۲۸}

در خصوص شان و جایگاه فاطمی در میان نیروهای مذهبی مبارز وقت، همین پس که در زمان بازداشت مطهر بقایی رهبر حزب زحمتکشان در دهه شصت و کشف اسنادی در خصوص وابستگی وی به بیگانگان، آیتالله خلخاله که از اعضای وابسته به فداییان اسلام بود، در تعلق بیش از دستور مجلس محکوم تشریف خجانت‌های بقایی و یاران او از دکتر فاطمی تحلیل کرد.^{۲۹}

اینکه مقاله‌نویس ادعا دارد نواب خواستار اداره کشور توسط پیشوایان ایرانی بود باید توجه داشت در دهه سی روحانیان ایران از وحدت نظری لازم برخوردار نبودند و به لحاظ عملی هم برای تشکیل حکومت و اداره جامعه برنامه‌ای نداشتند، با انجام چند ترور هم نمی‌شد انقلاب برپا کرد.

روحانیان این دوره، از ایرانیان به عنوان یک جامعه دینی (امت) سخن نمی‌گفتند و در مورد دخالت یا عدم دخالت در سیاست بین آنها اختلاف و تشتت وجود داشت. ظاهراً اختلافی هم با شاه نداشتند و حتی برخی از آنان او را تأیید می‌کردند.

به دنبال سوء قصد نافرجام در ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ به شاه، آیتالله بروجردی طی تلگرافی «صحت وجود مبارک» را از خدانوید مسئلت نموده و دوام سلطنت او را آرزو کرد.^{۳۰}

فداییان دیگری چون آیتالله نوری، از فداییان بهیشتانی تهران، روحانی و آیتالله سیدضیاءالدین شهرستانی از نجف پیامهای مشابهی ارسال و خواهان سلامت او شدند.^{۳۱}

یک هفته بعد از ترور نافرجام، در حدود دو هزار روحانی از مجتهدان و علمای بزرگی همچون آیتالله بروجردی، فیض، صدر و خواستاری و وعاظ و طلاب کدآوارتر در قم کنگره‌ای تشکیل دادند. در قطع نامه کنگره مزبور روحانیان از عضویت در احزاب سیاسی یا اصولاً شرکت در سیاست منع شدند. تخطی از این امر مجازات خلع لباس را داشت.^{۳۲}

اما آیتالله کاشانی از محل تبعید خود واکنش نشان داد و طی اعلامیه‌ای که در لبنان منتشر کرد به تصمیم مجلس موسسان در مورد تقویض قدرت انحلال مجلس به شاه اعتراض نمود. با توجه به اینکه در آن زمان مراجع و علمای دینی به چند گروه غیرمشیم تقسیم می‌شدند و هیچ کدام خواستار اداره کشور از طرف علما نبودند، فداییان اسلام با حضور شاه و حمایت‌های خارجی از او چگونه می‌خواستند از طریق علما کشور را اداره کنند؟

میزان کینه فداییان اسلام نسبت به مصدق در اعلامیه آنها که پس از کودتای ۲۸ مرداد بر ضد مصدق صادر شد قابل درک است. آنها در اعلامیه خود گفتند: دیرتر تهران در زیر قدمهای میرانده ارتش و مسلمانان ضاحجی می‌لرزید. مصدق غول پیکر خون‌آشام، در زیر ضربات محکومکننده مسلمانان استغفا کرد... تمام مراکز دولتی توسط مسلمانان و ارتش اسلام تسخیر شد.^{۳۳}

به گفته مقاله‌نویس جمال امامی که وابستگی اش به انگلستان زبانشود خاص و عام بود مصدق را کاندیدای مقام نخست‌وزیری کرد (ص ۱۰).

نویسنده محترم باید بداند هم شاه و هم زورآرا هر کدام به علت حمایت مردم از مصدق به طور جداگانه ترسد بودند با او کنار بیایند. اما مصدق کسی نبود که یکی از دو طرف بتواند او را متعادل به خود نماید. شاه در آخرین هفته‌های عمر زورآرا در سه نوبت جمال امامی را نزد مصدق فرستاد تا نخست‌وزیری را بپذیرد. هدف شاه آن بود تا با کمک مصدق زورآرا را شکست دهد. مصدق حاضر به همکاری با شاه نشد. شاه در یک جلسه خصوصی از علاء خواست تا به نفع سیدضیاءالدین از نخست‌وزیری کناره‌گیری نماید. سیدضیاء در انتظار بود تا با تشکیل دولتی قوی مجلس را منحل سازد و با رهبران ملی فراتر، پس از استعفای علاء در روز هفتم اردیبهشت ۱۳۳۰ نمایندگان مجلس به جلسه فوق‌العاده‌ای فراخوانده شدند. مجلس می‌بایست به یک نفر رأی اعتماد می‌داد و هر نماینده‌ای می‌توانست یک نفر را نامزد

فداییان انتظاراتی داشتند که مصدق به علت تروری با مسئله نعت نمی‌توانست آنها را برآورده سازد. از زمانی که مصدق اولین کابینه خود را تشکیل داد آنها به مخالفت با ترکیب کابینه که چهار پست آن در اختیار افراد نزدیک دربار قرار گرفت برخاستند و دولت را به دلیل نادیده گرفتن شریعت و آزاد نکردن قاتل زورآرا به باد انتقاد گرفتند. اما هنگامی که طرحهایی مانند طرح تحریم مشروبات الکلی، در مجلس تصویب شد اظهار خوشنودی نمودند. ولی چون دولت نمی‌توانست همه انتظارات آنها را برآورده سازد آنها دولت و افراد آن را در معرض تهدید و فشار قرار دادند.

همین توجه به حفظ ظاهر شرع و عدم توجه آنها به مشکلات و شرایطی که دولت با آن درگیر بود باعث شد تا در خدمت اهداف سیدضیاءالدین قرار گیرند. دکتر بزوی در همین مورد می‌گوید هنگامی که طهماسبی از زندان آزاد شد از او پرسیدم، چرا فاطمی را ترور کردید؟ طهماسبی جواب داد، هنگامی که پیشنهاد ترور فاطمی با اعضای گروه اصلی مطرح شد، با آن مخالفت شد. پیشنهاد دهنده با پولی که از طرف سیدضیاءالدین و توسط یکی از بازاربها به مبلغ ۷ یا ۸ هزار تومان داده شده، جوانی را مأمور ترور فاطمی کردند.^{۲۷}

خلیل طهماسبی اینها را ارسال نامه به فاطمی و هم در مصاحبه با روزنامه پانتر امروز ترور فاطمی را محکوم کرد.^{۲۸}

در خصوص شان و جایگاه فاطمی در میان نیروهای مذهبی مبارز وقت، همین پس که در زمان بازداشت مطهر بقایی رهبر حزب زحمتکشان در دهه شصت و کشف اسنادی در خصوص وابستگی وی به بیگانگان، آیتالله خلخاله که از اعضای وابسته به فداییان اسلام بود، در تعلق بیش از دستور مجلس محکوم تشریف خجانت‌های بقایی و یاران او از دکتر فاطمی تحلیل کرد.^{۲۹}

اینکه مقاله‌نویس ادعا دارد نواب خواستار اداره کشور توسط پیشوایان ایرانی بود باید توجه داشت در دهه سی روحانیان ایران از وحدت نظری لازم برخوردار نبودند و به لحاظ عملی هم برای تشکیل حکومت و اداره جامعه برنامه‌ای نداشتند، با انجام چند ترور هم نمی‌شد انقلاب برپا کرد.

روحانیان این دوره، از ایرانیان به عنوان یک جامعه دینی (امت) سخن نمی‌گفتند و در مورد دخالت یا عدم دخالت در سیاست بین آنها اختلاف و تشتت وجود داشت. ظاهراً اختلافی هم با شاه نداشتند و حتی برخی از آنان او را تأیید می‌کردند.

به دنبال سوء قصد نافرجام در ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ به شاه، آیتالله بروجردی طی تلگرافی «صحت وجود مبارک» را از خدانوید مسئلت نموده و دوام سلطنت او را آرزو کرد.^{۳۰}

فداییان دیگری چون آیتالله نوری، از فداییان بهیشتانی تهران، روحانی و آیتالله سیدضیاءالدین شهرستانی از نجف پیامهای مشابهی ارسال و خواهان سلامت او شدند.^{۳۱}

یک هفته بعد از ترور نافرجام، در حدود دو هزار روحانی از مجتهدان و علمای بزرگی همچون آیتالله بروجردی، فیض، صدر و خواستاری و وعاظ و طلاب کدآوارتر در قم کنگره‌ای تشکیل دادند. در قطع نامه کنگره مزبور روحانیان از عضویت در احزاب سیاسی یا اصولاً شرکت در سیاست منع شدند. تخطی از این امر مجازات خلع لباس را داشت.^{۳۲}

اما آیتالله کاشانی از محل تبعید خود واکنش نشان داد و طی اعلامیه‌ای که در لبنان منتشر کرد به تصمیم مجلس موسسان در مورد تقویض قدرت انحلال مجلس به شاه اعتراض نمود. با توجه به اینکه در آن زمان مراجع و علمای دینی به چند گروه غیرمشیم تقسیم می‌شدند و هیچ کدام خواستار اداره کشور از طرف علما نبودند، فداییان اسلام با حضور شاه و حمایت‌های خارجی از او چگونه می‌خواستند از طریق علما کشور را اداره کنند؟

میزان کینه فداییان اسلام نسبت به مصدق در اعلامیه آنها که پس از کودتای ۲۸ مرداد بر ضد مصدق صادر شد قابل درک است. آنها در اعلامیه خود گفتند: دیرتر تهران در زیر قدمهای میرانده ارتش و مسلمانان ضاحجی می‌لرزید. مصدق غول پیکر خون‌آشام، در زیر ضربات محکومکننده مسلمانان استغفا کرد... تمام مراکز دولتی توسط مسلمانان و ارتش اسلام تسخیر شد.^{۳۳}

به گفته مقاله‌نویس جمال امامی که وابستگی اش به انگلستان زبانشود خاص و عام بود مصدق را کاندیدای مقام نخست‌وزیری کرد (ص ۱۰).

نویسنده محترم باید بداند هم شاه و هم زورآرا هر کدام به علت حمایت مردم از مصدق به طور جداگانه ترسد بودند با او کنار بیایند. اما مصدق کسی نبود که یکی از دو طرف بتواند او را متعادل به خود نماید. شاه در آخرین هفته‌های عمر زورآرا در سه نوبت جمال امامی را نزد مصدق فرستاد تا نخست‌وزیری را بپذیرد. هدف شاه آن بود تا با کمک مصدق زورآرا را شکست دهد. مصدق حاضر به همکاری با شاه نشد. شاه در یک جلسه خصوصی از علاء خواست تا به نفع سیدضیاءالدین از نخست‌وزیری کناره‌گیری نماید. سیدضیاء در انتظار بود تا با تشکیل دولتی قوی مجلس را منحل سازد و با رهبران ملی فراتر، پس از استعفای علاء در روز هفتم اردیبهشت ۱۳۳۰ نمایندگان مجلس به جلسه فوق‌العاده‌ای فراخوانده شدند. مجلس می‌بایست به یک نفر رأی اعتماد می‌داد و هر نماینده‌ای می‌توانست یک نفر را نامزد



پی نوشتها

۱. تسلیقا و مکتوبات مصنف در دوره ۵ و ۶ مجلس، صص ۲۳-۲۵.
۲. مصنف و نبرد قدرت کاتولیان، ص ۲۰.
۳. خاطرات و تأملات مصنف، دید حصص ۹۱-۹۲.
۴. مصنف مسائل حقوق و سیاست، ص ۱۱۷.
۵. خاطرات و تأملات مصنف - انتشارات علمی، ص ۱۲۲.
۶. مصنف سالهای مبارزه و مقاومت، جلد ۱، ص ۸.
۷. مصنف و نبرد قدرت، ص ۵۲.
۸. مصنف و نبرد قدرت، کاتولیان، ص ۵۶.
۹. تاریخ مختصر احزاب سیاسی، جلد ۳، ص ۲۶.
۱۰. تبشیر و مشیوبیت، جلد ۱، ص ۱۲۴.
۱۱. همان، ص ۱۲۲.
۱۲. نفت، قدرت، اصول، مصطفی علیه، ص ۵۶.
۱۳. تاریخ مختصر احزاب سیاسی، بهار، ص ۲۵۱.
۱۴. تاریخ ۲۰ ساله حسین مکی، جلد ۳، ص ۱۸.
۱۵. مصنف سالهای مبارزه و ... نجاشی، جلد ۱، ص ۲۶.
۱۶. مصنف مسائل حقوق و سیاست، انتشار، ص ۹.
۱۷. تسلیقا و مکتوبات مصنف، دوره ۵ و ۶، ص ۳۱.
۱۸. مذاکرات مجلس شورای ملی، ۲۶ فروردین ۱۳۲۲.
۱۹. مصنف سالهای مبارزه، نجاشی، جلد ۱، ص ۷۷.
۲۰. روزنامه سرد، ۲۲ آبان ۱۳۲۲.
۲۱. امید ایران، شماره ۱۱، ۲۶ فروردین ماه ۱۳۵۸.
۲۲. مذاکرات مجلس ۲۱ تیر ۱۳۳۰.
۲۳. روحانیت و اسرار قاضی تشنه، ص ۱۲۲.
۲۴. باختر امروز، تیر ۱۶ ۱۳۳۰ و کاتولیان پیامی به ملت، مجله ترقی، ۱۳ اردیبهشت ۱۳۳۰.
۲۵. انقلاب فدائیان اسلام، صص ۱-۶۶.
۲۶. جامعه، نوشته ۲۱ خرداد ۱۳۳۷.
۲۷. به یاد شهید قاضی، محمد ترکمان.
۲۸. مجله گویگان شماره ۴، آبان ۱۳۳۷.
۲۹. اطلاعات ۲۰ و ۲۴ بهمن ۱۳۳۷.
۳۰. همان.
۳۱. اطلاعات، ۲۰ بهمن ۱۳۳۷.
۳۲. روح ملت ۲۹ مرداد ۱۳۳۲.
۳۳. خاطرات و تأملات مصنف، ص ۱۷۸.
۳۴. مصنف سالهای مبارزه، جلد ۱، ص ۲۶۱.
۳۵. دیای سخن، شماره ۸۱، ص ۲۷.
۳۶. مصنف در محکمه نظامی، ص ۲۱۴.
۳۷. دیای سخن، شماره ۸۹، ص ۲۳.

اما برای شناخت بیشتر نویسنده محترم، نظر ایشان را به بیانات آقای حسن مکی (رفیق نیمه راه مصنف) که در آخرین مصاحبه اش بیان کرده جلب می‌کنم. او گفته است: ... نه او خارجی بود نه از حقوق نخستوزیری اش استفاده کرده، به طوری که ماهانه حدود نوبست و هشتاد هزار تومان حقوق کارکنانش را می‌داده که همگی از جیب خودش برد نه حقوق

نخستوزیری، از اتومبیل نخستوزیری استفاده نمی‌کرد ... چنین فردی نمی‌توانست برای استفاده مالی نوکر اخشی بشود...^{۲۶}

در آخرین لحظات دادگاهش، پیرای از جانب شاه به دادگاه رسید و در جلسه علنی قرارت شد شاه در این پیام گفته بود: اگر مصنف شخصاً از او طلب بخشش کند وی را مورد عفو قرار خواهد داد.

مصنف بی‌ترنگ و با خشم فراوان با گفتن "نه" این پیششاه را رد کرد و سه سال زندان مجرد و ده سال تبعید را تحمل کرد و در حالت تبعید از دنیا رفت اما برای همیشه زمان مصنف پاشد.^{۲۷}

مصنف برای بعضی‌ها (رسالتی‌ها) "در بدبخت‌ترین فرد و دل‌آزار است، همان گونه که برای "کین" بود. وزیر خارجه‌ای که تا زمان صدارت مصنف خواب راحتی به چشمش نرفت و برکناری او باعث شد تا شب کودتا راحت بخوابد پس ایشان را چه شده است که با شنیدن نام مصنف دچار بی‌خوابی شده و حرمتها را نگه نمی‌دارند دشمنان مصنف آن قدر انصاف داشتند که مجله "تایم" در سال ۱۹۵۲ سوسخت‌ترین دشمن خود را به عنوان مرد سال برگزیند و تصویر او را بر روی جلد تایم چاپ کند. همین امر حسادت شاه را برانگیخت و این خشم و ناراحتی تا پایان عمر هم‌اوارها رها نکرد، زیرا شاه با تلاش بسیار و خرج پهلوانی گزاف به وسیله اردشیر زاهدی سفیر و ناماد دست و دل بازش در آمریکا سعی کرد مگر تایم یک‌دیوار او را به عنوان مرد سال انتخاب نماید ولی موفق نشد و این آرزو را با خود به گور برد.

تنها شخصیت دیگر ایرانی که به عنوان مرد سال تایم انتخاب شد، آیت‌الله خمینی بود که تصویر او بر روی جلد نخستین شماره سال ۱۹۸۰ تایم انتشار یافت.^{۲۸} در پایان از نویسنده محترم انتظار دارم با عنایت شفقتی پشت ابرهای تیره ولی شایاندار را بنگرد.

کند، آن‌گاه از شاه خواسته می‌شد برای نفر اول فرمان نخستوزیری را صادر کند. در آن لحظه سیدضیاء در دربار و در حضور شاه بود. جمال امامی چون قبلاً نیز مصنف را برای نخستوزیری پیشنهاد داده بود ولی مصنف آن را رد کرده بود، یا این تصور که باز هم قبول نخواهد کرد از او خواست تا رئیس‌الوزاری را بپذیرد. برخلاف میل امامی، مصنف پیشنهاد را بپذیرفت.^{۲۹} برخلاف نظر نویسنده محترم، که گفته است مصنف در پذیرش رئیس‌الوزاری شرط و شروطی نداشت، باید به عرضشان رساند مصنف شروط خود را بدین شرح اعلام داشته:

... من از آقای عبدالله معظمی نماینده رئیس مجلس خواستم قبل از اینکه رئیس مجلس شرفیاب شود به ایشان اطلاع دهم که تا نه ساده اجرایی مربوط به ساده واحد ملی شدن صنعت نفت از تصویب نگذشته باشد مرا به دربار احضار نکند.^{۳۵}

شروط مصنف، شخصی نبود بلکه ملی و برای اعاده حقوق ملت ایران بود. مصنف اولین رسامداری بود که برای اولین بار خود را "نوکر مردم" و نماینده وابسته به آنها دانست.

نویسنده دوبار تأکید کرده که مصنف بی‌سوءت یا سرزن جبهه ملی در انتخاب وزرا موسس ناراحتی و کناره‌گیری آنها گردیده بود.

مصنف به جز یکی دو مورد استثنایی، وزیران کابینه را از مدیران فن سالار و افراد غیرسیاسی برگزیده و برای اخذ تصمیمهای صرفاً سیاسی به ستاره همکاران جبهه ملی در مجلس متکی بود. او در مجلس بیشتر به این افراد نیاز داشت تا در دولت، ترکیب نخستین کابینه وی محافظه‌کارانه بود، او هشت پست وزارت را به دوستانش عالی‌رتبه هوادار جبهه ملی واگذار کرده، ولی چهار پست دیگر، از جمله وزارت جنگ را در اختیار افراد طرفدار تبار قرار داد. اما اینکه نویسنده محترم قهریتی از وابستگی مصنف را که در دولت ۲۷ ماهه او دارای مقام و منصبی بودند جهت تحریک ذهن خواننده ارائه کرده است، خوب بود نویسنده محترم مواردی از کژیها و نارسایی‌های آنها را هم می‌نوشد، با این حال زمانی که مصنف به قدرت رسید، افراد ناصالح را از کابینه اخراج کرد. خنودش وزارت جنگ را بر عهده گرفت و نام او را به وزارت دفاع تغییر داد. بخشی از بودجه دربار را قطع و به وزارت بهداری داد. پیمانهای خیریه سلطنتی را در نظارت دولت درآورد. شاه را از برقراری ارتباط مستقیم با دیپلماتهای خارجی منع کرد. اشرف خواهر نوقولی شاه را که برضد نهضت فعالیت می‌کرد وادار به ترک کشور ساخت. یکصد و سی و شش نفر از افسران ارتش از جمله یازده نفر افسر عالی‌رتبه را از ارتش اخراج کرد.

کتاب‌شناسی دکتر مصدق



سروشنگر علامه سید جمال

- نفس و کارکرد دکتر مصدق یکی از موضوعاتی است که در چند دهه اخیر همواره مورد توجه نویسندگان و پژوهشگران و محققان تاریخ سیاسی معاصر ایران قرار گرفته است. بی‌گمان مصدق تاسی است که بیشتر بی‌توان و موضوعات اصلی و فرعی کتابهای مختلف در حوزه تاریخ سیاسی ایران را به خود اختصاص داده است. در ادامه بختی قابل ملاحظه از کتب منتشره به نظر خوانندگان می‌رسد. بدیهی است برخی از کتابها در مخالفت و بعضی در موافقت دکتر مصدق انتشار یافته است و موضوع اصلی تعدادی نیز مربوط به دوران دکتر مصدق نبوده بلکه به صورت فرعی به آن دوران توجه شده است.
- جهت آشنایی علاقمندان با رویدادهای دوران دکتر مصدق خوانندگان را به مطالعه کتابهایی که با حروف سیاه مشخص شده‌اند، توصیه می‌نماییم. ضمناً کتابهایی که علیه دکتر مصدق و جهت تحقظه وی نگارش یافته یا علامت ستاره مشخص شده است:
۱. آبدان - حسین زندگیاچه سیاسی دکتر مظفر بقایی، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۳۷۷.
 ۲. آبراهامیان - پرواندا ایران بین دو انقلاب، درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران، ترجمه احمد گل محمدی و محمدابراهیم فاتحی، تهران، نشر نی، ۱۳۷۷.
 ۳. آبراهامیان - پرواندا، مقالاتی در جامعه‌شناسی سیاسی ایران، ترجمه سهیلا تهرانی فارسانی، تهران، شیرازه، ۱۳۷۶.
 ۴. آتابکی، منصور علی و شیخ احمد، احمد پنج روز رستاخیز ملت ایران، تهران، ۱۳۳۷.
 ۵. آوری - پیترو، تاریخ معاصر ایران، ترجمه محمد رفیعی میرآبادی، جلد دوم، تهران، عطایی، بی‌تا.
 ۶. آیت - حسن، چهاره حقیقی مصدق السلطنه، قم، انتشارات اسلامی، ۱۳۶۰.
 ۷. آیت - حسن، درسهای از تاریخ سیاسی ایران، تهران، انتشارات حزب جمهوری اسلامی، ۱۳۶۳.
 ۸. آیت - حسن، فصلی از تاریخ سیاسی ایران، نگارش کتاب به نهضت ملی ایران، قم، انتشارات اسلامی، ۱۳۶۲.
 ۹. ابرسنجانی - حسن، یادداشتهای سیم‌تیره، تهران، پیرایه پامناد، ۱۳۳۵.
 ۱۰. اسماعیلی - یمن، زندگیاچه مصدق السلطنه، بی‌جا، بی‌تا، بی‌تا.
 ۱۱. اعزایی - حسین، یادنامه مهندس کاظم حبیبی، تهران، ناشر مؤلف، ۱۳۷۰.
 ۱۲. افراسیابی - بهرام، خاطرات و مبارزات دکتر حسین قاضی، انتشارات سخن، ۱۳۶۶.
 ۱۳. افشار - ایرج، مصدق و مسایل حقوق و سیاست، تهران، انتشارات زمیته، ۱۳۵۸.
 ۱۴. امیرخسروی - بلبلک، نظر از درون به نقش حزب توده ایران (نقدی بر خاطرات نورالدین کیانوری)، مؤسسه تحقیقاتی و انتشاراتی دیدگاه، تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۵.
 ۱۵. امیرعلایی - شمس‌الدین، خلق ید از شرکت نفت ایران و انگلیس، تهران، انتشارات دهخدا، ۱۳۵۷.
 ۱۶. امیرعلایی - شمس‌الدین، نقدی بر کتاب سیاه، تهران، دهخدا، ۱۳۶۰.
 ۱۷. امیرعلایی - شمس‌الدین، مجاهدان و شهیدان راه آزادی، دهخدا، ۱۳۵۸.
 ۱۸. امیرعلایی - شمس‌الدین، خاطرات من در یادداشتهای پراکنده، تهران، ۱۳۶۷.
 ۱۹. امیرعلایی - شمس‌الدین، چند خاطره سیاسی، تهران، انتشار، ۱۳۷۰.
 ۲۰. امینی - علی، خاطرات علی امینی، به کوشش حبیب لاچوردی، تهران، گفتار، ۱۳۷۶.
 ۲۱. ایوانف، م. س.، تاریخ بون ایران، تهران، انتشارات حزب توده ایران، ۱۳۵۶.
 ۲۲. بازرگان - مهدی، خاطرات (شصت سال خدمت و مقاومت)، به کوشش سروشنگر غلامرضا نجاتی، ۲ جلد، تهران، رسا، ۱۳۷۵، ۱۳۷۶.
 ۲۳. برهان - عبدالله، براهه یا سبک به کزراه احسان طبری، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۶۸.
 ۲۴. بزرگمهر - جلیل (گردآورنده)، مصدق در محکمه نظامی، ۲ جلد، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۳.
 ۲۵. بزرگمهر - جلیل (گردآورنده)، مصدق در دادگاه تجدیدنظر نظامی، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۵.
 ۲۶. بزرگمهر - جلیل، تقریبات مصدق در زندان، زیر نظر ایرج افشار، تهران، سازمان کتاب، ۱۳۵۹.
 ۲۷. بزرگمهر - جلیل، دکتر محمد مصدق و رسیدگی فرجامی در دیوان کشور، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۷.
 ۲۸. بزرگمهر - جلیل، خاطرات جلیل بزرگمهر از دکتر محمد مصدق، انتشارات ناهید، ۱۳۷۳.
 ۲۹. بختیار، شاپورو، بکرنگی (ترجمه) پاریس، ۱۳۶۱.
 ۳۰. بقایی - مظفر، چه کسی منحرف شد، دکتر مصدق یا دکتر بقایی، تهران، ۱۳۶۱.
 ۳۱. بهار - محمدتقی، تاریخ احزاب سیاسی ایران، ۲ جلد، تهران، امیرکبیر، انتشارات کتابهای جیبی، ۱۳۵۷ و ۱۳۶۳.
 ۳۲. بهسودی، سلیمان، خاطرات به کوشش

- غلامحسین میرزا صالح طرح نو، ۱۳۷۷.
۳۳. بهنود - سمود، از سیدضیاء تا بختیار، انتشارات چاربدان، ۱۳۶۹.
 ۳۴. بیل - جیمز، شیر و غناب، ترجمه فروزنده برلیان (جهانشاهی)، تهران، فاقته، ۱۳۷۱.
 ۳۵. بیل - جیمز و ویلیام راجر لویس، مصدق، نفت، ناسیونالیسم ایرانی، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی و کاوه بیات، تهران، نشر نو، ۱۳۶۸.
 ۳۶. پوریا - ارسلان، کارنامه مصدق و حزب توده، ۲ جلد، فنوارنس، انتشارات مزدک، بی‌تا.
 ۳۷. پهلوی - محمدرضا (شاه مخلوع)، سانسوریت برای وطنم، نگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۸.
 ۳۸. پیشنهاد - امیر و کانویریان - همایون، ملی کیست و نهضت ملی چیست، بی‌جا، ۱۳۶۰.
 ۳۹. ترکمان - محمد، به یاد شهید دکتر حسین قاضی، تهران، نشر هزاران، ۱۳۷۴.
 ۴۰. ترکمان - محمد، اسرار قتل رزم آرا، تهران، رسا، ۱۳۷۰.
 ۴۱. ترکمان - محمد، نامه‌های دکتر مصدق، تهران، نشر هزاران، ۱۳۷۴، ۲ جلد.
 ۴۲. ترکمان - محمد، تشنجات و درگیری‌های خیابانی و توطئه‌ها در دوران حکومت دکتر محمد مصدق، تهران، رسا، ۱۳۵۹.
 ۴۳. ترکمان - محمد، استادی پیرامون توطئه ربودن و قتل سر لشکر افشارطوس، تهران، رسا، ۱۳۶۲.
 ۴۴. ترکمان - محمد، قیام ملی سیم‌تیره به روایت استاد و تصاویر، تهران، دهخدا، ۱۳۶۲.
 ۴۵. تفرشی - مسجد و فطاهرحمدی - محمود، گزارشهای مجرمانه شهرداری، ۲ جلد، تهران، سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۱.
 ۴۶. فضلعلی - محمود، مصدق، نفت و کودتا، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷.
 ۴۷. تواناییان فرد - حسن، مصدق و اقتصاد، تهران، انتشارات آگاه، ۱۳۶۰.



استثنای، خطرات مهندس احمد زیرگراده، به
کوشش ابوالحسن ضیاء ظریفی، خسرو سعیدی،
تهران، نیلوفر، ۱۳۷۶.

۷۱. سائق - اول، مترجم دکتر رضا رئیس طوسی،
نفت ایران، انتشارات صابرین، ۱۳۷۲.

۷۲. سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، تکرش کوتاه
بر نهضت ملی ایران، تهران، ۱۳۵۸.

۷۳. سخاوی، سرگرد محمود نقدی بز ساختار و کارکرد
غیرمیلی قشون ایران - ۱۳۳۱.

۷۴. تفری - محمدعلی، قلم و سیاست - از استماعی
رخشانه تا سقوط مصدق، تهران، نشر نائک، ۱۳۷۱.

۷۵. تفری - محمدعلی، قلم و سیاست - از کودتای
روزداتا تا ترور منصور، تهران، نشر نائک، ۱۳۷۲.

۷۶. سجایی - کریم، امشدها و تأسیساتی‌ها، لندن،
انتشارات خیمه ملینون ایران، ۱۳۶۸.

۷۷. سیاسی - علی‌اکبر، گزارش یک زندگی، لندن،
۱۳۶۶.

۷۸. شروین - محمود دولت مستعجل، دکتر محمد
مصدق، ایستگاه کاشانی، تهران، علمی، ۱۳۷۲.

۷۹. شحی، زهره، نمایندگان مجلس شورای ملی در
بیست و یک دوره قانون‌گذاری، تهران، انتشارات
مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، ۱۳۴۵.

۸۰. تیغته - نصرالله، رنگینماه و وزارت سیاسی دکتر
مصدق نخست‌وزیر ایران در سالهای ۱۳۳۰ تا ۱۳۳۲،
تهران، گوش، ۱۳۷۰.

۸۱. صفایی - ابراهیم، امشاه بزرگ - ملی شدن
نفت، تهران، کتاب‌سرا، ۱۳۷۱.

۸۲. صدر - حسن، دفاع دکتر مصدق از نفت در
زندان زرهی، شرکت افست سهامی عام، ۱۳۵۷.

۸۳. صولت قشقای - محمدناصر، همالهای بحران -
خطرات روزنه از فروردین ۱۳۲۹ تا آذر ۱۳۳۲،
تهران، رسا، ۱۳۶۶.

۸۴. طبری، احسان، کزراهه، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۶.

۸۵. عاقلی، یاقو، روزنامه تاریخ ایران، از مشروطه تا
انقلاب اسلامی، نشر گفتار، دو جلد، ۱۳۶۹ - ۱۳۷۰.

۸۶. عتبه - جلال، چهل سال در صحنه قضایی،
سیاسی، دیپلماسی ایران و جهان، خطرات دکتر جلال
عبده، ۲ جلد، ویرایش و تنظیم مجید تفرش، تهران،
رسا، ۱۳۶۸.

۸۷. عراقی - مهدی، ناگفته‌ها و خطرات شهید حاج
مهدی عراقی به کوشش محمود مقصی، مسعود
دهشور و حمیدرضا شیرازی، تهران، رسا، ۱۳۳۰.

۸۸. عظیمی - فخرالدین، بحران دمکراسی در ایران
۱۳۳۲ - ۱۳۳۰، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی و
بیژن توذری، تهران، البرز، ۱۳۷۲.

۸۹. علم - مصطفی، نفت، قدرت و اصول ملی شدن
نفت ایران و پیامدهای ایران، ترجمه غلامحسین
صالحیان، تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۱.

۴۸. جامی، گذشته چراغ راه آینده، تهران،
نیلوفر، ۱۳۶۲.

۴۹. جان‌زاده - علی، مصدق، تهران، صفا،
۱۳۵۸.

۵۰. جرنی - بیژن، تاریخ سی ساله ایران، ۲ جلد،
تهران، برزده، ۱۳۵۷.

۵۱. جمعی علی‌زاده احمد، سندیای سرام تیر ماه
۱۳۳۱، اصفهان، ۱۳۳۱.

۵۲. جوانشیر - قدیم، تجربه ۴۸ مرداد، تهران،
انتشارات حزب توده ایران، ۱۳۵۹.

۵۳. حجازی - مسعود، رویدادها و داورها ۱۳۲۹ -
۱۳۲۹، خطرات مسعود حجازی، تهران، نیلوفر،
۱۳۷۵.

۵۴. حزب ایران، تحلیلی از مبارزات ملت ایران به
رهبری دکتر مصدق، تهران، انتشارات حزب ایران،
۱۳۵۷.

۵۵. خامه‌ای - انور، اقتصاد بدون نفت، تهران، شرکت
سهامی انتشار، ۱۳۶۹.

۵۶. خامه‌ای - انور، فرصت بزرگ از دست رفته، تهران،
انتشارات هفت، ۱۳۶۲.

۵۷. خامه‌ای - انور، از انشعاب تا کودتا، تهران،
انتشارات هفت، ۱۳۶۲.

۵۸. دانش‌پور، نیک‌نیت‌بازان نفت یا مخالف شکست
سینون گازتر - ۱۳۳۱، ناشر موفقه.

۵۹. دانش‌پور، بانک شاهنشاهی و امتیاز - ۱۳۳۰ -
ناشر موفقه.

۶۰. دانش‌پور، داستان منصور دزد خارجی در سرای
ایرانی.

۶۱. دایلمه، عبدالحمید - مصدق از حمایت تا
خائن؟

۶۲. دهنوی، مجموعه‌ای از مکتوبات، سخنرانی‌ها و
پیام‌های ایستگاه کاشانی، ۵ جلد، تهران، چاپخش،
۱۳۶۱.

۶۳. ذبیح - سپهر، ایران در دوران دکتر مصدق، ترجمه
محمد یحیی مهرآبادی، تهران، غطایی.

۶۴. زارین - اسماعیل، استاد خانه ستان، تهران، نگاه
ترجمه، نشر کتاب، ۱۳۵۸.

۶۵. زساقلی - علی، جامعه‌شناسی نحوه کشی،
قانونمقام، امیرکبیر، مصدق - تهران، نشر نی، ۱۳۷۷.

۶۶. روحانی - فواد، تاریخ ملی شدن صنعت نفت ایران،
تهران، خوارزمی، ۱۳۵۲.

۶۷. روحانی - فواد، زندگی سیاسی مصدق در متن
نهضت ملی ایران، لندن، ۱۳۶۶.

۶۸. روزولت - گرمیت، کودتا در کودتا، ترجمه علی
اسلامی، تهران، چاپخش، بی تا.

۶۹. زهاب‌فرد - رحیم، افسانه مصدق، تهران، نشر
علم، ۱۳۷۶.

۷۰. زیرگراده احمد، پرسشهای بی‌پاسخ در سالهای

۹۰. سائق - مصطفی، پنجاه سال نفت ایران، تهران،
یام، ۱۳۵۸.

۹۱. فاطمی - حسین، خطرات و مبارزات دکتر
حسین فاطمی، به کوشش بهرام افراسیابی،
تهران، سخن، ۱۳۶۶.

۹۲. فرمانفرمایان - منوچهر، از تهران تا کاراکش -
نفت و سیاست در ایران، تهران، نشر تاریخ ایران،
۱۳۷۳.

۹۳. فرمانفرمایان - منوچهر و فرمانفرمایان -
رخشان، خون و نفت، تهران، ققنوس، ۱۳۷۷.

۹۴. فوران - جان، مقاومت شکننده، تاریخ تحولات
اجتماعی ایران از خفیه ۱۶ سالهای پست از فلاط
اسلامی، ترجمه احمد تدین، تهران، رسا، ۱۳۷۷.

۹۵. کاتم - ریحارده، تاسیساتی‌سیم در ایران، ترجمه
فرشته سرلکه، تهران، گفتار، ۱۳۷۱.

۹۶. کاشانی - سیدمحمود، قیام ملت مسلمان ایران،
۳۰ تیر ۱۳۳۱، تهران، انتشارات خیمه، ۱۳۵۹.

۹۷. کاتوزیان - محمدعلی (همايون)، خطرات سیاسی
خلیل ملکی، تهران، رواق، ۱۳۶۰.

۹۸. کاتوزیان - محمدعلی (همايون)، اقتصاد سیاسی
ایران، ۲ جلد، ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز
عزیزی، تهران، بایروس، ۱۳۶۸.

۹۹. کاتوزیان - محمدعلی (همايون)، مصدق و قدرت
قدرت، ترجمه احمد تدین، تهران، رسا، ۱۳۷۱.

۱۰۰. کاشخ، عبدالصمد نظری به پیش‌کارگری و
کمونیستی در ایران، ۲ جلد، استیگمیلی، انتشارات حزب
توده، ۱۳۵۱ - ۱۳۵۳.

۱۰۱. کشاوری - دکتر فریدون، من متهم می‌کنم کمیته
مکزی حزب توده را، ناشر؟

۱۰۲. کتانوری - نورالدین، حزب توده ایران و دکتر
مصدق، تهران، انتشارات حزب توده، ۱۳۵۹.

۱۰۳. کتانوری - نورالدین، خطرات، مؤسسه تحقیقات
و انتشاراتی دیدگاه، تهران، اطلاعات، ۳۷۱.

۱۰۴. کی استوان - حسین، سیاست موازنه منفی
در مجلس چهاردهم، ۲ جلد، تهران، انتشارات
روزنامه مظهر، ۱۳۷۷ - ۱۳۲۹.

۱۰۵. گاز بوروسکی - مارگتج، سیاست خارجی



۱۲۵. نهضت آزادی ایران، نشریات راه مصدق و ضمائم آن، جلد نهم، ۱۳۴۲.
۱۲۶. نهضت آزادی ایران، اسناد نهضت مقاومت ملی ایران، تهران، ۱۳۴۳.
۱۲۷. نهضت آزادی ایران، حدیث مقاومت، اسناد منتشر شده بعد از کودتای ۲۸ مرداد تهران، ۱۳۶۵.
۱۲۸. ورجاوند - برویز (به کوشش) یادنامه استاد دکتر غلامحسین صدیقی، تهران، چاپخش، ۱۳۷۲.
۱۲۹. وودهاوس، سی.ام، عملیات چکمه، ترجمه فرحناز شکوری، تهران، نشر تور، ۱۳۶۷.
۱۴۰. هوشنگ مهدوی - عبدالرضا، روزهای اختصار، لشکرکشی نافرجام الکلیس به ایران در سال ۱۳۳۰، تهران، گنگار، ۱۳۷۵.
۱۴۱. یدگین - تانلیل، تاریخ جهانی نفت، ترجمه غلامحسین صالحیار، ۲ جلد تهران، اطلاعات، ۱۳۷۷.
۱۴۲. یمگانی - پارسا، گارتامه مصدق، تهران، رواق، ۱۳۵۷.
۱۴۳. صدافعات مصدق و رونق در دیوان بین‌المللی لاهه، انتشارات زیرچرخ.
۱۴۴. برنا، مصدق و سوازنه منفی، تهران، زیرچرخ، ۱۳۵۱.
۱۴۵. بی‌نا، مصدق و نهضت ملی ایران، بی‌جا، بی‌تا.

امریکویو، ۱۳۶۳.

۱۲۱. مکی - حسین، وقایع سرام تیر ۱۳۳۱، تهران، نگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰.
۱۲۲. مکی - حسین، تاریخ بیست ساله ایران، ۸ جلد تهران، نشر ناشر، ۱۳۶۶ - ۱۳۶۳.
۱۲۳. مکی - حسین، دکتر مصدق و نطقهای تاریخی او، انتشارات جاویدان، ۱۳۶۴.
۱۲۴. ملکی - احمد، تاریخچه جبهه ملی، تهران، انتشارات روزنامه ستاره، شهریور ۱۳۳۲.
۱۲۵. مهربان - رسول، گوشه‌هایی از تاریخ معاصر ایران، تهران، عطارد، ۱۳۶۱.
۱۲۶. نجاتی - غلامرضا، جنبش ملی شدن صنعت نفت و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۵.
۱۲۷. نجاتی - غلامرضا، مصدق سالهای مبارزه و مقاومت، تهران، رسا، ۱۳۷۷.
۱۲۸. نجاتی - غلامرضا، تاریخ بیست و پنج ساله ایران، ۲ جلد، تهران، رسا، ۱۳۷۱.
۱۲۹. نجاتی - غلامرضا، سه گزارش، ترجمه خاطرات جرج مگکی، سرهنگ ورتون والترز، در مذاکرات دکتر مصدق.
۱۳۰. نجمی - ناصر، خاطرات سیاسی حوادث تاریخی ایران از شهریور ۱۳۲۰ تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، تهران، کلینی، ۱۳۷۰.
۱۳۱. نجمی - ناصر، دکتر مصدق پر مسند حکومت، تهران، بیگان، ۱۳۷۷.
۱۳۲. نخبگان سیاسی ایران، از انقلاب مشروطیت تا انقلاب اسلامی، ۴ جلد، انتشارات سخن، تهران، ۱۳۷۲.
۱۳۳. نطق‌ها و مکتوبات دکتر مصدق در ادوار پنجم، ششم، چهاردهم و شانزدهم مجلس شورای ملی، دفتر ۱ تا ۱۰، انتشارات مصدق، ۴۹ - ۱۳۴۸.
۱۳۴. نهضت آزادی ایران، اسناد نهضت آزادی ایران، جریان تأسیس و بنیادهای، جلد یکم، تهران، ۱۳۶۱.
- امریکا و شاه، تهران، رسا، ۱۳۷۱.
۱۰۶. گروهی از هواداران نهضت اسلامی ایران و اروپا، روحانیت و اسرار فاش شده از نهضت ملی شدن نفت، قم، انتشارات دارالفکر، ۱۳۵۸.
۱۰۷. لاجوردی - حبیب، اتحادیه‌های کارگری و خودکامگی در ایران، ترجمه شیاه صدیقی، تهران، نشر نو، ۱۳۶۹.
۱۰۸. مدنی - جلال‌الدین، تاریخ سیاسی معاصر ایران، دو جلد، تهران، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۱.
۱۰۹. مدیر شانه‌چی - محسن، احزاب سیاسی ایران، تهران، رسا، ۱۳۷۵.
۱۱۰. مصدق - غلامحسین، در کنار پدرم مصدق (خاطرات دکتر غلامحسین مصدق)، ویرایش و تنظیم غلامرضا نجاتی، تهران، رسا، ۱۳۶۹.
۱۱۱. مصدق - محمد، خاطرات و تأملات مصدق، به کوشش ایرج افشار، تهران، علمی، ۱۳۶۵.
۱۱۲. مصدق - محمد، کاپیتولاسیون در ایران، تهران، ۱۲۹۳.
۱۱۳. مصدق - محمد، شرکت سهامی در اروپا، تهران، ۱۲۹۳.
۱۱۴. مصدق - محمد، دستور در محاکم حقوقی، تهران، ۱۲۹۴.
۱۱۵. مصدق - محمد، سخت‌سری از حقوق پارلمانی در ایران و اروپا، تهران، ۱۳۰۲.
۱۱۶. مصدق - محمد، اصول قواعد قوانین مایه در ممالک خارجه ایران قبل از مشروطیت و دوره مشروطه، تهران، ۱۳۰۴.
۱۱۷. مصدق - محمد، مدارک حقوق اسلامی و وصیت در مذهب شیعه، ترجمه از فراتسه، تهران، ۱۳۰۲.
۱۱۸. مصور رحمانی - غلامرضا، کهنه سرباز، خاطرات سیاسی، ۲ جلد، تهران، رسا، ۱۳۶۹.
۱۱۹. مکی - حسین، خلق یه، ۲ جلد، تهران، نگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰.
۱۲۰. مکی - حسین، کتاب سیاه، ۴ جلد، تهران،

انتشارات قلم منتشر می‌کند

"مصدق" از دیدگاه "طالقانی"

سخنرانی آیت‌الله طالقانی در ۱۴ اسفند ۱۳۵۷

برمزار دکتر مصدق در احمدآباد

با مقدمه: محمد بسته‌نگار

آثار قلمی مصدق*

ایرج افشار

ص. در صفحه عنوان آن نوشته است: «این کتاب مجانی و حق طبع و ترجمه آن آزاد است.»

۳ - دستور در محاکم حقوقی، طهران، رمضان ۱۳۳۲ قمری [سند «مرصاد» ۱۲۹۴ شمسی]، ۴۹۷ ص.

در صفحه عنوان آن نوشته است: «به خاطر محترم آقای دکتر ولی‌الله خان مدیر محترم مدرسه سیاسی و آقایان محصلین مدرسه مزبوره این کتاب را در اصول تشکیلات و محاکمات حقوقی (معروف به قوانین عدلیه) شهر رمضان المبارک ۱۳۳۳ تألیف و آن را به «دستور در محاکم حقوقی» مرسوم نموده و به آقایان پیشنهادکننده و امضاکنندگان این قوانین تشکرات خود را تقدیم می‌نماییم. این کتاب مجانی و حق طبع آن آزاد است. [مصدق بر پشت جلد کتاب «دستور در محاکم حقوقی» نوشته است: «به استعمال لسان و خط اجنبی ما معتقد نیستیم. ولی چون این کتاب به ممالک خارجه ارسال می‌شود محض سهولت در سانسور در اینجا محتاج شدیم.»

مرداش سانسور زمان جنگ بین‌المللی اول است که میان دول مرسوم بود. او اسم کتاب را به خط و زبان فرانسوی بر پشت جلد به چاپ رسانیده بود.]

۴ - مختصری از حقوق پارلمانی در ایران و اروپا، برای آقایان محترم نمایندگان دوره پنجم تقنینیه.

طهران ۲۰ دلو (= بهمن) ۱۳۰۲ شمسی (۳ رجب ۱۳۳۲ قمری)، ۱۷۲ ص. بر صفحه عنوان آن نوشته است: «مجانی و حق طبع و ترجمه آزاد»

۵ - اصول قواعد و قوانین مالیه در ممالک خارجه و ایران قبل از مشروطیت و دوره مشروطه.

جلد اول - بودجه، طهران ۱۵ آبان ماه ۱۳۰۴ شمسی (۱۹ ربیع‌الثانی ۱۳۳۴ - ۱۳۰۵ قمری). بر صفحه عنوان آن نوشته است: «مجانی و حق طبع و ترجمه آزاد است.»

در مقدمه کوتاه کتاب می‌نویسد: «... برای یادآوری به خوانندگان می‌نگارم که نویسنده این نامه لازم دید اطلاعاتی را که در ضمن تحصیل در اروپا و تصدی در امور مالیه قبل از مشروطیت و در دوره مشروطه به دست آورده و حاصل تحصیل و تجربه است به معرض مطالعه عامه بگذارم. لذا در این کتاب که مشتمل بر چهار باب است و تعریف و تصویب و اجرا و نقضش بودجه پرداخته در صورت حیات و توفیق به تألیف جلد دوم که متضمن اقسام مالیاتهاست اقدام خواهد نمود.»

* این مطلب از کتاب «مصدق و سایل حقوق و سیاست» گردآوری شده زیر نظر ایرج افشار - انتشارات زمستان - ۱۳۵۸ و از بخش یادداشت گردآورنده ص ۷ و ۹ نقل گردیده است.

(وصیت در فقه اسلامی - مذهب تشیع - مفسر به مقدمه‌ای در منابع فقه اسلامی). این کتاب رساله‌ای است که مصدق برای اخذ درجه دکتری از دانشگاه نوشاتل (سوئیس) نوشت و در پاریس به چاپ رسانید. قسمتهایی از این رساله توسط احمد متین‌الدوله دفتری، علی معتمدی و نصرالله انظام ترجمه و در سال ۱۳۰۲ در تهران در ۱۰۴ صفحه طبع شده است.

مصدق پس از بازگشت از سفر تحصیلی خود (یعنی فرانسه و سوئیس) [او تصدیقنامه علوم مالیه را

نخستین مقاله مصدق در مجله‌ای چاپ شد که خود یکی از اعضای تأسیس‌کننده آن بود. نام این مجله «مجله علمی» است. و در سال ۱۲۹۳ شمسی بنیاد گرفت. ولی پیش از ده شماره انتشار نیافت. مقالات دیگر مصدق در دوره‌های اول و دوم و سوم مجله «آینده» طبع شده است. بعضی از این مقالات بنا بر میل مصدق بدون نام نویسنده و تحت عنوان «امضاء محفوظ» و از «مقالات وارده» به چاپ رسید. ولی مدیر مجله [دکتر محمود افشار] در فهرست الفبایی نام نویسندگان در پایان سال، ذیل نام مصدق آن مقالات را مشخص کرده است.

یکی از مقالات کوتاه، مقدمه طرحی است درباره انتخابات خطاب به مجلس شورای ملی که در روزنامه اطلاعات طبع شده است. مصدق سه بار در فاصله بیست سال درباره انتخابات اظهار رأی جامعی کرد. آنچه او در این باره نوشت و گفت نمونه‌ای است از نحوه تفکر سیاسی و نگرانیات پارسارلمانی او در یکی از موضوعهای بسیار مهم مملکتی، خصوصاً از لحاظ مسئله شرط داشتن سواد برای انتخاب‌کنندگان و لزوم طولانی کردن مدت نمایندگی، و از همین زمره است عقیده قدیم او درباره مجلس سنا (متدرج در مقاله «تصویب بودجه»). آخرین نظریه او مقاله‌ای است که در مجله «آینده» (دوره سوم) منتشر شد -

آنچه به زبان فرانسه از مصدق انتشار یافته عبارت است از:

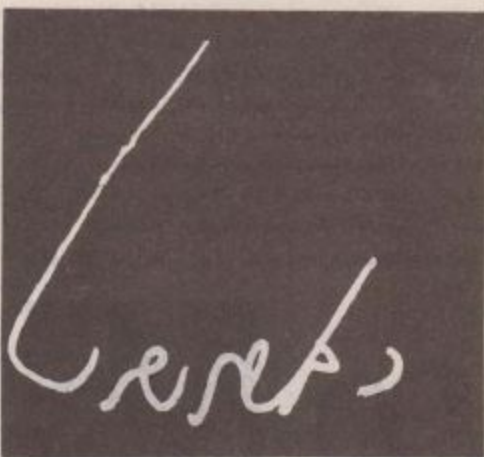
1. Etude de droit civil au sujet de la responsabilité de l'Etat pour les actes illicites de ses fonctionnaires, et de droit penal sur le principe de la non extradition pour delits politiques. Paris, 1913. 46p. (مسئولیت دولت برای اعمال خلاف قانونی که از مستخدمین دولتی در موقع انجام وظایفشان صادر می‌شود و قاعده عدم تسلیم مفسرین سیاسی). مصدق این رساله را در مژنه علوم سیاسی پاریس برای گرفتن تصدیق‌نامه نوشته است.
2. Le testament en droit musulman (secte chytie), precede d'une introduction sur les sources de droit musulman. Paris, 1914. 230 p.

از مدرسه سیاسی در پاریس گرفت و سپس درجه دکتری در علم حقوق را از دانشگاه نوشاتل (سوئیس) به مناسبت علاقهای که به مسائل حقوقی و مالی و سیاسی داشت کتابهایی را تألیف و چاپ کرد و همه را بطور مجانی توزیع می‌کرد و نخستین آنها را که درباره کاپیتولاسیون بود در پنج هزار نسخه به چاپ رسانیده بود و این امر خود برای حدود شصت سال پیش عجیب بوده است.

کتابهای فارسی او عبارتند از:

۱ - کاپیتولاسیون و ایران، طهران، ذی‌الحجه ۱۳۳۲ قمری [عقرب «آبان» ۱۲۹۳ شمسی]، ۶۶ ص. این رساله در پنج هزار نسخه طبع شده و بر پشت آن نوشته است: «این رساله مجانی و حق طبع و ترجمه آن آزاد است.»

۲ - شرکت سهامی در اروپا، طهران، عقرب [آبان] ۱۲۹۳ شمسی (ذی‌الحجه ۱۳۳۲ قمری)، ۱۰۲



سلطنت خانم

حمیدرضا رئوفی

فرمانداری نظامی بعد از ورود به میدان تجریش به کوچه رضاییه پیچید و جلوی خانه‌ای که بالای دیوار آن پلاک ۲۱ دیده می‌شد ایستاد. سرگرد و راننده هر دو پیاده شدند.

سرگرد در حالی که رنگ را به صدا درسی آورد نیم‌نگاهی به ساعت خود انداخت. عقربه‌های ساعت ده و نیم را نشان می‌دادند. مرد ریشو از اندرونی به حیاط آمد و در حالی که مریض حال قدم می‌زد، آب گفت: دکتر محسنی! منتظر تریقی دارو بودم. وقتی در آواز کرد با دیدن سرگرد اسلحه به دست یکه خورد. سرگرد گفت: حرکت نکن والا شلیک می‌کنم.

مرد ریشو به آرامی گفت: من بیمار هستم و قدرت فرار هم ندارم.

سرگرد مولوی خیره و عمیق به مرد ریشو نگاه کرد و پس از لحظاتی فوق زده چهره‌اش از هم باز شد و فریاد زد: تو فاطمی هستی. بی شغال آمدیم، شیر شکار کردیم.

هنوز نیم ساعت نگذاشته بود که جیب فرمانداری نظامی در جلوی نگهبانی گارد ایستاد تا بیلوی خیابان کاج بالای دیوار برق می‌زد.

سرگرد مولوی به آرامی پیاده شد و به نگهبان جلوی در گفت: تیمسار نصیری فرمانده گارد را برای امر بسیار مهمی خبر کنید. چند دقیقه بعد تیمسار یا شتاب آمد و گفت: چه خبر شد؟ - تیمسار، فاطمی را دستگیر کردم.

صورت تیمسار از هم یاز شد. لبخندی تمام صورت پهن‌اش را پوشاند. اما لحظه‌ای بعد به سرعت متشنج شد. نگاه عمیقی به دکتر فاطمی انداخت و با غیظ گفت: خائن پدرسوسنه کدام گوری بودی؟

دکتر فاطمی به آرامی گفت: تیمسار شما باید مؤدب باشید. تیمسار با خشم چرخشی کرد. متشنج به حرکت درآمد و به صورت دکتر کوبیده شد.

خون از دماغ دکتر جاری شد و صورت پهن و سفیدش قرمز گشت.

سریشم بعضی روزها گل‌های باغچه را آب می‌دهد. اما سرو کلفاش تو کوچک پیدا نمی‌شود.

- خانه را به کی اجاره داده بودی؟

- به دکتر محسنی و بعد اضافه کرد زن جوانش دختر صاحب سینمای خیابان اسلام‌پول.

سرهنگ بر روی صندلی جا به جا شد و دستی به سر خود کشید. آهان! همان مرد که تمایلات شدید جیبی داشت و دولت می‌خواست در سینمایش را تخته کند و بعد ادامه داد: مرد ریشو ممکنه عضو فعال حزب توده باشه که اینجا مخفی شده، باید به فرمانداری نظامی گزارش کنم.

سرگرد مولوی بی‌رگه فرمانداری نظامی را که در حاشیه گزارش امضای سرتیپ بختیار بود، بار دیگر مرور کرد. در حاشیه آن نوشته شده بود: به خانم مورد نظر مراجعه و شخص مخفی شده را بازداشت کنید در صورتی که واقعا یکی از سران حزب توده بودا و را تا مراجعت من در اتاق محفوظی نگاه دارید. جیب

شهید دکتر حسین فاطمی پس از دستگیری در اتاق تیمور بختیار (بفر نستمت)



سلطنت خانم پله‌های سیمانی را شتابزده بالا رفت. چهره سپید و گردنش پوشیده از عرق بود. به تندی نفس نفس می‌زد. در آخرین پله لحظه‌ای ایستاد. به اطراف نگاهی کرد. روسری گلدارش را زیر چانه بست. کرد ایاس گشاد سیاه رنگش را جمع کرد. به دستن بالای پله‌ها تکیه زد و زانویش سست شد و بعد آرام به پایین لغزید. نشست، خم شد و دو زانو را در برابر گرفت. پاسبانی یا لباس آبی و کلاهش که علامت شیر و خورشید در وسط آن برق می‌زد، به دیوار آجری تکیه زد. تا بیلوی کهنه شهرمانی کل کشور بالای دیوار آویزان بود. آن طرفتر روی تابلوی بالای دیوار نوشته بود: فرمانداری نظامی.

پاسبان سرش را بالا گرفت. نگاهی به زن انداخت. دستی به سبیل پریشانش کشید و با جملاتی گفت: خواهر خوبت شماره اینجا نشستی و بعد آرامش گفت: منتظر کسی هستی؟ - بزارم.

حرمش چیه؟

زن با صدایی که عمق رنج یا نه لهجه نائینی در آن آسخته شده بود بدون آنکه سر را تکان دهد گفت: ملی کرد. نفقت.

- مگه چه کاره بودی؟

- وزیر امور خارجه.

پاسبان کلاهش را روی سرش جا به جا کرد و تایاورانه گفت: نکته حسین فاطمی رو می‌گی.

بعد لبخندی زد. نیم نگاهی به تقویم پشت نیمه پنجره انداخت که شنه ششم اسفند ماه ۳۲ را نشان می‌داد و گفت: حالا شش ماه است که هفت سوراخ قاچم شده و هر چه می‌گردن پیدایش نمی‌کنند. اما هر جا باشد پیدایش می‌کنیم. آخه به ما می‌گن از زبان اعلیحضرت، پاسبان دهانش به لطفهای بلند باز شد.

سلطنت خانم با دست صورتش را پوشاند و با صدای ضعیف و بغض آلود گفت: دیگره تمام شد! دنیالش نگرید. همه‌اش تقصیر ن زن فصول همسایه بود که ... دیگر تراست ادامه بدهد. چشمانش را بست و آنک روی گونه‌هایش سرازیر شد و انگار گویاگون به مغزش هجوم آورد.

تسها یک روز قبل از این بود که سرهنگ جلیل‌وند به پیشی صندلی تکیه زده بود و به آرامی مشغول خوردن ناهار بود. خواهر سرهنگ جلیل‌وند پشت میز نشست و گفت: نوبی خوانه همسایه یعنی مردی هست که ریش گذاشته و مثل اینکه

قدری به عقب رفت اما همچنان تعادلی را حفظ کرد و راست ایستاد.

- ما هرگز خیانت نکردیم. این شما بودید که خیانت کردید.

احظه‌ای بعد نصیری از پشت بی‌سیم با کوشک نصرت تماس گرفت: اعلیحضرت یا آخره فاطمی را گرفتیم.

سلطنت خانم با صدای گوشخراش جیب شهرتانی که در حاشیه خیابان روی برفهای یخ‌زده پارک می‌کرد انفکانش از هم گسیخت. سر برگرداند و بعد با تعجب گفت: شمعان بر مخ اینجا چکار داره؟

افسر راننده جیب به مرد درشت هیكلی با صورتی گرد و پهن و سری بزرگ که موهایی سیماش از لایلهای دکمه‌های نیمه‌باز پیراهنش بیرون زده بود گفت: شمعان خان، تیمسار علوی مقدم رئیس شهرتانی گفته کار را همین جا تمام کنید. نگذارید گاز این مرد به دادگاه بکشد. آبروی خلیفه را در دادگاه خواهد رفت. مرد کارد کوتاه زنجانی اش را در خلاف چرمی زبر پیراهن در لیفه شلوارش چایه‌جا کرد و در حالی که پیاده می‌شد دستش به موهای کوتاه سوزن که از وسط ریخته بود کشید و گفت: پس بقیه کور؟

راننده گفته جاقوکنشها را از محله سینصدالردین و سنگلج فرستادیم بیابورند. کاووس و اکبر گیلگامی هم می‌آیند. بعد دهانش را به گوش شمعان نزدیک کرد و گفت: اگه تقری یک نیش جاقو پهنش بزیند، خوش بین همون تقسیمه، طرفدارای صاحبمرداش هم بیگه نمی‌دوشن خوشی گردن گیره. و بعد خنده بلندی سر داد.

در جلوی ساختمان آجری وزارت امور خارجه که نزدیک فرمانداری نظامی بود کارمندان در رفت و آمد بودند و گاهی بعضی زودانه نگاهی به دو فرمانداری نظامی می‌انداختند. ساعت به دو نزدیک می‌شد که جیب دوم هم رسید و چند مرد با هیكلهای درشت با یقه‌های باز و عصی پیاده شدند. یکی از آنان با دست روی نلکش ضرب گرفت و در وسط یقه شروع به رقص کرد.

ما شاه، خواهیم والله
ما شاه می‌خوایم بالله
عزیده و تیره‌شان قضا را بر کرده بود
سلطنت خانم نفسش حبس شده بود. رنگش پریده بود. عرق سردی روی پیشانی‌اش نشسته بود و به رقص عجیب مردان در پایین پله‌های فرمانداری نگاه می‌کرد.

در بزرگ فرمانداری نظامی که باز شد همه خاموش شدند و نگاهشان خیره به در آورخته شد. دکتر فاطمی از پله‌های غربی با چند سرباز مسلح نشسته به دست پایین آمد. در کت و شلوار تیره،

صورتش رنگ پریده و بیمار نشان می‌داد. به دنبال سربازان خسته حرکت می‌کرد.

سلطنت خانم خشکش زده بود راست ایستاد و صدایی جیح مانند از حلقومش بیرون آمد. داداش!

دکتر فاطمی چرخش زد، نگاهی به او انداخت و به زور لبخند زد. آن گاه به آرامی پایین آمد. به آخرین پله که رسید شمعان به سرعت جلو آمد و به او رسید. چشمانش برق زد و فریاد کشید: زنبورها هم شاه دارن، ملت ایران که جای خود داره. دشمن شاه خوش حاله. برو جاقوی شمعان که نمایان شد، سلطنت خانم به سرعت برق پایین آمد وسط شمعان و دکتر ایستاد. مرگ برادر را حس کرده بود. یک لحظه غریب جمعیت خروشان که ملی شدن لغت را فریاد می‌کردند به نظرش آمد. اما حالا... او بود و شمعان و برادرش و دیگر هیچ.

شمعان حیا نکرد. کارش به ضرب مابین آمد. سلطنت خانم خود را به روی برادر انداخت. هر دو بر زمین غلطیدند. جاقوی شمعان دست سلطنت خانم را درید.

اکبر گیلگامی و کاووس هم با کاردهای برهنه بالای سرشان رسیدند.

سلطنت خانم فریاد کشید: مردم حسین مرا کشتند خون و اشک صورتش را گرفته بود.

دکتر در حالی که صورتش آرام بود، با صدایی بلند اشهد خود را خواند.

ضریات جاقوی بدی که پایین آمد، پهلو، کمر و

صفت سلطنت خانم دریده شد و خون نوران زد تنها او ضربه جاقو دکتر را زخمی کرد.

چند نفر از کارمندان وزارت امور خارجه و مراجعان اداره اکلمی با فریاد سلطنت خانم خود را به سمرکه رساندند.

- و شما کیندا گشتیدشان!

یکی از افسران گفت: پس است!

شمعان با غضب گفت: زن نندبام از نیش جاقو تروست. و به سرعت به طرف جیب بازگشت. بقیه هم به دنبال او.

دو کارمند وزارت امور خارجه سلطنت خانم را کت مجاله شده بود و خون لباسش را گرفته بود از زمین بلند کردند. یازده ضربه کارد چاقی جای بدنش را دریده بود.

در حالی که او را به حاشیه خیابان می‌آوردند، تا کسی را صدا کردند: بیمارستان نجمیه، سلطنت خانم

برادر را که سربازان از زمین بلندش می‌کردند تا به اتومبیل فرمانداری نظامی سوار کنند، نگاه کرد و بعد فریاد و تالان گفت: زخم گلوله عبدحیاسی هنوز بر تن‌اش باقی است. بر مزار محمدمسعود چیزی نمائند. بوی که از دست بیرو.

کارمند وزارت امور خارجه گفت: انگلیس هم که آرزوی دولت ملی را بر دلش گذاشت.

دکتر فاطمی هنوز از تنش خون بیرون می‌زد. اما سر را راست نگه داشته بود. وقتی که او را به داخل اتومبیل فرمانداری نظامی هل می‌دادند، سر را برگرداند و به آرامی گفت: ای وای وطنیا!



ای ایران، ای مرز پرگهر

ای خاکت سسرچشمه خنر
بسیانده مانی تو جاودان
جان من فدای خاک پاک میهنم
دور از تو نیست اندیشه‌ام
بسیانده باد خاک ایران ما
خاک دستت بهتر از زر است
بیرگو بی‌مهر تو چون گنیم؟
تاگردش جهان و دور اسمان به پایست
نور ایزدی همیشه رهنمای ماست

دور از تو نیست اندیشه‌ام
بسیانده باد خاک ایران ما
روشن از تو سسرنوشت من
جز مهرت در دل سپورم
از آب و خاک و مهر تو سرشته شد گلم
مهرت از برون رود بمیرد این دلم

دور از تو نیست اندیشه‌ام
بسیانده باد خاک ایران ما

ای ایسران ای مرز پرگهر
دور از تو اندیشه بستان
ای دشمن ار تو سنگ خارای من آهنم
ههر تو چون شد پیشه‌ام
دوراه توکی ارزشی دار داین جان ما
سنگ گسوهت دز و گوهر است
مهرت کسی از دل بیرون گنیم
تاگردش جهان و دور اسمان به پایست
نور ایزدی همیشه رهنمای ماست

مهر تو چون شد پیشه‌ام
در راه توکی ارزشی دارد این جان ما
ایسران ای خرم بهشت من
گر آتش بسازد به بیگرم
از آب و خاک و مهر تو سرشته شد گلم
مهرت از برون رود بمیرد این دلم

مهر تو چون شد پیشه‌ام
در راه توکی ارزشی دارد این جان ما

فشار ثابت؟ همه را!

Abroon Sanaye Pump Co.
Third Floor, No. 741, Taleghani Ave. Tehran-IRAN
Tel: 8842571 Fax: 8835525



تولید کننده انواع بوستر
سیستمهای آبرسانی با
فشار ثابت و تمام اتوماتیک
با انواع پمپهای فشار قوی
مجهز به سیل‌های مکانیکی
برای مصارف آبرسانی،
آتشنشانی، کشاورزی.



شرکت صنایع پمپ آبرون

تهران، خیابان طالقانی، شماره ۷۴۱، طبقه سوم.
تلفن: ۸۸۴۲۵۷۱، فاکس: ۸۸۳۵۵۲۵



- ✓ شاعری در هجوم منتقدان (بیرامون شعر حزین) نوشته دکتر شفیع کدکنی
- ✓ شهرنشینی در ایران، نوشته فرخ حسامیان، گیتی اعتماد و محمدرضا حاجری
- ✓ فلسفه و اندیشه سیاسی سبزه، نوشته اندرو دایسون، ترجمه محسن ثلاثی
- ✓ فهم نظریه‌های سیاسی نوشته توماس اسپرینگر، ترجمه فرهنگ رایجی
- ✓ فیلهای پرگزیده سینمای ایران در دهه ۶۰ گردآورنده: زاون قوکانسیان
- ✓ کازپرد بالینی گازهای خون و تعادل اسید و باز نوشته دکتر سمود علی‌پور
- ✓ گروه‌رسمیاتی تقد اقتصاد سیاسی (جلدهای اول و دوم)، نوشته کارل مارکس
- ✓ ترجمه باقر بهرام و احمد تدین
- ✓ گزارش یک ادم‌ریایی، نوشته گایریل گارسیا مارکز، ترجمه جاهد جهانشاهی
- ✓ گزیده شعرا
- ✓ گفتگو با بهرام بیضایی زاون قوکانسیان
- ✓ ماجرای اقامت پنهانی میگل لیتین در شیلی مارکز، ترجمه باقر بهرام
- ✓ میانی بازارها و نهادهای مالی، فیوزی، مادیالیانی / دکتر حسین عمیده‌نوبری
- ✓ میانی فلسفه (اشیای با فلسفه جهان از قدیم تا امروز) دکتر آصفه اشفی
- ✓ میانی و اصول آموزش و پرورش نوشته دکتر علی تقی پورظهیر
- ✓ مثلث سرنوشت چامسکی، ترجمه مهر مرهما بین‌پور
- ✓ مجموعه مقالات در نقد و معرفی آثار امیر نادری گردآورنده غلام خیدری
- ✓ مجموعه مقالات نقد و معرفی آثار بهرام بیضایی، گردآورنده زاون قوکانسیان
- ✓ مدیریت مالی، نوشته وستون / بریگام، ترجمه حسین عمیده و پرویز شیرزاد
- ✓ مسائل عصر اطلاعات نوشته دکتر منوچهر مرتضوی
- ✓ مقدمه بر تاریخ فلسفه هگل نوشته ژان هیوبلین، ترجمه باقر بهرام
- ✓ مکث (نمایشنامه) نوشته ویلیام شکسپیر، ترجمه داریوش آشوری
- ✓ منم فراتر، نوشته مانوئل اوسکز موتائیان، ترجمه دکتر مروضی کلاترینان
- ✓ موسیقی شعر نوشته دکتر محمدرضا شفیع کدکنی
- ✓ نه سوار نوشته علی صدقاتی خیاط
- ✓ نشانه‌ها و معاینه بالینی بیماری‌های قلب و عروق دکتر علی اکبر توسلی
- ✓ نقش زور در روابط بین‌الملل، آنتونیو کاسه‌سه، ترجمه مرتضی کلاترینان
- ✓ نگاهی تازه به دستور زبان فارسی دکتر محمدرضا باطنی
- ✓ نمودهای فرهنگی و اجتماعی در ادبیات فارسی نوشته محمود روح‌الامینی
- ✓ نه مقاله دربارهٔ داتنه نوشته لوئیس بورخس، ترجمه سیدحسینی و دانژاد
- ✓ وزن‌شناسی و عروض نوشته ایرج گابلی
- ✓ یاد بهار (یادنامهٔ دکتر مهرداد بهار)، مجموعه مقالات، گروه نویسندگان

✓ کتاب‌های چاپ اول تازه منتشر شده و کتاب‌های تجدید چاپ شده تازه.

منتشر می‌شود:

- ✓ الفینش و تاریخ (در ۲ جلد) مقدمه، ترجمه و تعلیقات از دکتر شفیع کدکنی
- ✓ آندره مالدرو در آیینۀ انارش نوشته گائتان بکون، ترجمه کاظم کردوشی
- ✓ (اشناسی فونیتیک) نوشته علی محمد حق‌شناس
- ✓ آیین‌ها و جشن‌های کهن در ایران امروز نوشته محمود روح‌الامینی
- ✓ آئینوگرافی ایس بی، تکلاس، نوشته گروتود استاین، ترجمه پروانه سناری
- ✓ ۱۰۶ اثر ممتاز از بزرگان موسیقی جهان بوکاسین، ترجمه بهرام‌بگی
- ✓ ادبیات و سنت‌های کلاسیک (تأثیر یونان و روم بر ادبیات غرب)، در ۲ جلد
- ✓ نوشته گیلبرت هایت، ترجمه محمدکلیاسی و مهین دانشور
- ✓ از استرا تا استاریاد (در ۵ جلد) نوشته دکتر منوچهر ستوده
- ✓ از پرشت می گویم نوشته روت برلاو، ترجمه مهشید میرمیزی
- ✓ از یکاوس تا یکیسرو (داستانهای شاهنامه) نوشته محمود کانیوش
- ✓ استقرار شریعت در مذهب مسیح نوشته هگل، ترجمه باقر بهرام
- ✓ اسرار التوحید محمدین متور، مقدمه، تصحیح و تعلیقات از شفیع کدکنی
- ✓ اسطوره زال (تیلور تضاد و وحدت در حماسه ملی) نوشته محمد مختاری
- ✓ اصول اساسی برنامه‌ریزی درسی و آموزش، رالف تاپلر، ترجمه تقی پورظهیر
- ✓ اصول حسابداری (در ۲ جلد) ونگر، مهدی تقوی / ایرج نیک‌نژاد
- ✓ اصول روابط بین‌الملل (ویراست سوم) نوشته هوشنگ عامری
- ✓ اندیشه‌های سیاسی از افلاطون تا نوانوشته‌های ایران دهه، ترجمه کاخی / آفسری
- ✓ اندیشه‌های متی برنلت برشت، ترجمه بهرام حبیبی
- ✓ انسان اجتماعی نوشته رالف دارنفر، ترجمه غلامرضا خدیوی
- ✓ ایرانیان مهاجر در آمریکا نوشته عبدالحمید انصاری، ترجمه ابوالقاسم‌بسی
- ✓ پتهوون به روایت معاصرانش ترجمه مرتضی انصاری
- ✓ بررسی یک پرونده قتل، زیر نظر میشل فوکو، ترجمه مرتضی کلاترینان
- ✓ پژوهشی در اساطیر ایران (بارۀ نخست و دوم) نوشته دکتر مهرداد بهار
- ✓ بسامدترسیم در بونته نقد (مجموعه مقالات) گزینشی و ویرایش خسرو پارسا
- ✓ بیرامون زبان و زبان‌شناسی (مجموعه مقالات) دکتر محمدرضا باطنی
- ✓ تاریخ نیشاپور نوشته ابوبدالله حاکم نیشاپوری، محمدرضا شفیع کدکنی
- ✓ تاریخ هنر مدرن (در قطع رحلی) ه. ه. آرتسون، ترجمه مصطفی اسلامیه
- ✓ تازیه‌های سلوک (نقد و تحلیل چند قصیده از سنائی) دکتر شفیع کدکنی
- ✓ تا هر وقت که برگردیم (داستانهای کوتاه) غسان کفانی، ترجمه موسی اسوار
- ✓ تبارشناسی اخلاقی نوشته فریدریش نیچه، ترجمه داریوش آشوری
- ✓ ترانه‌خوانی برای آفتاب (مجموعه شعر) بیژن هنری‌کار
- ✓ ترانهٔ زمین (زندگی گوستاو مالدرو) کورت بلاکف، ترجمه علی اصغر بهرام‌بگی
- ✓ تشکیل دولت مدرن نوشته جعفرانگرو پوچی، ترجمه بهزاد باشی
- ✓ جایی چراغی روشن است (مجموعه داستانهای کوتاه) نوشته محمد زرین
- ✓ جهان به کجا می‌رود (ویراست دوم) نوشته آدام شاف، ترجمه فریدون توای
- ✓ جنگ آخر زمان نوشته ماریو بارگاسی یوسا، ترجمه عبدالله کورنی
- ✓ چشمانداز سوسیالیسم مدرن نوشته آدام شاف، ترجمه فریدون توای
- ✓ چنین گفت زرتشت، نوشته فریدریش نیچه، ترجمه داریوش آشوری
- ✓ حالات و سخنان ابوسعید، جمال‌الدین ابوروح، مقدمه و تصحیح شفیع کدکنی
- ✓ حقوق بین‌الملل خصوصی نوشته لئو اشتراوس، ترجمه باقر بهرام
- ✓ حقوق طبیعی و تاریخ نوشته لئو اشتراوس، ترجمه باقر بهرام
- ✓ خصوصی‌سازی (در ۲ جلد) گروه پژوهشگران شرکت سرمایه‌گذاری صنایع
- ✓ خطر و بازده ریچارد پریلی، حسین عمیده / عبدالله کورنی
- ✓ در اقیم روشنائی (نفسیور چند غزل از حکیم سنائی) دکتر شفیع کدکنی
- ✓ دربارهٔ نگریستن نوشته جان پرچر، ترجمه فریروز مهاجر
- ✓ دست‌نوشته‌های اقتصادی و فلسفی ۱۸۴۴، کارل مارکس، حسن مرتضوی
- ✓ رضاخان ماکسیم (نمایشنامه در هفت پرده) نوشته مصطفی اسلامیه
- ✓ روشن‌تر از خاموشی (برگزیده‌شعر امروز ایران) بهشت‌نخواب مقدمه شفیع کاخی
- ✓ روش‌نگری چیست؟ (مقاله‌ای از کنت هرد، و. و. ترجمه سروس‌آدین‌پور
- ✓ روش‌های تحقیق در علوم اجتماعی با تئوریک مکتبیل، ترجمه محسن ثلاثی
- ✓ روش‌های تحقیق در علوم رفتاری نوشته دکتر سرمد لاکتیز بازرگان / دکتر ججاری
- ✓ زبان‌شناسی اجتماعی (ارمادی بر زبان و جامعه آنوادگیل / احمد طباطبایی
- ✓ زندگی زولورون نوشته ژان-ژول رنن، ترجمه علی اصغر بهرام‌بگی
- ✓ زندگی شومان نوشته جون شپسل، ترجمه بهزاد باشی
- ✓ زندگی، عشق و مرگ از دیگانه صادق هدایت نوشته شاپور جوهرش
- ✓ سفرنامه ابن بطوطه (در ۲ جلد) ترجمه دکتر محمدعلی موحد
- ✓ سیمای زنی در میان جمع نوشته هاینریش ثل، ترجمه مرتضی کلاترینان
- ✓ شاعر آینه‌ها (بررسی سبک هندی و شعر بیدل) نوشته دکتر شفیع کدکنی

با اینترنت بر فراز دهکده جهانی



موسسه همایش آپادانا
تالار جهانی همایش ایرانیان



■ سرویس پست الکترونیک E-Mail
در شبکه Internet

■ دسترسی به سرویس جهانی اینترنت
(On-Line Internet Service)

■ سرویس Domain نامه، ثبت، اجاره، ارسال
و دریافت نامه به/ از شبکه جهانی اینترنت

■ سرویس Domain جهت ثبت و اجاره
(WWW, FTP, Mail)

■ دسترسی به سرویس بین المللی اطلاع رسانی
تجاری (Marketing & Trade Services)

■ دسترسی به بازارهای صادراتی و امکان سنجی
بازارهای بورس جهانی، مزایده و مناقصه‌های بین المللی

■ CD نرم افزار چندرسانه‌ای آموزش اینترنت به زبان فارسی

تهران، خیابان شریعتی، بالاتر از پل سید خندان، روبروی پارک شریعتی، ساختمان آپادانا
پلاک ۹۵۵، طبقه دوم تلفن: ۲۸۵۱۰۲۰ نمابر: ۲۸۵۱۰۲۴ شبکه: ۲۸۵۱۰۳۰
وب: <http://www.apadana.com> پست الکترونیک: info@apadana.com